



●●● شیر دره پنجشیر

از آن فجایع بوده است. افزون بر آن شاید باور این مطلب دشوار باشد که در برخی از روزها حدود پانصد نفر از شهروندان کابل بر اثر موشک باران نیروهای جنگ افروز، یا یک جریان رقیب کشته می شدند. این نشان می دهد که در آفرینش آن رویدادهای خونین هیچ گروهی معصوم نبوده و همه مرتکب اشتباه یا گناه شدند.

اکنون ده سال است که افغانستان به میدان جنگ زرگری بین آمریکا و طالبان و القاعده تبدیل شده است. امروزه سربازان آمریکایی در چارچوب تفریحات نا سالم خود مردم افغانستان را به قتل می رسانند، و انگشت دست قربانیان را به نشانه یادگاری قطع و نگه می دارند. امروزه حضور افرادی همچون شیر پنجشیر در صحنه افغانستان به منظور بر افراشتن مجدد پرچم مقاومت بیش از هر زمان دیگر احساس می شود. کسانی که ناجوانمرادانه مسعود را در سن ۴۹ سالگی به شهادت رساندند و مردم افغانستان داغدار کردند در حقیقت یک شخصیت استعمار ستیز را از سر راه خود برداشتند.

● سردبیر

«شیر دره پنجشیر» زینده ترین نام احمد شاه مسعود قهرمان ملی افغانستان است که دشمنان پیش از دوستان او را با این نام توصیف کرده اند. وقتی همه نیروهای وابسته به احزاب و جناح های مختلف افغانستان از مقابل پیشروی طالبان به سمت کابل در مهر ماه سال ۱۳۷۶ گریختند یا تسلیم شدند، تنها پرچم مقاومتی که در ولایات بدخشان برافراشته ماند پرچم مسعود بود، و مقاومت زیر پرچم او همچنان ادامه یافت. طالبان تا اواخر همان سال ۹۰ درصد از خاک افغانستان را به تصرف خود درآورد، اما مسعود داغ تصرف کامل این سرزمین را بر دل شان گذاشت، و ولایت بدخشان را برای همیشه مستقل حفظ کرد. اسامه بن لادن رهبر سازمان القاعده چند بار گفته بود «تا مسعود زنده است ما پیروز نمی شویم».

احمد شاه مسعود در دوران جهاد علیه نیروهای اشغالگر شوروی هم دره پنجشیر را پایگاه تسخیر ناپذیر خود قرار داده بود، و نه فقط تسلیم نشد، بلکه از سال ۱۳۵۸ تا سال ۱۳۶۷ حدود ۱۴ حمله سپاه چهلیم ارتش سرخ شوروی را به این منطقه دفع کرد. نظامیان متجاوز در یکی از عملیات ها از ۳۵۰ جنگنده و هلی کوپتر و هزار دستگاه تانک و انواع و سایط نقلیه استفاده کردند. اما با ناکامی و سر افکندگی به مواضع اصلی خود بازگشتند، و مسعود برای همیشه آرزوی تسخیر دره پنجشیر را بر دل ژنرال بوریس گروموف و سایر مقام های کاخ کرملین گذاشت.

در مرحله انتقالی پس از سقوط رژیم کمونیستی و استقرار حکومت مجاهدین در کابل از هشتم اردیبهشت سال ۱۳۷۱ تا مهر ماه ۱۳۷۶ چنان حق و باطل در افغانستان بهم آمیخته می شود، که تشخیص بسیار مشکل است. یکی از تاریخ نگاران معتبر افغانستانی که در این شماره با او به گفت و گو نشستیم تاکید کرده «متأسفانه در آن دوره کنترل اوضاع از دست همه خارج شد بود». در آن برهه سران همه احزاب و گروه های جهادی به جای بازسازی و سازندگی کشورشان، و رسیدگی به اوضاع رقت بار مردمشان پس از گذشت یک دهه مبارزات بی نظیر و تحسین برانگیز، چنان به جان هم افتادند که در نتیجه رقابت های سیاسی بر سر تصاحب قدرت و درگیری های خونین فجایع و وحشتناک و دلخراشی ایجاد کردند که کشتار مردم بیگناه و بی دفاع یکی





■ درآمد

دولت آمریکا به بهانه مبارزه برای نابودی تروریسم، شامگاه ۱۵ مهر ماه سال ۱۳۸۰ با حمله به افغانستان جنگی را آغاز کرد که به رغم گذشت ده سال، مردم مظلوم افغانستان همچنان گرفتار این جنگ ظالمانه هستند. البته همه ملت‌های آزاده جهان می‌دانند که آمریکا خود تروریست پرور است و شاهد آن نیز حمایت بی چون و چرا از دولت تروریست محور اسرائیل است. آمریکا با حمایت پنهان و آشکار از تروریسم، آن را بهانه‌ای برای سرکوب سایر ملت‌های جهان به خصوص ملل مسلمان قرار داده است. به همین دلیل است که با رغم حضور گسترده آمریکا و هم پیمانان غربی او در سرزمین افغانستان تاکنون نه تنها گروه‌های تروریستی طالبان و القاعده مهار نشده بلکه قدرت آن‌ها مجدداً در حال بازسازی است. چون منافع آمریکا و غرب با سرکوب کامل این گروه‌ها تعارض دارد. مقام معظم رهبری انقلاب اسلامی ایران حضرت آیت الله خامنه‌ای طی بیاناتی در روز چهارم مهر ماه سال ۱۳۸۰ و در آستانه آغاز دور جدید ترازوی ملت رنج‌دیده افغانستان اهداف شوم حمله قریب الوقوع آمریکا و متحدین غربی آن کشور به سرزمین شهید پرور افغانستان را تشریح کردند که فrazهایی از این بیانات را با هم می‌خوانیم:

■ مقام معظم رهبری

دل انسان به حال ملت افغانستان می‌سوزد

سازمان ملل حاضریم به این حرکت کمک کنیم و با آن همراه شویم. من عرض می‌کنم: بله سازمان ملل خوب است. منتها یک شرط دارد و آن این است که سازمان ملل زیر نفوذ آمریکا و دیگر قدرت‌های بزرگ قرار نگیرد. والا اگر قرار باشد سازمان ملل چه شورای امنیت و چه بخش‌های دیگر آن زیر نفوذ آن‌ها قرار گیرد، نمی‌شود به آن اعتماد کرد. ما در گذشته تجربه خوبی در این مورد نداشته‌ایم. دولت‌های اسلامی در این خصوص وظیفه بزرگی برعهده دارند. هم به عنوان یک حرکت عظیم انسانی و جهانی علیه تروریسم و تعرض به جان انسان‌ها و خشونت علیه زندگی عادی و روزمره شهروندان بشری باید وارد میدان شوند که این خود وظیفه بزرگی است، و سازمان کنفرانس اسلامی در این مورد وظیفه دارد و ما نیز به عنوان عضو سازمان کنفرانس اسلامی، یکی از وظایف حتمی این سازمان را حضور مستقل در این میدان می‌دانیم، ملت افغانستان، یک ملت مسلمان و جزو امت اسلامی است، باید در این زمینه فعال باشند. مردم مظلوم افغانستان گناهی نکرده‌اند. مگر خون کسانی که در ساختمان تجارت جهانی در نیویورک کشته شدند، رنگین‌تر از خون مردم افغانستان است؟ چرا و به چه دلیل؟ چون یقه اینها چرکین است؟ چون از بهداشت و غذا و آسایش و امنیت محروم مانده‌اند؟ آنهم به خاطر تسلط کسانی که در طول سال‌های متمادی، دست پرورده قدرت‌های بزرگ بوده‌اند؟ قبل از کودتای بیست و چند سال پیش، کسانی که در رأس قدرت بودند، وابسته به قدرت‌های بزرگ بودند. بعد هم که کمونیست‌ها بر سرکار آمدند، وابسته به شوروی بودند. بعد هم که خود مردم می‌دانند و می‌بینند. در این اواخر همیشه سرنوشت مردم افغانستان را دخالت قدرت‌ها رقم زده است. دلیل فقر و عقب ماندگی مردم افغانستان اینهاست. والا مردم افغانستان

تروریسم، صادق نمی‌دانیم. آن‌ها صداقت ندارند و راست نمی‌گویند. اهداف دیگری دارند. ما آمریکا را برای هدایت حرکت جهانی علیه تروریسم، صالح نمی‌دانیم. دست آمریکا به همه جنایاتی که رژیم صهیونیست در این چند سال انجام داده آلوده است، و در این روزها هم با کمال قساوت و وحشیگری، جنایات خود را دنبال می‌کند. همه بدانند: مسئولان کشور ما در مجالس خصوصی و در دیدارها همین مطلب را گفته‌اند. بنده هم برای افکار عمومی ملت ایران و دنیا آن را تکرار می‌کنم که ایران اسلامی در هیچ حرکتی که رهبری آن با آمریکا باشد، شرکت نخواهد کرد. البته مبارزه با تروریسم و نا امنی فضای زندگی انسان‌ها، یک مبارزه واجب و لازم و یک جهاد است. هر کس بتواند در این مبارزه شرکت کند، باید این کار را بکند. منتها این یک حرکت جهانی است و باید رهبری صالحی داشته باشد. مسئولان ما در این چند روز تکرار کردند که ما در قالب

اگر ملت افغانستان، ملت مسلمانی
هم نبود، مظلوم هم نبود، همسایه
ما هم نبود، این درخواست کمک
آمریکا بیجا بود، چه برسد به اینکه
این ملت، ملت مظلوم و محرومی
است. واقعا دل انسان به حال ملت
افغانستان می‌سوزد. توقع کمک
از جمهوری اسلامی؟ نه، در حمله
آمریکا و متحدانش به افغانستان، ما
هیچ گونه کمکی نخواهیم کرد.

بسم الله الرحمن الرحيم: مجموعه قرائن و شواهد نشان می‌دهد که پشت این نمایشی که امروز در قضیه افغانستان وجود دارد، چیز دیگری است. افغانستان مظلوم و بدون حامی، در مقابل و دم چک اینها قرار گرفته است. به خاطر اینکه یک نفر، یا ده نفر، یا صد نفر، یا هزار نفر در داخل این کشور متهمند که قضایای انفجارهای نیویورک و واشنگتن را راه انداختند. اما پشت این صحنه مسئله دیگری است.

اولاً: قرائن نشان می‌دهد که دولت آمریکا در صدد است همان کاری را که در خلیج فارس کرد، در این منطقه هم بکند. یعنی بیایند در آسیای میانه و شبه قاره مستقر شوند و دست و پای خود را باز کنند، و به بهانه اینکه در اینجا امنیت نیست حضور داشته باشند.

ثانیاً: قصدشان این است با کسانی که در قضیه فلسطین از این مردم مظلوم دفاع کردند، تسویه حساب کنند. بقیه مسائل، صورت ظاهر قضایاست. باطن قضایا اینهاست. نکته دیگر این است که اینها در اظهارات خود تکرار کردند که ایران در این قضیه باید به ما کمک‌های گوناگونی بکند! من تعجب می‌کنم که اینها چطور رویشان می‌شود از دولت جمهوری اسلامی و از ملت ایران تقاضای کمک کنند؟ بیست و سه سال است که شما هرچه در توان داشتید، به این ملت و این کشور ضربه زدید. حال توقع دارید به شما کمک کنند؟ چه کمکی؟ اگر ملت افغانستان، ملت مسلمانی هم نبود، مظلوم هم نبود، همسایه ما هم نبود، این درخواست کمک بیجا بود، چه برسد به اینکه این ملت، ملت مظلوم و محرومی است. واقعا دل انسان به حال ملت افغانستان می‌سوزد. توقع کمک از جمهوری اسلامی؟ نه، در حمله آمریکا و متحدانش به افغانستان، ما هیچ گونه کمکی نخواهیم کرد.

حاصل کلام این است که ما دولت آمریکا را در مبارزه با

جنایت به بار می آورد، با خونسردی تمام مصاحبه می کنند و می گویند ما تصمیم داریم این نوع بمب ها و موشک ها را همچنان بر سر این کشور ببارانیم. استکبار یعنی همین که گوششان بدهکار هیچ حرف حسابی در دنیا نباشد. اینها توقع دارند پای کشورهای اسلامی و ایران اسلامی به مناقشه ای که به هیچ وجه نمی شود موضع این مستکبر ظالم متجاوز را در آن تأیید کرد، کشنده شود. سعی دولت جمهوری اسلامی و مسئولان کشور بر این بوده است که کشور را از این مناقشه دور نگه دارند. اما در عین حال مواضع شان را به همه دنیا بگویند. و من به شما عرض کنم، نشانه رشد نظام اسلامی و انگیزه های اسلامی در دنیا همین بود که این پیام از سوی ملت های مسلمان گرفته شد.

حضرت آیت الله خامنه ای همچنین طی بیاناتی به مناسبت چهاردهمین سالگرد رحلت بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت امام خمینی (ره) فرمودند: افکار عمومی ما فراموش نکرده است که در چند سال قبل و در همسایگی ما، دلارهای آمریکا و وابستگان آمریکایی یک عده تروریست متعصب را برای ضربه زدن به جمهوری اسلامی به وجود آوردند. اما نتوانستند از طرح خائنانه خود استفاده کنند و امروز همان لقمه در گلوئی خودشان گیر کرده است. با ایجاد تعصبات تند و شدید ضد ایرانی و ضد نظام اسلامی، عده ای را به کارهای تروریستی وادار کردند. اما امروز خودشان اسیر آن ها شده اند.

ایران را به تروریسم متهم می کنند. ایران طرفدار تروریست ها نیست، به هیچ تروریستی هم پناه نمی دهد و نداده است. اما جمهوری اسلامی معتقد است در سرتاسر دنیای اسلام، میلیون ها جوان و انسان آزاده، لبریز از کینه و نفرت ستمگران و اشغالگران آمریکایی هستند. شما نمی توانید اینها را تروریست بدانید. نمی توانید اسم میلیون ها انسان را در عراق و مصر و عربستان و شمال آفریقا و پاکستان و افغانستان تروریست بگذارید. امروز میلیون ها انسان هستند که ظلم نیروهای آمریکایی را می بینند. چه به افغانستان دیروز و چه به کشور مظلوم عراق امروز... اینها تروریستند؟

مسئولان آمریکایی این نو محافظه کارانی که خیال می کنند می توانند دنیای اسلام را با جنگ فتح کنند. گوشه ای شان را باز کنند و بشنوند: شما نمی توانید با اسلام و امت اسلامی در بیفتید. شما به آنچه در افغانستان و عراق اتفاق افتاد، مغرور شدید. این از ضعف تحلیل شماست. این نشان دهنده آن است که شما نمی توانید حوادث را درست بشناسید. شما در افغانستان با ملت افغانستان مواجه نبودید. در عراق هم با ملت عراق مواجه نبودید. ملت عراق نخوست از رژیم صدام دفاع کند و نمی کرد. کما اینکه در افغانستان، ملت افغانستان نخوست از رژیم طالبان حمایت کند و نمی کرد.

صحنه عراق و صحنه افغانستان، دروغ بودن ادعای مردم سالاری و طرفداری از حقوق بشر را که آمریکایی ها خود را پرچمدار آن می دانند ثابت کرد. معلوم شد نه به مردم، نه به ملت ها، نه به آراء و نه به حقوق انسان ها هیچ اعتقادی ندارند. تنها چیزی که به آن اعتقاد دارند، عبارت است از پر کردن جیب کمپانی های مؤثر در پشت صحنه حکومت آمریکا. یعنی کمپانی های نفتی، کمپانی های تسلیحاتی و دستگاه های عظیم پولی و مالی که پشت صحنه حکومت آمریکا و بعضی حکومت های دیگر را اداره می کنند. ■

آمریکا باشد، شرکت نخواهیم کرد.

نکته بعد این است که آمریکایی ها با حمله به افغانستان ضرر کردند. آن ها چه به مقاصد نظامی خود در اینجا برسند، چه نرسند، دو ضرر عمده کرده اند، که یکی مخصوص خود آمریکایی هاست، یکی هم ضرری است که دنیای غرب در آن با آمریکا شریک است. آن ضرر عمده ای که خود آمریکا و دنیای غرب مشترکاً در این قضیه تحمل کردند، این است که چهره لیبرالیسم غربی یک بار دیگر افشا شد. در دنیا این قدر با افتخار از لیبرال دموکراسی غرب نام می آورند و می گویند در غرب، آزادی و تمدن و دموکراسی و احترام به آراء مردم وجود دارد. بله، زبان جای نرمی است و هر طور بخواهند می توانند آن را بگردانند، اما در میدان آزمایش معلوم می شود که هر کس چه کاره است. افغانستان میدان آزمایش جدیدی برای لیبرالیسم غرب شد تا نشان داده شود اینها آنجایی که منافع و خواست استکباری شان اقتضا کند، از هیچ عملی فروگذار نمی کنند، و حاضرند یک کشور و ملت را بدون هیچ دلیلی به خاک و خون بکشند. در قضیه حمله به عراق، دولت آمریکا دلیل گونه و بهانه ای داشت. می گفت عراق به کویت حمله کرده است. البته آن دلیل هم کافی نبود. اگر عراق به کویت حمله کرده است، چرا باید به شهرهای عراق حمله کنند؟ به نیروهای نظامی باید حمله می کردند. بنابر این آنجا این دلیل، کاملاً قانع کننده نبود. اما اینجا همان هم نیست. اینها خودشان هم اعتراف می کنند که مردم هرات، قندهار، کابل و جلال آباد هیچ تقصیری ندارند. بلکه یک گروه یا چند نفر انگشت شمار مسئولیت دارند. پس چرا مردم را می گویند؟ برای اینکه بتوانند به ملت آمریکا جوابی بدهند، برای خود مجوز درست کرده اند، و از روی خشم چنین حرکت وحشیانه ای را مرتکب می شوند، و مردم افغانستان را قتل عام می کنند. بنابر این چهره لیبرالیسم غربی یک بار دیگر افشا شد، و معلوم گردید در زیر دسته گلی که نشان می دهند، چماق مخفی کرده اند و در زیر این ظواهر اذکن زده کراوات بسته منظم و مرتب، یک چهره مخوف پنهان است، این را دنیا فهمیده است.

اما آن ضرری که مخصوص آمریکاست، این است که نهضت جهانی اسلام با شعار مرگ بر آمریکا تسریع شد و نشان داده شد (واژه) استکباری که ایران تکرار می کند یعنی چه. وقتی گفته می شود دلیل بیاورید که این اشخاصی که شما می گویند، متهم قضیه بیستم شهریور نیویورک و واشنگتن هستند، دلیل نمی آورند. می گویند اینها مجرمند. وقتی گفته می شود به مردم افغانستان حمله نکنید حمله می کنند. حتی دوستان اروپایی شان هم که صریحاً حاضر نیستند حمله را محکوم کنند، ولی با زبان های گوناگون این کار را زشت می شمردند. در عین حال باز آمریکایی ها دست بر نمی دارند. وقتی به آن ها می گویند مردم در افغانستان کشته می شوند، آقا (!) مصاحبه می کند که نه، این عکس هایی که شما از بچه ها و زن های مجروح در تلویزیون نشان دادید، جعلی است. ما هیچ کس را نکشته ایم. این همه خانه را خراب کردند، مراکز هلال احمر را زدند، مراکز غیر نظامی را به طور آشکار نابود و ویران کردند. اما مثل آدمی که «ان راه استغنی» است، با یک حالت تکبر می گوید نه. همین چیزی است که من می گویم. وقتی به آن ها می گویند ماه رمضان نزدیک است، به مناسبت این ماه حملات خود را قطع کنید، می گویند نه. ما برای ماه رمضان حملات را متوقف نمی کنیم. وقتی به آن ها می گویند بمب ها و موشک های آنچنانی در افغانستان

آزاده، شجاع و بسیار با استعدادند و از فرهنگ بسیار عمیق و قدیمی برخوردارند. ما مردم افغانستان را می شناسیم و قرن ها با هم زندگی کرده ایم. ما می دانیم اینها مردم بسیار با استعدادی هستند. هیچ چیز اینها از مردم دیگر دنیا کمتر نیست. خیلی چیزهایشان بیشتر هم هست. این مردم چه گناهی کرده اند که باید قربانی اهداف و سیاست های گوناگون شوند؟ در این زمینه سازمان کنفرانس اسلامی و دولت های اسلامی وظیفه دارند. باید عاقلانه و مدبرانه وارد میدان شوند و نگذارند به این مردم لطمه بخورد. گیرم که چند تروریست در آن جا لانه کرده باشند. ما راست یا دروغ این را نمی دانیم. ادعای آمریکایی هاست. چرا باید گناه آن ها به مردم افغانستان تسری پیدا کند؟ چرا مردم این کشور باید پایمال شوند؟

مقام معظم رهبری حدود سه هفته بعد از آغاز تهاجم گسترده قوای غربی به افغانستان طی سخنانی در اجتماع بزرگ مردم اصفهان در روز هشتم آبان سال ۱۳۸۰ فرمودند: مسئله مربوط به مسائل خارجی، فاجعه افغانستان است. البته من حرف های خود را در باب مسئله افغانستان عرض کرده ام. اما آنچه که در این جا به شما مردم عزیز می خواهم عرض کنم، چند نکته است:

نکته اول این است که سعی آمریکایی ها این بود که پای ایران را به این مناقشه بکشانند. البته نفس اینکه متهم کردن آن مجموعه افغان یا عرب چقدر درست و چقدر غلط است، چه دلیلی دارد یا ندارد، به کنار، که آمریکایی ها تاکنون به هیچ کس دلیل قانع کننده ای نشان نداده اند. اما بر فرض که این تهمت راست باشد، آنها به جای اینکه با متهمان خودشان رو به رو بچنگند و مبارزه کنند، ملت افغانستان را هدف قرار داده اند. الآن هم بیست و دو سه روز است که مرتب شهرها و مردم مظلوم افغانستان را می کوبند. اصرار داشتند ما را وارد این مناقشه کنند: فضایتان را بدهید و زمینتان را در اختیار بگذارید تا ما بتوانیم عبور کنیم. اگر دولت ایران از اول آن موضع قاطع را نمی گرفت، توقعات شان روز به روز بیشتر می شد. یکی از هدف های آن ها این بود که به توده های عظیمی که در سرتاسر دنیای اسلام برای ملت ایران و نظام اسلامی احترام قائلند، بگویند آن قدری هم که شما خیال می کنید، ایران به اصول اسلامی پایبند نیست. هدف دیگرشان این بود که برای مسلمان کشی مجوز کسب کنند. ملت افغانستان را قتل عام می کنند. چه مجوزی از این بهتر که بگویند ایران هم خبر دارد و با ما همراه است؟ ما اصرار ورزیدیم که مواضع خود را بدون هیچ گونه ابهامی برای دنیا بیان کنیم. من به مسئولان کشور گفتم باید در موضع گیری ها هیچ گونه دوپهلویی وجود نداشته باشد. صریح و روشن باید بگویند ما با تروریسم مخالفیم. با حمله آمریکا به افغانستان هم مخالفیم. در هیچ ائتلافی هم که رهبر آن

● افکار عمومی ما فراموش نکرده
● است که در چند سال قبل و در
● همسایگی ما، دلارهای آمریکا
● و وابستگان آمریکایی یک عده
● تروریست متعصب را برای ضربه
● زدن به جمهوری اسلامی به وجود
● آوردند. اما نتوانستند از طرح
● خائنانه خود استفاده کنند و امروز
● همان لقمه در گلوئی خودشان گیر
● کرده است

ما برای آزادی می‌رزیم. برای من
زیستن در زیر چتر بردگی پست‌ترین
نوع زندگی است. برای حیات مادی
همه چیز می‌توان داشت. آب، نان و
مسکن، ولی اگر آزادی ما بر باد رفت.
اگر غرور ملی ما درهم شکسته شد.
اگر استقلال ما نابود گشت. در آن
صورت این زندگی برای ما کوچکترین
لذت و ارزشی نخواهد داشت.

عامل قومی و زبانی را در این رابطه برجسته می‌دانند. این دیدگاه می‌تواند بخشی از واقعیت بوده باشد. در حالی که به عقیده من، دو مسئله دیگر بیش از همه بر ادامه جنگ و ویرانی افغانستان بعد از عقب نشینی قوای شوروی نقش داشته اند:

۱- فراموش شدن افغانستان توسط غرب.
۲- تحول سیاست پاکستان در جهت ایفای نقش یک قدرت منطقه‌ای.

پاکستانی‌ها بدین باوراند که ایجاد یک افغانستان تحت الحمایه می‌تواند این منافع را برای آن‌ها در برداشته باشد:

۱- پیدا کردن عمق استراتژیک.
۲- دسترسی به منابع دست نخورده افغانستان.
۳- استفاده از افغانستان برای نفوذ به آسیای میانه.
۴- دسترسی به راه ارتباطی به آسیای میانه.
۵- از بین بردن معضله خط دیورند.

* ملت پاکستان برادر ماست، با ملت پاکستان فرهنگ مشترک داریم. در طول تاریخ روابط مشترک داشته‌ایم. ما به هیچ وجه در فکر کشمکش‌های بی‌هوده نیستیم و نمی‌خواهیم در منطقه بحران ایجاد کنیم. من باز هم تأکید می‌کنم تا پاکستان در استراتژی خود تغییر به وجود نیاورد، هر کسی هر تحلیلی که غیر از این داشته باشد، به اشتباه رفته است. کسانی که غیر این تحلیل دارند، یک سال، دو سال دیگر هم پیش کرنیل‌های پاکستانی بروند، اگر نتیجه گرفتند، ما مسئولیم.

* پاکستان می‌خواهد که یک حکومت مزدور در افغانستان داشته باشد. من در ملاقات‌های خود با پاکستانی‌ها این مسئله را بارها گفته‌ام که از ما افغان‌ها آرزوی غلام شدن را نداشته باشید. ما می‌توانیم به شما پاکستانی‌ها بهترین دوست باشیم. منفعت شما در دوستی ماست. اما اگر خواسته باشید که نه، اینجا غلام پیدا می‌کنیم، این خیال است و محال است و جنون.

* عقیده من در مورد سیاست پاکستان روشن است. هر کشوری حق دارد تا منافع خود را در سطح ملی و بین المللی جستجو نماید، ولی متأسفانه پاکستان به عنوان یک حکومت اسلامی، برای تطبیق استراتژی خود در افغانستان از ظالمانه‌ترین شیوه‌ها استفاده نموده. طوری که تاریخ نظیر آن را کمتر دیده است. ■

خواهد بود. علت مشکلاتی که هم اکنون با آن‌ها مواجه هستم این است که به آزادی عقیده و بیان در کشورم ایمان دارم.

* من به اصولی پایبند هستم، چنانچه شخصی و یا نیرویی با من در مورد این اصول نظر واحدی داشته باشد، بدون شک با او ائتلاف خواهم کرد. این اصول عبارتند از:

۱- حفظ استقلال کشور.

۲- حفظ تمامیت ارضی.

۳- اجرای قوانین اسلامی.

۴- رویکرد به برگزاری انتخابات عمومی.

دولت اسلامی و مقاومت، دو روی یک سکه هستند و میان خود هیچ فرقی ندارند. در ارتباط با مشکلات قوم‌گرایی، وظیفه ماست و وظیفه روشنفکران و تحصیلکرده‌هاست که در این قسمت خودشان قدم بردارند. مگر مردم افغانستان در سطح پایین این مشکل را ندارند؟ متأسفانه این مشکل از طرف تعدادی از روشنفکران ایجاد شده است. خواهش من این است که برداران متوجه شوند و دشمن اصلی را بشناسند و کاری نکنند که خود را تضعیف، و دشمن را تقویت سازند.

* ما برای آزادی می‌رزیم. برای من زیستن در زیر چتر بردگی پست‌ترین نوع زندگی است. برای حیات مادی همه چیز می‌توان داشت. آب، نان و مسکن، ولی اگر آزادی ما بر باد رفت. اگر غرور ملی ما درهم شکسته شد. اگر استقلال ما نابود گشت. در آن صورت این زندگی برای ما کوچکترین لذت و ارزشی نخواهد داشت.

* ده سال است که ارتش سرخ خاک افغانستان را ترک نموده است. اما جنگ و خونریزی در این کشور همچنان ادامه دارد. علت آن چیست؟ و گردانندگان جنگ کیستند؟ اکثر ادر خارج مردم افغانستان را به خاطر ادامه جنگ در کشورشان ملامت می‌کنند. گاهی جنگ جاری افغانستان را جنگ قدرت می‌خوانند و زمانی

* انتظار من مانند بسیاری از هموطنانم، بعد از پیروزی در برابر کمونیسم این بود تا جهان و بالخصوص کشورهای همسایه، از مردم ما به خاطر نابودی کمونیسم سپاسگزاری می‌کردند، و بر زخم‌های شان مرهم می‌گذاشتند. مردم کشورمان با سپر ساختن سینه‌های خود، جان ملیون‌ها انسان را در کشورهای همسایه و جهان حفظ نمودند، و در واقع از آزادی و آبادی آن‌ها دفاع کردند. ولی حیف در فرجام، پاکستان ملت ما را از عقب خنجر زد. آمریکا به حرف شنوی از پاکستان پرداخت و اروپا بی‌تفاوتی اختیار کرد. مردم جهان باید بدانند که خطر طالبان به هیچ وجه کمتر از خطر کمونیسم نیست. هنوز فرصت وجود دارد که با طالبان مقابله صورت گیرد و مردم افغانستان در خط مقدم این مبارزه قرار دارند.

* ما در دوران جهاد علیه شوروی، سهم ملت افغانستان، ما حمایت‌های اسلامی و انسانی جهان اسلام و جهان آزادی دوست را فراموش نمی‌کنیم. ما نقش اسلامی و انسانی جمهوری اسلامی ایران را چشمگیر می‌دانیم. روزی که جهان همه به ما پشت کرد و در حال در ماندگی و افتادگی بسر می‌بردیم، ایران دست ما را گرفت.

* تشکیل حکومت موقت از بستر خاتمه بخشیدن به جنگ، برگزاری انتخابات سالم، تدوین قانون اساسی و قانونمند کردن نظام اسلامی در افغانستان، اصول و معیارهای اصلی من در سالیان مبارزات بوده است. من در طول حدود پنج سال پس از پیروزی مجاهدین، این اصول را بارها با رهبران جهادی مطرح کرده‌ام.

* من مزدور هیچ کس نیستم و از طرف هیچ کس مبارزه نمی‌کنم و بدون مراجعه به احدی تصمیم می‌گیرم. از آن گذشته، این مردم افغانستان بودند و هستند که در مورد جنگ و صلح تصمیم می‌گیرند. اگر قرار باشد هم پیمان یک کشور خارجی شویم، در درجه نخست، انتخاب و عدم آن وظیفه اصلی مجلس شورای ملی افغانستان



فرازهایی از سخنان احمد شاه مسعود



ارزیابی راهکارها و عملکردهای نظامی احمد شاه مسعود در رویارویی با ارتش سرخ شوروی در افغانستان

■ سخنرانی احمد شاه مسعود در جمع مردم پنجشیر

درآمد

شکست ژنرال‌های سپاه چهل‌م ارتش شوروی در حملات پی در پی به دره پنجشیر، نوع نظامی احمد شاه مسعود را برای اغلب صاحب‌نظران آشکار ساخته است. کافی است بدانیم که ارتش سرخ در طول یک دهه اشغال افغانستان و به رغم استفاده از انواع ساز و برگ نظامی به منظور به زانو درآوردن نیروهای مسعود، تنها در محور پنجشیر کمترین دستاوردی نداشته است. کارنامه مبارزات رهایی بخش مسعود آنگونه که در این سخنرانی که در سال ۱۳۶۳ در پنجشیر بیان داشته است، نشان می‌دهد که یک گروه جهادگر چند هزار نفره چنان به گونه‌ای استثنایی یک ابر قدرت را به زانو در آوردند که چند سال بعد موجب فروپاشی آن ابر قدرت شد.

حضار محترم، علماء، مجاهدین و هموطنان متدین: السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته: از اینکه شما به رغم مشکلات و گرفتاری‌های زیاد از نقاط دور و نزدیک در این جلسه حاضر شده‌اید، سپاسگزاری می‌نمایم. در این جلسه می‌خواهم یک سلسله مسایل را که ممکن است برای اکثر برادران و عامه مردم سؤال برانگیز باشد، روشن کنم. مسایل را به طور مشروح و همه جانبه برای حاضرین در جلسه و از طریق شما به همه مجاهدین و مردم قهرمان و دشمن شکن افغانستان برسانم. سخنانم را با این سؤال آغاز می‌کنم که چرا شوروی‌ها به این پیمان در قسمت دره پنجشیر پافشاری دارند؟ اگر حملات‌شان را بررسی کنیم، پاسخ این سؤال خود به خود داده خواهد شد. اطلاع دارید که شوروی‌ها در حمله اول پنج هزار نفر، در حمله دوم ده هزار نفر و در حمله سوم با پانزده هزار نیرو به پنجشیر حمله کردند. در حمله اخیرشان، تعداد آنان به سی هزار نفر می‌رسید که با تمام تجهیزات نظامی مدرن همراه بود. همه این فشارها مؤید این نکته است که شوروی‌ها خوب فهمیده‌اند که منطقه پنجشیر

در حالی که در عملیات سی هزار نفری طبق اعتراف دشمن، بیش از ۲۰۰ فروند هلیکوپتر، حدود ۲۰۰۰ تانک و خودروی زرهی وجود داشت که از طرف کوماندوها و چتربازان‌شان حمایت می‌شدند. همچنین دو اسکادران طیاره از نوع سوخوی ۲۳ و سوخوی ۲۵ پشتیبانی می‌شدند که از فرودگاه‌های بگرام و ترمذ به پرواز در آمده و پنجشیر را بمباران می‌کردند. در حالی که مجاهدین با ۷۰۰ قبضه سلاح و ۱۲ تیربار و تعدادی موشک انداز مقاومت می‌کردند. شما شاهد بودید و ما قدرت خداوند را مشاهده می‌کنیم. سپاهیان شوروی در این جنگ نابرابر تصور نمی‌کردند که برنده نشوند. می‌بینیم که کار یکباره به ضررشان تمام می‌شود و با آن همه ساز و برگ نظامی که ذکر شد، نتوانستند پایگاه‌های اصلی مجاهدین را تسخیر کنند. نظامیان شوروی نه تنها تلفات انسانی و مالی از قبیل انهدام طیاره‌ها، تانک‌ها و کامیون‌های آن‌ها، بلکه حیثیت نظامی ارتش سرخ نزد جهانیان نیز زیر سؤال رفت که چرا در برابر یک عده از مردم مسلمان، آنهم در محدوده دره پنجشیر شکست خوردند و به زانو در آمدند.

شوروی‌ها بعد از این شکست که آخرین توان نظامی خود را به کار گرفته بودند، تصمیم دیگری اتخاذ کردند که آمریت پنجشیر (مسعود در سال ۱۳۶۳ فرماندهی عمومی جبهات پروان و کاپیسا را بر عهده داشت) و افراد دیگری را تطمیع کنند که کار ساز نبود. پیشنهاد مقام و جاه و پول را کردند که باز بی فایده بود. در همین شرایط حساس عبد القادر (وزیر دفاع وقت) و نجیب الله (رئیس وقت سازمان اطلاعات) نامه‌های جداگانه ارسال کردند، که من نامه عبد القادر را برای شما می‌خوانم: «هم میهن محترم احمد شاه مسعود» ببینید تا دیروز اشرار بودیم، در کوه بودیم، ما را کسی به رسمیت نمی‌شناخت ولی وزیر دفاع برای من نامه می‌نویسد، و مرا هم میهن خطاب می‌کند، بعد می‌نویسد «ما و شما طرفدار صلح هستیم» و از این قبیل حرف‌ها آنهم بعد از اینکه در پی حملات سنگین و بعد از خونریزی‌ها، کسی که شکست خورده این حرف‌ها را می‌نویسد. «ما به شما اعتماد می‌نماییم تا نظم را در حوزه تحت کنترل

به یک پایگاه مبدل شده که واقعاً موجودیت آن خطری جدی در برابر حضور ارتش سرخ در افغانستان است. اطلاعاتی در دست داریم حاکی است که قوای شوروی تصمیم دارند این بار با بیست هزار نفر به دره پنجشیر هجوم بیاورند، ولی دستگیر پنجشیری و مشاوران نظامی‌شان پافشاری کرده‌اند که بیست هزار نفر کافی نیست، و باید ده هزار تن دیگر اضافه گردد. همچنین گفته شده که برای یورش به دره پنجشیر تعداد صد هلیکوپتر و هزار تانک و خودروی زرهی، نیروهای شوروی را پشتیبانی خواهند کرد. شوروی‌ها توسط ایادی داخلی‌شان، تلاش زیادی کرده‌اند، تا از راه‌های دیگر این دره را به تسلیم وادار نمایند. مثل بمباران‌های مداوم، قطع راه‌های تدارکاتی، تطمیع یک عده از مردمان سست اراده. حملات محدودی که انجام داده‌اند نتوانسته موثر واقع شود. اینکه که تدارک یک حمله بزرگ و تاریخی به پنجشیر توسط ژنرال‌های شوروی گرفته می‌شود. این جاست که آدم متوجه می‌شود که وقتی خداوند بخواهد یک گروه کوچک را پیروز گرداند، تعداد نفرات و سلاح‌های پیشرفته نقش تعیین کننده نخواهد داشت.

در بررسی‌هایی که در زمستان به عمل آوردیم، به این نتیجه رسیدیم که مجموع تفنگ‌های کارآمد مادر داخل پنجشیر ۷۰۰ قبضه تفنگ و ۱۲ قبضه تیربار داشتیم.

● در بررسی‌های به عمل آمده به این نتیجه رسیدیم که مجموع تفنگ‌های کارآمد مادر پنجشیر ۷۰۰ قبضه تفنگ و ۱۲ قبضه تیربار داشتیم. در حالی که در عملیات سی هزار نفری دشمن، بیش از ۲۰۰ فروند هلیکوپتر، حدود ۲۰۰۰ تانک و خودروی زرهی، دو اسکادران طیاره از نوع سوخو ۲۳ و سوخو ۲۵ که از طرف کوماندوها و چتربازان‌شان حمایت می‌شدند.



مذاکره مستقیم شده‌اید؟ از این گذشته این آتش بس به ما فرصت می‌داد تا تجدید قوا کرده و آمادگی بیشتری بگیریم، و از فرصت به دست آمده حد اکثر استفاده را ببریم. راه‌های تدارکاتی خود را که برای ما حیاتی است باز کنیم. در عین حال زمستان را در پیش داریم و باید به فکر بهار آینده باشیم که دشمن دوباره حمله خواهد کرد.

باز می‌گردیم به اصل مطلب. نظر به فیصله علما و مردم و مجاهدین، آماده گفت و گو با شوروی‌ها شدیم تا ببینیم آنها چه می‌خواهند. می‌بایستی به طور مستقیم با آنها دیدار و مذاکره می‌کردم. وقتی که با آنها نشستیم، آنها دم از صلح خواهی و دوستی شصت ساله زدند. اعتراف کردند که در افغانستان مرتکب جنایت شده و اشتباه کرده‌اند. گفتند که ببرک و پرچمی‌ها ما را بازی داده‌اند. شرایط افغانستان را طوری که لازم بود تحلیل نکرده بودیم و به داخل افغانستان قدم گذاشتیم. این اعترافاتی بود که خودشان بر زبان آوردند. ما هم با تقبیح اشتباهات و جنایات‌شان در افغانستان گفتیم که شما بدتر از نازی‌های آلمان علیه مردم افغانستان عمل کردید. نمایندگان سپاه چهل قشون سرخ مثل همیشه چنانکه تاکتیک‌شان است می‌گفتند که صلح می‌خواهند تا بعد از آن جنگی نباشد. آتش بس برقرار شود. ما حاضر به بازسازی خانه‌های پنجشیر هستیم و به شما غله می‌دهیم و از این حرف‌ها.

ما به آنها گفتیم این مسایل را کنار بگذارید. روی موضوع نیروهای تان صحبت کنید. گفتیم موجودیت ببرک کارمل را نمی‌خواهیم، حضور نیروهای شما را در افغانستان و در پنجشیر نمی‌خواهیم. به آنها یادآوری کردیم که شما در جهان چه موضعی دارید؟ دنیا درباره شما چه می‌گوید؟ سازمان ملل متحد چند بار این عمل شما را محکوم کرد. نظر افکار عمومی جهان درباره شما چیست؟ غربی‌هایی که حریف شما هستند از این قضیه چه سودی بردند؟ آنها اعتراف کردند که بلی ما اشتباه

کردند. در داخل آناوه نیز دست به عملیات زدند و مرکز مهمات آن را به آتش کشیدند. به این ترتیب ۱۴ روز راه‌های تدارکاتی را قطع کردند. دشمن حملات سنگینی را با جدیدترین سلاح‌ها به کار گرفت و سودی حاصل او نشد. خانه‌های مردم را ویران کردند، کشت و زراعت مردم را به آتش کشیدند. باز هم مردم مقاومت کردند و تسلیم نشدند. لذا نتیجه می‌گیریم که قشون سرخ شوروی متوجه شده است که جنگیدن در پنجشیر بی‌فایده است.

روز قبل از طرف دولت یک نفر همراه نامه آمد. نامه از طرف معاون سپاه چهل قشون سرخ شوروی نوشته شده بود. متن آن چنین است: «ما حاضر به مذاکره هستیم. حاضر به صلح هستیم، تا اختلافات در داخل پنجشیر از طریق مذاکرات حل شود». ما در این زمینه با علما، موی سفیدان و سایر برادران مشورت کردیم که چه باید کرد؟ ناگفته نماند که ما در چه شرایطی قرار داشتیم. جنگ‌های شدید هفت ماهه را پشت سر گذاشته بودیم. مردم در شرایط سختی به سر می‌بردند. چون پنجشیر در محاصره دشمن بود. بر این اساس علما نظر دادند که مذاکره در چنین شرایطی از نظر شرعی ممانعتی ندارد. دشمن حاضر به مذاکره شده و می‌خواهد آتش بس باشد. اگر ما با دشمن مذاکره کنیم به ما چه منفعت و دستاوردی خواهد داشت؟ از نظر سیاسی دشمن ما را به این وسیله به رسمیت می‌شناسد. وقتی که ما را به رسمیت شناخت، جهاد افغانستان را به رسمیت شناخته است.

مسئله دوم اینکه پرچمی‌ها (حزب کمونیست پرچم حاکم) در این قضیه هیچ نقشی نداشتند، وقتی پرچمی‌ها در این قضیه دخالتی نداشتند، این برای ما بهترین سند است که در آینده به محکومیت شوروی‌ها مطرح خواهد شد، که اگر شما متجاوز نبودید و کشور ما را اشغال نکرده بودید، دم از دولت قانونی ببرک (کارمل) و پرچم می‌زدید، چطور بی‌خبر از ببرک با ما حاضر به

خود به وجود بیاورید». متوجه هستید که می‌گوید تسلط خودتان در آنجا باشد، ما به شما اعتماد داریم، «تا از ورود قوای دشمن از خارج ممانعت نمایید». او فکر می‌کند که شکست نظامی آن‌ها توسط مردم پنجشیر و یا توسط مجاهدین مسلمان انجام نشده است. «تا اهالی به صلح و خوشبختی زندگی کنند، در چنین شرایطی حاضریم کمک اقتصادی برای اهالی آنجا بکنیم. خواست‌های معقول شما را مطالعه و با شما در فضای برادرانه و با اعتماد متقابل حل خواهد شد».

این اولین نامه وزیر دفاع بود، وقتی ما مشورت کردیم، به این نامه جواب ندادیم، زیرا پرچمی‌ها نزد ما مشروعیتی ندارند. آن‌ها عمال شوروی‌ها می‌باشند. در این مدت تدارک حمله دوم دیده می‌شود. قبل از حمله نامه دیگری رسید، باز می‌نویسد: «احمد شاه مسعود! قبلاً! نامه مفصل برای تان تحریر داشتیم و در آن تذکر داده بودیم که ما طرفدار حل هرگونه مسایل از طریق مذاکره و مسالمت‌آمیز هستیم، ولی با درک اینکه نامه را به صورت مفصل مطالعه نمودید، اما متأسفانه جواب تحریری یا شفاهی که دلالت بر فیصله منطقی تان، در مورد آینده درخشان مردم ستم‌دیده و رنج کشیده پنجشیر بنماید، به دست نیاوردیم. از این حالت چنین استنباط می‌شود که شما دشمن قوم بی‌دفاع خویش هستید. اگر واقعا می‌خواهید که به مردم پنجشیر مصدر خدمت تاریخی گردید، همکاری عام و تام خود را با دولت اعلام دارید، که در این صورت ما به وعده‌های قبلی خویش استوار می‌مانیم و امنیت شما و دوستان را تضمین می‌نماییم. اگر جواب قاطع در آینده نزدیک برای ما نرسید، در آن صورت حزب و دولت مردمی جمهوری دموکراتیک افغانستان، اقدامات جدی و خارق‌العاده را جهت محو کامل عناصر ضد انقلاب در پنجشیر آغاز خواهد کرد، در آن صورت مسئولیت کامل خسارات جانی و مالی مردم پنجشیر به دوش شخص شما می‌باشد. تاکید می‌گردد، در مورد جواب قناعت بخش و مطمئن در آینده نزدیک، اگر به ما نرسید، ما به طور جدی از طریق نظامی با شما برخورد خواهیم کرد».

این نامه وقتی به دستم رسید که مرحله دوم حمله شوروی‌ها به پنجشیر شکست خورده بود و نیروهای آن‌ها تا محور رخنه عقب نشینی کرده بودند. طوری که مطلع هستید، مجاهدین نیروهای اشغالگر را تا رخنه تعقیب کرده و حتی بی‌مهابا در داخل رخنه عملیات

وقتی با شوروی‌ها وارد مذاکره شدیم، اعتراف کردند که در افغانستان مرتکب جنایت شده و اشتباه کرده‌اند. گفتند که کارمل و پرچمی‌ها ما را بازی داده‌اند. شرایط افغانستان را طوری که لازم بود تحلیل نکرده بودیم. این اعترافات آن‌ها بود. ما هم با تقبیح اشتباهات و جنایات‌شان گفتیم که شما بدتر از نازی‌های آلمان علیه مردم افغانستان عمل کردید

منطقه‌ای دیگر داشته باشیم. باید در قره باغ و کوه بند و سمت شمال پایگاه داشته باشیم. اگر شوروی‌ها (پس از پایان آتش بس) باز روی پنجشیر فشار بیاورند، باید یک عملیات هماهنگ علیه ارتش سرخ صورت دهیم، تا دشمن را پراکنده سازیم، و فشارها و ضربات روی دره پنجشیر وارد نشود. یک سال، دو سال، پنج سال مقاومت جایجا، سرانجام مردم خسته خواهند شد. لذا به همین منظور دست به این کارها زدیم.

از اینکه عده‌ای از فرماندهان گاهی اشتباهات تاکتیکی مرتکب می‌شوند، به آن‌ها تذکر داده می‌شود. به طور مثال هرگاه فشار آوردند که در کوهستان عملیات نظامی بشود، من مخالفت کردم و گفتم باید حالت دفاعی داشته باشید. همیشه گفتم که در مواضع تان در حال دفاع باشید. اگر حمله کردند، دفاع کنید. من به مهندس حکمتیار و به استاد سیاف، به شورای اتحاد و به فرماندهان حزب اسلامی نامه نوشتم، و از آن‌ها خواستم یکبار بیایند باهم مذاکره کنیم. مسایل و مشکلات داخلی خود را حل کنیم. گویی آن‌ها یک ذهنیت دارند و آن را نمی‌شود انکار کرد. هر کدام از آن‌ها خودشان را مسلمان و دیگران را منافق می‌دانند. این تحلیل آنهاست، و این هم برای همگان قابل درک است که در همه احزاب، در حزب اسلامی، در جمعیت اسلامی، در حرکت اسلامی و غیره آدم‌های خوب و بد وجود دارد. نمی‌شود با داشتن یک کارت حزبی یکی را متهم به کفر و دیگری را مسلمان بدانیم.

قبل از مسئله اندراب به اتحاد پشاور نامه‌ای نوشتم و مشکلات خود را با آن‌ها در میان گذاشتم. به آن‌ها گفتم که در مقابل ما قوای شوروی هستند و بمباران می‌کنند. راه‌های تدارکاتی پشت جبهه ما را قطع می‌کنند. مواد غذایی به مردم نمی‌رسد. سلاح و مهمات به دست ما نمی‌رسد. شما شورای اتحاد یک هیئت بفرستید، بیایند و بین ما و حزب اسلامی داوری کند تا این مشکلات حل گردد. نامه را یک شخص قابل اعتماد با خود برد و در جلسه شورای اتحاد آن را خواند، و بی‌فایده بود. نامه دیگری به دست یونس قانونی نماینده جبهات پنجشیر روان کردیم که این ورقه را در پشاور پخش کند و در ورقه مذکور مشکلات خود را که در حالت خطرناک قرار داریم، توضیح داده بودیم.

خوب است که در این بخش دو نکته را توضیح دهم. در مرحله آتش بس شوروی‌ها در پی مشورت با ما پیشنهاد کردند آتش بس تا ماه خرداد باشد. این درست زمان فصل درو بود. و اگر مخالفت می‌کردیم آنوقت قوای شوروی دوباره حمله می‌کردند، و محصول مردم روی زمین می‌ماند یا از بین می‌رفت. ما هم قبول کردیم که مرحله دیگر آتش بس تا آخر تیرماه یا اول آبان باشد، تا آنوقت مردم محصول خود را جمع‌آوری کنند. در چند ماده از سند آتش بس ذکر شده و مقدمه‌ای هم به قلم دکتر صاحب به این شرح نوشته شده بود: «چون ما آتش بس را که به فلاں تاریخ از طرف شما پیشنهاد شده بود، این را گامی به سوی آزادی کامل افغانستان تلقی کرده، و ما به مواد ذیل موافقت داریم»

۱- قطع هرگونه عملیات دشمن در منطقه پنجشیر.

۲- هیچگونه دسیسه‌سازی و خرابکاری و اعزام جاسوس در این منطقه نباشد.

آتش بس کند. بجای اینکه در این افتخار و سربلندی با ما شریک و همراه گردند، یک رشته تبلیغات سوء به راه انداخته‌اند. روشن تر بگویم که در دامن زدن به این بدگمانی‌ها دو جناح سهم دارند. یک طرف پرچمی‌ها و در طرف دیگر حزب اسلامی. پرچمی‌ها در ارتش و بین مردم تبلیغ می‌کردند که پنجشیر به ما تسلیم شد. ولی چون مردم حقایق را می‌دانند، تبلیغات پرچمی‌ها نتیجه ندارد. همه می‌دانند که مردم پنجشیر چقدر مقاومت کردند. چقدر تلفات و خسارات متحمل شدند.

پرچمی‌ها هم تصمیم گرفتند توسط عمال خود در پنجشیر، در بین مردم تبلیغات راه بیندازند. به افکار و ذهنان عمومی نفوذ کرده و بین مجاهدین و مردم به تفرقه دامن زنند. در بین جامعه ما دو دستگی ایجاد کنند. امیدوارم که مردم ما بتوانند با مقاومت‌شان این شایعات بی‌اساس را خنثی کنند. در قسمت اندراب که ارتباط جمعه خان (از حزب اسلامی) با دولت، صد در صد برای ما ثابت شده است که این را به مرور زمان ثابت خواهم نمود. نمایندگان شوروی در مذاکرات به ما گفتند که پرچمی‌ها بر آن‌ها فشار می‌آورند که به خاطر نجات جمعه خان به اندراب حمله کنند. ولی ما اخطار دادیم که اگر به اندراب حمله کنید، (چون اندراب در حوزه پنجشیر است) ماهم آتش بس را لغو می‌کنیم. یکی (فهم خان) از اعضای «خاد» (سازمان امنیت افغانستان) که در جریان آن قرار دارد، رفته نزد جمعه خان به اندراب، از آنجا برگشته پیش ما و باز رفته نزد دولت. در مسئله اندراب صرف مسدود ساختن راه تدارکاتی نبود، مسایل دیگری هم در میان بود، که در نتیجه به برادر کشی دامن زده می‌شد. وظیفه اسلامی ما بود که در این زمینه کاری کنیم.

اغلب کشمکش‌ها از این جا سرچشمه می‌گیرد، که راه‌های تدارکاتی قوای شوروی از قره باغ و چاریکار و سالنگ می‌گذرد. شوروی‌ها وایادی داخلی‌شان سعی دارند بین مجاهدین تفرقه بیندازند تا سرگرم جنگ باشند و کسی وقت آن را نداشته باشد تا به راه‌های تدارکاتی و حیاتی شوروی‌ها حمله کند. پاسگاه‌های نظامی دولت را در مناطق مهم مستقر ساخته و می‌خواهند که هیچ جنگ چریکی بر ضد نظامیان شوروی در منطقه وجود نداشته باشد.

اینک با استفاده از فرصت به دست آمده، در طول سه چهار ماهی که از آتش بس باقی مانده و تا قبل از اینکه دشمن به خود بیاید، باید چند پایگاه دیگر، در چند

شوروی‌ها وایادی داخلی‌شان سعی دارند بین مجاهدین تفرقه بیندازند تا سرگرم جنگ باشند و کسی وقت آن را نداشته باشد تا به راه‌های تدارکاتی و حیاتی شوروی‌ها حمله کند. پاسگاه‌های نظامی دولت را در مناطق مهم مستقر ساخته و می‌خواهند که هیچ جنگ چریکی بر ضد نظامیان شوروی در منطقه وجود نداشته باشد

کردیم. بعد از این حرف‌ها آمدیم در قسمت پنجشیر. روز اول آن‌ها گفتند هدف شما چیست؟ من گفتم ما خواهان افغانستانی آزاد، بی‌طرف، برقراری صلح پایدار، حفظ تمامیت ارضی و همزیستی مسالمت آمیز با همسایگان خود هستیم. آزادی افغانستان و حق تعیین سرنوشت مردم توسط خود شان. این خواست ماست. چیزی که مردم افغانستان می‌خواهند افغانستان آزاد است. من به شوروی‌ها گفتم پنجشیر به اندازه یک انگشت افغانستان است. اگر کل بدن مریض باشد و تو یک انگشت را تداوی کنی سودی ندارد. باید کل بدن درمان شود، و این بود که دستکم یک قدم به جلو برداشتیم.

شوروی‌ها با فشاری داشتند که در پنجشیر دو پاسگاه بازرسی به ما بدهید. یک پاسگاه در رخه و دیگری در آناه. سرانجام پس از مشورت توافق بر این شد که به طور موقت با ایجاد پاسگاهی برای آنان در آناه موافقت کنیم که بین قلعه میرانشاه و آناه هم یک پاسگاه سرسربک باشد، و کوچکترین مداخله‌ای در امور مردم ما نداشته باشند. خودروهای پنجشیر را در داخل پنجشیر بازرسی نکنند. در پنجشیر، سنجن، بولغین، ملکر، اندراب، انجمن تا قسمت توپخانه آتش بس برقرار گردد، و همه پاسگاه‌های نظامی‌شان از این مناطق برداشته شود. کسی حق قطع کردن راه تدارکاتی پنجشیر را نداشته باشد. جالب اینکه در تمام این مدت پرچمی‌ها نه خبر داشتند و نه نقشی. بلکه کارشکنی و دره پنجشیر را بمباران کردند. (متن معاهده آتش بس بین ارتش سرخ با احمد شاه مسعود در جبهه پنجشیر در ذیل مطلب از نظراتان خواهد گذشت). سرانجام موافقت شد که شوروی‌ها بیایند در قسمت آناه مستقر شوند، و در سه طرف شان، پاسگاه‌های ما قرار داشته باشد، تا نتوانند هیچ ارتباطی با مردم آناه و سایر مناطق برقرار کنند. این بود فیصله‌ای که در این مورد به عمل آمده است.

پس از این مذاکرات، تعدادی از مو سفیدان به پنجشیر آمدند، دو نفر را خواستیم، یکی از آن‌ها برادر پناه خان بود، پرسیدم چرا شما آمده‌اید؟ گفتند ببرک کارمل ما را خواسته بود. وقتی که به آنجا رفتیم، در مجلس بجای ببرک کارمل، سلطان علی کشتمند آمده بود، نجیب الله و یک مستشار شوروی هم حضور داشتند. مستشار که در صدر مجلس نشسته بود گفت ما با پنجشیر فیصله کردیم. خواستیم که کشتمند و دیگران هم از موضوع باخبر باشند. کار ما خلاص است و ما دیگر کاری نداریم. سپس نجیب الله از جا برخاست و پس از تعریف و تمجید از پنجشیر گفت: آمریت پنجشیر (مسعود) اگر می‌خواهد بندی‌ها را رها کند به من اطلاع بدهد تا آن‌ها را رها کنیم. کشتمند هم در جمع موی سفیدان صحبت می‌کرد، طوری نشان می‌دهد که در این مذاکرات پرچمی‌ها هم نقشی داشته‌اند. حال چنین نتیجه گیری می‌کنم که اگر شوروی‌ها با ما آتش بس (یکساله) برقرار کرده‌اند، این بیانگر ضعف‌شان و شکست‌شان در عرصه سیاسی و نظامی بوده است.

با کمال تأسف یک‌عده از دوستان (حزب اسلامی حکمتیار) بجای اینکه شرایط را درک کنند، و این پیروزی را مایه افتخار بدانند، از اینکه یک دره کوچک توانسته در مقابل یک ابر قدرت اینطور مقاومت کند، و این ابر قدرت را به زانو در بیاورد، و او را وادار به



باشد، خلوص نیت در همه امور اصل است. خداوند از قلب‌های هر مسلمان آگاه است. اگر واقعاً نیت ما خالصانه بود، به طرف فساد نبود، دشمنان هر چه تبلیغات بکنند سودی ندارد. آیا در گذشته دشمنان تبلیغ نکردند؟ چه تأثیر کرد؟ مگر دشمنان دین علیه پیامبر اسلام (ص) تبلیغات سوء نکردند؟ مسئله دیگر عمل است، پنج روز ده روز دشمن تبلیغات کند، ولی یکماه بعد، دو ماه بعد،

عمل ما نشان می‌دهد که صادق چه کسی بوده و خائن کیست؟ چه کسانی بودند که قدمی به نفع مسلمانان برداشتند، و کدام جبهه است که در برابر قوای متجاوز می‌جنگد؟ اعمال بعدی ما همه چیز را روشن می‌سازد و به جز روسیاهی چیزی دیگر نمی‌ماند. برخی گفته‌اند که زمستان می‌رود، روسیاهی به ذغال می‌ماند. باز هم اگر نظری دارید بگویید.

پاسخ مسعود به نظر خواهی حضار

نظر مولوی صاحب در موضوع اندراب بسیار مهم است، و این گامی است که حوزه شمال برداشته شده. همه متوجه هستند که این‌ها در اندراب چه می‌کنند. اگر خداوند لطف کرد که در این منطقه گام مثبتی برداشته شد، این شا الله در همه جاها کارها آسان می‌شود. شاهد بودید وقتی هر گروه می‌رفت، من با هر گروه یک نفر عالم تعیین می‌کردم، و به آن‌ها توصیه می‌کردم که علما حضور دارند، بدون مشورت آن‌ها کاری صورت نگیرد. البته پیشبرد کارها به زیرکی و هشیاری مسئول هر منطقه مربوط است. تا اینکه مسئول یک روستا، مسئول یک حوزه، فرمانده یک منطقه، موی سفید منطقه هشیار نباشد، از ما کاری ساخته نیست.

مسئله دیگر تماس افراد سرشناس کمونیست‌ها است، آن‌ها از کابل با منطقه تماس برقرار می‌کنند. با همه فرماندهان شمال هشدار دادیم چنانچه هر یک از شما پیش از اینکه آمریت خبر دار شود، با دولت تماس برقرار می‌کنید، شخص متخلف را به قضا معرفی می‌کنیم. هیچ کسی حق تماس با پاسگاه‌های آن‌ها را ندارد. هیچکس حق گرفتن مهمات از دشمن را ندارد، از نداشتن امکانات می‌گیریم، آمریت اگر مهمات داشت می‌گیریم. اگر نداشت جنگ و تعرض نمی‌کنیم، ولی با پاسگاه تماس نمی‌گیریم. سران کمونیست‌ها وقتی تماس می‌گیرند، پیش از اینکه به آن‌ها جوابی داده شود، باید آمریت با خبر شود. آمریت هم هر دستوری که صادر کرد، به همان عمل شود. تماس‌های شخصی خیانت است. هر کسی که با پاسگاه در تماس باشد و ما خبر نداشته باشیم، خیانت است. گفتیم که همه دسته جمعی دعا کردند. فیصله کردند که هرکسی به طور شخصی تماس گرفت، حيله و بهانه فایده ندارد. ما او را محاکمه می‌کنیم، و تعیین مجازات به دوش مولوی

۳- توطئه‌های پنهانی و ترور و غیره به کلی متوقف گردد.

۴- تحریکات ارگان‌های دولتی در میان مردم ما به کلی بند باشد.

۵- دشمن حق ندارد به راه‌های تدارکاتی پنجشیر ضربه بزند.

شاید این پرسش مطرح شود که جبهه پنجشیر در سایه آتش بس می‌تواند در سایر مناطق عملیات کند؟ پاسخ این است که عملیات بکند یا نکند، مطرح نشده است. یکبار یک ژنرال قوای شوروی کنایه آمیز گفت شما در شمال نمی‌توانید عملیات کنید. گفتیم درست است، شما هم نیروهای تان را جمع کنید که در افغانستان عملیات نشود. پنجشیر هم در دیگر جاها عملیات نمی‌کند. مگر حرف ما در محدوده پنجشیر است. شما هم نیروهای تان را در قسمت‌های دیگر سوق داده‌اید. من که در برابر مناطق دیگر مسئولیت رسمی دارم، مسئولیت اسلامی دارم. می‌توانم بگویم که گروه‌های خود را روان نمی‌کنم؟ بالاخره با گفته‌های ما موافقت کردند.

در طول مذاکرات ما همین سه هدف را در نظر گرفته بودیم، یکی اینکه فرصتی پیدا شود که ما پایگاه‌های دیگری را بسازیم. دوم اینکه شوروی‌ها می‌گفتند که باورشان نمی‌شد، که در پنجشیر آمریکایی و چینی نباشد، فکر می‌کردند که در پنجشیر مشاورین نظامی چینی وجود دارد که شما این طور می‌جنگید. آن‌ها به ما گفتند که عقل‌شان کار نمی‌کرد. پرچمی‌ها آن‌ها را فریب داده بودند. سرانجام شوروی‌ها فهمیدند که با ملت افغانستان طرفند و نه با کسی دیگر. هدف سوم اینکه تا بتوانیم بین پرچمی‌ها و شوروی‌ها فاصله ایجاد کنیم، بی اعتمادی‌ها زیاد تر گردد. وقتی نمایندگان پرچمی‌ها اینجا آمده بودند، شوروی‌ها سرا پا گوش بودند که اینجا اینجا چه می‌خواهند؟ وقتی که ما آن‌ها را جواب دادیم، خیلی موثر بود.

در موضوع مسایل خارجی، تصمیم گرفته شد که با اعزام هیئتی حقایق را بگوید. به مقام‌های پاکستانی بفهماند، به سفارتخانه‌های کشورهای مختلف مسایل را تفهیم کند، تا این مشکل را حل کنیم. گرچه هیچ سفارتی و هیچ منبعی بر ما نفوذی ندارد، ولی به خاطر دفع اشتباهات باید این کار انجام شود و تبلیغات سوء دفع گردد. از همه مهمتر روی چند چیز فکر کردیم، خداوند با ما

در طول مذاکرات ما همین سه هدف را در نظر گرفته بودیم، یکی اینکه فرصتی پیدا شود که ما پایگاه‌های دیگری را بسازیم. دوم اینکه شوروی‌ها می‌گفتند که باورشان نمی‌شد، که در پنجشیر آمریکایی و چینی نباشد، فکر می‌کردند که در پنجشیر مشاورین نظامی چینی وجود دارد که شما این طور می‌جنگید. آن‌ها به ما گفتند که عقل‌شان کار نمی‌کرد. پرچمی‌ها آن‌ها را فریب داده بودند. سرانجام شوروی‌ها فهمیدند که با ملت افغانستان طرفند و نه با کسی دیگر.

صاحبان و قضات است که فلان شخص زمینش ضبط شود. فلانی اعدام و غیره. مسئولیت آن به دوش علمای دینی است. ما فقط فیصله علمای دینی را به مورد اجرا می‌گذاریم.

موضوع دیگر این است که شوروی‌ها در مورد تعیین فرمانداران فشار آوردند که فرماندار چه کسی باشد. آن‌ها گفتند که پرچمی‌ها به ما فشار می‌آورند که دستکم فرماندار از آن‌ها باشد. ولی فیصله در قسمت فرمانداری اینگونه شد که در کنار افراد نظامی یک نفر را هم بیاورند به نام فرماندار. آن‌ها یک نفر را پیشنهاد کردند که از همین خان خیل‌های ما و شماس. ولی از پرچمی‌های دو آتش بود. من هم قبول نکردم. باز فیصله شد که یک نفر را ما پیشنهاد کنیم. بالاخره یک نفر را معرفی کردم. جالب اینکه پرچمی‌ها در نهایت فهمیدند که فرماندار هم نفر ماست. پرچمی‌ها در این مورد با شوروی‌ها جنجال کردند که شما در درون ما هم نماینده آن‌ها را آورده‌اید و ما قبول نداریم. ولی آن‌ها ناگزیر فرماندار ما را پذیرفتند.

متن موافقتنامه متارکه بین احمد شاه مسعود و ارتش شوروی

۱- از آنجا که این متارکه اولین گام در جهت آزادی کامل افغانستان می‌باشد، از جانب مجاهدین پذیرفته شد.

۲- تمام قوای شوروی و نیروهای رژیم کابل، پنجشیر را ترک گفته، صرفاً یک پاسگاه در حوزه غیر مسکونی آناوه باقی خواهد ماند. در این منطقه هیچ نوع پاسگاه امنیتی دیگری را دارا نمی‌باشد و در کارهای مردم نمی‌تواند دخالت کند، و حق هیچ گونه شلیک تیر زمینی یا هوایی را ندارد.

۳- مجاهدین حق دارند وسایل غیر جنگی را که وارد مرکز دشمن می‌شود، بازرسی کنند.

۴- هیچ نوع نیروی رزمی نمی‌تواند وارد مرکز دشمن در آناوه شود.

۵- هرگاه وسایطی به غرض تدارکات غذایی وارد آن مرکز شود، قبلاً باید از مجاهدین اجازه حاصل گردد.

۶- مین‌های کاشته شده در مناطق مسکونی توسط نظامیان شوروی، ختنی می‌گردد.

۷- شوروی‌ها و رژیم کابل از هر نوع توطئه پنهان از قبیل ترور و خرابکاری خودداری می‌کنند. ■

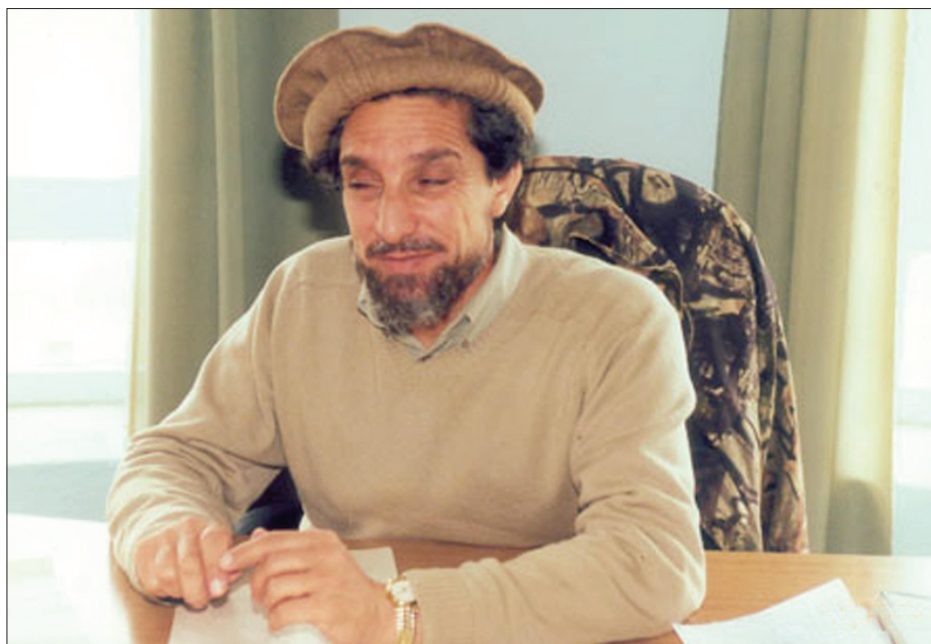
با عشق به خدا و شوق آزادی انسان جهاد کردم...

■ **فرازهایی از دیدگاه‌های احمد شاه مسعود که در یادداشت‌ها و**

گفت و گوهای منتشر نشده او بر جای مانده است

■ درآمد

شهید احمد شاه مسعود که ملت مقاوم افغانستان او را قهرمان ملی می‌نامد، در طول مبارزات ۳۰ ساله خود نقش مؤثری در تحولات سیاسی آن کشور و در تأمین صلح و ثبات و مبارزه علیه تجاوزگری با اشکال گوناگون آن در افغانستان ایفا کرده است. به منظور معرفی شخصیت آن مرد جهاد و مقاومت و شناخت ابعاد زندگی مبارزاتی، سیاسی، فکری، اجتماعی و اندوخته‌های نظامی احمد شاه مسعود در مبادین جهاد در افغانستان ناگزیر شدیم به مرکز اسناد آن شهید بزرگ رجوع کنیم تا رویدادهای لحظه به لحظه سه دهه اخیر همسایه شرقی مان را از زبان او بشنوم. مسعود در این مصاحبه دیدگاه‌های فکری و سیاسی خود را از دوران جوانی شرح داده که با هم می‌خوانیم:



گوش می‌دادم و برداشت‌هایی می‌کردم. دوست داشتم به دانشگاه افسری بروم، پدرم گفت که باید رشته طب یا مهندسی را بخوانی. تا اینکه شبی ژنرال غلام علی خان به خانه ما آمد. من به او گفتم که می‌خواهم در دانشگاه افسری درس بخوانم و افسر شوم. او با تأثر چنین گفت: «کاش من دکتر یا مهندس بودم. من سی سال در نیروهای مسلح کشور خدمت کردم، چه حاصل؟». آن جا بود که تأمل کرده و کنجکاو شدم که چه باید بکنم و چه رشته‌ای را انتخاب کنم. ژنرال مودودی هم به من گفت: «کشور ما به رشته‌های طب و مهندسی نیاز مبرم دارد و نه رشته‌های نظامی». همچنین روح الله یکی از دوستانم نیز به من گفت: «به پلی تکنیک برو پیشیمان نمی‌شوی». او روزی مرا به نزدیک ساختمان زیبای دانشگاه پلی تکنیک برد و آن جا را نشانم داد. من با خود گفتم که باید به این مکان راه یابم، تا اینکه در امتحان کنکور قبول شدم و به آرزویم رسیدم.

اوقات بیکاری را چگونه سپری می‌کنید؟
با مطالعه.

به چه نوع کتاب علاقمند هستید؟
در صورتی که فرصتی دست دهد به مطالعه دیوان حافظ، این شاعر گرانمایه فارسی زبان می‌پردازم. غزل‌های حافظ سرودهای من هستند.

شعر و موسیقی انسان را در رؤیا فرو می‌برد، شما کدام یک را ترجیح می‌دهید؟

اشعار حافظ را دوست دارم و همیشه می‌خوانم. شعر حافظ مرا متحول می‌کند و به من الهام می‌بخشد. موسیقی احساسات درونی انسان را بر می‌انگیزد. شعر و موسیقی درهر انسانی اثر می‌گذارد.

انسان ذاتاً موجود عاشقی است. نظر شما در

خانه مانده بود. پدرم که با خبر شد و گفت چرا این کار را کردی؟ من چیزی نگفتم، پدرم خندید و من دیگر پیش آن ملا درس نخواندم. اینکه چرا من در مقطع ابتدایی به درس علاقه نداشتم، شاید علتش این بوده باشد که مرا در سن پنج سالگی به مکتب گذاشته بودند، در سنی که نمی‌دانستم درس چیست. بعد که امتحان دادم، به کلاس سوم قبول شدم. تا کلاس دوازدهم در درس ریاضی ضعیف بودم. روزی یحیی برادرم از من پرسید که این سوال ریاضی به نظرت چطور حل می‌شود؟ به او خندیدم که چرا از من می‌پرسی؟ ولی تشویق‌های پدر و معلم باعث شد که به درس‌هایم به طور جدی بپردازم. آنقدر درس‌هایم را جدی گرفته بودم که اکثر اوقاتم صرف درس خواندن می‌شد. سرانجام ریاضی‌ام آنقدر خوب شده بود که کورس ریاضی باز کرده بودم و شاگردهایی داشتم.

پدرتان صاحب منصب بودند و با دوستان‌شان دورهم جمع می‌شدند، آیا در نوجوانی در آن جمع شرکت می‌کردید؟

پدرم دوستان زیادی داشت و همه به مسایل سیاسی روز آگاه بودند. می‌آمدند خانه ما، با هم بحث می‌کردند. محور اصلی بحث‌شان، اوضاع سیاسی جهان و کشور بود. طبیعی است که تحت تأثیر قرار می‌گرفتم و بر آینده‌ام خیلی تأثیر گذار بود. ژنرال مودودی فرمانده گارد دانشکده مهندسی، ژنرال غلام علی و دیگران به خانه ما، نزد پدرم می‌آمدند. مسایل سیاسی روز داغ بود و من به سخنان آن‌ها

در دوران کودکی مانند همه بچه‌ها چه رؤیایی در سر داشتید، فکر نمی‌کردید روزی مثل پدرتان لباس نظامی به تن کنید؟

رؤیاهایم و آرزوهایم در خوی و خصلت هر انسانی است. من هم در عالم نوجوانی رؤیاهایی در سر داشتم. وقتی بچه بودم، چون پدرم صاحب منصب نظامی بود، همیشه فکر می‌کردم که باید در زندگی از پدرم بیشتر پیشرفت کنم. این یکی از آرزوهایم بود. این در حالی است که به درس‌هایم علاقه‌ای نشان نمی‌دادم. گرچه من و برادرانم یحیی و دین محمد پیش ملا درس می‌خواندیم، ولی من دنیای دیگری داشتم که در آن سیر و سیاحت می‌کردم. یک روز ملا عصبانی شد و گفت برو ریسمان را بیاور. از جایم جستم و از خانه گریختم و ملا در

- مسعود: در صورتی که فرصتی
- دست دهد به مطالعه دیوان
- حافظ، این شاعر گرانمایه فارسی
- زبان می‌پردازم. غزل‌های حافظ
- سرودهای من هستند. شعر حافظ
- را دوست دارم و همیشه می‌خوانم.
- شعر حافظ مرا متحول می‌کند و
- به من الهام می‌بخشد. موسیقی
- احساسات درونی انسان را بر
- می‌انگیزد. شعر و موسیقی در هر
- انسانی اثر می‌گذارد

سرکوب شورشیان از پادگان بیرون بیایند، آن‌ها را در یک اقدام پیشی بینی نشده به سوی رادیو کابل و ارگ داود خان رهنمون کنند و آن مراکز را بگیرند و کودتا شکل گیرد. بر این اساس گروه چریکی در پنجشیر در فاصله ۸۵ کیلومتری شمال کابل از جوانان تحصیل کرده تشکیل شد. به این امید که در کابل کودتا خواهد شد. نبرد را با سلاح‌های کمی که در اختیار داشتیم آغاز کردیم. مراکز فرمانداری حصه اول، حصه دوم و رخه را تصرف کردیم. در آنجا منتظر ماندیم. به رادیو گوش می‌دادیم که کودتا به نتیجه برسد. ولی نتیجه آن شد که فکرش را نمی‌کردیم. نیروهای دولتی از مرکز برای سرکوب چریک‌های پنجشیر شتافتند. چون مردم با ما نبودند، شرایط برای نبردهای مسلحانه مهیا نشده بود. به عبارت دیگر مردم انگیزه نداشتند. زیرا داود را یک فرد مسلمان می‌دانستند. بر این اساس، گروه چریکی نوپا و کم تجربه ما توسط نیروهای مسلح داود خان به شدت سرکوب شد. نیمی از نیروهای ما شهید و زخمی شدند، و از کودتا خبری نشد. من و عده‌ای مجبور شدیم به پاکستان هجرت کنیم.

با چند نفر به پاکستان هجرت کردید؟

در سال ۱۳۵۴ که با تعدادی به پاکستان رفتیم، دوباره به کشور بازگشتیم. من بیشتر در داخل بودم. ما باید به مراکز کمونیست‌ها حمله می‌کردیم. ژنرال حیدر رسولی را باید از سر راه بر می‌داشتیم. ببرک کارمل و تره‌کی عوامل نفوذی شاخه حزب خلق در نیروهای مسلح داودخان سد راه ما بودند. از طرفی در بین ما، به ویژه بین من و حکمتیار اختلاف نظر وجود داشت. تعداد ما ۵۴ نفر بود. باید یک عملیات انتحاری انجام می‌شد. چون این حرکت سازماندهی نشده بود من مخالفت کردم. در آن شرایط شاخه نظامی حزب خلق توسط حفیظ الله امین دومین رئیس جمهور رژیم کمونیستی اداره می‌شد. این شاخه در نیروهای مسلح قدرت داشت. از طرفی هم کمونیست‌ها ذهنیت داود را نسبت به نهضت جوانان مسلمان خراب کرده بودند. لذا داود کوچکترین حرکتی را که از جانب نیروهای ما صورت می‌گرفت زیر نظر داشت. در آن وقت شاخه نظامی نهضت جوانان مسلمان در دست حکمتیار بود، و او بود که باید کارها را سازماندهی می‌کرد. حکمتیار همواره اصرار می‌کرد که باید کودتا کنیم. اما ژنرال مستغنی بهانه‌ای برای این کار نداشت. من در ابتدا با حکمتیار اختلاف نظر داشتم که در پیشاور به اوج رسید.

آیا والدین شما با اینگونه فعالیت‌ها موافق بودند؟

پدرم همیشه توصیه می‌کرد درس بخوانم و بعد راه خود را انتخاب کنم. من آن‌ها را در یک عمل انجام شده قرار داده بودم، البته این راه را آگاهانه برگزیده بودم و والدین من هم چیزی نمی‌گفتند.

قیام مسلحانه مجاهدین در سال ۱۳۵۸ چگونه آغاز شد؟

در خرداد ۱۳۵۸ از طریق نورستان به پنجشیر آمدم. اگرچه گروه‌های دیگری هم در پنجشیر در

کودتای نا فرجام سال ۱۳۵۴ شکل گرفت و کشمکش‌های سیاسی، زندگی مخفی دوران داود و پس از آن نبرد مسلحانه سال ۱۳۵۴ دره پنجشیر که با شکست همراه بود، سرنوشت مرا عوض کرد.

امروزه چه کسی دوست شما و چه کسی دشمن شماست؟

دشمنان افغانستان دشمنان من هستند، همچنان آنهایی که بر مردم ما جنگ تحمیل می‌کنند. امروزه پاکستان و کسانی که پشت سر آن کشور قرار دارند دشمن ما هستند. اتحاد شوروی هشت سال قبل دشمن بودند.

فعالیت‌های سیاسی شما از چه سالی شروع شد؟

تا جایی که به خاطر دارم فعالیت‌های سیاسی‌ام از کلاس نهم شروع شد. چون در آن زمان احزاب و جریان‌های سیاسی در مراکز آموزش عالی فعال شده بودند. من هم با دوستانم در این محافل شرکت جسته و با دیگران بحث می‌کردم و کم کم علاقمند به مسایل سیاسی روز شدم.

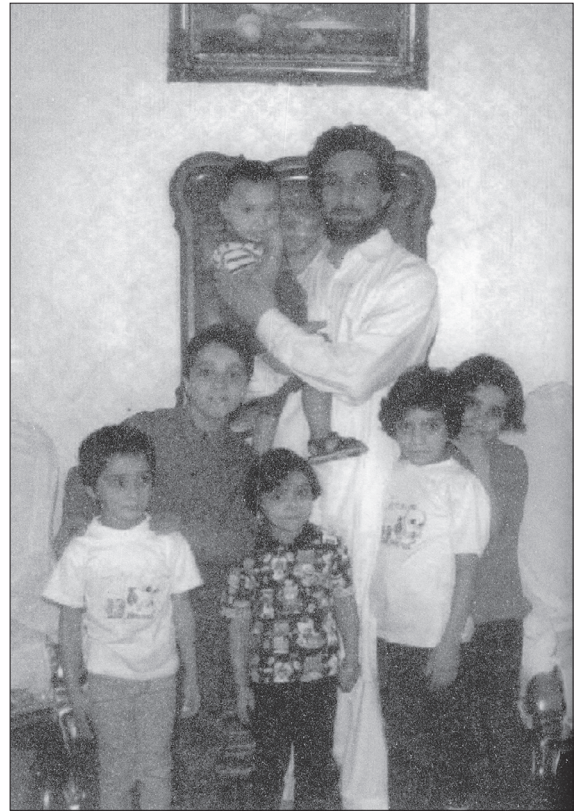
آیا در دانشگاه به سیاست روی آوردید و انگیزه تان چه بود؟

از جوانی در خانه، تحت تأثیر صحبت‌های پدر و دوستان او قرار می‌گرفتم. پدرم شب‌ها به اخبار و تفاسیر سیاسی رادیوهای گوش می‌داد. گاهی که وقت نداشت به من می‌گفت این کار را نکنم، من اخبار را گوش کرده و به پدرم بازگو می‌کردم. پدرم از اهداف شوروی در افغانستان و منطقه سخن می‌گفت. او اهداف شوروی را که توسط جریان‌هایی همچون اعضای حزب خلق و پرچم که در نیروهای مسلح فعال بودند و باید در افغانستان بر آورده می‌شد. تحلیل و تفسیرهای پدرم مرا به اندیشه وا می‌داشت.

چطور متوجه شدید که در لیست سیاه داود خان هستید؟

سال ۱۳۵۴ سال پر ماجرای بود. حدود دویست تن از اعضای نهضت جوانان مسلمان توسط پلیس داودخان دستگیر و به زندان افتادند. سرگرد محمد غوث از اعضای خانواده ما از جمله دستگیر شدگان بود. بعد از ظهر با خبر شدم که برای من هم پرونده درست کرده بودند و پلیس در تعقیب من بود. کودتای حکمتیار خیلی پیش از موعد بود و بی نتیجه ماند.

می‌گویند که در سال ۱۳۵۴ در دره پنجشیر گروه چریکی تشکیل دادید و چند شهرستان را به تصرف خود در آوردید. چرا شکست خوردید؟ در آن سال‌ها، حرف حکمتیار این بود که باید از اطراف کابل حرکتی یا قیام مسلحانه آغاز شود تا بهانه‌ای برای بیرون آوردن تانک پیدا شود. آن هم به دستور عبد الکریم مستغنی معاون وزیر دفاع وقت که حکمتیار ادعا می‌کرد که با او در ارتباط است. نقشه او این طور بود هنگامی که تانک‌ها به بهانه



مورد عشق چیست؟ آیا جنگ عشق را در انسان نمی‌کشد؟

جهاد در راه خدا، وطن و آزادی آرمان من بود. چه عشقی والاتر از این. عشق به خدا، عشق به مردم، عشق به آزادی انسان. تلاش برای رهایی انسان از بند و زنجیر، وقتی که انسان چنین عشقی داشته باشد و به پاس از آرمانش جان بکفد بگذارد و به خاطر صلح و آزادی جهاد کند، تا انسان به حق طبیعی و انسانی خود، یعنی آزادی، دست یابد، عشق به خودی خود معنی پیدا می‌کند.

فضای شاعرانه دانشگاه، درخت‌های بید مجنون و جوانان شاد، آیا خاطره انگیز نبود؟ دلنات نمی‌خواهد آن روزها، دوباره تکرار شود؟

در زندگی انسان لحظاتی است که تکرار نمی‌شود. من در آن زمان، مصروف درس بودم. هرگز به این روزها فکر نمی‌کردم. می‌شود گفت همان دو سال دانشگاه از بهترین دوران زندگی‌ام بود، تا اینکه آن

● جهاد در راه خدا، وطن و آزادی آرمان من بود. چه عشقی والاتر از عشق به خدا، عشق به مردم، عشق به آزادی انسان. تلاش برای رهایی انسان از بند و زنجیر، وقتی که انسان چنین عشقی داشته باشد و به خاطر صلح و آزادی جهاد کند، تا انسان به حق طبیعی و انسانی خود، یعنی آزادی، دست یابد، عشق به خودی خود معنی پیدا می‌کند

با کاکا تاج الدین به دره پنجشیر آمدم.
در کوه سرخ شکست خوردید و زخمی شدید.
آیا نا امید نشدید؟

جنگ تا اوایل پاییز ادامه پیدا کرد و ما از پنجشیر بیرون آمديم. یک دسته کوماندویی تحت فرماندهی سرور خان به جبل السراج و به کوه سرخ رسیدند. لازم دانستم با ۲۵ نفری که همراه داشتم متعرض دشمن می‌شديم. به آن‌ها ضربه زده و به کوه سالنگ رفتم. بعد آمديم شتل و در محور دربند به نیروهای دولتی مستقر در آنجا حمله کردیم. به من اطلاع دادند که دو تن از فرماندهان به نام‌های امین و ابراهیم با خلقی‌ها سازش کرده و قصد دارند، تسلیم نیروهای دولتی شوند. در کوه سرخ بودیم که امان و زمرد بیگ پایین رفتند. امان شنیده بود که سربازی گفت آمدند، امان هم رگبار نموده بود، سپس زمرد بیگ اسیر و اعدام شد. ما در نقاط کوه حاکم بودیم و با پرتاب بمب‌های دستی به طرف موضع سربازان دولتی ۵۰ تن از آنان کشته شدند. در این نبرد یکی از مجاهدین نیز شهید شد. پنجاه قبضه کلاشینکوف به غنیمت گرفتیم. بازهم نبرد ادامه داشت که من در همان جا زخمی شدم.

شما با چه انگیزه می‌جنگیدید؟

من به خاطر اسلام، این دین انسان ساز، به خاطر صلح و آزادی، به خاطر رهایی انسان از چنگال استعمار به هر شکلی که باشد جنگیدم و می‌جنگم. پس از تجاوز ارتش سرخ در اواخر سال ۱۳۵۸ هیئت به سرپرستی قاضی جدیر جهت مذاکره از کابل به پنجشیر آمد. آن دیدار چه دستاوردی داشت؟

زمانی که شوروی‌ها به داخل کشور آمده بودند. پهلوان احمد جان نزد نجیب الله رفته بود. رفتن او نوعی بهانه و ترفند بود. چون همین که احمد جان از طرف نجیب با سلاح و مهمات بازگشت قرارگاهی برپا کرد. ما او را دستگیر و زندانی ساختیم. او باید عادلانه محاکمه می‌شد. ولی هیئت مذکور به سرپرستی قاضی جدیر و سرهنگ عبد الرزاق تأکید داشتند که باید احمد جان خیلی زود آزاد گردد. آن‌ها همچنین از من خواستند که تسلیم شوم. من گفتم درباره احمد جان باید با مردم مشورت کنم، سه هفته به من وقت بدهید تا با مردم سه شهرستان منطقه مشورت داشته باشم. نجیب الله طی نامه‌ای به من اخطار داده بود. من نامه او را به مردم نشان دادم. مردم اظهار آمادگی کردند. نجیب الله می‌خواست مرا فریب دهد. چون متوجه شدیم که پشت سر هیئت نیروی نظامی به منطقه گسیل داشتند. هیئت دوباره آمد و بی نتیجه رفت. گفته شده که جدیر در بازگشت به کابل با نجیب مشاجره کرده و سرانجام به دستور نجیب به قتل رسید.

از اولین حمله نظامی شوروی به پنجشیر در ۱۹ فروردین ۱۳۵۹ خاطره‌ای در ذهن دارید؟

گفتم که نجیب موضوع پهلوان احمد جان را بهانه قرارداد، احمد جان در شباه بود، من هم در شباه بودم. در فروردین ۱۳۵۸ در پارتاده جنگ بود. من آمدم به جنگلک و دیدم هلیکوپتری آنجاست و

من به خاطر اسلام، این دین انسان ساز، به خاطر صلح و آزادی، به خاطر رهایی انسان از چنگال استعمار به هر شکلی که باشد جنگیدم و می‌جنگم. به منظور بسیج و سازماندهی مجاهدین در سال ۱۳۶۲ شورای نظار به وجود آمد. تا برای دستیابی به اهداف و آرمان‌های خود نقش مدیریتی داشته باشد

کمونیس‌ها سخت مقاومت می‌کردند. در اطراف شهرستان زنه تانک مستقر بود. مصطفی می‌خواست تانک را با راکت هدف گیری کند. ولی موفق نشد. در این جنگ شکست خوردیم. به این دلیل که تجربه کافی نداشتیم. در این احوال متوجه شدم که نیروهای ما روحیه شان را از دست داده‌اند و باید ابتکار عمل نشان می‌دادم. مصطفی را کنار کشیدم و گفتم که باید این جا را بگیریم. بعد به مجاهدین گفتم که پنج نفر فدایی می‌خواهم. از بین چریک‌های جوان، امان و ابراهیم و مصطفی داوطلب شدند، دشمن با مسلسل سنگین مواضع ما را هدف قرار می‌داد. در حالی که گروهی از مجاهدین تن به تن با کمونیس‌ها می‌جنگیدند، پنج فدایی پیشروی کردند. آخرین موشک را شلیک کردم. مصطفی چند بمب دستی به داخل ساختمان فرمانداری زنه پرتاب کرد که در نتیجه تعدادی از نیروهای دشمن کشته و زخمی شدند و بقیه مجبور به تسلیم شدند. در آن زمان فقط گدا محمد کلاشینکوف داشت.

در جنگ‌های چهل روزه تابستان ۱۳۵۸ چند شهرستان را آزاد ساختید و چند نفر تلفات داشتید؟

برای نبرد با نیروهای دولتی تا آن روز آمادگی کامل نداشتیم. در حال سازماندهی مجاهدین بودم که جنگ از طرف کمونیس‌ها در دشت ربوت در خرداد ۱۳۵۸ بر ضد ما آغاز شد. علاقه دار آنجا فیض محمد شور، با نیروهای خود به روستای دشت ربوت که مجاهدین در آنجا بودند یورش آورده و درگیری شروع شد. این اولین نبرد ما بود. بعد از کشته شدن علاقه دار جنگ به

پایان رسید. در این جنگ بود که مردم با مجاهدین همگام شدند. ما با کمک مردم خشمگین، توانستیم سرتاسر پنجشیر را آزاد کنیم. تلفات نیروهای مجاهدین در جنگ‌های چهل روزه چشمگیر نبود. بعد از پنجشیر، بولغین تا سالنگ را آزاد کردیم. در پاییز همان سال در تپه سرخ شکست سختی خوردیم. تلفات زیادی متحمل شدیم. چون از یک طرف سلاح‌های ما اندک و غیره قابل مقایسه با سلاح‌های نیروهای مسلح تره‌کی بود. از طرف دیگر هم من در تپه سرخ از ناحیه پا زخمی شدم. نیروهای دولتی در پی دستگیری‌ام بودند. من از طریق کوه

حال پیکار بودند. در نخستین گام لیست اقوام و روستاهای پنجشیر را یادداشت کردم، و برای هر یک از نخبگان و موی سفیدان پنجشیر نامه نوشتم، و از آن‌ها خواستم تعداد تفنگ و جنگجویان خود را اعلام نمایند. کسانی که نامه‌ام را دریافت کردند، بیدرننگ با من تماس گرفتند. شب و روز کار می‌کردم. کارت عضویت می‌فرستادم. با وجودی که در دره پنجشیر حزب اسلامی و حرکت انقلاب هم روی مردم کار کرده بودند، ولی من با مردم ارتباط مستقیم برقرار کردم. ابتدا از منطقه سفید چهر شروع کردم. شب‌ها هم کار می‌کردم. مردم از روستاهای مختلف به ما مراجعه می‌کردند که چقدر تفنگ و چند داوطلب دارند. آنگاه دولت تره‌کی از حضور و پویایی ما در پنجشیر با خبر شد. دولت بین مردم بومی تفنگ توزیع می‌کرد. خبر نداشت کسانی که از دولت تفنگ می‌گرفتند با ما در ارتباط بودند. روزی چند جیب را دیدم که به طرف روستای دشت ربوت می‌رود. در آنجا جنگ شده بود. بیدرننگ تصمیم به نبرد مسلحانه گرفتم. ریش سفیدی مرا دید و گفت که ما آماده باش در کنار شما هستیم. حاجی ظاهر در سفید چهر به ما پیوست. آنجا چند نفر خلقی را گرفتیم و به خنج آمديم. از آنجا به عمرض رفتیم و سپس به خارو رسیدیم.

بالای دره پنجشیر جنگ بود و گروه ما در همان منطقه به کمین نشست. سلاح‌های ما چند قبضه تفنگ موشکش و چند بمب دستی بود. به محض اینکه نیروهای دولتی را در تیررس خود یافتیم، چند بمب دستی به طرف‌شان پرتاب کرده و آن‌ها تسلیم شدند. در این عملیات یک تن از نیروهای دولتی زخمی شد. نیروهای کمونیس‌ها به سرعت به سراغ ما آمدند تا نیروهای ما را قلع و قمع کنند. تا به خودمان آمديم دیدیم که نیروهای دولتی در حال پیشروی هستند، ما نیز به آن‌ها امان نداده و تیراندازی را شروع کردیم و زدوخورد ادامه پیدا کرد. در همان شب مردم با بیل و چوپ و کلنگ به مرکز فرمانداری یورش بردند. مجاهدین باید مردم عصبانی را همراهی می‌کردند. چرا که می‌دانستیم، حملات دسته جمعی تلفات بیشتر به همراه دارد. به مردم گفتم از روستاهای پشغور و خارو بالا بروید



بگانه فرزند پسر احمد شاه مسعود.

● پس از خروج نیروهای شوروی از
● افغانستان و قبل از سقوط کابل،
● شرایط اقتضا کرد تا اجلاسی با
● شرکت فرماندهان سراسر کشور
در منطقه شاه سلیم تشکیل شود،
و استراتژی مشترکی اتخاذ گردد.
این اجلاس در مهر ماه سال ۱۳۶۹
تشکیل یافت و فرماندهان برای
سقوط رژیم نجیب الله تصمیم
گرفتند دامنه جنگ را گسترش
دهند

یک خودرو هم در آتش می‌سوخت. گفتند عظیم خودروهای شوروی‌ها را به آتش کشیده است. دکتر عبد الحی و بیرنگ را با خود به پازنده بردم. آنجا نجم الدین با قوای شوروی خوب جنگیده بود. در پریان و در تل جنگ شدیدی بین قوای شوروی و مجاهدین صورت گرفته بود. مجاهدین در نقاط کوه مستقر بودند. در منطقه شیوه گروه محمد ابراهیم می‌جنگیدند. در محورهای رخنه و دره پازنده جنگ با نیروهای شوروی به اوج خود رسیده بود. در محور شابه گدا محمد به آخر کاروان نظامی قوای شوروی حمله کرد. شوروی‌ها شکست را پذیرفتند. نیروهای شوروی فقط توانستند اجساد کشته شدگان را بر جای نگذارند. در این عملیات صد قبضه کلاشینکوف از دشمن به غنیمت گرفته شد.

تاکتیک ما در این تهاجم وسیع و جنگ نابرابر این بود که به تمام نیروهای چریکی دستور دادم در قرارگاه‌های کوهی خود بمانند، و به نیروهای شوروی اجازه دهند تا بالای پنجشیر یعنی تا پریان و خاواک بروند و همین طور هم شد. گرچه تعداد مجاهدین ما به صد نفر می‌رسید. ولی مردم انگیزه داشتند، مجاهدین جامه شهادت پوشیده بودند و پیروز شدیم.

جریان آتش بس در سال ۱۳۶۳ از طرف چه کسی و به چه وسیله‌ای به شما ابلاغ شد، از طرف سپاه چهلم چه کسی بود و سر انجام در چه منطقه‌ای توافق این آتش بس به امضا رسید؟

شوروی‌ها در سال ۱۳۶۱ دو حمله وسیع را در پنجشیر طراحی و اجرا کردند. حمله اول را که پشت سر گذاشتیم. نامه‌ای از ببرک کارمل به من رسید که طی آن به من التیماتوم داده بود. اهمیتی به آن ندادم و نماینده او رفت و حمله دوم خیلی شدید شروع شد. نیروهای دشمن در محور خارو بین چهارصد تا پانصد نفر کشته دادند، و چهار صد نفر هم اسیر گرفتیم. ژنرال شهنواز تنی در این جنگ شرکت داشت و فرار کرد. در همین سال نیروهای دولتی و شوروی‌ها در اغانابه و پشغور قرارگاه نظامی درست کردند. چرا که عبور و مرور قطارهای حمل و نقل شان در این مناطق در خطر بود. این قرارگاه‌ها از پایگاه‌های مهم شوروی محسوب می‌شد. در آستانه فصل زمستان بود. ما از نیروهای فدایی

استفاده کردیم، چهل نفر فدایی با محمد پناه از آب رخنه به داخل پادگان رفته و تانک‌های مستقر در آنجا را منهدم کردند. ضربات سختی به نیروهای ارتش سرخ وارد کردند. من به اغانابه رفتم و یک عملیات شهادت طلبانه را طراحی کردم. در این عملیات مجاهدین باید وارد خیمه‌های شوروی‌ها می‌شدند. اطراف چادرها مین گذاری نشده بود و عملیات به مورد اجرا گذاشته شد و مجری عملیات به شهادت رسید.

در این زمان جمعه خان از حزب اسلامی در اندراب راه بندها ایجاد کرد و راه تدارکاتی را بست. در نتیجه در پنجشیر قحطی به وجود آمد. شوروی‌ها هم پی در پی حمله می‌کردند. بازهم مردم و مجاهدین فشارها را هم از جانب مجاهدین حزب اسلامی و هم از طرف رژیم کمونیستی و ارتش سرخ تحمل کردند. زمستان بود و من در نولچ بودم. گفتند فرماندار داود آمده و حامل پیام است. او را آوردند پیش من. پاکتی از طرف سپاه چهلم ارتش سرخ همراه داشت. در آن نامه پیشنهاد آتش بس شده بود. من فکر کردم که در آن شرایط باید جلو تلفات گرفته شود. باید مجاهدین پایگاه‌های خود را در ۲۲ دره استراتژیک پنجشیر مستحکم می‌کردند.

در مورد پیشنهاد آتش بس، من باید با علمای منطقه مشورت می‌کردم. مولوی‌ها فتوی دادند و از آن‌ها خط گرفتم و بعد برای مذاکره با نمایندگان سپاه چهلم، اعلام آمادگی کردم. طی مذاکره با نمایندگان سپاه چهلم، آن‌ها شرایط ما را پذیرفتند و ما نیز شرایط آن‌ها را پذیرفتیم که نباید روی کاروان‌های آنان در مسیر سالنگ جنوبی آتش بگشاییم. ما از این آتش بس سود بیشتری بردیم که بعدا نمایندگان سپاه چهلم به آن اعتراف کردند. در همین شرایط

توانستیم جمعه خان را که به شوروی‌ها پیوسته بود در اندراب خلع سلاح کنیم. دور دوم مذاکرات با شوروی در زمان چرنینکو صورت گرفت. در حالی که ما با خبر شدیم که نمایندگان سپاه چهلم، که با ما بر سر آتش بس مذاکره کرده بودند، توسط مقامات قوای شوروی زندانی شده بودند و به آن‌ها گفته شده بود که با دشمن سازش کردید ولی در دور دوم مذاکرات به توافق نرسیدیم و جنگ‌ها از نو شروع شد.

در جنگ نظامی، اطلاعات نقش تعیین کننده دارد. بفرمایید که شما از طریق چه کانالی از حملات قوای شوروی با خبر می‌شدید؟

ما با ریاست اداره کشف (شناسایی) وزارت دفاع رژیم کمونیستی ارتباط داشتیم. میرتاج الدین یکی از افراد آن اداره با ما در تماس بود. ژنرال خلیل رئیس اداره کشف نیز در همین ارتباط توسط دولت دستگیر و تیرباران شد. ژنرال‌های شوروی به خصوص ژنرال‌های اوکراینی هم با ما در تماس بودند که از نام بردن آنان خودداری می‌کنم.

شورای نظار به چه منظور و در چه سالی تشکیل شد؟

شورای نظار به منظور بسیج و سازماندهی مجاهدین در سال ۱۳۶۲ به وجود آمد. هدف ما از تشکیل شورای نظار این بود که نظام جدیدی را باید به وجود می‌آوردیم، تا برای دستیابی به اهداف و آرمان‌های خود نقش مدیریتی داشته باشد.

آیا امکان دارد چگونگی عملیات کوماندویی انجیرستان را بیان کنید؟

نجیب الله که تازه به قدرت رسیده بود هیئتی را نزد من فرستاد. من روی همه پیشنهادهای او خط بطلان کشیده و به آن جواب منفی دادم. در اواخر





را به ما بقبولاند، ولی با او به نتیجه نرسیدیم. فرماندهان در این اجلاس بزرگ به توافقی دست یافتند که عبد الحق رئیس باشد. من گفتم مولوی حقانی باشد. فرماندهان گفتند باید برویم اسلام آباد. رفتیم اسلام آباد و با اسلم بیگ جانشین وزیر دفاع پاکستان مذاکره کردیم. در اجلاس مزبور طرح ما این بود که طی عملیات‌های هماهنگ از مراکز فرمانداری‌ها به سوی

شهرها حرکت کنیم. در صورت تسخیر شهرها و برای پیشگیری از بروز هرج و مرج در شهرها و ادارات قرار شد ارتش منظم و واحدهای اداری و مدیریتی تشکیل دهیم. در نتیجه این اجلاس حقانی و عبد الحق در سال ۱۳۷۰ خوست را فتح کردند. مجاهدین در تابستان ۱۳۷۰ و در یک عملیات گسترده خطه شمال را فتح کردند.

پس از خروج نیروهای شوروی ابتدا کدام شهر یا ولایت توسط مجاهدین فتح شد؟

اولین شهری که بعد از خروج ارتش سرخ توسط مجاهدین آزاد شد، شهر طالقان بود. ما این شهر را بعد از جنگی خونین گرفتیم.

آیا بهتر نبود رهبران سازمان‌های جهادی قبل از خروج نیروهای شوروی برنامه‌ای برای تصرف کابل تدارک می‌دیدند، تا از هرج و مرج و چپاول جلوگیری می‌شد؟

من در مرحله جنگ‌های حساس و استراتژیک حضور داشتم. شوروی‌ها رفته بودند، نجیب الله آخرین تلاش‌های خود را به عمل می‌آورد تا سر پا بایستد. کودتای حکمتیار با همکاری ژنرال شهناز تنی شکست خورده بود. و باز در صدد کودتای مجدد بود. صبغت الله مجددی نیز پیشبینی کرده بود که نجیب الله در دو روز آینده سقوط خواهد کرد. به او گفتم که نجیب الله دو سال دیگر سقوط خواهد کرد. چرا که کارها خام بود و رهبران آمادگی نداشتند. برنامه‌ای برای خود از قبل تدوین نکرده و پیش بینی‌های لازم به عمل نیامده بود، تا چه کارهایی باید بکنند. اول باید امنیت شهر کابل تامین می‌شد و بعد حکومت موقت و مجلس موسسان تشکیل می‌شد. در آن صورت بود که یک حکومت مقتدر مرکزی می‌توانست جلو اهداف شوم استعماری پاکستان را بگیرد. آن وقت بود که ارتش ملی ما از هم فرو نمی‌پاشید. به طور مثال رؤفی فرمانده قوای مسلح هرات به من گفت که هرات را به چه کسی تسلیم کنم؟ به او گفتم به اسماعیل خان تسلیم کن. حکومت نجیب الله در حال فروپاشی بود و باید وحدت ملی و اتحاد واقعی بین رهبران به وجود می‌آمد تا این فجایع به وجود نمی‌آمد.

در زمان حکومت برهان الدین ربانی چه گروهی جنگ را علیه دولت آغاز کرد؟

سال ۱۳۶۵ که چند روز به عید فطر مانده بود من در تخار بودم که گشت هواپیماهای شناسایی شروع شد. تعدادی از مجاهدین به مرخصی رفته بودند و تعداد شصت تا هفتاد نفر مسلح بیشتر نداشتیم. در آن هنگام دره انجیرستان به شدت بمباران شد. از بمباران‌های مکرر متوجه شدم که این بمباران حمله وسیعی را در پی خواهد داشت. گرچه دره خیلاب وسیع است و تانک‌ها نمی‌توانستند به آن دره متعرض شوند. ما می‌توانستیم به دره‌های مجاور برویم، ولی ترجیح دادیم در پایگاه‌های خود بمانیم. به مجاهدین گفتم که در تپه‌های مجاور پشت سنگ‌های عظیم موضع گیرند. همانطور که فکر می‌کردم حمله وسیع دشمن شروع شد.

پس از پایان بمباران تعداد زیادی هلی کوپتر آسمان آنجا را پوشاند. موقع پیاده کردن کوماندوها بود. در لحظه پیاده کردن نیرو، مجاهدین روی تپه‌ها در کمین بودند. در ابتدا سه هلی کوپتر را زدند، نیروهای پیاده شده شوروی زیر آتش مسلسل‌های مجاهدین کشته می‌شدند. در یکی از هلی کوپترهای منهدم شده جسد یک ژنرال شوروی یافته شد. اسناد و نقشه‌های این عملیات به دست ما افتاد، و ما از نقشه عملیات دشمن آگاه شدیم. چون بیش از صد و پنجاه نفر کشته شدند، نقشه خود را تغییر دادند. ما می‌خواستیم خیلاب را پایگاه خود قرار دهیم. قرارگاه پشغور را گرفته بودیم. ولی دیدیم که جنگ در پنجشیر متوقف شده است. شب رفتیم به پریان و با مردم خدا حافظی کردیم و گفتم که به پاکستان می‌رویم. هدف ما از این کار دادن اطلاعات غلط به مأمورهای خبر رسانی بود تا خبر را به شوروی‌ها برسانند. احمد ولی نیز نامه‌ای را به مأمور دو جانبه داده بود که متن آن چنین بود: «ما سلاح‌های خود را جابجا کردیم و صندوق‌های آن را آتش زدیم». شب سردی بود و آتش روشن کردیم. بچه‌ها به دور آتش نشسته بودند. از افراد سید ابراهیم هفت نفر شهید شده بودند. چون هواپیماهای دشمن آتش را دیدند، به نمک آب رفتیم و در آن جا نیز با نیروهای ارتش سرخ درگیر شدیم.

اجلاس فرماندهان سراسر افغانستان در شاه سلیم به چه منظوری تشکیل شد؟

پس از خروج نیروهای شوروی از افغانستان و قبل از سقوط کابل، شرایط اقتضا کرد تا چنین اجلاسی با شرکت فرماندهان سرتاسر کشور تشکیل شود، و استراتژی مشترکی اتخاذ گردد. لذا این اجلاس در مهر ماه سال ۱۳۶۹ تشکیل یافت. فرماندهان برای سقوط رژیم نجیب الله تصمیم گرفتند عملیات‌های هماهنگ برای گسترش جنگ در اطراف شهرهای بزرگ انجام شود. برای تحقق این هدف کسی را مأمور کردم تا با فرمانده عبد الحق و سایر فرماندهان تماس برقرار کند. فرماندهان از پروسه تشکیل شورای رهبری استقبال کردند. ولی پاکستانی‌ها و اداره اطلاعات ارتش پاکستان «آی. اس. آی» که از تشکیل این اجلاس و اهداف و استراتژی آن واهمه داشتند با فرماندهان تماس برقرار کردند. رئیس «آی. اس. آی» هم آمد و خواست طرح‌های خود

حزب اسلامی حکمتیار، از منطقه چهار آسیاب کابل را موشک باران کرد و عبد الرشید دوستم از داخل کابل را موشک باران کرد.

اگر بین شما و حکمتیار اتحاد واقعی به وجود می‌آمد آیا باز هم طالبان ظهور می‌کرد؟
اگر حکمتیار با ما صادق بود، طالبان به وجود نمی‌آمد.

حکمتیار کنفدراسیون «افغانستان - پاکستان» را می‌خواست، آیا طالبان اکنون هم همین هدف را دنبال می‌کنند؟

تشکیل این کنفدراسیون یکی از اهداف حکمتیار و میان طفیل رهبر جماعت اسلامی پاکستان و دولت پاکستان بود. وقتی پیتر تامسن (نماینده ویژه آمریکا برای مجاهدین) این موضوع را مطرح کرد، من فوراً آن را رد کردم و حالا هم رد می‌کنم.

چطور شد، پس از عقب نشینی از کابل، تصمیم به مقاومت در برابر طالبان را گرفتید؟

وقتی که از کابل عقب نشینی می‌کردیم من در خیرخانه بودم. به این فکر بودم که باید مقاومت کنم. اول تانک‌ها و بعد نیروهای مسلح را از کابل بیرون کشیدیم. در خیرخانه می‌خواستیم مقاومت کنیم. با عبد الرشید دوستم و محمد کریم خلیلی و برخی از دوستان مشورت کردیم. ولی دیر شده بود. لذا به پنجشیر که آمدم آمادگی گرفتیم. طالبان تا دالان سنگ پیشروی کرده بود. ملا بهشتی سرکرده شان بود. پس از انفجار دالان سنگ، اولین دره پنجشیر سفلی طالبان تلفات سختی را متحمل شد. سپس تعرض و حمله نیروهای ما شروع شد که

● احمد شاه مسعود: ما خواهان
● برپایی حکومت اسلامی یا جمهوری
● اسلامی براساس آرای عمومی
● مردم در افغانستان هستیم. افکار
● قبایلی ملاعمر با ما تفاوت کلی
● دارد. در جامعه ما زن حق رأی
● دارد، زن می‌تواند کاندید شود. به
● کارهای اجتماعی مشغول گردد. ما
● با تلویزیون و سینمای سالم مخالف
● نیستیم

بود تفاوت و برتری داشت.

آیا به طور کل در جنگ روحیه وجود دارد؟

بسی وجود دارد. در جنگ‌ها کسانی که از وطن خود دفاع می‌کنند همیشه حق به جانب هستند. در نظر بگیرید که همین حالا پاکستانی‌ها در زیر بیرق طالبان با بیش‌ترمی کامل می‌جنگند، و ما این عمل را تجاوز آشکار ارزیابی می‌نماییم در این حالت هر مجاهد می‌داند به چه منظوری عازم جبهه می‌شود و اگر با مشیت الهی رفته باشد با افتخار در این راه جان می‌دهد. در مقابل طالبان چنین اطمینانی به حقانیت خود ندارند و نمی‌توانند داشته باشند.

از میان سیاستمداران چه کسی مورد احترام شماست؟

از معاصرین هیچ کدام.

ژنرال‌های شوروی مانند وارینیکوف و گروموف علیه شما جنگیدند. آیا میل دارید با آن‌ها مناسبات

دوستانه داشته باشید؟

وارینیکوف وعده داده بود که در صورت ملاقات مرا به دار بیاویزد. این حرف گذشته است. شمار زیادی از افسران قوای شوروی نزد ما اسیر بودند. میان آن‌ها ژنرال‌هایی نیز وجود داشتند. به رغم مشکلات فراوان می‌کوشیدیم تا رفتار ما با آن‌ها بشر دوستانه باشد. بر این اساس به تدریج همه را آزاد کردیم. فکر می‌کنم اگر وارینیکوف نزد من اسیر بود آسیبی به او نمی‌رسید.

ولی اگر شما در اسارت وارینیکوف بودید او حتما شما را به دار می‌آویخت. بهر حال علت آسیب ناپذیری افسانه‌ای شما در چه بوده است؟ آمریکایی‌ها هم به همین دلیل به شما لقب «گریزپا» داده بودند؟

به ندرت زیر یک سقف می‌خوابیدم. در محدوده بازارک یک شبانه روز بیشتر نمی‌ماندم.

کل راز شما همین است؟

خیر! رازهای دیگری هم است... من هرگز محل فرماندهی دائمی و مرکزی نداشتم. از طرف دیگر شاید بدون دستگاه نیرومند اطلاعاتی یک روز هم نمی‌توانستم دوام بیاورم. به نظر من بخش اطلاعات نجات دهنده هر جنگ است. بعضی از افراد ارتش سرخ در برابر دریافت پول نیز به ما یاری می‌رساندند. هر قدر موقعیت گماشته بلندتر بود، به همان اندازه خدمت او خالی از شایبه می‌شد.

حتی برخی از ژنرال‌های شما می‌پنداشتند که ببرک کارمل رهبری شوروی را فریب داده است و این تجاوز صریح را از نقطه نظر ارزش‌های انسانی غیر عادلانه می‌پنداشتند. به خاطر ارائه اطلاعات ارزشمند فقط کارمندان عادی پول می‌گرفتند. با چنین امکاناتی بود که یک یا دو هفته قبل از اجرای عملیات، از پلانهای استراتژیک قوای شوروی اطلاع پیدا می‌کردیم.

می‌گویند یک جوان روسی از جمله محافظان شماست. آیا او از کارمندان دستگاه اطلاعاتی شوروی بوده است؟

خیر... او از جمله اسیران جنگی بود که با گذشت زمان آزاد شد، و بعد امکان گشت و گذار در دره



آمد، و هرج و مرج افغانستان را فرا گرفت، و من ناگزیر اسلحه برداشتم.

چه نوع اسلحه را ترجیح می‌دهید؟

هر اسلحه‌ای که دشمن را بهتر ضربه بزند. کلاشینکوف برای من جای قلم و کتاب را گرفت.

امروز متأسف نیستید که از تحصیل باز ماندید؟

طبیعی است هر انسانی با نهایت خرسندی در جهت کسب تحصیلات عالی گام بر می‌دارد و از کامیابی‌های علمی خود احساس سر بلندی می‌کند. نه از شلیک گلوله به سوی نشانه‌های زنده با دریغ و تأسف عمیق. اوضاع و احوال زمان مرا ناگزیر ساخت به جنگ روی بیاورم.

شما آدم ثروتمندی هستید؟

من ثروتی ندارم.

چرا ارتش سرخ با وجود این همه ساز و برگ زرهی هنگام حمله به دره پنجشیر از شما هراس داشت؟

بهتر است این مطلب را از کسانی بپرسید که پس از تجاوز بیش‌زمانه ارتش سرخ تا کنون زنده‌اند.

آیا می‌توانید دستاوردهای خود را در سال‌های جنگ علیه قوای شوروی شرح دهید؟

لطفاً مرا درک کنید. پیروزی در جهاد افتخار یک شخص نیست. افتخار مجاهدانی است در نتیجه نبرد سرسختانه به خاطر آرمان مقدس آزادی و استقلال شهید می‌شدند. اسارت دشمن را نمی‌پذیرفتند. این پیروزی نصیب ما شد. قبول کنید که روحیه رزمی ما از روحیه سربازی که بخاطر اشغال افغانستان آمده

آن‌ها را تا دروازه کابل رانندیم.

نقش زنان را در جامعه چگونه می‌بینید؟

زنان نیمی از پیکره جامعه بشری هستند. در جامعه مدنی حق و حقوقی دارند. زنان کشور ما در دوران جهاد دوشادوش ما در صحنه ایستاده بودند و فداکاری کردند. من در دوران جهاد، زنان زیادی را دیدم که در شرایط سخت، زیر بمباران‌های دشمن برای ما نان می‌پختند، جان فشانی می‌کردند. ما مخالف بازگشایی مدارس دخترانه نیستیم.

تا به حال دو دهه از عمرتان را صرف جنگ کرده‌اید، به نظر شما چه نوع حکومتی در افغانستان ایده آل است؟

یک حکومت اسلامی یا جمهوری اسلامی که براساس رأی عمومی مردم به وجود آید. افکار قبایلی ملامت با ما تفاوت کلی دارد. در جامعه ما زن حق رأی دارد، زن می‌تواند کاندید شود. به کارهای اجتماعی مشغول گردد. ما با تلویزیون و سینمای سالم مخالف نیستیم.

در طول جنگ نه ساله با ارتش سرخ، تلفات مجاهدین چند تن بوده است؟

جمعاً حدود ۱۵۰۰ تن از مجاهدین ما شهید شده‌اند. شاید سه تا چهار هزار نفر از اهالی پنجشیر بر اثر بمباران‌ها و جنگ‌های شدید، شهید شده باشند.

تا چه زمان می‌جنگید؟

تا رسیدن به قله آزادی... تا رسیدن به یک کشور آزاد... با صلح پایدار و افغانستان یکپارچه و متحد. در روسیه درباره شما بسیار می‌دانند و هیچ نمی‌دانند؟

من چهل و سه سال سن دارم. تمام اسلاف پدری من در صف افسران و مردان نظامی بوده‌اند. هر چند مقام‌های عالی نداشتم. پدر من تا رتبه سرگردی ارتقاء کرد. او چندی پیش در نتیجه یک سانحه شهید شد. پدرم نمی‌خواست من شغل خانوادگی را ادامه دهم، و به همین سبب بعد از پایان دبیرستان به دانشگاه پلی تکنیک کابل ملحق شدم. اولین لحظات زندگی‌ام در دانشگاه شکل گرفت. در آن دوره کودتای محمد داود و سرنگونی ظاهر شاه پیش

طالب‌ها فاشیسم مذهبی هستند.
حرص آنان بیکران است. رهبران طالبان خیال اربابی جهان را در سر می‌پروراند. مقصد نهایی آن‌ها نه فقط افغانستان، بلکه سرزمین‌های همجوار همچون تاجیکستان، ترکمنستان، ازبکستان، و اگر فرصت بیابند به قزاقستان هم می‌رسند

توسط طالبان، نجیب الله در مقر نمایندگی سازمان ملل متحد مخفی شده بود. ما نمی‌خواستیم به او آسیبی برسد. من قبل از ترک کابل نفر خود را نزد او فرستادم و پیشنهاد کردم نزد من بیاید و اگر او نزد ما می‌آمد پس از آن به هر جایی که دلش می‌خواست، می‌توانست برود. مثلاً نزد همسرش و نزدیکانش در هند. اما دعوت مرا نپذیرفت.

شاید دلیلی داشت که قبول نکرد، شاید به شما اعتماد نداشت؟

خیر... اینطور نبود، به موقع به او کمک کردیم، و این بار نیز به خاطر این پیشنهاد از من سپاسگزاری نمود. از من تقاضا کرد فقط دو نفر محافظ به او بدهیم. او گفته بود چون مهمان ملل متحد است، خطری جان او را تهدید نمی‌کند. من آن دو محافظ را در اختیار نجیب الله گذاشتم که آن دو محافظ را نیز طالبان به قتل رساندند. نجیب الله امیدوار بود که چون پشتون است، طالبان به او آسیبی نمی‌رساند. افزون بر آن گفته می‌شد که نجیب الله خیال می‌کرده به کمک طالبان دوباره به قدرت برسد.

آقای مسعود، آیا خود شما کسی را کشته‌اید؟

من بیشتر فرمانده بودم و نه تیرانداز. البته گاهی تیر اندازی هم کرده‌ام.

آیا فرمان تیرباران اسیران جنگی را صادر کرده‌اید؟

یک اسیر را هم نکشته‌ام. نه به صدور دستور و نه به طور مستقیم.

آیا هنوز هم با اسرای طالبان که در میان‌شان این همه افسران پاکستانی هستند، انسانی برخورد می‌کنید؟

هیچ یک از آن‌ها چه پاکستانی و چه طالب پس از آنکه اسیر شده‌اند به قتل نرسیده‌اند. شما می‌توانید صحت این موضوع را از رهبران طالبان که برخی از آنان نزد ما اسیر هستند پرسید.

چند فرزند دارید؟

پنج فرزند دارم، یک پسر و چهار دختر. پسرم احمد نام دارد.

احمد چند سال دارد؟ می‌تواند اسلحه بردارد؟

او هشت ساله است. در یک مکتب عادی درس می‌خواند. شاگرد ممتاز کلاس است. نه تنها اسلحه می‌تواند بردارد بلکه تیرانداز خوبی هم هست. بخصوص با کلاشینکوف. اما آرزو ندارم این کار پیشه اصلی او قرار گیرد.

می‌خواهید چکاره شود؟

این به استعداد و قابلیت او بستگی دارد. به نظر من اگر دیپلمات یا سیاستمدار شود، بهتر است.

اگر او شغل خانوادگی را دنبال نکند، نظامی بودن خانوادگی چه می‌شود؟ حیف نیست این سلسله به هم بخورد؟

بگذار حیف باشد، در عوض صلح در افغانستان استقرار می‌یابد. مردم ما بیشتر از مردم سایر کشورها از جنگ خسته شده‌اند. ملت ما می‌خواهد یک زندگی انسانی داشته باشد، می‌فهمید؟ یک زندگی انسانی. ■

من هرگز محل فرماندهی دایمی و مرکزی نداشتم. از طرف دیگر شاید بدون دستگاه نیرومند اطلاعاتی یک روز هم نمی‌توانستم دوام بیاورم. به نظر من بخش اطلاعات نجات دهنده هر جنگ است. بعضی از افراد ارتش سرخ در برابر دریافت پول نیز به ما یاری می‌رسانند.

چطور؟

کل این فعالیت‌ها را از بین خواهیم برد. فکر می‌کنید برای تحقق این امر با دشواری روبرو نخواهید شد؟

مطمئن هستم مشکل نخواهد بود.

آقای مسعود، شما در جوانی حتی یکبار هم سیگار نکشیده‌اید؟

هرگز... و به دیگران هم توصیه نمی‌کنم.

غذای دوست داشتنی شما چیست؟

هر چیزی که با شیر ارتباط دارد.

از میوه‌ها کدام میوه را خوش دارید؟

سیب

دشمنان شما بسیارند؟

تعقیب‌شان نمی‌کنم. فکر می‌کنم بسیار نیستند.

محافل امنیتی شما می‌گویند که اغلب دشمنان برای ترور شما برنامه ریزی می‌کنند. گفته شده که نجیب الله دست کم یک میلیون دلار برای سازماندهی سوء قصد علیه جان شما هزینه کرده بود؟

نجیب الله کشته شد.

طالبان او را اعدام کرد. شما مرگ یک دشمن قسم خورده را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

آری ما دشمن بودیم، ولی هنگامی که اوضاع و احوال تغییر کرد و قوای شوروی افغانستان را ترک کردند، مناسبات ما بهتر شد. پیش از اشغال کابل

پنجشیر به او داده شد. هر جا می‌خواست می‌رفت و با مردم محشور بود. به تدریج به ما نزدیک شد و اعتماد ما را جلب کرد. بعد او شخصا خواهش کرد تا او را به عنوان محافظ خود بگیرم. نظر به اینکه قبلاً در این زمینه آموزش دیده بود موافقت کردم. او آدم وفاداری بود و من اشتباه نکرده بودم.

نامش چی بود؟

اسلام الدین، نام روسی او را به خاطر ندارم. چند سال پیش محزونش یافتیم. دلم نمی‌خواست از او جدا شوم. شرایط او را درک کردم و به او اجازه دادم به وطن خود باز گردد. حال خوشحالم که سرانجام به خانواده‌اش پیوسته است.

به نظر شما قدرت گرفتن طالبان که در همه جبهه‌ها با آن‌ها می‌جنگید برای روسیه چه خطری می‌تواند داشته باشد؟

طالبان فاشیسم مذهبی هستند. حرص آنان بیکران است. رهبران طالبان خیال اربابی جهان را در سر می‌پرورانند. مقصد آن‌ها نه فقط افغانستان، بلکه سرزمین‌های همجوار همچون تاجیکستان، ترکمنستان، ازبکستان، و اگر فرصت بیابند به قزاقستان هم می‌رسند.

آیا اسلحه و مهمات شما از طریق تاجیکستان و روسیه تأمین می‌شود؟

روسیه هیچگونه کمک نظامی به ما نمی‌کند. اسلحه مورد ضرورت خود را از جاهای دیگری تأمین می‌کنیم.

مثلاً از کجا؟

از چک، بلغارستان و البانی.

به قیمت گزاف؟

بدون پول که نمی‌شود اسلحه خرید. بلی گران می‌خریم.

از کجا پول به دست می‌آورید؟ در کشورتان جنگ جریان دارد. هیچ چیز تولید نمی‌شود. سال گذشته در افغانستان بیش از دو هزار تن مواد مخدر تولید و به خارج صادر شده. آیا حقیقت دارد که تولید مواد مخدر یکی از اقلام اساسی اقتصاد کشور شماست؟

این دقیق نیست. در ولایات ما، طوری که شما می‌توانید ملاحظه کنید، مواد مخدر وجود ندارد. ولی در مورد سایر ولایات افغانستان نمی‌توانم این مطلب را بگویم. در شرایط جنگ و ویرانی و نابسامانی سرتاسری، نظمی وجود ندارد. این امر فرصت می‌دهد تا عده‌ای به خاطر منافع خودشان به تولید مواد مخدر بپردازند. دولت از این عمل برکنار است.

چرا شما در جلوگیری این عمل ناشایسته مداخله نمی‌کنید؟

به دلیل اینکه جنگ جریان دارد، و فرصتی برای اینگونه کارها باقی نمی‌ماند. ولی همین که بر طالبان پیروز شویم و حکومت مرکزی استقرار یابد، این مشکل حتماً حل خواهد شد.



احمد شاه مسعود از ولادت تا شهادت

■ صالح محمد ریگستانی

عضو کمیسیون تفاهم ملی در مجلس افغانستان



۱۳۹۰

احمد شاه مسعود روز ۱۱ شهریور سال ۱۳۳۲ در دهکده جنگلک پنجشیر دیده به جهان گشود. پدرش دوست محمد افسر نظامی بود، و جدش یحی خان از بزرگان مردم منطقه پنجشیر به شمار می‌رفت که در حکومت شاه امان الله خان سمت خزانه داری نقدی را داشت. این موقعیت برای یحی خان این امکان را فراهم کرد تا پسرش دوست محمد (پدر مسعود) به دانشکده افسری بپیوندد. در آن زمان پیوستن به موسسات آموزش عالی و افسری برای کسانی میسر بود، که به دربار سلطنت ارتباط داشتند و یحی خان از چنین موقعیتی برخوردار بود. مادر مسعود دختر میرزا محمد هاشم خان نیز از یک خانواده نامدار و تحصیلکرده و از بخش رخه پنجشیر بود. از نظر اقتصادی مسعود از طرف پدر و مادر به یک خانواده متوسط تعلق داشت. دوست محمد، پدر مسعود سه بار ازدواج کرد که حاصل آن شش پسر و پنج دختر بود. از ازدواج دوم هفت فرزند داشت که احمد شاه مسعود فرزند سوم آن بود. مسعود از دوران تولد با کوه و دره آشنا شده بود، اولین خانه خانواده او در کابل در دامنه کوه «ده افغانان» و اولین بار مبارزه را در جریان کودتای نافرجام سال ۱۹۷۴ از کوه آغاز کرد، و هرگاه باسختی‌ها روبرو می‌شد، به کوه باز می‌گشت، و به همین دلیل بعدها نام شیر دره پنجشیر بر او نهاده شد.

آغاز دروه جوانی

یحیی برادر بزرگتر مسعود نقل کرده که احمد شاه مسعود دوران تحصیلات ابتدایی را در مدارس کابل و هرات طی کرده است. زیرا پدرش دوست محمد، افسر ژاندارمری بوده و هر چند سال یکبار به ولایات گوناگون منتقل می‌شده و ناگزیر اعضای خانواده را همراه خود جابجا می‌کرده است. مسعود مرحله چهارم ابتدایی را در دبستان موفق هرات گذراند. و دوباره همراه خانواده به کابل بازگشت. او پس از بازگشت به کابل در دبیرستان استقلال ثبت نام کرد. پدر مسعود در این مرحله ملایی را استخدام می‌کند تا فرزندان خود را با مسایل دینی تربیت کند. ملا شخصی سختگیر بود و عادت داشت شاگردان خود را کتک بزند. مسعود روزی تصمیم گرفت در برابر ملا واکنش نشان دهد. یحیی می‌گوید: «روزی که در خانه ما کسی نبود. ملا طبق معمول چوب به دست وارد خانه شد، و معلوم بود که بدون کتک نخواهد رفت. به محض اینکه از دروس گذشته سوال کرد، ناگهان مسعود به طرف در نگاه کرد، و از ملا اجازه گرفت تا از اتاق خارج شود. بعد مرا صدا کرد و گفت که این ملا از حد خود گذرانده است. به او گفتم که پدر ما را کتک خواهد زد. او گفت یکی دو کمر بند زیاد نخواهد بود. آنگاه در را باز کرد و به ملا گفت که شما چنین و چنان هستید، و ما حاضر نیستیم نزد شما درس بخوانیم و در را محکم بست. لحظاتی بعد ملا از خانه خارج شد و به پدرمان شکایت کرد. پدر عصر کمر بند به دست به اتاق آمد و گفت، کار شما به جایی رسیده که به ملا توهین می‌کنید؟ و کمر بند را بر پشت مسعود نواخت».

مسعود در دوران جوانی به مطالعه علاقه داشت و با نوشته‌های بزرگان ادب فارسی چون سعدی و حافظ آشنا می‌شود و به نقاشی علاقه پیدا می‌کند. در این رشته پیشرفت می‌کند، چنانکه یکی از تابلوهای او به نمایشگاهی در ایران فرستاده می‌شود، که بر اساس همکاری‌های فرهنگی بین دو کشور در تهران برگزار گردیده بود. ابتدا با کتاب‌های بینوایان و ویکتور هوگو، دختر یتیم و بعدها کتاب‌های روانشناسی دیل کارنیگی

صالح محمد زمانی یکی از مبارزان مسلمان که در سال ۱۳۵۱ به صف نهضت جوانان مسلمان پیوست، نقل کرده که در سال ۱۳۵۰ در زمان سلطنت ظاهر شاه یک فیلم ضد اسلامی در دانشکده پلی تکنیک کابل به نمایش گذاشته شد، و سبب اعتراض و تظاهرات دانشجویان شد. پلیس اطراف تظاهر کنندگان را محاصره کرد و کوشید از گسترش تظاهرات به سایر نقاط شهر جلوگیری کند. نمایش این فیلم احساسات دانشجویان مسلمان را برانگیخت. در آن برهه مسعود با مهندس حبیب الرحمن رئیس انجمن جوانان مسلمان آشنا شد. در یادداشت‌های مسعود چنین آمده است: «صنف دوازدهم بودم که اسم اخوانی‌ها را شنیدم». چون در آن زمان مسلمانان مبارز افغانستان از نظر فکری از نهضت اخوان المسلمین مصر الهام می‌گرفتند، و به همین دلیل به نام «اخوانی‌ها» شهرت داشتند.

مسعود در اولین سال تحصیل در دانشکده پلی تکنیک با اخوانی‌ها بیشتر آشنا می‌شود. او در این باره نوشته است: «بار اول در دانشگاه با اخوانی‌ها سر خوردم. چون شوق زیادی در صنف اول به تعلیم داشتم و از جانبی دقیقاً اخوانی‌ها را شناسایی نکرده بودم و به خصوص توصیه یک برادر را که بارها به من می‌گفت که در دوره تحصیل نباید دنبال مسایل

را خواند. در دوران دبیرستان میان دوستان و بستگان به مسلمانانی متدین شهرت پیدا کرده و گاهی با کمونیست‌ها به بحث و مشاجره می‌پرداخت. تفسیر و قرائت قرآن را نزد مولوی سید یعقوب هاشمی امام مسجد کارته پروان که رئیس دار الحافظ کابل نیز بود به طور منظم می‌خواند. در سال ۱۳۶۸ نجیب الله آخرین رئیس جمهوری دولت کمونیستی افغانستان بعد از اعلام طرح آشتی ملی، مولوی سید یعقوب هاشمی را نزد احمد شاه مسعود به ولایت تخار اعزام کرد. تا توجه او را به سیاست جدید دولت جلب کند. اما مسعود آن طرح را رد کرد.

احمد شاه مسعود در پایان مرحله دبیرستان تصمیم گرفت تحصیلات دانشگاهی را در دانشکده افسری ادامه دهد، ولی پدر با تصمیم او مخالفت کرد. و او را به رفتن به فرانسه در چارچوب بورسیه تحصیلی تشویق کرد، اما مسعود نپذیرفت و سرانجام بر خلاف میل باطنی خود در رشته مهندسی دانشکده پلی تکنیک کابل که کانون نشر کمونیسم به حساب می‌آمد ثبت نام کرد.



● مسعود در دوران جوانی
● به مطالعه علاقه داشت و با
● نوشته‌های بزرگان ادب فارسی
● چون سعدی و حافظ آشنا می‌شود
● و به نقاشی علاقه پیدا می‌کند.
● در این رشته پیشرفت می‌کند،
● چنانکه یکی از تابلوهای او به
● نمایشگاهی در ایران فرستاده
● می‌شود، که بر اساس همکاری‌های
● فرهنگی بین دو کشور در تهران
● برگزار گردیده بود

مخالفین خود بود. پلیس در خرداد سال ۱۳۵۳ کارته پروان را محاصره کرد تا حبیب الرحمن و سایر پیروان او را دستگیر کند، و با دستگیری او مبارزین پراکنده شدند. در حالی که فشار بر مسلمانان بیشتر می شد، کمونیست ها که پشت سر محمد داود سنگر گرفته بودند، مسلمانان مبارز را دشمنان اصلی خود می دانستند، و از این کشمکش سود می بردند.

فرار مسعود به پاکستان

پس از فاش شدن طرح کودتای اول، و دستگیری مهندس حبیب الرحمن و تحت پیگرد قرار گرفتن تعدادی از مبارزان، مسعود در پنجشیر پنهان می شود. ولی پس از گذراندن هشت ماه در پنجشیر تصمیم می گیرد به پاکستان برود. پیش از او تعدادی از مبارزان از جمله برهان الدین ربانی به پاکستان رفته بودند. در آن مرحله روابط محمد داود با پاکستان بر سر مسئله اختلاف درباره برخی نقاط مرزی تیره شده بود، و هر دو طرف از مخالفین یکدیگر به گرمی استقبال می کردند. از زمان تولد کشور پاکستان در سال ۱۳۲۶ روابط بین کابل و اسلام آباد مراحل پر فراز و نشیبی را گذرانده است. پاکستان همواره با دید راهبردی به افغانستان نگاه می کرده است. اما احمد شاه مسعود نسبت به اهداف پاکستان به شدت حساسیت نشان می داد.

دولت پاکستان ورود مبارزان افغانی را مانند هدیه خدادادی تلقی کرد. ذو الفقار علی بوتو نخست وزیر وقت پاکستان که از مداخلات محمد داود به ستوه آمده بود، ورود میهمانان ناخوانده را به فال نیک گرفت، اما همه را به یک چشم نگاه نمی کرد. سیاستگذاران راهبردی پاکستان در نخستین گام تندترین افراد این مجموعه را گزینش کردند. و روی شخصیتی آشتی ناپذیر با داود خان که گلبندین حکمتیار باشد سرمایه گذاری کرده و آموزش نظامی مبارزان از جمله مسعود را آغاز کردند. مسعود که در سال ۱۳۵۳ برای اولین بار به پاکستان رفت تا سال ۱۳۵۸ که چهار بار آغاز کرد بین افغانستان و پاکستان در رفت و آمد بود. و برای کودتای اول مرداد سال ۱۳۵۴ بر ضد نظام محمد داود مقدمات زیادی چیده شد.

محمد اسحق از یاران مسعود در این باره گفته است: «مسعود بار اول ما را به دیدن دره های فرعی به

کند و به من بگوید که نگران نباشم. بعد از صحبت ها قرار شد یک شب بعد من با مهندس حبیب الرحمن بنشینم. زیرا به عبد الصبور گفته بودم، که می توانم در قسمت جذب بعضی افسران کاری کنم».

آشنایی با مهندس حبیب الرحمن و ناکامی طرح کودتای اول

حبیب الرحمن بخش جوانان نهضت اسلامی افغانستان را که تعدادی از استادان دانشگاه کابل در آن عضویت داشتند، رهبری می کرد. مسعود در سال اول پلی تکنیک با او آشنا شد، و این آشنایی آغاز تحول مهم در زندگی سیاسی او بود. گمان می رود که حبیب الرحمن یگانه شخصیت مسلمانی است که مسعود در دوره حیاتش تحت تاثیر شخصیت او قرار داشت. مسعود همیشه از تقوی، شجاعت و خردمندی او یاد می کرد. حبیب الرحمن طرفدار مبارزه منطقی مبتنی بر درک درست از اوضاع موجود بود، و اقدامات احساساتی و تند را نمی پسندید و به عقلانیت در کارها تاکید می کرد. مسعود جریان آشنایی با حبیب الرحمن را در یادداشت های خود چنین شرح می دهد:

«شب موعود در باغ عمومی کارته پروان با حبیب الرحمن دیدن کردم. او را در تظاهرات دیده بودم و می شناختم. کمی صحبت کردیم و به من وظیفه داد تا با افسران ملاقات کنم، و نتیجه کار را از طریق صبور به اطلاع او برسانم. فوراً دست به کار شدم و اولین بار با سرگرد محمد غوث که عضو خاندان و با من همفکر بود مسئله را مطرح کردم. او قبول کرد و حاضر شد چند تن از رفقای خود را ببیند. چند روز بعد با حبیب الرحمن، محمد غوث، خلبان ظاهر خان، خلبان میر انجام الدین خان در منزل ما جمع شدیم و صحبت و قرار و مدار صورت گرفت».

منظور مسعود از کلمه قرار و مدار کودتای قریب الوقوع است. او می گوید: «کارها خیلی پیش رفته بود و تقریباً باید در همان شب و روز کودتا صورت می گرفت». اما کودتا بر اثر بی تجربگی یکی از مبارزین که با صدای بلند به دیگری می گوید: «شب جمعه را فراموش نکنی!» افشا شد. یکنفر از مأموران امنیتی داود خان که به طور تصادفی در محل بوده بر این جمله مشکوک می شود و مبارز را دستگیر می کنند و کودتا افشا می شود. مسعود ادامه می دهد: «به همین نحو کار ادامه پیدا کرد، تا روزی که استاد حبیب الرحمن دستگیر شد و من و عبد الصبور مجبور به فرار شدیم».

حبیب الرحمن از مشکلات مقابله با داود، در داخل نهضت با درد سر جوانان تندروی که گلبندین حکمتیار در رأس آنها قرار داشت، نیز مواجه بود و نمی توانست جلو احساسات حکمتیار و سیف الدین نصرتیار را بگیرد. گویا از همان آغاز جناح تندرو در داخل نهضت در حال به وجود آمدن بود. در سال ۱۳۵۱ سیدال یک تن از دانشجویان دانشگاه کابل کشته شد و حکمتیار متهم به قتل او گردید، و مهندس حبیب الرحمن، دکتر عمر، مولوی حبیب الرحمن و نصرتیار هم دستگیر شدند. بعد از مدتی دیگران تهرئه شدند، اما حکمتیار و دکتر عمر تا کودتای محمد داود در سال ۱۳۵۲ در زندان ماندند و تنها پس از کودتای داود رها شدند.

داود خان رئیس جمهور وقت به اخوانی ها فرصت نداد که با فکر آرام کار کنند. او معتقد به از بین بردن

حبیب الرحمن بخش جوانان نهضت اسلامی افغانستان را که تعدادی از استادان دانشگاه کابل در آن عضویت داشتند، رهبری می کرد. مسعود در سال اول پلی تکنیک با او آشنا شد، و این آشنایی آغاز تحول مهم در زندگی سیاسی او بود. حبیب الرحمن یگانه شخصیت مسلمانی بود که مسعود تحت تاثیر او قرار داشت

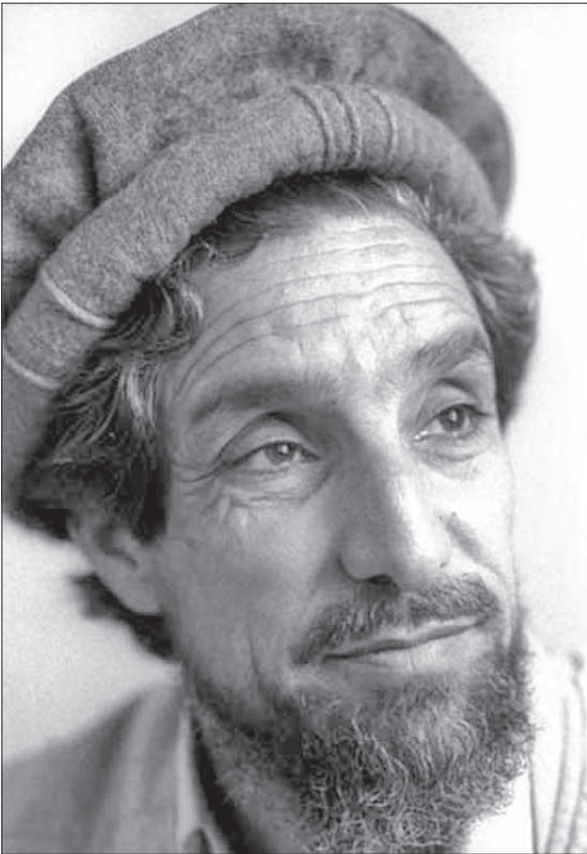
سیاسی بگردم و بهتر است اول خوب مطالعه کنم، و بعد موضع سیاسی ام را مشخص کنم. این توصیه سبب شد تا با وجودی که نمازهایم را قضا نمی کردم و سخت ضد کمونیسم بودم، یکمرتبه با اخوانی ها خیلی نزدیک نشوم. من چنین فکر می کردم، ولی سایر همکلاسی ها مرا اخوانی می دانستند، چرا که نماز می خواندم، از اسلام دفاع می کردم و با اخوانی ها پایین و بالا می رفتم. در اواخر صنف اول و اوایل صنف دوم تقریباً اخوانی شده بودم، ولی شوق لیسانس و دکترا گرفتن و تحصیلات عالی داشتن مرا نمی گذاشت که بکلی در کارهای سیاسی غرق شوم. تیر ماه سال ۱۳۵۲ بود که داود کودتا کرد و من یکباره راه خود را تغییر دادم و تصمیم خود را گرفتم».

کودتای داود خان (۱۳۵۲)

محمد داود خان در سال ۱۳۵۲ با کودتای بدون خونریزی و با کمک کمونیست های افغانی به قدرت رسید. ولی پس از گذشته چند ماه روشن شد که نزدیکی او با کمونیست ها تاکتیکی بود و هر دو در صدد نابودی یکدیگر بودند. داود با ائتلاف موقت با جناح چپ خواست جناح راست را بگوید، اما در نیمه راه متوجه شد که جناح چپ در فکر نابودی اوست. قاعدتاً می بایست با جناح راست کنار می آمد و چپ را می کوبید، اما این کار را نکرد و جان بر سر این اشتباه گذاشت. شدیدترین کانون های ضد داود دانشگاه کابل به ویژه دانشکده پلی تکنیک بودند. مسعود تحت رهبری حبیب الرحمن که دو صنف بالاتر از او بود، وارد میدان مبارزه شد. او انگیزه مبارزه را در یادداشت های خود چنین شرح داده است:

«به یاد دارم همه با خانواده در خانه نشسته بودیم و به رادیو گوش می دادیم که چه خبر شده است. رادیو موسیقی عسکری می نواخت و تا هنوز چیزی معلوم نبود. بالاخره صدای داود خان از امواج رادیو طنین انداخت و از کودتا خبر شدیم. پدرم در همان لحظه گفت که افغانستان خلاص شد و به کام کمونیسم و روسیه سقوط کرد. رنج و عذاب و خشم در وجودم حدی را نمی شناخت. روز دوم در پی اعلام کابینه توسط داود (که کمونیست های مشهوری چون فیض محمد وزیر داخله، حسن شرق معاون داود، پاچاگل وزیر سرحدات در آن عضویت داشتند) نزد همصنفی اخوانی خود خواجه عبد الصبور رفتم. من و عبد الصبور صمیمی بودیم و او با برادران بزرگ اخوانی ارتباط داشت. در اولین نگاه از چهره اش خواندم که مانند من سخت غمگین است، ولی خواست تظاهر





دولت کمونیستی نداد و عملیات مسلحانه خود را آغاز کرد، و ظرف مدت کوتاهی سه مرکز دولتی در پنجشیر به تصرف او درآمد. سپس به قطع راه‌های ارتباطی شمال و جنوب افغانستان اقدام کرد که از ارتفاعات سالنگ می‌گذرد. سالنگ در دوران جنگ، شاه‌رگ حیاتی دولت‌های حاکم در کابل به حساب می‌آمد. او موفق شد راه شمال به جنوب را به مدت شش هفته مسدود کند. در این مدت زد و خورد بین نیروهای دولت کمونیستی و مجاهدین ادامه داشت، بدون این که نتیجه آن تغییر مهمی در وضعیت خطوط دو جانبه وارد کرده باشد. در اواخر هفته ششم دولت ضد حمله شدیدی را علیه نیروهای مسعود آغاز کرد. مسعود با دادن تلفات شکست خورد و به پنجشیر عقب نشست، و نیروهای دولتی به تعقیب او پرداختند. نیروهای مسعود با شکم خالی قدم به قدم عقب می‌رفتند و دشمن دره را اشغال می‌کرد. مسعود در حالی که از ناحیه پا مجروح شده بود، برای بار دوم در زادگاهش پنجشیر شکست خورد. این بار با سال ۱۹۷۴ تفاوت زیادی وجود داشت. آن بار کودتا بود، و مردم او را نمی‌شناختند. ولی این بار جهاد بود و مردم می‌دانستند که این جوان ۲۶ ساله سرپشوری دارد.

مسعود به عمق دره عقب نشست و نیروهای دولتی مناطق از دست رفته را باز پس گرفتند. او پیروزی‌های خود را همیشه پس از شکست به دست می‌آورد. شکست او را ناامید نمی‌کرد. مسعود در تاریخ ۱۳۶۳/۳/۲۴ در یکی از یادداشت‌های خود در مورد همان شکست نوشت: «شکست چیز بدی و تلخی است. شاید هیچ تلخی به اندازه شکست رنج آور نباشد. مخصوصاً شکست در جنگ مسلحانه در برابر دشمن آشتی ناپذیر. شکست با همه اندوه و بدبختی که با خود دارد، برای بعضی‌ها سرآغاز پیروزی‌های بزرگی بوده که اصلاً قبل از آن تصورشان ناممکن بوده است. چند بار در زندگی با چنین مسئله‌ای روبرو شده‌ام. پیروزی‌هایم بعد از چشیدن زهر تلخ شکست‌ها بوده است. به یاد می‌آورم زمانی را که قوای ما در سال ۱۳۵۸ در برابر عساکر دولتی شکست خوردند و تقریباً متلاشی شدیم. اکثر مردم با نفرت به ما نگاه

داود خان به اخوانی‌ها فرصت نداد تا با فکر آرام کار کنند. او معتقد به از بین بردن مخالفین بود. پلیس در خرداد سال ۱۳۵۳ کارته پروان را محاصره کرد تا حبیب الرحمن و سایر پیروان او را دستگیر کند. در حالی که فشار بر مسلمانان بیشتر می‌شد، کمونیست‌ها که پشت سر محمد داود سنگر گرفته بودند، مسلمانان مبارز را دشمنان اصلی خود می‌دانستند، و از این کشمکش سود می‌بردند

پنجشیر فرستاد و با ما گفت که کمونیست‌ها در نظر دارند پنجشیر را به پایگاه خود تبدیل کنند، و از طرف دیگر فشار دولت بر مسلمانان در حال افزایش است. امکان دارد روزی ناچار شویم به کوه پناه ببریم. از نزدیک با دره‌ها آشنا شوید. امکان انتقال مواد غذایی برای روزهای مبادا را نیز مطالعه کنید. برای هر کدام از دره‌های نزدیک به خانه‌های ما در پنجشیر علایمی را مشخص کرد. گمان کنم این مقدمه کودتا بود.

طرح کودتای دوم (یکم مرداد ۱۳۵۴)

به نظر می‌رسد که متکرر این کودتا حکمتیار با تشویق و پشتیبانی پاکستان بوده است. سازمان اطلاعات نظامی پاکستان از همان آغاز عهده دار سیاست افغانی در پاکستان بوده و سیاستمداران نقش ظاهری و تبلیغاتی داشته‌اند. طرح کودتا اینگونه بود که حملاتی از پکتیا، کنر، لغمان بدخشان و پنجشیر آغاز شود و چند ولایت به اشغال انقلابیون در آید. متعاقب آن قیام اصلی در داخل کابل صورت گیرد. قرار بود این کودتای نظامی با کمک عبد الکریم مستغنی رئیس ستاد کل نیروهای مسلح به مورد اجرا گذاشته شود. مسعود به موجب این طرح مأموریت داشت ادارات دولتی در پنجشیر را اشغال کند. ابتدا حدود صد مبارز را همراه مهمات و اسلحه به منطقه اعزام کرد. با نزدیک شدن زمان کودتا آن‌ها را به چهار دسته تقسیم کرد. سه دسته برای اشغال سه مرکز اداری دولت و دسته چهارمی برای بستن ورودی دره پنجشیر. این اولین عملیات نظامی بود، که مسعود در آن شرکت داشت.

مسعود ۲۱ ساله در اول مرداد سال ۱۳۵۴ اولین استعداد نظامی خود را به آزمایش گذاشت. عملیات بامداد صبح آغاز شد، و ظرف یک ساعت مراکز اداری دولت بدون تلفات و خونریزی در دست مسعود بود. اما دیری نپایید که این پیروزی به شکستی تلخ تبدیل شد. زیرا از کابل خبر رسید که کودتاگران سرکوب شده‌اند. و نیروهای ضربتی دولتی برای سرکوبی یاران مسعود وارد منطقه شدند. ولی او مقابله با این نیروها را به مصلحت ندانست و فرمان عقب نشینی داد. در همان حال شایع شد که کودتاگران، شورشیان پاکستانی هستند و آنگاه مردم که تا آن‌دم ناظر بودند، با نیت سرکوبی پاکستانی‌ها وارد معرکه شدند. در نتیجه تعدادی از دوستان مسعود توسط مردم و نه مأموران دولتی کشته شدند.

مهندس اسحق ادامه می‌دهد: «در دره پارنده تصمیم گرفته شد هر کس به منطقه خود رفته و در مکان امنی پنهان شود. صفر محمد شیون و نصرالله با مسعود به زادگاه خود جنگلک رفتند و من با برادریم کفایت الله به دره کرباشی نزد بستگان پدری‌مان رفتیم. چند روزی نگذشته بود که مادرمان آمد و گفت: بیایید به خدا توکل کنید و به خانه خودمان برویم، همانجا مخفی شوید. ما که خسته بودیم مشورت مادر را پذیرفته به خانه آمدیم و مدت زیادی در خفا زندگی کردیم، تا مسعود استاد فاروق برادر بیرنگ را نزد ما فرستاد و ما را به پاکستان برد. مسعود قبل از ما به پاکستان رفته بود و بیدرنگ به فکر انتقال ما شده بود».

مسعود و آغاز جهاد

احمد شاه مسعود در تابستان ۱۳۵۷ با حدود سی تن از هم‌زمان خود وارد دره پنجشیر شد، و بیدرنگ استخدام نیروهای داوطلب را که از هر طرف دور او جمع شده بودند، آغاز کرد. او فرصت فکر کردن را به

می‌کردند، و ما را عامل بدبختی خود می‌دانستند. در ظرف کمتر از دو سه روز اکثر مردمی که در همراهی با ما افتخار می‌نمودند، همه بر علیه ما قد علم کرده و به نظر حقارت به ما می‌نگریستند. گویی کمونیست هستیم و سال‌ها با ما بیگانه بوده‌اند. آه! چه زجرها چه تکلیف‌ها که اصلاً قلم از شرح آن عاجز است. مگر این بدبختی و شکست سرآغاز پیروزی‌های بزرگی بود که جبهه مان را با وجود مشکلات فراوان به اوج افتخار و شهرت رساند و از آن سمبول مقاومت مجاهدین مسلمان افغانستان در برابر ابرقدرت روس ساخت».

عقب نشینی نیروهای شوروی از افغانستان در سال ۱۳۶۸ بر خلاف انتظار مسعود بود. او فکر می‌کرد که جنگ با شوروی حدود ۱۵ تا ۲۵ سال ادامه خواهد یافت و تا آن وقت کار قطعات مرکزی که اساس لشکر آینده افغانستان را تشکیل می‌دهد، مطابق برنامه مسعود تکمیل می‌گردید. اما شوروی دستکم ده سال قبل از پیشبینی مسعود عقب نشینی کرد. مسعود بر این اساس روش جنگ پارتیزانی را در افغانستان بنیانگذاری کرد، و تئوری دفاع در برابر تجاوز خارجی را ملاک عمل خود قرار داد. زیرا هربار که بیگانگان به افغانستان حمله می‌کرده‌اند، جنگ پارتیزانی نقش تعیین کننده داشته است. او در کودتای نافرجام سال ۱۳۵۳ بر ضد محمد داود ثابت کرد که در زمینه نظامی از استعداد فوق العاده برخوردار بوده و در مسایل راهبردی و تاکتیکی علاقه فراوانی نشان می‌داده است. انواع سلاح‌های غنیمتی زمان جنگ بر ضد شوروی را به کار می‌گرفت. طرز استفاده از توپخانه سنگین و خلبانی هلیکوپتر را آموخت.

احمد شاه مسعود که «جنگ هم علم است و هم هنر» اما فرماندهی را فقط هنر می‌دانست. اساس کار او در

قانونی عادت نمایند، و جنگ را بی قانونی تعبیر نکنند. کمیته قضا یک نهاد مستقل بود و مسعود از استقلال آن همیشه پشتیبانی می‌کرد. اما چنانچه مدعی یا مدعی علیه از قاضی یا دادیار شکایت می‌کرد، مسعود به آن رسیدگی می‌کرد. مسعود بحث امیر جهاد تا جایی که شریعت اجازه می‌داد صلاحیت‌هایی را برای تخفیف احکام جزایی به کمیته قضا می‌داد. یکی از مواردی که مسعود در منصب قضاوت و صدور حکم قرار می‌گرفت مبارزه با استعمال دخانیات، نسوار، حشیش و سایر مواد مسکر و مخدر بود، که او را سخت عصبانی می‌کرد. او حساسیت عجیبی در مقابل مصرف سیگار و نسوار داشت.

در اوایل جهاد مسئولین مالی در کنار مواد غذایی برای مجاهدین سیگار و نسوار نیز تهیه می‌کردند. وقتی حاجی شادولا مسئول مالی قرارگاه ماله فهرست مصارف‌شان را تقدیم مسعود کرد، او از دیدن نام سیگار و نسوار در آن فهرست عصبانی شد و گفت: «از همین تاریخ همچون هزینه‌هایی منظور نمی‌گردد». کم اتفاق می‌افتاد که سیگار در دست کسی ببیند و عکس العمل نشان ندهد. روزی در سال ۱۳۷۱ که نیروهای مسعود به تازگی وارد کابل شده بودند، مسعود سرباز سیگار به دستی را یافت و بیدرنگ به راننده دستور توقف داد. شیشه ماشین را پایین آورد، و از سرباز خواست نزدیک شود. چون چشم سرباز به مسعود افتاد با خوشحالی نزد او آمد، ولی مسعود ناگهان سیلی محکمی به صورت او خواباند. سرباز که گناه خود را ندانسته بود به عقب بازگشت و سیگار به دست به حالت آماده باش ایستاد. در این میان یکی از همراهان مسعود به او اشاره کرد که سیگار را ببندد. سرباز متوجه شد و سیگار را زیر پا انداخت و به مسعود سلام نظامی داد.

مبارزه با حشیش در میان مجاهدین

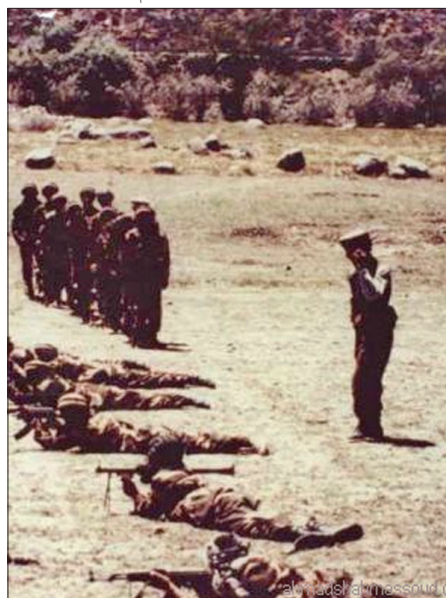
استعمال حشیش یا چرس، یکی از رفتارهای زنده‌ای که میان مجاهدین به طرز وسیعی رواج پیدا کرده بود. در بسیاری از مناطق که جبهه‌های منظم و رهبری سالم نداشتند، تعداد معتادان به حشیش بیداد می‌کرد. شگفت آور این است که رهبران جهادی برای مبارزه با این آفت خانمانسوز هیچ اقدامی به عمل نیاوردند. در حالی که برخی از آن‌ها خوب می‌دانستند که عده‌ای از فرماندهان در قرارگاه‌ها با آداب و مراسم خاصی حشیش استعمال می‌کردند. رهبران جهادی مقیم پیشاور که به ندرت به داخل افغانستان می‌آمدند بارشان از کارشان بیشتر بود. لذا مسعود مبارزه سختی را علیه این آفت آغاز کرد. اولین گام او تقاضا از علما برای صدور فتوا به منظور تحریم کاشت، خرید و فروش، انتقال و مصرف مواد مخدر بود. در دومین گام شبکه‌های اطلاعاتی برای شناسایی و مجازات خلافکاران تشکیل داد. مسعود گاهی ناچار می‌شود به طور مستقیم وارد عمل شود. گمان نمی‌رود که مسعود کسی را به دلیل ارتکاب این جرم نزد بازپرس و قاضی فرستاده باشد. او به عنوان امیر جهاد اختیارات کامل داشت که برای جلوگیری از اشاعه مصیبت خانمانسوز مصرف مواد مخدر به طور مستقیم وارد عمل شود. مسعود مصرف کننده حشیش را در ملا عام شلاق می‌زد. سپس خلافکار باید در حضور مردم بر حرام بودن حشیش و مصرف آن توبه می‌کرد. جنگ روانی و تبلیغاتی مسعود بر ضد مصرف مواد مخدر دوا مدار

افغانستان، مردم و آزادی» که به تفصیل به بررسی آن‌ها می‌پردازیم:

۱- اسلام

مسعود در یک خانواده مسلمان به دنیا آمده و با آیین اسلام پرورش یافته بود. شیوه آموزش دینی در دوره کودکی هیچ کسی را قادر به فهم یک دین بزرگ نمی‌کرد. بلکه فقط او را آماده می‌ساخت تا در سن بالاتری به درک آن اهتمام ورزد. یحی، برادر مسعود از خاطرات آن دوره می‌گوید: «روزی تعدادی از بستگان که برخی از آن‌ها کمونیست بودند، به خانه ما میهمانی آمده بودند. دستگیر پنجشیری عضو حزب دمکراتیک خلق نیز میان آن‌ها بود. هنگام پهن کردن سفره یکی از بستگان کمونیست باصدای تمسخر آمیزی گفت که برای احمد شاه قاشق و چنگال نگذارید. او مسلمان است و با دست غذا می‌خورد. مسعود به او نگاهی کرد، اما چیزی نگفت. من بسیار نگران بودم که نکند مسعود عکس العمل نشان دهد. اولین بار بود که می‌دیدم در مقابل توهین به اعتقاداتش خاموش مانده بود. مطمئن بودم که این شکیبایی فقط به خاطر مهمان بودن آن‌هاست. بعد از صرف غذا مسعود بدون توجه به شخص اهانت کننده، دستگیر پنجشیری را مخاطب قرارداد و به او گفت: در کمونیسم فضیلتی که این جوانان بیاموزند، وجود ندارد. این‌ها را گمراه نکنید».

مسعود در اولین سال آغاز جهاد (۱۳۵۸) به تاسیس نهادهای اداری، آموزشی، تربیتی و اطلاعاتی و کمیته‌های فرهنگی، کمیته جهاد و دعوت، کمیته مالی، کمیته تحقیق و کمیته قضا پرداخت. این کمیته‌ها به بخش نظامی ارتباط نداشت، و هدف از تشکیل آن رسیدگی به امور اجتماعی مردم بود. تجربه این کمیته‌ها که دو شادوش جنگ با مردم سرو کار داشتند، بسیار ارزشمند بود. به عبارت دیگر تجربه مدیریت بحران در دروان جنگ بسیار ارزشمند بود. به منظور رسیدگی به تخلفات از قوانین اسلامی و پیشگیری از ارتکاب جرم کمیته‌های یاد شده نقش تعیین کننده داشتند. در موارد ارتکاب جرم و حفظ حدود شرعی و تخلف از قانون، کمیته قضا فیصله نهایی را صادر می‌کرد، و مسعود هیچگاه دخالتی در امور آن‌ها نداشت. می‌کوشید تا مردم با بر خوردهای



● مسعود ۲۱ ساله اولین استعداد
● نظامی خود را به آزمایش گذاشت.
● عملیات بامداد اول مرداد سال
● ۱۳۵۴ آغاز شد و ظرف یک ساعت
● مراکز اداری دولت بدون تلفات و
● خونریزی در دست مسعود بود.
● اما دیری نپایید که این پیروزی
● به شکستی تلخ تبدیل شد. زیرا
● از کابل خبر رسید که کودتاگران
● سرکوب شده‌اند

نظام تعلیم و تربیت بود و در بخش‌های تعلیم و تربیت شرکت می‌کرد. برای تفهیم موضوع مورد نظر خود مثال‌های فراوان به کار می‌برد تا شاگرد بفهمد. تاسیس لشکر اسلامی یکی از آرزوهای دیرینه او بود که این ایده را ابتدا در سال ۱۳۶۳ مطرح کرد. پس از اعلام آتش بس، بزرگترین حمله ارتش سرخ به دره پارنده یکی از دره‌های فرعی پنجشیر در بهار سال ۱۳۶۳ روی داد. مسعود در آن شرایط درباره لزوم تشکیل ارتش اسلامی افغانستان سخن گفت. او یک استراتژی چهار مرحله‌ای را برای جنگ برضد ارتش شوروی پایه گذاری کرد. این استراتژی از مرحله آغاز جنگ پارتیزانی تا دستیابی به پیروزی را در بر می‌گرفت. در تاریخ قدیم و معاصر افغانستان جنگ‌های پارتیزانی زیادی صورت گرفته است. استفاده از این نوع تاکتیک جزء فرهنگ جنگی مردم افغانستان شده است. اما مسعود اولین کسی است که برای این نوع جنگ اساس علمی گذاشت و آن را عملی کرد. مسعود در عرصه تاکتیک هم نوآوری‌هایی ارائه کرد که ابتکار جدیدی در عرصه جنگ پارتیزانی به حساب می‌رود. ولی ارتش شوروی قبل از تشکیل ارتش نامنظم توسط مسعود از افغانستان عقب نشینی کرد. پس از خروج قوای شوروی اغلب ناظران عمر حکومت کمونیستی نجیب الله را چند هفته و چند ماه تخمین زدند. اما مسعود گفت که هنوز زود است رژیم سقوط کند. او می‌دانست که مجاهدین هنوز به مرحله تعرض استراتژیک (مرحله سوم جنگ پارتیزانی) نرسیده‌اند. مسعود از آغاز مبارزه تا آخر حیات حفظ نیروهای خودی را یک اصل مهم در جنگ پارتیزانی می‌دانست، و از دادن تلفات بیزار بود. برای اجرای عملیات تهاجمی یک شورای نظامی تشکیل داده بود. چنانچه احساس می‌کرد که تصرف یک نقطه با تلفات همراه است، از اجرای آن صرف نظر می‌کرد، یا دستور می‌داد عملیات شناسایی دوباره انجام شود. او خوب می‌دانست که هرگونه عملیات با تلفات همراه است. اما می‌کوشید تلفات را تا حد ممکن کاهش دهد. یکی از برجستگی‌های نظامی مسعود در جنگ این بود که عقب نشینی را جایگزین شکست می‌کرد، تا از اثرات منفی روانی آن بر نیروهای خودی بکاهد. او به قبول شکست عادت داشت، و این نشانگر سلامت عقل و اعتدال نفس او بود.

آرمان خواهی مسعود

احمد شاه مسعود چهار اصل را ملاک مبارزات آرمان خواهانه خود قرار داده بود که عبارتند «اسلام،



کرد که مسعود در فکر به وجود آوردن یک سازمان جدیدی به موازات جمعیت اسلامی است. در حالی که نام مکمل این شورا چنین بود: «شورای نظار جمعیت اسلامی افغانستان».

مبارزه با بدعت گذاری‌ها

گویند که باقی با الله (مشهور به عبد الله مذهبی) پسر مولانا فیضانی در سال ۱۳۶۵ هجری دو نفره نزد مسعود فرستاد تا توجه او را به فعالیت‌های مریدان او در افغانستان جلب نماید. مولانا فیضانی از مبارزان ضد حکومت ظاهر شاه و مشرب صوفی‌گری داشت که توسط حکومت کمونیستی دستگیر و به شهادت رسید. مسعود در دیدار با فرستاده باقی با الله فعالیت‌های آن‌ها را جویا شد و سرپرست هیئت در

پاسخ گفت: ما در دو عرصه جهاد اصغر و جهاد اکبر فعالیت می‌کنیم. در افغانستان تعدادی مجاهد داریم که با شوروی‌ها در حال جهاد اصغر می‌باشند. عده‌ای هم در پیشاور پاکستان در مدارس تحفیظ قرآن، مشغول جهاد اکبر

و خودسازی و مبارزه با شیطان هستند.

مسعود پرسید: شنیده‌ام که در مدرسه‌تان نماز را به زبان فارسی می‌خوانید، این چه علت دارد؟ گفتند: قرآن دارای معانی فراوانی به زبان عربی است. چون فارسی زبانان معانی آن را نمی‌دانند، در تهذیب نفس‌شان تاثیر ندارد. به همین دلیل برخی از مسلمانان هم نماز می‌خوانند و هم مرتکب منکرات می‌شوند. مذهب حنفی هم نماز خواندن به زبان فارسی را جایز می‌داند.

مسعود گفت: مذهب حنفی در مورد کسی که تازه مسلمان شده و نماز بر او فرض گردیده و فرصتی برای آموختن نماز نداشته گفته که اگر نمازی را به زبان عجمی بخواند، نماز او درست است، نه این که این حکم شرع است که برای فهم بهتر حکمت نماز هر که نماز را به زبان بومی خودش بخواند. تصور کنید اگر نماز در اسلام به صد‌ها زبان مختلف خوانده شود، از اسلام چه ساخته می‌شد؟

مسعود از مریدان فیضانی پرسید: در مدرسه‌تان قرآن

بود. او بارها این جمله را میان مجاهدین تکرار می‌کرد: «مجاهدی که متصف به اخلاق اسلامی نیست، مانند گاو شاخ زن است».

روزی کسی را به اتهام مصرف حشیش نزد مسعود آوردند، و او خواست چوبی را بیاورند. چوب آوردند و طبق معمول او را خواباندند، و چند ضربه محکم بر پشت او نواخت، ولی آن متهم خاموش بود و آه نمی‌کشید.

مسعود از او پرسید: چطور است، درد نمی‌کنید؟ متهم گفت: آمر صاحب! شما پدر هستید و زدن شما دواست. درد ندارد!

مسعود از گفته او به خنده افتاد و از گناهش درگذشت.

این یکی از ویژگی‌های زیبا و مردانه مسعود بود، که در حال خشم ناگهان خشم خود را فرو می‌نشاند و آرام می‌شد.

مبارزه با فساد

احمد شاه مسعود در مصرف پول و امکانات بیت المال، به سختگیری و احتیاط شهرت داشت. هرگز از پول بیت المال برای خود و خانواده‌اش مصرف نمی‌کرد. گاهی برای خانواده کالایی می‌خرید و دستور می‌داد آن را یادداشت کنند و بعد حساب را پرداخت می‌کرد. گاهی که صدقه می‌داد می‌خواست آن را از حساب مخصوص او منظور کنند. او نسبت به فساد و بیعدالتی بسیار حساس بود. این دو پدیده به حدی در او تاثیر داشتند که شنیدن یا دیدن آن‌ها او را به شدت متقلب می‌کرد. در مبارزه با فساد از موارد کوچک تا بزرگ توجه او جلب می‌کرد. مجاهدین را به خاطر بلند ماندن موهای‌شان سرزنش می‌کرد. گاهی قیچی به دست می‌گرفت و قسمتی از موهای بلند آن‌ها را کوتاه می‌کرد. در دورانی که وزارت دفاع افغانستان (۱۳۷۱ - ۱۳۷۵) را بر عهده داشت، ظلم و فساد بیداد می‌کرد. در نتیجه همگانی شدن ظلم و بیعدالتی گروه طالبان در افغانستان پیشروی کرد، و دولت موقت مجاهدین را شکست داد. اما چرا مسعود نتوانست جلو ناروایی‌ها را بگیرد، به بحثی مفصل نیاز دارد.

تشکیل شورای نظار

مسعود به منظور برنامه ریزی و رهنمون سازی مبارزه سه نهاد شورایی به نام شورای مردم، شورای علما و شورای فرماندهان تشکیل داد. اعضای شورای اول و دوم توسط مردم و علما انتخاب می‌شدند. ولی اعضای شورای فرماندهان را مسعود گزینش می‌کرد. می‌کشید کسانی را گزینش کند، که صاحب نظر باشند. با گسترش مناطق تحت نفوذ بر تعداد شوراهای افزوده می‌شد. چنانکه با آزادی ولایات، شوراهای ولایات به وجود آمدند. مجموعه این شوراهای یک شورای دیگر به نام «شورای نظار» رهبری و اداره می‌کرد. شورای نظار از ابتدای آغاز به کار با بدبینی برهان الدین ربانی رهبر جمعیت اسلامی، سازمانی که مسعود به آن تعلق داشت، مواجه شد. گمان می‌رود که مسعود در تشکیل شورای نظار با ربانی به طور دقیق مشورت نکرده بود. برخی از صاحب‌نظران معتقدند با توجه به اینکه مراکز رهبری همه گروه‌های جهادی در خارج از افغانستان قرار داشت و خلأ رهبری در داخل کشور احساس می‌شد. تشکیل چنین شوراهایی در مناطق آزاد شده اجتناب ناپذیر بود. اما به طور طبیعی نام این شورا این گمان را در اذهان تقویت

را هم تدریس می‌کنید؟

گفتند: قرآن را تدریس نمی‌کنیم، اما کتاب‌هایی را تدریس می‌کنیم، که معانی قرآن را شرح داده‌اند. و معادل قرآن هستند!

مسعود پرسید: کدام کتاب‌ها؟

گفتند: یکی کتاب مثنوی مولانا جلال الدین بلخی است.

مسعود از این سخنان خشمگین و رگ‌های پیشانی او برجسته شد و گفت: اگر می‌ماند نبودید به خاطر این گفته‌تان شما را سرزنش می‌کردم. از خداوند به خاطر این سخنان طلب مغفرت کنید، زیرا قرآن کلام خداوند است و کلام صفت باری تعالی است و صفاتش مطلق است و معادل ندارند. سلام مرا به رهبران برسانید و به او بگویید که من به زودی نمایندگانی را نزد او می‌فرستم تا با او صحبت کنند. به شما توصیه می‌کنم که اول علوم شرعی را خوب بیاموزید بعد به طریقت بپردازید.

پس از گذشت مدتی مسعود هیئتی را به پاکستان اعزام کرد تا ماهیت گروه مولانا فیضانی را جویا شود. سرپرست هیئت از میزبانان پرسید از قرار اطلاع شما ادعا دارید که پدر شما «مهدی موعود» است و به همین زودی ظهور می‌کند. در ماه رمضان امسال و سال گذشته شاگردان‌تان را چند روزی جلوی درب مدرسه نشانید تا از پدرتان استقبال کنند. تا جایی که می‌دانیم امام مهدی در آخر الزمان ظهور خواهد کرد و به رسول خدا (ص) شباهت دارد. نامش محمد ابن عبد الله، قریشی، هاشمی است. چهره‌اش به پیامبر (ص) شباهت دارد و از مکه ظهور خواهد کرد. اما نام پدر شما محمد عطاء الله فیضانی از اهالی هرات است. نه قریشی است و نه هاشمی و نه چهره‌اش به رسول الله (ص) شباهت دارد. تازه با چه دلایلی ظهور او را در پیشاور پاکستان پیشبینی کرده‌اید؟

مرشد مدرسه سخنان خود را به طور تلویحی اینگونه آغاز کرد که ما از نسل سادات و هاشمی تبار هستیم، و نام پدرمان با محمد آغاز شده است.

پس از بازگشت هیئت از پیشاور به افغانستان مسعود با دریافت گزارش هیئت چنین گفت: «مولانا فیضانی از مبارزان ضد حکومت ظاهر شاه و داود خان بود، و افکار

احمد شاه مسعود در تابستان

۱۳۵۷ با حدود سی تن از همزمان

خود وارد دره پنجشیر شد،

و بیدرتگ استخدام نیروهای

داوطلب را که از هر طرف دور

او جمع شده بودند، آغاز کرد.

او فرصت فکر کردن را به دولت

کمونیستی نداد و عملیات

مسلحانه خود را آغاز کرد، و ظرف

مدت کوتاهی سه مرکز دولتی به

تصرف او درآمد



به منظور تأمین افراد مسلح او بستگی داشت. فرماندهان مطابق حوزه نفوذشان ده درصد گندم و سایر حبوبات را جمع آوری می کردند. با ادامه جنگ و درگیری آسیب جدی به کشاورزی، سیستم آبیاری و مناسبات بازرگانی مناطق گوناگون افغانستان وارد آمد. کوچ مردم و دور شدن از زمین و تخریب مزارع توسط عوامل شوروی و نیروهای دولتی به انتقام همکاری دهقانان با مجاهدین، تولید گندم و حبوبات را به طور وسیعی کاهش داد. مسعود در چنین شرایطی از جمع آوری عشر گندم در مناطق نفوذ خود چشم پوشی کرد، تا کمکی به مردم کرده باشد.

۳- مردم

مسعود به سرنوشت و آینده مردم افغانستان اهمیت قایل بود. بردباری مردم در سالهای جنگ او را رنج می داد. مردم را قهرمانان واقعی مبارزه برای آزادی و استقلال کشور می دانست. مسعود از شکست کودتای سال ۱۳۵۴ بر ضد نظام داوود خان و کشته شدن رفقای او توسط مردم درس خوبی آموخت و این درس را تا آخر حیات ملاک عمل خود قرار داد. جنگ مسلحانه بر ضد رژیم کمونیستی نور محمد تره کی در سال ۱۳۵۷ با فتوای جهاد توسط تعدادی از علما و رهبران دینی از جمله صبغت الله مجددی، برهان الدین ربانی، پیر میا گل جان، مولوی محمد نبی، عبد العلی مزاری و دیگران به صورت محدود آغاز شد. ولی با ورود ارتش سرخ شوروی به افغانستان در دسامبر سال ۱۹۷۹ جنگ سرتاسری گردید. مردم در آغاز با سلاح های خودی که در افغانستان معمول بود جنگ را آغاز کرده و هزینه جنگ را جهادگران بر عهده داشتند. احزاب و سازمان های مشخصی هنوز به وجود نیامده بود، و فرماندهان گروه های جهادی عرض وجود نکرده بودند. رهبری جهادگران را علما و سران اقوام به دوش داشتند. اما با طولانی شدن جنگ سازمان های جهادی منظم پا به عرصه وجود نهادند، که در رأس آنها فرماندهان نظامی قرار داشتند. اغلب رهبران این سازمان ها در ایران و پاکستان اقامت داشتند، و مجاهدان عمدتاً از اقشار پایین جامعه به

صوفی گرایانه عجیب و غریب داشت. پشت مسجد پل خشتی کابل کتابخانه دایر کرده بود، و کتاب های خود را در اختیار عموم قرار می داد. یکی از کارهای خوبی که حکمتیار کرد، این بود که روزی در جمع طرفداران گفت که افکار و کتاب های مولانا فیضانی با روحیه اسلام تفاوت زیادی دارد و وجود او به زیان مسلمانان است. بیابید کاری کنیم که این کتاب ها را به طریقی جمع آوری کنیم. هریک از برادران چند جلد کتاب بگیرد و بازنگرداند. لذا هواداران هر کدام چند جلد کتاب گرفتند، تا کتابخانه سقوط کرد».

۲- افغانستان

احمد شاه مسعود افغانستان را دوست داشت، و همواره به شکوفایی آن می اندیشید. او می گفت که ایجاد افغانستان قوی، متحد، آزاد، و دارای یک حکومت مرکزی منتخب مردم می تواند به پایان مشکلات جامعه محروم این کشور کمک کند. او معتقد بود که افغانستان از نقطه نظرهای مختلف قابلیت و ظرفیت آن را دارد تا کشوری در رفاه و آسایش باشد. ملت افغانستان از تاریخ اصیل و موقعیت جغرافیایی مناسب و منابع سرشار طبیعی برخوردار است اما همیشه از نداشتن حکومتی ملی و عادل رنج برده است. به نظر مسعود، افغانستان در بعد خارجی بارها فدای موقعیت جغرافیایی خود، و در بعد داخلی فدای حکومت های فاسد و غیر ملی گشته است. او می گفت که افغانستان یک کشور کثیر الاقوام است و همه اقلیت ها باید نقش متناسب و تعیین کننده در سرنوشت کشور داشته باشند. راه دستیابی به چنین حکومتی را برقراری نظام دموکراسی می دانست. دموکراسی را در چارچوبی می پسندید که با اسلام تناقض نداشته باشد. او طرفدار برپایی یک نظام اسلامی معتدل بود و البته بین این دو نوع نظام یک تفاوت اساسی وجود دارد. در نظام های دموکراتیک منبع قانونگذاری مردم هستند، در حالی که در نظام اسلامی منبع قانونگذاری شریعت است.

در زمینه اقتصاد، مسعود طرفدار اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد بود. او عقیده داشت که مداخله دولت در بازار جالب تلاش و ابتکارات را می گیرد هر چند به علت شرایط جنگ، چندان تکاپوی اقتصادی و تجارتي نداشت، اما در مناطق تحت کنترل خود هیچگاه در امور اقتصادی مداخله نکرد. بر منابع درآمد عمومی یک درصد مالیات بر محصول وضع کرد. به طور مثال از عواید زمرد دره پنجشیر ده درصد محصول به عنوان مالیات دریافت می کرد. این درآمدها در مصارف خدماتی بخش های غیر نظامی هزینه می شد. در پی تسلط طالبان بر جنوب افغانستان راه انتقال سنگ های قیمتی که در سه دهه اخیر از طریق پاکستان صورت می گرفت، مسدود شد، و مسعود در سال ۲۰۰۰ با یک شرکت لهستانی قرار داد فروش زمرد امضا کرد. این قرار داد بیش از یک سال دوام نیاورد. زیرا شرکت مزبور به این بهانه که متخصص آنها هنگام امضای قرار داد در تعیین نرخ اشتباه کرده از ادامه خرید زمرد دست کشید.

یکی از منابع درآمد افغانستان گندم است که هر صاحب زمینی وظیفه دارد مطابق قوانین اسلامی ده درصد از محصول خود را به حکومت بپردازد. در دوران جهاد که حاکمیت دولتی وجود نداشت، و حاکمیت های محلی به رهبری فرماندهان نظامی عرض وجود کرده بودند، میزان پرداخت این محصول به میزان نیاز فرمانده

ویژه کشاورزان برخاسته بودند، که در مراحل بعدی به یک طبقه جدید حاکم تبدیل شدند، و شرایط جدیدی را به وجود آوردند. مجاهدین به کمک همه جانبه مردم احتیاج داشتند، اما میزان کمک که باید از طرف مردم پرداخت می شد، قاعده ثابت نداشت و بستگی به انصاف فرمانده داشت. بر اثر تداوم جنگ، احساسات وطن دوستانه اولیه جای خود را به واقع بینی بخشید و سنگینی بار جنگ بر دوش مردم به تدریج محسوس گردید. به تعبیر دیگر این مردم بودند که بار اصلی جنگ را بردوش می کشیدند. مهاجرت حدود پنج میلیون تن به ایران و پاکستان که یک سوم جمعیت افغانستان را تشکیل می داد، نمونه ای از عمق بحرانی بود که در افغانستان جریان داشت. آن هایی که به خارج از افغانستان پناهنده شدند، زندگی بهتر از ماندگاران نداشتند. فقط شکل و ریخت درد و رنج ها متفاوت بود. اگر در پیشاور پلیس پاکستان از آوارگان باج می گرفت، در داخل افغانستان «شکن» باج می گرفت. چه اسم بامسمایی بر آن گذاشته بودند، «شکن» یعنی شکننده یا کمرشکن.

مجاهدان برای به دست آوردن اسلحه و مهمات باید به پاکستان سفر می کردند و برای رسیدن به آن کشور باید فاصله طولانی را پیاده می پیمودند. این سفر طولانی هزینه سنگینی در بر داشت و فرماندهان باید این باج را از مردم می گرفتند. مردم هم همان کشاورزانی بودند که ناچار بودند این باج را پرداخت نمایند. وقتی سنگینی این باج بر شانه مردم قرار می گرفت، که توان پرداخت آن را نداشتند، و برخی از فرماندهان مردم را مجبور به پرداخت می کردند. بر این اساس کمک های مردمی نام «شکن» را به خود گرفت. در مناطق شمالی افغانستان نیز «شکن» به صورت قاعده درآمد بود. که مسعود مبارزه شدیدی را برضد این آفت در حوزه تحت کنترل خویش آغاز کرد. وقتی اولین بار موضوع «شکن» را با مسعود در میان گذاشتند، چهره او بر افروخته شد و تصمیم گرفت با این آفت مبارزه کند و تاحدودی هم موفق شد.

مسعود و صلح در افغانستان

یکی از آرزوهای بزرگ مسعود برقراری صلح برای مردم افغانستان بود. گاهی در شدیدترین شرایط جنگ از صلح یاد می کرد. این آرزو را نمی توان در نتیجه فشار شرایط جنگ دانست، چه او در برابر سختی ها صبور و متین بود. علاقمندی او به جنگ جنبه دفاعی داشت.

جنگ مسلحانه بر ضد رژیم کمونیستی نور محمد تره کی در سال ۱۳۵۷ با فتوای جهاد توسط تعدادی از علما و رهبران دینی از جمله صبغت الله مجددی، برهان الدین ربانی، پیر میا گل جان، مولوی محمد نبی، عبد العلی مزاری و دیگران به صورت محدود آغاز شد. ولی با ورود ارتش سرخ شوروی به افغانستان در دسامبر سال ۱۹۷۹ جنگ سرتاسری گردید.

● احمد شاه مسعود افغانستان
● را دوست داشت، و همواره به
● شکوفایی آن می‌اندیشید. ایجاد
● افغانستان قوی، متحد، آزاد، و
دارای یک حکومت مرکزی منتخب
مردم می‌تواند به پایان مشکلات
جامعه محروم این کشور کمک
کند. زیرا افغانستان از نقطه
نظرهای مختلف قابلیت و ظرفیت
آن را دارد تا کشوری در رفاه و
آسایش باشد

بسپارد. شوروی با تحویل موشک اسکاد و ایجاد پل هوایی لژیستیک، در گوش عوامل دست نشانده خود زمزمه کرد که توانایی دفاع مستقل از موجودیت خویش را دارند. همه افغانی‌ها به روشنی می‌دانند که شوروی تا آخرین لحظه حضور در افغانستان همواره با حمایت از نجیب الله مرتکب اشتباه می‌شد. کسی که کشتارهای انفرادی و جمعی او در زمانی که ریاست سازمان امنیت افغانستان «خاد» را بر عهده داشت در اذهان همه شهروندان زنده بود. شکنجه‌های وحشیانه او در تاریخ افغانستان به عنوان یادگار دوران شوروی درج خواهد ماند. و اینک شوروی موشک‌های اسکاد در اختیار او قرار داده تا از موجودیت خود دفاع کند. کمونیست‌های افغانی که به دو جناح خلق و پرچم تقسیم شده بودند، با خروج قوای شوروی، به طرز بیسابقه با مجاهدین تماس برقرار کردند. مسابقه حزب خلق و حزب پرچم که شوروی هم در زمان حضور مستقیم در افغانستان نتوانست آن‌ها را متحد کند، برای تماس با مجاهدین شدت یافت. خلقی‌ها با حکمتیار و پرچمی‌ها با مسعود تماس گرفتند. هر جناحی آرزو داشت رژیم نجیب الله را به نفع جریانی که با او تماس برقرار کرده بود سرنگون کند. اما نجیب بیهوده انتظار داشت تا طرح آشتی ملی را که محمود قارییوف مشاور روسی او مبتکر آن بوده باعث بقای او و تامین منافع شوروی گردد. ولی رقابت جناح‌های مزبور سرانجام کار سقوط نجیب الله را سرعت بخشید. محمد رفیع وزیر دفاع وقت با حکمتیار ملاقات کرد، و نیروهای او را از جنوب وارد بخش‌هایی از کابل کرد که در دست خلقی‌ها قرار داشت. پرچمی‌ها به رهبری سرپرست وزیر خارجه، نیروهای مسعود را از شمال وارد کابل کردند، که در نتیجه جنگ بین حکمتیار و مسعود آغاز گردید. در این جنگ خلقی‌ها و حکمتیار متحمل شکست شده و از مرکز شهر رانده شده و در حومه جنوبی کابل سنگر گرفته و راکت باران شهر را آغاز کردند.

هنگامی که نیروهای مسعود از شمال به کابل نزدیک شدند، او از ورود به کابل خودداری کرد و از رهبران سازمان‌های جهادی خواست حکومت تشکیل دهند تا قدرت را در کابل به دست گیرد. رهبران از قبل در پاکستان حکومت موقت تشکیل داده بودند که حکمتیار آن را حکومت ائتلافی با کمونیست‌ها عنوان کرد و آن را نپذیرفت و بر علیه آن اعلام جنگ کرد. در مدت شش ماه اول دولت موقت که صبغت الله مجددی و پس از او برهان الدین ربانی ریاست آن را بر عهده داشتند، هزاران تن از مردم کابل کشته شده و

افغانستان خارج شوند، که یکی از منظم‌ترین جبهات جنگ برای تهاجم وسیع تا پایتخت آمادگی نداشت. از نظر سیاسی هم رهبران احزاب و سازمان‌های جهادی به طور پراکنده در خارج از افغانستان بسر می‌بردند. در سطح بین المللی هم درباره امکان به قدرت رسیدن مجاهدین نگرانی ایجاد شده بود. آمریکا بیش از سایر کشورها نگران شده بود. آمریکا در اولین حمله به عراق در سال ۱۳۷۰ برای آزاد سازی کویت از مجاهدین افغان خواست تا در جنگ علیه عراق با آمریکا همکاری کنند،

صبغت الله مجددی رئیس دولت موقت مجاهدین به بهانه حفظ اماکن مقدس در عربستان که معلوم نبود از جانب چه کسی مورد تهدید قرار گرفته است، یک گردان نیرو به عربستان اعزام کرد. پاکستان هم که بیشترین سود را از جنگ افغانستان برده بود نسبت به نوع نظام آینده افغانستان نظر مشخص خود را داشت. البته دیدگاه‌های پاکستان، ایران، شوروی، سازمان ملل متحد، آمریکا و رهبران گروه‌های جهادی در مورد چگونگی نظام حکومتی افغانستان پس از خروج شوروی متفاوت بود. هر یک از این دولت‌ها به میزان تأثیر گذاری خود، در تعیین ساختار نظام افغانستان دیدگاه خاص خود را بیان می‌کردند.

شوروی طرفدار تداوم نظام نجیب الله در چارچوب ائتلاف با جمعیت اسلامی برهان الدین ربانی بود. مقام‌های شوروی دیدگاه یکسانی نسبت به مسعود نداشتند، و فقط نگران مرزهای جنوبی خود بعد از خروج از افغانستان بودند، که قوای مسعود در آنجا حضور داشت.

آمریکایی‌ها طرفدار برپایی حکومت ائتلافی بین کمونیست‌های غیر سرشناس و جناح معتدل مجاهدین، مشهور به تنظیم‌های سه گانه بودند. آمریکا تمایل خاصی به کمونیست‌ها نداشت. اما یک نظام متشکل از کمونیست‌های شکست خورده و مجاهدین معتدل را هزار مرتبه شایسته تر از به قدرت رسیدن سه سازمان به زعم او بنیادگرا به رهبری ربانی، سیاف و حکمتیار می‌دانست.

سازمان ملل متحد طرفدار یک حکومت انتقالی بود که همه احزاب و گروه‌های جهادی در آن مشارکت داشته باشند. بینین سیوان نماینده ملل متحد برای افغانستان در آخرین روزهای حکومت نجیب الله موافقت بسیاری از جناح‌ها را (به استثنای ربانی) با این شیوه حکومت گرفته بود. این در حالی است که مسعود دم به دم به ربانی اطمینان می‌داد که حکومت نجیب در آستانه سقوط قرار گرفته است. طرح بینین سیوان با خواست

آمریکا و با تاکتیک‌های سیاسی که امروزه معمول است مطابقت داشت. منتهی افکار عمومی باید بپندارند که سازمان ملل متحد این طرح را به صورت مستقل تدارک دیده است.

اما حکومت نجیب الله چه وضعیتی داشت؟ با اعلام آغاز خروج قوای شوروی از افغانستان کمونیست‌های افغانی به فکر سرنوشت خود افتادند. شوروی که در نابودی دشمنان آن‌ها ناکام مانده بود، اینک در صدد بر آمد آن‌ها را به دست سرنوشت

مسعود به یک افغانستان قوی می‌اندیشید. کشوری که بتواند در برابر تجاوزگری‌ها و مداخلات خارجی از خود دفاع کند، و این می‌توانست ضامن صلحی باشد که برای مردمش آرزو می‌کرد. مسعود بارها به خاطر صلح جان خود را به خطر انداخت. بار اول در سال ۱۳۶۷ که شوروی مقدمه خروج از افغانستان را تدارک می‌دید. ژنرال وارنیکوف برای عقب نشینی تقاضای ملاقات با مسعود کرد. هدف او از این ملاقات زمینه سازی برای خروج مسالمت آمیز اشغالگران روسی از افغانستان بود. مسعود ملاقات را پذیرفت، اما محل مذاکره به شدت بمباران شد و مسعود با رعایت جانب احتیاط از محل دور شد.

ژنرال وارنیکوف روز ششم اوت سال ۲۰۰۳ به دعوت مقام‌های افغانستان به سفارت این کشور در مسکو آمد. او درباره آن ملاقات گفت: «هنگامی که اولین بار طرح ملاقات با مسعود را با ورناتسوف سفیرمان در کابل مطرح کردم، او هم ابراز تمایل کرد که در این ملاقات شرکت کند. به او گفتم اگر مسعود مرا دستگیر کند، نیم مصیبت خواهد بود، اما اگر سفیر شوروی را هم دستگیر کند مصیبتی به تمام معنی خواهد بود. ولی سفیر به ملاقات اصرار کرد و قرار شد باهم برویم. بی تردید می‌بایستی رئیس جمهور نجیب الله را آگاه می‌کردیم. هنگامی که موضوع را به نجیب در میان گذاشتیم، ظاهراً از آن استقبال کرد. اما از چهره او آشکار بود که رضایت قلبی ندارد. به همین دلیل محل مذاکره توسط نیروهای افغانی بمباران شد. ما جریان را به نجیب خبر دادیم و در حالی که اظهار بی اطلاعی می‌کرد، وعده داد عاملان را شناسایی و به مجازات برساند. بار دوم در صدد بر آمدیم ملاقات دیگری را تدارک ببینیم. بار دوم و بار سوم هم محل ملاقات مورد حمله هوایی قرار گرفت». علت این بمباران‌ها این است که مسعود چندین بار تقاضای نجیب الله را برای مذاکره رد کرده بود، وقتی اولین نامه نجیب به دست مسعود رسید او نامه را در نشست فرماندهان قرائت کرد و گفت: «این نامه نشانده دهنده زوال قطعی یک حکومت دست نشانده است».

بار دوم در سال ۱۳۷۱ مسعود به خاطر صلح به استقبال خطر رفت. این حادثه زمانی بود که نیروهای مسعود بدون خونریزی و پیروزمندانه وارد کابل شده بودند، ولی نتوانستند از راکت باران شهر توسط نیروهای حکمتیار جلوگیری نمایند. در این بخش لازم است کمی به روی داده‌های گذشته اشاره کنیم، تا از مقدمات جنگ داخلی که زمینه ساز مداخله خارجی گردید، آگاه شویم. شوروی‌ها زمانی تصمیم گرفتند از



دورستان شهید احمد شاه مسعود در آراکندوی.

به صحنه آمد. به نظر می‌رسد که هیچ کسی، نه طالبان، نه دست پروردگان طالبان و نه مردم افغانستان پیشروی سریع این جریان را پیشبینی نمی‌کرد. اصولاً ماهیت این گروه ناگهانی برای خود طالبان هم چندان روشن نبود، چه رسد به افکار عمومی! یکی از دلایل پیشروی نظامی سریع طالبان و استقبال بیسابقه مردم از آنان، خستگی مردم از تداوم جنگ‌های بی‌پایان میان گروه‌های جهادی بود. تاکنون بسیاری از شخصیت‌های افغانی اذعان دارند که اختلافات رهبران جهادی و بی‌کفایتی آن‌ها در مدیریت افغانستان، و در برقراری نظم و ثبات ناکام بوده‌اند.

طالبان به سرعت جنوب و غرب افغانستان را تسخیر کرد، و به دروازه جنوبی کابل رسید. شعارهای اصلی طالبان پیش از رسیدن به حومه پایتخت، جمع‌آوری اسلحه، مقابله با بی‌نظمی، تطبیق شریعت و رفع ستم از مردم بود. اما هنگامی بوی تسلط بر پایتخت به مشام این گروه رسید، ادعای قدرت سیاسی را مطرح کرد. در چنین شرایطی مسعود بار دیگر کوشید فرصت تازه‌ای را برای برقراری صلح جستجو کند. باز هم محل مذاکره حوزه تحت کنترل طالبان تعیین گردید. مانند گذشته فضای بی‌اعتمادی میان طرفین حکمفرما بود. تفاوت ملاقات مسعود با حکمتیار با این دیدار این بود که آن دو یکدیگر را از قبل می‌شناختند، اما مسعود هیچ یک از سران طالبان را نمی‌شناخت. مشاوران مسعود بار دیگر با محل مذاکره به شدت مخالفت کردند، اما او تصمیم گرفته بود خطر را بپذیرد. محل مذاکره در شهر میدان شهر در ولایت وردک در جنوب کابل و در سه کیلومتری عمق حوزه طالبان قرار داشت. مسعود از خط فاصل به طرف محل مذاکره حرکت کرد و دکتر عبد الله مشاوری او در آنجا ماند. مسعود هنگام حرکت به سوی طالبان از همراهان پرسید کسی تفنگچه ندارد؟ فرمانده مسلم یک تفنگچه به مسعود داد و او به طرف محل مذاکره حرکت کرد. سران طالبان در میدانی جمع شده بودند و از این که دشمن با پای خودش و چند نفر محدود به دام آمده، تعجب می‌کنند. مذاکره آغاز می‌شود و مسعود ابتدا درباره خواسته‌های طالبان سؤال می‌کند.

نماینده طالبان می‌گوید: ما چهار چیز می‌خواهیم:

- ۱- برقراری حکومت اسلامی.
 - ۲- تطبیق شریعت.
 - ۳- تسلیم اسلحه.
 - ۴- امارت ملا عمر.
- مسعود در جواب می‌گوید:
- ۱- حکومت اسلامی همین الآن موجود است.
 - ۲- من هم طرفدار تطبیق شریعت هستم، اما با تعبیرهای شخصی از شریعت مخالفم.
 - ۳- من هم طرفدار جمع‌آوری اسلحه هستم، اما اسلحه را حکومتی می‌تواند جمع‌آوری کند که منتخب مردم باشد.
 - ۴- من کسی را که نشانم به عنوان امیرالمومنین قبول ندارم.
- نمایندگان طالبان برای مشورت کمی از مسعود دور می‌شوند. اما در مجلس آن‌ها مشورت درباره



حمید گل گفت: انحلال ارتش افغانستان را می‌خواهد. چون ارتش کمونیستی می‌داند.

مسعود پرسید: نظر شما چیست؟

حمید گل گفت: به هرحال ما فکر می‌کنیم این مشکل باید حل شود.

مسعود گفت: اولاً کمونیسم با آن محتوای گذشته در افغانستان وجود ندارد. ثانیاً عساکر و افسران باقیمانده از رژیم گذشته به مصرف رسیده‌اند و تجربه آموخته‌اند. شوروی هم هنگام عقب نشینی بار سنگینی را بردوش افغانستان گذاشته است. هزاران دستگاه تانک، توپخانه و سایر تجهیزات نظامی به افغانستان فروخت، و از این ناحیه صدها میلیون دلار بر افغانستان بدهی تحمیل کرد. برای نگهداری و استعمال این تجهیزات به این افراد مسلکی نیاز دارم. اگر ارتش را منحل کنیم از کجا می‌توانیم این همه متخصص پیدا کنیم؟

حمید گل گفت: افراد متخصص را ما برای شما آموزش می‌دهیم و آماده می‌کنیم.

در حقیقت راهکار مسعود در نقطه مقابل اهداف پاکستان قرار داشت. او در ارتباط با بازسازی ارتش افغانستان، هنگام تصدی پست وزارت دفاع در نظر داشت از عناصر وفادار ارتش و نیروهای جهادی پیشین ارتش جدیدی را پایه‌گذاری کند.

به هرحال در پی مذاکرات مسعود و حمید گل، نیروی ظاهراً بیطرف از سازمان‌های جهادی ولایت ننگرهار به فرماندهی فرماندهان نیروهای شمال به عنوان نیروهای حایل در مناطق تحت کنترل مسعود و نه مناطق حوزه حکمتیار استقرار یافتند. ولی این نیروها هم نتوانستند راکت باران کابل را متوقف نمایند. جالب این است که حکمتیار در تمام دوره جنگ سمت نخست وزیری افغانستان را بر عهده داشت.

ظهور طالبان

به رغم ظهور طالبان، جنگ حکمتیار علیه دولت ربانی رئیس جمهوری و مسعود ادامه داشت. به گمان زیاد او خبر نداشت که وظیفه ادامه جهاد برضد مردم افغانستان و همه جهان به گروه دیگری به نام طالبان سپرده شده بود. در تاریخ خونبار افغانستان ثبت شده که با ورود طالبان به صحنه افغانستان جنگ حکمتیار پایان یافت، و او با کمال احترام به کابل آورده شد و در مسند نخست وزیری قرار گرفت. طالبان با توجه به اوضاع نابسامان افغانستان با شعار برپایی حکومت اسلامی و برقراری صلح و قانونمندی

ده‌ها هزار تن بی‌خانمان شدند. گرداننده اصلی صحنه جنگ، پاکستان بود. راکت را حکمتیار می‌زد و میانجیگری را ژنرال حمید گل رئیس سازمان اطلاعات نظامی پاکستان انجام می‌داد. افزون بر حمید گل تعداد دیگری از جریان‌های داخلی و خارجی تلاش‌هایی را به منظور خاتمه جنگ به عمل آوردند که بی‌نتیجه بود. بر اثر همین تلاش‌ها قرار شد مسعود و حکمتیار در نزدیکی تپه شینه در جنوب کابل مذاکره کنند تا به جنگ خاتمه داده شود. این منطقه حوزه کنترل حکمتیار به حساب می‌آمد. فضای بی‌اعتمادی میان طرفین در بالاترین سطح رسیده بود. وقتی مسعود با مشاوران خود درباره محل مذاکره بحث کرد، همه آن‌ها او را از رفتن به آنجا برحذر داشتند. اما او به این

دلیل که رد این پیشنهاد بهانه جویی برای ادامه جنگ و رویگردانی از صلح تعبیر می‌شد، تن به خطر داد. سرانجام روز ملاقات فرا رسید و تلاش‌های مشاوران برای بازگرداندن او به جایی نرسید. مسعود و حکمتیار در میان ده‌ها نفر محافظ مسلح زیر خیمه‌ای ملاقات کردند. کوچکترین حرکت یک فرد مسلح می‌توانست جوی خون جاری کند. مذاکره حدود دو ساعت ادامه داشت و بدون نتیجه پایان یافت، و راکت باران کابل ادامه پیدا کرد. بهانه حکمتیار این بود که مسعود از پست وزارت دفاع کنار رود. باز هم نشستی در جلال آباد برگزار شد، و برهان الدین ربانی رئیس جمهور موقت بدون مشورت با کسی مسعود را از پست وزارت دفاع کنار گذاشت، و مسعود به خاطر برقراری صلح آن را بپذیرفت، ولی جنگ شدت بیشتری پیدا کرد. ژنرال عبد الرشید دوستم متحد مسعود که حکمتیار ادامه جنگ را به علت ائتلاف او با مسعود توجیه می‌کرد، از موضع حکمتیار جانبداری کرد. این بار ژنرال حمید گل ابتکار دیگری برای برقراری صلح ارائه داد که یک نیروی بی‌طرف در میان طرفین مستقر گردد، تا از ادامه جنگ جلوگیری به عمل آید. مسعود باز هم به خاطر صلح این پیشنهاد را بپذیرفت، و قرار شد خطوط اول محل استقرار نیروهای خود را روی نقشه برای حمید گل ترسیم کند.

در اولین نشستی که بین مسعود و حمید گل در سال ۱۳۷۳ به منظور برقراری صلح تشکیل شد، مسعود از ژنرال حمید گل پرسید: به نظر شما حکمتیار دقیقاً چه می‌خواهد؟

جنگ بر ضد رژیم کمونیستی در سال ۱۳۵۷ با فتوای جهاد توسط تعدادی از علما و رهبران دینی از جمله صبغت الله مجددی، برهان الدین ربانی، مولوی محمد نبی، عبد العلی مزاری و دیگران به صورت محدود آغاز شد. ولی با ورود ارتش سرخ شوروی به افغانستان در دسامبر سال ۱۹۷۹ جنگ سرتاسری گردید

آمریکا در اولین حمله به عراق در سال ۱۳۷۰ برای آزاد سازی کویت از مجاهدین افغان خواست تا در جنگ علیه عراق همکاری کنند، صیغت الله مجددی رئیس دولت موقت به بهانه حفظ اماکن مقدس در عربستان که معلوم نبود از جانب چه کسی مورد تهدید قرار گرفته یک گردان نیرو به عربستان اعزام کرد

۴ - آزادی

مسعود در سال‌های مبارزه و جهاد پرچم آزادی را بر فراز سرزمین قهرمان پرور هندوکش به اهتزاز در آورد، و در پای آن خون ریخت، و لقب قهرمان ملی را به خود اختصاص داد. کسانی که با مسعود نشست و برخاست داشتند «آداب و آزادی» را در شخصیت او ملاحظه کرده‌اند. مسعود از آغاز اولین روز مبارزه می‌دانست که برای دستیابی به آزادی، باید کار پرداخت بهای آن را آغاز کند. او در دوره حیات خود چند بار کوشید مشکل خود را با پاکستان از طریق مذاکره حل نماید. برخی از صاحب‌نظران سیاسی افغانستان معتقدند که رهبران پاکستان هم تمایل داشتند با مسعود وارد مذاکره شوند، اما سازمان اطلاعات نظامی پاکستان راه رسیدن به یکدیگر را بسته بود. بی‌نظیر بوتو و نواز شریف در زمان نخست وزیری شان کوشیدند سیاست افغانی دولت پاکستان را از دست نظامیان خارج نمایند، ولی موفق نشدند. هر دولتی که از طریق انتخابات در اسلام آباد مستقر شود، اجازه دخالت در امور کشمیر و افغانستان ندارد. مسعود هر بار که می‌خواست مشکلات خود را با پاکستان حل کند، سر و کله یک کلنل یا ژنرال پاکستانی پیدا می‌شد.

وقتی مرحوم عبد الرحیم غفور زی در سال ۱۳۷۷ در پی قیام مردم ولایات شمال از جمله قیام مردم مزار شریف و شکست طالبان قرار بود نخست وزیر شود، مسعود از او پرسید: در حوزه سیاست خارجی چه برنامه‌ای دارید؟

غفور زی گفت: من نظریاتی دارم که به شما خواهم گفت. اما پیش از آن می‌خواهم از شما بشنوم که اولویت به کدام کارها داده شود؟

مسعود گفت: اگر بتوانی مشکل ما را با پاکستان حل کنی، بزرگترین خدمت را به افغانستان کرده‌ای.

غفور زی گفت: من با خدای خود عهد کرده‌ام که زندگی‌ام را وقف کشورم کنم، و به شما وعده می‌دهم که از هیچ تلاشی در این راه دریغ نکنم. از جانب ما چه پیشنهاد مشخصی وجود دارد؟

مسعود گفت: به پاکستانی‌ها بگویید حل مشکل ما و شما از حوزه اختیارات این دولت و هر دولت دیگری خارج است، و هرگاه یک پارلمان توسط مردم افغانستان انتخاب شد به این مشکل رسیدگی خواهد کرد. ما معتقدیم که هر مشکلی با پاکستان باید از طریق مسالمت آمیز حل و فصل گردد.

برخی از یادداشت‌های مسعود

در طول دوران جهاد فشارهای بین المللی بر مسعود ادامه داشت، و با وجودی که پنجشیر صحنه شدیدترین درگیری‌ها با قوای شوروی بود، کمترین اسلحه و

دستگیری مسعود است، و نه بررسی گفته‌های مسعود. همه اتفاق نظر داشتند که مسعود باید دستگیر شود، زیرا امکان دارد چنین فرصتی در آینده به دست نیاید. استدلال آن‌ها این بود که با دستگیری مسعود کابل به آسانی فتح می‌شود و نیروهای او پراکنده می‌شوند. طالبان پیشتر این بلا را بر سر شهید عبد العلی مزاری رهبر حزب وحدت اسلامی آورده بود و نتیجه گرفته بود. طالبان به مزاری امان داد، ولی در حین مذاکره او را دستگیر و به شکل فجیعی به شهادت رساند. اینک می‌خواست چنین سرنوشتی را بر سر مسعود وارد کند. در میان مجموعه طالبان فقط یک نفر به نام ملا ربانی معاون ملا عمر با دستگیری مسعود مخالفت می‌کند. او همان ملا ربانی است که بعدها به نام رهبر جناح معتدل طالبان شهرت یافت، و گفته شده که مرگ او هم بر اثر توطئه طالبان بوده است.

به هر حال ملا ربانی با دستگیری مسعود مخالفت می‌کند، و استدلال او این بوده که دستگیری مسعود باعث خونریزی بیشتر می‌شود. اما سایر سران طالبان اصرار می‌کنند که مسعود را دستگیر نمایند، و نتیجه این می‌شود که از ملا عمر دستور بگیرند. سران طالبان تا برقراری تماس با ملا عمر نزد مسعود باز می‌گردند، و به مذاکره طولانی ادامه می‌دهند. مسعود بی‌خبر از نیت طالبان نمی‌خواهد با پیغام جنگ نزد مردم کابل که چهار سال زیر راکت باران بسر برده‌اند بازگردد. او آرزو دارد صلح تأمین شود، ولی طالبان چشم به مسعود و گوش به دستور ملا عمر دارد. اما هنوز تماس برقرار نشده و سرانجام مسعود پیشنهاد می‌کند که طرفین اختیار را به یک شورای علمایی متشکل از چهل نفر واگذار نمایند، و تصمیمات آن شورا را به مورد اجرا بگذارند. ملا ربانی ناچار نزد مسعود بازگشته و به پیشنهاد او جواب مثبت می‌دهد. طرفین از هم جدا می‌شوند و مسعود از یک توطئه جان سالم به در می‌برد. مسعود با رفتن به حوزه دشمن ثابت کرد که برای مردم کشورش صلح می‌خواست. یک ماه گذشت و راکت باران مردم کابل ادامه داشت. حمله طالبان به کابل آغاز گردید، و این گروهک پس از دوسال راکت باران و حملات پی در پی وارد کابل شد و مسعود ناگزیر به کوه‌ها بازگشت.

سال‌های ۱۳۷۱ - ۱۳۷۵ دشوارترین سال‌های حیات احمد شاه مسعود به شمار می‌رود. قهرمان جنگ بر ضد ارتش سرخ در آن پنج سال اشتباهات زیادی مرتکب شد. چه کارها که می‌توانست و نکرد و چه کارها که نمی‌خواست و اتفاق افتاد. اما پاکستان روز به روز به اهداف خود «کسب عمق استراتژیک و برقراری حکومتی دست نشانده» نزدیکتر می‌شد. پاکستان برای تحقق اهداف خود، جنگ و دیپلماسی را به خوبی پیش می‌برد. میانجیگران فقط نام و نشان عوض می‌کردند. یک روز ژنرال حمید گل، و روز بعد مولوی فضل الرحمن. هیئت‌ها از پیش و عساکر از عقب. کتاب در جلو و شمشیر از قفا. هرگاه هجوم با بن بست مواجه می‌شد، دیپلماسی فعال می‌گردید. هرگاه پیشروی انجام می‌گرفت، دیپلمات‌ها ناپدید می‌شدند. بعدها هم صلح خواهان زیادی میان طرفین رفت و آمد کردند. اما نیت بسیاری از آن‌ها صادقانه نبود. هر بار که ندای صلح بلند می‌شد، اولین لیبیک را مسعود پاسخ می‌داد. اما او فرصت‌های زیادی را از دست داد.

مهمات را به دست می‌آورد. پاکستانی‌ها هم به نوعی مسعود را تحریم کرده و طرفدار تقویت جبهه شمال نبودند. در یکی از یادداشت‌های او آمده است: «من هیچگاه ادعای رهبری را نداشته‌ام. ولی خواهان داشتن اختیارات لازم برای اجرای کاری که به آن اعتقاد داشتم. من هرگز نمی‌توانم به سبب خرسندی دیگران کار غلطی انجام دهم. من از مدت‌ها قبل می‌خواستم زمینه‌ای برای کار پیدا کنم، تا در آنجا بتوانم به صورت مستقل چیزی را که به خیر و صلاح نهضت می‌دانم پیاده نمایم، و این امر تحت نظر رهبران ممکن نبود». مسعود در بحرانی ترین دوره تاریخ افغانستان به دفاع از کشور برخاست. در هیچ دوره‌ای از تاریخ افغانستان به اندازه سه دهه گذشته اینهمه مداخله بیگانگان در امور داخلی افغانستان به ثبت نرسیده است. در هیچ زمانی از تاریخ افغانستان اینهمه افغان بر افغان ستم نکرده است. مگر ارتشی که همگام با قوای شوروی بر ضد مردم می‌جنگید، غیر افغان بود؟ مگر اکثریت نیروهای طالبان افغانی نیستند؟ طالبان که به نام صلح و با پرچم سفید برخاست، داغ ننگ بزرگی بر پیشانی تاریخ افغانستان گذاشت. این گروه به نام جهاد نامردترین افراد را از سرتاسر جهان به افغانستان احضار کرد، تا مردم این سرزمین را قتل عام کنند. به همین دلیل مسعود گفت: «اگر دیروز برای دفاع از کشورم در مقابل ارتش سرخ می‌جنگیدم، امروز باز هم به خاطر دفاع از کشورم در برابر لشکر سیاه می‌جنگم».

اعتراف به اشتباهات

یکی از ویژگی‌های نیک مسعود اعتراف به اشتباهات خود بود. او شجاعت لازم را داشت تا به طور مکرر اشتباهات خود را در اجتماعات کوچک و بزرگ بیان نماید. با این کار می‌خواست بر خود و دیگران نهیب زند که اشتباهات گذشته را تکرار نکنیم. زیرا اعتراف بر اشتباه برای کسی که قصد رفتن به سوی صواب را دارد، کمک می‌کند، و انسان را به سطح کمال می‌رساند. به منظور شناخت صحیح بحث اشتباهات مسعود، سه دوره از زندگی او را بررسی می‌کنیم.

۱- دوره مبارزه و جهاد (۱۳۵۱ - ۱۳۷۰)

۲- دوره پیروزی (۱۳۷۰ - ۱۳۷۵)

۳- دوره مقاومت (۱۳۷۵ - ۱۳۸۰)

البته با بازنگری این سه دوره از حیات احمد شاه مسعود می‌توان شخصیت و کارنامه او را به خوانندگان معرفی کرد. مسعود در دوره آغاز مبارزه متوجه می‌شود که با دنباله روی از رهبری مقیم پاکستان کار مهمی صورت نخواهد گرفت. لذا عاقلانه ترین تصمیم را می‌گیرد، و در اولین فرصت ممکن حرکت مستقل خود را آغاز می‌کند. او در این باره نوشته است: «از سال‌های اول مبارزه وجود خلأ رهبری را در جمعیت احساس کردم. می‌فهمیدم که بزرگان ما در راهکارهای خود خطاهای زیادی مرتکب می‌شوند. ولی چه می‌توان کرد. نه علم و نه قدرت و نه توانایی آن را داشتیم، که در روند حرکت دگرگونی ایجاد کنیم».

مسعود پس از بروز انشعاب در جمعیت اسلامی می‌نویسد: «گلبندین حکمتیار که می‌خواست جدا از استاد ربانی عمل کند، با کمک و تشویق پاکستانی‌ها حزب اسلامی را تأسیس کرد». مسعود هم در انتظار فرصت می‌ماند، تا راهکار مستقلی آغاز کند، و کودتای کمونیست‌های افغانی در هفتم اردیبهشت سال ۱۳۵۷

این موضعگیری با دست خود لطمه شدیدی به خود و حزب اسلامی وارد آورد، و این از هر نگاه به نفع مسعود بود. حکمتیار سال‌ها بود که این سخن را به گوش پیروان خود می‌رساند که فقط حزب اسلامی است که می‌تواند حکومت تشکیل دهد. این نوع تفکر جز چند خریدار بیشتر نداشت. در چنین شرایطی که حکمتیار جنگ علیه دولت اسلامی و قانونی را با بهانه‌های واهی آغاز کرده بود، در درجه اول به تضعیف او منجر شد.

در همان حال مسعود بر سر مسایل امنیتی کابل و بی توجهی نیروهای متحد به مقرراتی که او وضع کرده بود، در داخل شهر با متحدین خود درگیر شد. مسعود در آن برهه مسئولیت وزارت دفاع و ریاست کمیسیون امنیتی شهر کابل را برعهده داشت، و براساس تصمیم شورای جهادی و دولت موقت موظف بود امنیت کابل را تأمین کند. ولی سایر نیروهای مستقر در کابل از فرماندهان و سازمان‌های خود و نه مسعود فرمانبرداری می‌کردند. تلاش‌های مسعود برای متقاعد ساختن گروه‌های مختلف به تخلیه شهر و بازگشت به قرارگاه‌های نظامی خود ناکام ماند و او ناگزیر به تصمیم‌گیری و اقدام عملی شد. مسعود در این اقدام با اعزام نیروی‌های چند صد نفری مجهز به تجهیزات زرهی به گروه‌های غیر مسئول که خانه‌های مردم و نهادهای دولتی را تصرف کرده بودند، چند ساعت فرصت داد تا محل را ترک کند. در پی این اقدام تعدادی از افراد ژنرال دوستم کشته شده، و سایر متحدین مسعود واکنش نشان دادند، و این اقدام را نوعی امتیاز خواهی قوم پنجشیری‌ها تعبیر کردند. نباید فراموش کرد که اشتباهات مسعود و اشتباهات متحدین او متقابل بود. مسعود نسبت به متحدین خود بدگمانی نداشت. زیرا تئوری او در مدیریت کشور اینگونه بوده که تصمیم‌گیرنده نهایی باید یک شخص یا یک نهاد بوده باشد، و دیگران اطاعت کنند. به تعبیری مسعود مستبد نبود ولی اقتدارگرا بود. حال باید پرسید که آیا این اقتدارگرایی به قیمت تنها ماندن و در چند جبهه جنگیدن ارزش داشت؟ رویدادهای بعدی نشان داد که این اقتدارگرایی سودمند نبوده است.

پیش از پیوستن متحدین مسعود به حکمتیار و تشکیل جبهه متحدی به نام «شورای عالی هماهنگی» به هدف شکست مسعود، تلاش‌هایی از طرف برخی خیر خواهان صورت گرفت تا بین مسعود و متحدین او سازشی صورت گیرد. اما این تلاش‌ها بی نتیجه ماند، زیرا شروط آن‌ها برای مسعود پذیرفتنی نبود. به طور مثال ژنرال دوستم تقاضا داشت که چند هزار نیرو از شمال در کابل مستقر نماید. به عبارت دیگر رهبران سازمان‌های جهادی مشارکت در قدرت را تنها در تقسیم وزارتخانه‌ها کافی نمی‌دانستند. بلکه در موازنه قدرت نظامی و حضور مساوی در کابل می‌دیدند، و این خواسته در شرایطی که فضای بی‌اعتمادی حاکم بود، برای مسعود پذیرفتنی نبود.

پیروان مسعود عین اشتباه او را در اجلاس بن در نوامبر سال ۲۰۰۱ تکرار کردند، و زحمات او را که پس از شکست کابل یک جبهه متحد به وجود آورد، بر باد دادند. پیروان مسعود در اجلاس تاریخی بن چهار وزارتخانه کلیدی (کشور، امنیت، دفاع و خارجه) را به خود اختصاص دادند، و باعث آزدگی متحدین‌شان شدند. آفای قانونی هنوز در بن بود که متحدین

سقوط کابل در روز ۲۸ آوریل (۱۹۹۲) اوضاع سیاسی را برای مسعود چنین شرح داد:

برادر مهندس مسعود حفظ الله و رعا! امیدوارم با عموم برادران مجاهد در پناه لطف و رعایت پروردگار توانا قرار داشته باشید. این فتح زیبا را بار دیگر به شما و همه برادران تبریک می‌گویم. طی تماس تلفونی در مورد وضع سیاسی صحبت کرده بودم، بار دیگر متذکر می‌شوم که همه کشورهای مسلمان و غیر مسلمان چنانچه اطلاع دارید خواهان قطع جنگ و حل قضیه بر اساس طرح ملل متحداند، چه آن‌ها که فکر می‌کنند دیگر از راه نظامی مسئله حل نمی‌شود، بقای نجیب الله را بعد از خروج قوای روسی، و هجوم قوای مزدور را به بعضی جاها دلیل قوت او خوانده و حتی آن‌ها که در جمله نظامیان پاکستان که طرفدار راه حل نظامی بودند، اخیراً اظهار می‌دارند چه می‌شود که بعد از تغییر اساسنامه حزب خلق به منشور اسلامی برای شان حق بدهید در انتخابات شامل شوند، اکرم زکی وزیر خارجه پاکستان می‌گفت تنها پاکستان مانده که از مجاهدین حمایت می‌کند و ما هم بعد از این قادر به ادامه این سیاست نیستیم... ربانی در پایان نامه طرح محتاطانه‌ای پیشنهاد می‌کند که دور اندیشی او را می‌رساند.

به هر حال نیروهای مسلح مسعود بدون توجه به تلاش‌های سازمان ملل متحد وارد کابل شدند. زیرا نیروهای حکمتیار در نتیجه تبانی با محمد رفیع وزیر دفاع وقت، از قبل وارد کابل شده بودند. سرانجام کابل تسلیم شد و نیمی از شهر به تصرف حکمتیار و نیمی دیگر به تصرف مسعود درآمد، و آنگاه جنگ طرفین آغاز گردید. بزرگترین اشتباه مسعود این بود که برای طرح سازمان ملل متحد هیچ اهمیتی قابل نبود. او نسبت به سازمان ملل متحد بدگمانی نداشت، اما علاقمند بود در تاریخ افغانستان سنت شکنی کند. زیرا هرگاه بیگانگان به افغانستان تجاوز کرده‌اند، مردم به دفاع برخاسته‌اند، و چون در آستانه پیروزی قرار داشت احساس می‌کرد ثمره زحمات مردم را دیگران می‌ربایند. درست است که طرح حکومت ائتلافی با کمونیست‌ها غیر عملی بود و تاریخ غمبار افغانستان را تکرار می‌کرد. اما زمانی که نیروهای مسعود به دروازه‌های شمالی کابل رسیدند، از رهبران جهادی خواست حکومتی را تشکیل دهند تا قدرت را در کابل به دست گیرد. در تشکیل این حکومت هیچ نقشی برای سازمان ملل متحد قابل نشدند، و بالعکس پاکستان در تشکیل حکومت جدید نقش اساسی ایفا کرد، و بینین سیوان آزردہ خاطر شد، اما به روی خود نیاورد. این سر آغاز انزوای سیاسی حکومت نوپای اسلامی افغانستان بود.

اشتباه دوم مسعود که همواره از آن یاد می‌کرد، عدم پیشبینی میزان مداخله پاکستان بود. او می‌گفت: «هرگز فکر نمی‌کردم پاکستان تا این حد از حکمتیار برای رسیدن به قدرت پشتیبانی کند». اما مسعود مدت‌ها بعد به میزان این دخالت پی برد، یا می‌توان گفت که دسترسی به عمق استراتژیک پاکستان در افغانستان را باور کرد.

اشتباه سوم مسعود در خودداری از تقسیم قدرت با متحدین خود نهفته است. چون دولت موقت اسلامی در سال ۱۳۷۱ تشکیل گردید، حکمتیار با آن از در مخالفت و جنگ وارد شد. به عبارت دیگر حکمتیار با

این فرصت را برای او امکان پذیر می‌کند. مسعود در سال ۱۳۵۸ از پاکستان برای همیشه خدا حافظی می‌کند و به زادگاه خود پنجشیر باز می‌گردد. او در این باره نوشته است: «خداوند لطف کرد و در سال ۱۳۵۸ داخل افغانستان شدم و به صورت مستقل دست به کار گردیدم. چون نیت پاک و نیک بود، خداوند مطابق آیه «والذین جاهدوا فینا لنهدينهم سبلنا» مرا هدایت و توفیق نصیب کرد، تا راه از چاه باز شناسم و راه و مشی درستی را در مبارزه مسلحانه دنبال کنم».

مسعود با درک لزوم برنامه ریزی در سازمان خود تصمیم می‌گیرد به طور مستقل مبارزه کند، ولی این نکته را باید در نظر داشت که حرکت مستقل مسعود مانند حکمتیار انشعاب از جمعیت اسلامی نبود، بلکه استقلال عمل در تصمیم‌گیری برای پیشبرد جنگ و اداره مردم تعلق می‌گرفت. او در این دوره اشتباهات قابل ملاحظه‌ای مرتکب نشد. بلکه موفق گشت جنگ نابرابری را در مقابل ارتش سرخ تا خروج کامل آن‌ها اداره کند. او از همه دشواری‌های نظامی با موفقیت عبور کرد، و به عنوان یک فرمانده شجاع و خردمند شهرت جهانی کسب کرد که با آغاز خروج قوای شوروی از افغانستان در سال ۱۳۶۷ وضعیت جدیدی پیش آمد.

در یکی از یادداشت‌های او چنین آمده است: «و اما حال؟ حال مرحله جدیدی پیش آمده، روس‌ها از افغانستان در حال خارج شدن هستند، و بعد از این تنها مجاهدین در برابر کمونیست‌ها که هر دو افغان‌اند قرار خواهند گرفت».

این یادداشت نشان می‌دهد که مسعود از ادامه خونریزی نگرانی داشت و رفتار او هم نشان داد که از کمونیست‌های محلی انتقام نگرفت و بدون خونریزی وارد کابل شد. ولی خونریزی به شکل دیگری ادامه پیدا کرد. جانب دیگر قضیه سازمان ملل متحد بود که به خاطر جلوگیری از خونریزی، و انتقال مسالمت آمیز قدرت طرح حکومت ائتلافی متشکل نیروهای جهادی و کمونیست‌های غیر مشهور را تدارک دیده بود. در این رابطه تلاش‌های بینین سیوان نماینده ویژه دبیر کل سازمان ملل متحد در امور افغانستان تا حدودی پیشرفت کرده بود. او هشدار داد که قطار بازسازی افغانستان به حرکت درآمده و هر کسی که باز بماند، از قطار می‌ماند. البته این هشدار متوجه ربانی بود که به تقاضای مسعود از معرفی چند وزیر در کابینه حکمتیار طفره می‌رفت. زیرا مسعود به ربانی اطمینان داده بود که کابل تسلیم خواهد شد. اما ربانی تحت فشار قرار داشت و تحمل آن آسان نبود. ربانی در نامه‌ای به تاریخ ۱۹۹۱/۷/۲۵ (حدود ۹ ماه قبل از

یکی از دلایل پیشروی نظامی سریع طالبان و استقبال بیسابقه مردم افغان از آنان، خستگی مردم از تداوم جنگ‌های بیهوده میان گروه‌های جهادی بود. تاکنون بسیاری از شخصیت‌های افغانی اذعان دارند که اختلافات رهبران جهادی و بی‌کفایتی آن‌ها در مدیریت افغانستان، و نیز در برقراری نظم و ثبات ناکام بوده‌اند

■ مسعود: هرگز فکر نمی‌کردم پاکستان تا این حد از حکمتیار برای رسیدن به قدرت پشتیبانی کند.



حال شکل گیری بود، که از نظر روانشناسی از عقده‌های محرومیت اجتماعی و اقتصادی عده‌ای نشأت می‌گرفت و با شرایط جنگی هیچ نوع همخوانی نداشت. به هر حال چنین اشتباهاتی وجود داشت و مسعود به جای جلوگیری از گسترش آن با تنبیه و مجازات، به توصیه و هشدار اکتفا کرد. دوره دوم حیات سیاسی مسعود ۱۳۷۰-۱۳۷۵ بسیار پر فراز و نشیب و آموزنده است. جنگ افغان

با افغان، چپاول اموال و املاک مردم، مهاجرت قشر فقیر جامعه، تشکیل حکومت‌های کوچک محلی، نا امنی راه‌های ارتباطی و غارت اموال مسافران، کساد بازار تجارت، افزایش قیمت کالاهای مصرفی، ازدیاد بیکاران و جنایتکاران، مسدود شدن مدارس و موسسات آموزشی و در نهایت مداخله خارجی نقش بسزایی در تضعیف مسعود داشت. او برای مبارزه با این مشکلات بر خلاف رفتار گذشته در تصمیم‌گیری‌های مهم به رأی همکاران و دوستان خود مشورت و عمل نکرد. در گذشته هم مواردی پیش می‌آمد که شورای نظار به مسعود اختیارات می‌داد تا به رأی خود عمل کند، یا گاهی که شرایط حکم می‌کرد که مسعود به رأی خود عمل نماید و بعد شورا را آگاه سازد، و این طبیعی هم هست. زیرا رهبران واقعی کسانی هستند که از طرف جامعه برگزیده می‌شوند، و باید فراست بکار برند. اما انتقاد از مسعود در این بحث به این دلیل است که او به هشدارهای شورا هم توجه نکرد.

از زمانی که متحدین مسعود همچون حزب وحدت اسلامی و جنبش ملی به حکمتیار پیوستند، در صفوف مسعود این دیدگاه مطرح شد که شایسته است به تقاضای آن‌ها جواب مثبت داده شود تا دوباره به صف دولت برگردانده شوند. در این میان اعضای شورای نظار که منحل شده بود، در عمل در صحنه حضور داشتند، و بر لزوم بازگرداندن حزب وحدت و جنبش ملی به هر قیمتی که شده اتفاق نظر داشتند. در این مورد فقط یک نفر مخالفت می‌کرد، و

مسعود از نحوه تقسیم مناصب اظهار نارضایتی کردند. در نتیجه جبهه متحد شکاف برداشت، و پیامدهای منفی بر اوضاع افغانستان بر جای گذاشت. باوجودی که مسعود همیشه توصیه بسمارک صدر اعظم مشهور آلمان را به یاران خود تذکر می‌داد که هیچگاه نباید در دو جبهه درگیر شد، اینک او در چند جبهه درگیر شده بود. در داخل افغانستان با حزب اسلامی به رهبری حکمتیار، با حزب وحدت اسلامی به رهبری شهید عبد العلی مزاری، با جنبش ملی به رهبری ژنرال دوستم و با گروه طالبان به رهبری ملا عمر خود را درگیر جنگ کرده بود. در سطح منطقه نیز با دولت‌های پاکستان، ایران، ازبکستان، تاجیکستان، شوروی و با آمریکا و به خصوص دولت‌هایی که به حل بحران افغانستان علاقمند بودند درگیری سیاسی داشت.

دولت نوپای افغانستان که مسعود همه کاره آن به حساب می‌آمد، به رغم همه این درگیری‌ها، بر یک سوم کابل، یک سوم شمال و یک سوم افغانستان حکومت می‌راند، و شاید امید پیروزی در همه این جبهه‌ها را هم داشت! از نظر منطق نظامی و سیاسی این دولت محکوم به شکست بود. هرگاه در یکی از جبهه‌های جنگ شکست می‌خورد رنگ عقب نشینی به آن می‌داد، تا از عوارض منفی آن بر روحیه افراد خود بکاهد، و دوباره به تجدید قوا بپردازد.

با ظهور طالبان و پیشروی سریع آن تا دروازه‌های شهر کابل، اکثر کشورهای یاد شده ناگهان و بدون مقدمه قبلی به حمایت از مسعود پرداختند. ولی این حمایت شتاب زده نتوانست از سقوط کابل، و در عین حال از شکست مسعود جلوگیری کند. با تصرف کابل توسط طالبان دور جدیدی از خونریزی در افغانستان آغاز گردید، و تا نیویورک ادامه یافت، و همچنان در مناطق مختلف جهان ادامه دارد.

اشتباه دیگر مسعود در دوره مبارزه نحوه اداره شورای نظار بوده است، که شخصا به این اشتباه اعتراف کرد. برخی از رقبای مسعود از آغاز تأسیس شورای نظار در درون جمعیت اسلامی، این شورا را حزب موازی جدیدی به رهبری مسعود تلقی کردند. برهان الدین ربانی هم از طرح این دیدگاه‌ها آگاهی داشت ولی واکنشی بروز نمی‌داد. در کابل مسعود با این سؤال روبه رو شد که اگر تأسیس شورای نظار در زمان جهاد به خاطر دور بودن رهبری از صحنه بود، اینک علت تداوم موجودیت آن چیست؟ از طرف دیگر شورا بر اثر درگیری‌های داخلی ماهیت وجودی خود را از دست داد، و مسعود به منظور حفظ وحدت و اثبات حسن نیت شورا را منحل کرد.

از سوی دیگر احمد شاه مسعود آرزوهای بلندی در سر می‌پروراند. او بدون این که بخواهد رئیس جمهوری باشد. خواهان داشتن اختیارات یک رئیس جمهوری بود. بدون این که اراده رهبر شدن را داشته باشد، خواهان داشتن اختیارات رهبری بود. اعتماد بدون کنترل همکاران مسعود نیز یکی از اشتباهات آن دوره او بود. در آن دوره سرنوشت ساز تعدادی از همکاران نزدیک مسعود از خطی که برای چگونگی زندگی کردن ترسیم کرده بود، منحرف شدند، و مسعود آن را ضعف معنویت نامید. به عبارتی دیگر، یک نوع اشرافیت زدگی در پشت جبهه‌های جنگ در

آن مسعود بود. در جلسات شورا چند بار از او تقاضا کردند تا راه حلی برای این مشکل بیابد، اما مسعود طفره می‌رفت.

در سال ۱۳۷۳ که طالبان تا دروازه‌های جنوبی و غربی کابل رسیده بود، شهر را راکت باران می‌کرد. در چنین شرایطی تعدادی از فرماندهان و اعضای شورا تصمیم گرفتند جلسه تشکیل دهند، و از مسعود خواهش نمایند تا متحدین قبلی را به صفوف خود بازگرداند. طالبان هر سه نیروی مخالف مسعود، یعنی حزب اسلامی حکمتیار، حزب وحدت مزاری و جنبش ملی دوستم را از اطراف کابل شکست داده، و تنها با مسعود در حال درگیری بود. در چنین فضایی عملیات چهار آسیاب در جنوب کابل انجام گرفت و طالبان متحمل شکست سختی شد. با شکست طالبان، اعضای شورا و فرماندهان نظامی مسعود از او تقاضا کردند تا با متحدین قبلی خود مصالحه نماید. اعضای شورا بر این باور بودند که چون مسعود در گذشته در موضع ضعف قرار داشت، به تقاضای آن‌ها جواب مثبت نمی‌داد، و اینک که به تنهایی و بدون متحدین قبلی توانسته طالبان را تا لوگر عقب براند دلیلی برای رد پیشنهاد آن‌ها نمی‌باشد. این پیشنهاد بر این منطق استوار بود که «ما به تنهایی نمی‌توانیم از کابل دفاع کنیم».

در پی طرح این پیشنهاد، قرار شد جلسه‌ای در محل کار محمود خان فرمانده پنجشیر در باغ بالا تشکیل شود. مسعود در این جلسه ابتدا اوضاع داخل و خارج افغانستان را از نقطه نظرهای مختلف، و برنامه‌های آینده خود را شرح داد. سپس از وجود مذاکره با حزب اسلامی حکمتیار خبر داد و گفت که عبد العلی دانشیار و تعدادی دیگر مذاکرات را ادامه می‌دهند. مسعود در مورد مذاکره با جنبش ملی گفت که ژنرال دوستم پدرش را نزد من به جبل السراج فرستاده بود تا امکان تجدید اتحاد با جنبش ملی را بررسی نمایم، ولی من این پیشنهاد را قاطعانه رد کردم. فرماندهان در پی توضیحات مسعود لازم ندانستند بر پیشنهاد خود پافشاری نمایند. با این وصف میان نیروهای مسعود با متحدین قبلی که قدرت نظامی در اختیار داشتند هیچ نزدیکی صورت نگرفت، و مذاکره با حکمتیار به شکست انجامید، و او به صفت نخست وزیر وارد کابل شد.

با اشغال کابل توسط طالبان در سال ۱۳۷۵ دوره سوم

پاکستان برای تحقق اهداف خود، جنگ و دیپلماسی را به خوبی پیش می‌برد. میانجیگران فقط نام و نشان عوض می‌کردند. یک روز ژنرال حمید گل، و روز بعد مولوی فضل الرحمن. هیئت‌ها از پیش و عساکر از عقب. کتاب در جلو و شمشیر از قفا. هرگاه هجوم با بن بست مواجه می‌شد، دیپلماسی فعال می‌گردید. هرگاه پیشروی انجام می‌گرفت، دیپلمات‌ها ناپدید می‌شدند

به استثنای مسعود همه مشاوران او تاکید داشتند که منتظر دستاورد نظامی از این سفر نباشد، و اروپا هم انتظار پیروزی‌های نظامی او را ندارد. بلکه سفر او از این نظر حایز اهمیت است که عمق فاجعه مردم افغانستان را شرح دهد.

مسعود در دوره مقاومت بار دیگر شخصیت اصلی خود را به اثبات رساند و بر تاریخ آزادی خواهی مردم افغانستان صفحه دیگری افزود. ولی افسوس که او کارهایی را که باید قبلاً می‌کرد، در واپسین سال زندگی خود انجام داد. تأسیس یک جبهه متحد در داخل، لغو فعالیت‌های حزبی در امر دفاع از وطن، زمینه سازی برای تأسیس یک سازمان سیاسی، معرفی افکار و شخصیت خود و اهمیت دادن به روابط خارجی، بخشی از فعالیت‌های او بود که دیر هنگام تحقق یافت.

شهادت مسعود

احمد شاه مسعود روز ۱۸ شهریور سال ۱۳۸۱ مصادف با نهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ توسط دو عرب مراکشی که تابعیت بلجیکی داشتند به شهادت رسید. این دو مراکشی تحت پوشش خبرنگار هنگام مصاحبه با مسعود دست به عمل انتحاری زدند. بررسی‌های به عمل آمده نشان داد که در توطئه قتل مسعود چند سازمان و چند دولت مشارکت داشتند. او اسرائیل را رژیم غاصب و ظالم معرفی می‌کرد، و برقراری هر نوع تماس با آن را گناه می‌دانست. آرزوی افغانستانی قوی و مرفه در سایه یک نظام اسلامی معتدل و منتخب مردم را داشت که با همه کشورهای جهان روابط حسنه داشته باشد.

مسعود در سال ۱۳۶۷ به دختر تاج الدین ازدواج کرد، کاکا تاج الدین از زمانی که مسعود وارد پنجشیر شد و جنگ بر ضد حکومت کمونیستی را آغاز کرد با او همراه شد. او یار و یاور وفادار مسعود به حساب می‌رفت و میان نزدیکان به چشم و سایه مسعود شهرت داشت. تاج الدین با چشمان تیز بین خود مسعود را به حیرت می‌انداخت، مانند سایه او را دنبال می‌کرد. مراسم عروسی مسعود در حضور تعداد محدودی از همکاران رازدار او برگزار شد. به این دلیل که مسعود به طور مستمر تحت تعقیب شوروی‌ها و حکومت کمونیستی قرار داشت.

حاصل این ازدواج شش فرزند است، که اولی پسر است و احمد نام دارد، و بقیه دختر هستند. احمد از بسیار جهات به پدرش شباهت دارد و امید می‌رود که بتواند راه پدر را ادامه دهد. مسعود در خانه‌ای کاهگلی که از پدرش می‌باشد، زندگی می‌کرد. در سال ۲۰۰۰ خانه پدرش را مطابق طرحی که خود تهیه کرده بود نوسازی کرد. در واقع مسعود در زمان حیات نه زمین داشت و نه خانه شخصی. او پس از شهادت جز مقادیری لباس و کتاب‌های شخصی چیز دیگری به میراث نگذاشت.

مسعود در دو سال آخر حیات کمی خسته به نظر می‌رسید. درد کمر گاهی او را آزار می‌داد تا جایی که به سختی قامت خود را راست می‌کرد. زیرا روزانه ۱۶ ساعت کار می‌کرد. به هر حال مسعود نیمی از عمر خود را به خاطر اهداف عالی صرف کرد، و بتنهایی رنج یک ملت را بر دوش کشید. او پشیمان نبود. به آینده امیدوار بود. همواره می‌گفت: همه زندگی می‌کنند، مهم این است که چگونه زندگی می‌کنی! ■

در برابر طالبان رهایی یافته بود. اینک در برابر گروهی تندرو و افراطی قرار گرفته بود.

دوره سوم حیات سیاسی احمد شاه مسعود که آن را دوره مقاومت می‌نامم، از زمان سقوط کابل به دست طالبان در سال ۱۳۷۵ آغاز می‌گردد، و اشتباهات مسعود در این دوره به مراتب کمتر از دوره‌های گذشته بوده است. زیرا شرایط طوری بود که به او اجازه اشتباه را نمی‌داد. مسعود در دوره‌های گذشته به قدری با دشواری‌های سخت مواجه شده بود که در سال‌های بعد خوب می‌دانست چه کار باید بکند. زیرا کوچکترین اشتباه به قیمت از دست رفتن افغانستان تمام می‌شد. مسعود بنیانگذار تئوری دفاع از افغانستان بود، و در این زمینه باید طرز فکر او را برای حل مشکلات کشور با دقت مورد بررسی قرار داد. او در این مرحله، تئوری دفاع را چنین پایه گذاری کرد «مقاومت در داخل و پاتک به فشار خارجی».

چون اهداف حرکت طالبان ریشه در خارج از افغانستان داشت، یا به تعبیری مداخله گران خارجی با عوامل داخلی دست به دست هم داده بودند، مسعود هم تئوری دفاع خود را مطابق به همین وضعیت پایه گذاری کرد. یعنی تشکیل یک جبهه متحد دفاعی در داخل کشور به منظور رویارویی با فشار خارجی. مسعود با تأسیس جبهه متحد که رسانه‌های غربی به عمد آن را اتحاد شمال نامیدند، از جلو با طالبان روبرو شد و با تئوری پاتک به فشار خارجی می‌خواست به پشت جبهه طالبان که پاکستان بود، حمله کند.

ولی قضیه آنگونه که مسعود فکر می‌کرد به این سادگی نبود، و او در هر دو جبهه با ده‌ها دشواری رو به رو بود. جبهه متحد دفاعی نمی‌توانست به شکل متحد و هماهنگ عمل کند. زیرا فقط چند روز از برادر کشی و خونریزی بین تشکیل دهندگان این جبهه نگذشته بود. تشکیل دهندگان جبهه متحد، تحت فشار شرایط غافلگیر کننده و بر اثر پیشروی طالبان از برادر کشی دست کشیده بودند. هنوز حساب‌های تصفیه نشده را به این زودی نمی‌توانستند فراموش کنند. لذا متحدین مسعود در اولین ضربه طالبان شکست خوردند، و او دوباره تنها ماند و روزهای دشواری را به تنهایی گذراند. اما سرانجام موفق شد شکست را جبران کند، و جبهه متحد را باسازی نماید.

اما در جبهه بیرونی که مسعود انتظار داشت به طالبان فشار وارد کند، قضیه روند دیگری داشت. پاکستان، امارات متحده عربی و عربستان سعودی بیدرنگ حکومت طالبان را به رسمیت شناختند. کنفرانس کشورهای اسلامی عضویت افغانستان را به حالت تعلیق درآورد. آمریکا و سازمان ملل متحد نماینده طالبان را در نیویورک پذیرفتند. ترکمنستان به میانجیگری پرداخت و بسیاری از دولت‌ها سکوت اختیار کردند.

در یک کلام جهان منافع خود را در گرو واکنش نرم و دراز مدت در برابر گروهی می‌دید، که این گروه شتابان به فکر تهدید منافع جهان بود. دولت‌های جهان میزان خطر طالبان را که پشت سر آن تروریسم بین المللی القاعده سنگر گرفته بود، به اندازه فاصله جغرافیایی می‌دانستند. اما حادثه ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ نشان داد، که خطر بسیار نزدیکتر از آنچه می‌پنداشتند.

مسعود سفر به اروپا را دو سال به تاخیر انداخت، و آرزو داشت این سفر دستاورد نظامی داشته باشد. اما

حیات سیاسی مسعود (۱۳۷۵-۱۳۸۰) آغاز گردید. بسیاری از دولت‌های غربی که از اوضاع افغانستان خسته شده بودند، دل به این راهکار بستند که سازش با دولتی یکدست هر چند که دیکتاتور بوده باشد، به مراتب بهتر از مذاکره با صدها گروه شبه نظامی می‌باشد. به زعم آن دولت‌ها مذاکره با مقام‌های طالبان پس از استقرارشان در کابل و تلاش برای متقاعد نمودن آن‌ها را به احترام مناسبات بین المللی امکان پذیر می‌سازد. بدین ترتیب جامعه بین المللی بدون این که مجبور به مداخله مستقیم در یک معضله پیچیده بین المللی گردد، به مراد خود که همانا خلع سلاح گروه‌های آشتی ناپذیر و برقراری نظام یکدست در افغانستان باشد، نایل آمد. این طرز تفکر هم منطقی به نظر می‌رسید، و تلاش‌هایی هم توسط دولت‌های مختلف با عناوین مختلف به عمل آمد، اما روز به روز بر یکدنگی طالبان افزوده می‌شد.

آنچه دنیا را سرگردان کرده، رفتار و افکار این گروه است. بسیاری از اندیشمندان، جامعه شناس و کارشناسان امور بین المللی نمی‌توانستند تشخیص دهند که افکار طالبان ناگهان از کجا جوشیده است. در حالی که این نوع برداشت‌های نادرست از اسلام در جامعه عقب مانده افغانستان و پاکستان وجود داشت. در بسیاری از مناطق افغانستان و پاکستان تا همین لحظه هم نماز خواندن مرد با سر برهنه را معادل بی دینی می‌دانند. در پاکستان هرگاه به مسجد بروید و با سر برهنه به نماز بایستید، یکی از نمازگزاران بر می‌خیزد و بر سرتان کلاه قرار می‌دهد. در هر مسجد تعدادی کلاه بورایی قرار دارد، تا نمازگزاران یک اصل مهم دینی را ترک نکنند.

چنانکه اسلام طالبانی ریشه در عقب ماندگی جامعه دارد، مسعود در برابر ملایان تفنگ به دست برخاسته از عقب مانده ترین مناطق افغانستان تنها مانده بود. قتل و خونریزی توسط طالبان در سرتاسر کشور آغاز گردیده و این گروه به هیچ کسی رحم نمی‌کرد. وقتی مفهوم شریعت و جهاد چنین ارایه شود، توقع داریم که تعداد پیروان این فرقه تا چه اندازه باید افزایش یابد، و سرنوشت شریعتی که پیامبر اسلام (ص) برای بهتر زندگی کردن بشریت به ارمغان آورده، به کجا کشیده می‌شود. در زمانی که این گروه با شمشیر جهالت بر فرق اسلام می‌کوبد، کرسی افغانستان در اجلاس کنفرانس اسلامی به حالت تعلیق در می‌آید تا چراغ سبزی باشد برای این گروه مرتجع. اما برای مسعود مقابله با افراطی گرایی مذهبی کار تازه‌ای نبود. او که به تازگی از جنگ حکمتیار در نتیجه شکست

● اشتباه دوم مسعود که همواره از آن یاد می‌کرد، عدم پیش‌بینی میزان مداخله پاکستان بود. او می‌گفت: «هرگز فکر نمی‌کردم پاکستان تا این حد از حکمتیار برای رسیدن به قدرت پشتیبانی کند». اما مسعود مدت‌ها بعد به میزان این دخالت پی برد، یا می‌توان گفت که ابعاد استراتژی پاکستان در افغانستان را باور کرد



هنوز چشم به راه او هستیم

نگاهی به ویژگی‌های انسانی و اخلاقی احمد شاه مسعود در گفت و گو با
برهان الدین ربانی رئیس جمهوری پیشین افغانستان

درآمد

احمد شاه مسعود در روز ۱۸ شهریور سال ۱۳۸۰ به وسیله عوامل طالبان ترور شد، و این حادثه ملت مظلوم افغانستان را شوکه کرد. دو روز بعد، یعنی در بیستم شهریور (۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱) حادثه حمله به برج‌های دو قلوی مرکز تجارت جهانی در نیویورک روی داد، که جهان را به شدت تکان داد. لشکر کشی آمریکا و نیروهای ناتو به افغانستان در پی این حادثه، ملت افغانستان را در بحرانی‌ترین شرایط فرو برد که همچنان گرفتار پیامدهای این حمله می‌باشد. آقای برهان الدین ربانی رئیس جمهوری پیشین و رئیس حزب جمعیت اسلامی افغانستان که مربی و معلم شهید احمد شاه مسعود بوده در این گفت و گو او را قهرمان ملی و قهرمان آزادی و برگ زرینی در تاریخ مبارزات بر حق ملت افغانستان توصیف کرده است.

می‌دهند». مبارزان راه آزادی، آن‌هایی که در برابر تجاوزات خارجی و استبداد داخلی مبارزه می‌کنند، در بستر فرهنگ والای دینی حرکت می‌کنند و در مسیر انبیا گام بر می‌دارند.

احمد شاه مسعود تربیت شده مکتب اسلام است که شهادت در آن افتخار بزرگی است. او یکی از چهره‌های تابناک و درخشان افغانستان بود که در روزگاری سخت، در روزگاری بحرانی، در میدان‌های نبرد، با دلیر مردان مجاهد و شیر زنان مقاوم افغانستان. در کنار خواهران و مادران، در کنار رزمندگان دلدادۀ آزادی و استقلال، با گام‌های استوار، با ثبات و استقامت وارد عرصه پیکار و مبارزه شد. او در لحظه‌ای حساس و سرنوشت ساز به دست دشمنان آزادی و

در آغاز گفت و گو علاقمندیم شخصیت انسانی و اخلاقی احمد شاه مسعود را شرح دهید.

بسم الله الرحمن الرحيم: ابتدا به روح پاک شهید قهرمان و به روان همه شهدای گلگون کفن افغانستان. شهدای دوران جهاد و مقاومت درود می‌فرستم. از بارگاه ایزد منان آرزو دارم برای همه آنان در بهشت برین جایگاه شایسته عطا فرماید. در تاریخ ملت‌ها مردان بزرگ کسانی هستند که در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، کارنامه درخشان دارند. از افتخارات تاریخی ملت‌هاست که مردان بزرگ جایگاه خاصی در تاریخ دارند. اما آزاد مردانی که در راه دفاع از آزادی و استقلال ملی و تمامیت ارضی در سنگرهای داغ جهاد و مقاومت برای رهایی ملت‌های خویش مبارزه می‌کنند، جایگاه برتری دارند. به خصوص آن‌هایی که در سنگرهای پر افتخار جهاد و مقاومت، جان شیرین خود را از دست می‌دهند. آنان در وجدان نسل‌های ملت‌شان، در اوراق زرین تاریخ ملت‌شان با خطوط زرین نام‌شان حک شده است.

این حقیقت را در تاریخ و فرهنگ دینی خود دیده‌ایم که خداوند از پیشوایان هدایتگر و نجات بخش بشریت، از انبیا که در راه رهایی ملت‌ها، در رهبری جوامع بشری مبارزه کردند، از آنان و از رهروان‌شان به نیکی یاد کرده و یکی از خصوصیات عمده را که به مبارزه انبیا ارتباط دارد قرآن کریم می‌فرماید: «انبیا از دست و پای بشریت، غل و زنجیرهای انحراف، استبداد، عبودیت و بندگی را می‌شکنند و بشریت رانجات

استقلال، به دست انسان‌های کور دل و جاهل، به دست دشمنان دین و وطن، سرانجام جام شهادت نوشید، روحش شاد و یادش همیشه جاوید باد. هر چند که امروزه احمد شاه مسعود در میان مانیت، اما حماسه‌های جاودان تاریخی او، آرمان بزرگ او در وجدان ملت ما، در ضمیر یاران همسنگر او، در ضمیر خواهران مجاهد ما و ملت قهرمان ما قرار دارد. آرمان او آرمان ملت ما بود. آرمان او پیام رسان ارزش‌های والای دینی بود. آرمان او بازتاب فرهنگ اصیل و والای ملت با عظمت افغانستان بود. او در برابر تجاوز خارجی و استبداد داخلی مبارزه کرد. از صبحگاه کودکی و در عنفوان جوانی کمر مبارزه را بست و وارد عرصه پیکار شد. مسعود تنها یک سنگر دار و یک قهرمان سنگر نبود، او مرد صلح، مرد بازسازی بود. من به خاطر دارم در روزهایی که او در برابر دشمن متجاوز، پیام صلح رابه گوش اتحاد شوروی و ژنرال‌های مهاجم رساند، و برای متارکه و به میان آمدن صلح نشستی با آنان تشکیل داد. غوغایی به راه افتاد که گویا مسعود جنگ را ترک گفته است. در حالی که اصلاً در فرهنگ دینی ما جنگ برای جنگ نیست، جنگ برای صلح است، جنگ برای دفاع از استقلال و ارزش‌هاست. نام دوران تهاجم طالبان، بار دیگر آمر شهید به نام یک دعوتگر صلح، خطر را به جان نازنین خود قبول کرد و در مجالس

احمد شاه مسعود تربیت شده مکتب اسلام است که شهادت در آن افتخار بزرگی است. او یکی از چهره‌های درخشان افغانستان بود که در روزگاری سخت، در میدان‌های نبرد، با دلیر مردان مجاهد و شیر زنان مقاوم افغانستان با گام‌های استوار وارد عرصه پیکار شد و در لحظه‌ای سرنوشت ساز به دست دشمنان دین و وطن جام شهادت نوشید



- شکی نیست که نام احمد شاه
- مسعود توأم با مبارزه، جهاد و مقاومت
- خستگی ناپذیر سی ساله در راه دفاع از عظمت و استقلال میهن اسلامی و سرفرازی ملت مظلوم افغانستان با افتخارات تاریخ خونبار این ملت گره خورده است. مسعود مظهر اراده آهنین دلیر مردان با صلابت افغانستان است که طی چند دهه لرزه بر اندام، و رعب بر دل دشمنان این ملت انداخت.

مختلفی حضور می‌یافت تا صلحی در کشور استقرار یابد.

بفرمایید که مسعود امروز چه جایگاهی در میان ملت افغانستان دارد؟

شکی نیست که نام احمد شاه مسعود توأم با مبارزه، جهاد و مقاومت خستگی ناپذیر سی ساله در راه دفاع از عظمت و استقلال میهن اسلامی و سرفرازی ملت مظلوم افغانستان با افتخارات تاریخ خونبار این ملت گره خورده است. مسعود مظهر اراده آهنین دلیر مردان با صلابت افغانستان است که طی چند دهه لرزه بر اندام، و رعب بر دل دشمنان این ملت انداخت. او یکی از درخشان‌ترین چهره‌های حماسه آفرین تاریخ معاصر افغانستان است. اگر کارنامه‌های بزرگان تاریخ را مؤرخین ثبت نمایند، حماسه‌های جاودانه و کارنامه تاریخی جهاد و مقاومت مسعود را کوهپایه‌های پرغرور و دره‌های مرد خیز کشورمان در دل سنگ‌های خویش برای همیشه ثبت کرده است. نسل‌های متعهد افغانستان این

و تلاش امنیت و ثبات را در کشور به ارمغان بیاوریم.

نیروهای آمریکایی و غربی در زمان حمله به افغانستان طالبان را شکست دادند. چه شده که امروز احساس ناتوانی می‌کنند؟

من از این سخن خارجی‌ها متأسفم. آن‌ها اخیراً گفته‌اند که ما برای تأمین امنیت لندن و شهرهای آمریکا به افغانستان آمدم. این کشور را قربانی کوچه پس کوچه‌های لندن و نیویورک کرده‌اند. غربی‌ها در ابتدای جنگ با طالبان با ۱۲۰ تن از نظامیان خود طالبان را شکست دادند، اما امروز با ۱۲۰ هزار نظامی به شکست خود اعتراف می‌کنند. چیزی نمانده که امروز غربی‌ها پرچم سفید را در برابر طالبان بالا ببرند، همان گونه که مرکز تحقیقاتی لندن اعلام کرده که باید با طالبان و القاعده مصالحه کنیم. جای تأسف است که می‌گویند ما در افغانستان برای تأمین امنیت و بازسازی نیامدیم. من معتقدم که جامعه جهانی با مردم افغانستان برخورد ابزاری می‌کند و ما را شریک معامله قبول ندارد.

وقتی آمریکایی‌ها بر مبنای برنامه «دی. دی. آر» کار خلع سلاح فرماندهان جهادی را آغاز کردند، برای آن‌ها زمینه کار و کسب آبرومندانه میسر نداشتند. بر عکس یکی از فرماندهان جهادی در ولایت پروان به مسئولان آمریکایی گفت که برای ما زمینه کار فراهم کنید. آن مسئول به او گفت تعدادی از نیروهای شما را در ارتش ملی استخدام می‌کنیم. اما برای خود شما یک هتل درست می‌کنیم تا آنجا کار کنید. فرمانده مزبور در پاسخ به او گفت: شما از خارج هتل نشین‌ها را آوردید، و زعم ملی ما ساختید. ما که سال‌ها به خاطر آزادی وطن مبارزه کردیم هتل دار شویم؟ امروزه افغانستان با چنین سرنوشتی مواجه است. ■

افتخارات الهام بخش را چون الواح مقدس در ضمیر تاریخ و وجدان ملی خود حفظ خواهند کرد.

ملت افغانستان به همت قهرمانان بزرگ خود، در آزمون بزرگ تاریخی، در آزمون جنگ به پیروزی رسید. امروزه در برابر آزمون صلح قرار دارد. نویسندگان مسلمان می‌نویسند که آزمون مقاومت در برابر مصیبت خیلی آسان تر است نسبت به مقاومت در برابر نعمت. خدا کند که در آزمون صلح با شکست روبرو نشویم، شهید مسعود مانند سایر همزمان خود خواهان حفظ وحدت ملی بود. اما وحدت ملی که خواست همه ماست بدون مشارکت ملی، بدون عدالت اجتماعی به میان نمی‌آید. امروزه ملت افغانستان باید بکوشد تا وحدت ملی را از طریق مشارکت عمومی و از طریق تحقق عدالت اجتماعی تأمین کند. ما امروزه وارد مرحله جدیدی از حیات سیاسی خود شده‌ایم. مطمئن باشید که دشمنان افغانستان نمی‌خواهند از این تجربه جدید، ملت افغانستان کامیاب بیرون آید. شاید توطئه‌های آشکار و پنهان در کار باشد که ما نتوانیم در امنیت زندگی کنیم. رسالت ملت و همه مجاهدان اصیل و مؤمن افغانستان تلاش برای برقراری امنیت است. سنگرداران و رهروان راه قهرمان ملی، شهید احمد شاه مسعود، با همت و ایمان، با صبر و استقامت در جهت تأمین امنیت و صلح و ثبات کشور، وحدت و همبستگی افغانستان مبارزه کنند. دیروز به قیمت خون شهیدان بزرگ آزادی افغانستان را حاصل کردیم. امروز هم باید با کار





درد آمد

افغانستان همواره سرزمین ابر مردانی بوده که همچون کوه‌های استوار، مقاوم و سازش ناپذیر در برابر ویرانگرترین توفان‌ها و هجوم بیگانگان با پایداری مقاومت کردند و سر تسلیم فرود نیاوردند. مردانی با ایثار و استقامت در برابر استعمار گران و زورگویان تاریخ افتخار آفریدند، و برای پاسداری از باورهای دینی و کرامت ملی به رغم ددمنشی‌های ستم پیشگان به مقابله برخاستند، و جان شیرین شان را سپر دفاع ساختند. از برکت اینگونه جانفشانی‌ها و از خود گذشتگی‌ها بود که فرزندان سلحشور این سرزمین باستانی توانسته‌اند طعم تلخ شکست و ناامیدی را به بزرگترین ابرقدرت‌های معاصر بچشانند. می‌توان گفت که احمد شاه مسعود، در تاریخ پر تلاطم افغانستان از شاخص‌ترین چهره‌ها و کم نظیرترین مردانی بود که در دامان این میهن پرورش یافت. حجت الاسلام والمسلمین آقای شیخ یوسف واعظی شهرستانی عضو شورای رهبری حزب وحدت اسلامی افغانستان در گفت و گوی اختصاصی با شاهد یاران کارنامه مبارزاتی شهید احمد شاه مسعود را تشریح می‌کند.

■ تگرشی به ویژگی‌های احمد شاه مسعود در گفت و گو با حجت الاسلام والمسلمین

شیخ یوسف واعظی شهرستانی مشاور دینی رئیس جمهوری افغانستان

مسعود قهرمان ملی افغانستان است...

جنابعالی چه شناختی از احمد شاه مسعود دارید و روابط حزب وحدت اسلامی افغانستان با مسعود چگونه بود؟

بسم الله الرحمن الرحيم: ابتدا لازم می‌دانم از بنیاد شهید انقلاب اسلامی و دست اندرکاران مجله شاهد یاران تشکر کنم. ویژه نامه‌ای که درباره شهید استاد عبد العلی مزاری و سایر شخصیت‌های شهید افغانستان همچون علامه شهید سید اسماعیل بلخی و احمد شاه مسعود و سایر شهدای انقلاب اسلامی منتشر کرده و می‌کنید، کاری ارزشمند است. فرازهایی از زندگی شهدا را که مطرح کردید خواندم و آن‌ها را بسیار پربار و مهم دیدم. من فقط دعا می‌کنم که خداوند انشاء الله همه ما، به خصوص شما و همکارانتان را که در مسیر گرامی داشت یاد شهدای اسلام چه در جمهوری اسلامی ایران و چه در افغانستان و چه در همه کشورهای اسلامی گام بر می‌دارید، موفق بدارد تا ما هم بتوانیم خط و راه شهیدان را ادامه دهیم.

در ارتباط با شهید احمد شاه مسعود باید گفت که من از اوایل دوران جهاد تا اواسط دوران جهاد شناختی از او نداشتم. چون او در پنجشیر حضور داشت، و من در منطقه هزاره‌جات و در ولایت دایکندی بودم. بعد از گسترش دامنه عملیات جهادی من بیشتر به خاطر برخی از مسائل و مأموریت‌هایی که داشتم، در خارج از افغانستان زندگی می‌کردم و مسعود در داخل کشور مقاومت می‌کرد. ولی در عین حال حرف و حدیث‌های زیادی درباره او می‌شنیدم. صحبت‌هایی که در محافل و مجالس جهادی توسط شخصیت‌های علمی و سیاسی به میان می‌آمد، او را یک شخصیت برجسته جهادی، و مجاهدی واقعی در راه آزادی افغانستان توصیف

می‌کردند. مقاومت مسعود در برابر قوای اشغالگر روسی در منطقه پنجشیر بسیار کم نظیر است.

در دوران جهاد یکسری تنش‌هایی میان حزب وحدت اسلامی و شورای نظار به وجود آمد. علت بروز این تنش‌ها چه بوده؟

این تنش‌ها در دوران جهاد پیش نیامد. ما در دوران جهاد با شورای نظار که شاخه نظامی جمعیت اسلامی افغانستان بود، و احمد شاه مسعود فرماندهی آن را بر عهده داشت رابطه خوبی داشتیم. اصولاً روابط حزب وحدت با همه گروه‌های جهادی برادران اهل سنت که در پیشاور بودند و نیز با جمعیت اسلامی بسیار حسنه و دوستانه بود. هیچ مشکلی با آنان نداشتم. در بسیاری از مسائل نظامی، سیاسی و فرهنگی همکاری داشتیم. این تنش‌ها متأسفانه بعد از پیروزی مجاهدین و تشکیل دولت اسلامی به رهبری استاد ربانی در کابل به وجود آمد.

ولی شهید مزاری در برخی از اظهارات خود از عملکرد شورای نظار انتقاد کرده بود. علت این انتقادات چه بوده؟

در آستانه سقوط دولت کمونیستی به ریاست دکتر نجیب الله، پیمانی بین سه گروه متشکل از حزب وحدت اسلامی به رهبری استاد عبد العلی مزاری و جنبش ملی اسلامی به رهبری عبد الرشید دوستم و شورای نظار به رهبری احمد شاه مسعود به وجود آمد. به موجب این پیمان توافق به عمل آمد که هیچ یک از این سه گروه قبل از سقوط دولت کمونیستی نباید وارد کابل شود. چرا که امکان دارد به کشتار مردم بیگناه و خونریزی و خرابی شهر کابل منجر گردد. همچنین توافق به عمل آمد که پس از سقوط دولت کمونیستی و پس از هماهنگی و همکاری با همدیگر، نیروهای سه گروه یاد شده

از مسیرهایی تعیین شده وارد شهر کابل شویم. این یک پیمان، یک میثاق و یک تعهد بود. ولی متأسفانه وقتی که دولت کمونیستی سقوط کرد، شورای نظار بر خلاف تعهدی که شده بود بیش از ۲۰ هزار نیرو از طریق شمال وارد کابل کرد. در حالی که نیروهای حزب وحدت اسلامی در منطقه‌ای به نام سیاه‌خاک در ولایت میدان وردک مستقر بودند. آن‌ها بر اساس همان پیمان وارد کابل نشدند. همچنین جنبش ملی اسلامی ضمن اینکه چند هزار نیرو از قبل در کابل متمرکز کرده بود. ولی از احضار نیروی بیشتر از خارج از کابل خودداری کرد. متأسفانه اصل و اساس اختلاف استاد شهید عبد العلی مزاری با شهید آمر مسعود از همین جا آغاز شد. چرا که آن‌ها بر خلاف پیمانی که امضا کرده بودند، نیروهای شان را وارد کابل کردند، ولی ما به تعهد خود عمل کردیم، و وارد کابل نشدیم. بنابر این اختلافات از آنجا آغاز شد.

ولی احمد شاه مسعود گفته بود که علت نقض پیمان مزبور و پیشروی به سوی کابل به منظور جلوگیری از ورود نیروهای حزب اسلامی

صحبت‌هایی که در محافل و مجالس جهادی توسط شخصیت‌های علمی و سیاسی درباره احمد شاه مسعود به میان می‌آمد، او را یک شخصیت برجسته جهادی، و مجاهدی واقعی در راه آزادی افغانستان توصیف می‌کردند. مقاومت مسعود در برابر قوای اشغالگر روسی در منطقه پنجشیر بسیار کم نظیر است



گذشت. اکنون مردم افغانستان همان احترام خاصی را نسبت به دارند؟

شما در جریان هستید که احمد شاه مسعود در کشورمان به عنوان قهرمان ملی مطرح است. دولت به احترام شهادت او و سایر شهدای افغانستان یک هفته را به عنوان هفته شهید اختصاص داده است. دولت برنامه‌ریزی کرده تا از شهدا مخصوصا از شهید احمد شاه مسعود تجلیل به عمل آید. مردم اکثرا برای او احترام قایلند. متأسفانه در گذشته مشکلاتی بین مردم شیعه و شورای نظار و مسعود به وجود آمد. مردم خیلی صدمه دیدند. این مشکلات به خاطر یک سری ذهنیت‌های منفی بروز کرد. ولی به طور کل مردم برای او احترام قایل هستند.

همانگونه که اطلاع دارید هر یک از گروه‌های جهادی افغانستان در دوران جهاد با یکی از کشورهای همسایه ارتباط داشتند. گروه‌های شیعه به جمهوری اسلامی ایران ارتباط داشتند. پشتون‌ها به پاکستان ارتباط داشتند. بفرمایید که احمد شاه مسعود با چه کشوری ارتباط داشت؟

من از میزان و چگونگی ارتباطات مسعود با کشورهای دیگر چیزی نمی‌دانم. همین قدر می‌دانم که از میان کشورهای غربی، بهترین و بیشترین ارتباط را با کشور فرانسه داشت. یعنی در دوران جهاد یک ارتباط خاصی بین احمد شاه مسعود و فرانسه وجود داشت. بعد از دوران جهاد هم پارلمان فرانسه از او دعوت کرد. استقبال خوبی از او به عمل آورد. روابط او با پاکستان هم خوب بود ولی زیر بار اداره اطلاعات ارتش پاکستان (آی. اس. آی) نمی‌رفت. مسعود این ویژگی را داشت. همان ویژگی را شهید مزاری داشت که سعی می‌کرد مستقل باشد و مستقل عمل کند و به کشور دیگری وابستگی نداشته باشد. با دیدگاه و طرز تفکر خود عمل کند. احمد شاه مسعود هم تقریبا همین طوری بود.

روابط احمد شاه مسعود با تهران در چه سالی آغاز شد؟

درباره میزان روابط او با ایران در دوران جهاد

اختلافات بین شورای نظار و جمعیت اسلامی، با بر اثر سهل انگاری بوده است. از علت و جزئیات ترور او چیزی نشنیده‌اید؟

چیزی که در بین اعضای شورای نظار یا اعضای حزب جمعیت اسلامی افغانستان اختلافاتی وجود داشته که به ترور مسعود منجر شده باشد، چنین چیزی وجود ندارد. من چنین چیزی نشنیده‌ام و بعید هم می‌دانم که مسعود بر اثر اختلافات ترور شده باشد. اساسا احمد شاه مسعود یک مجاهد و مقاوم واقعی بود. یک جهادگر ملی بود. در عین حالی که با حزب وحدت و با شهید مزاری اختلاف داشت و مردم ما متأسفانه در اثر جنگ‌های داخلی و بمباران‌ها و کشتارها و تخریب خانه‌ها صدمه زیادی از طرف او دیده‌اند، ولی با این وصف باید قبول کرد و اعتراف کرد که شهید آمر مسعود قهرمان بود. امروزه هم از او به عنوان قهرمان ملی یاد می‌شود. او در برابر طالبان تا آخرین مرحله و تا آخرین نفس واقعا مقاومت کرد. او در برابر طالبان و القاعده واقعا یک سد و سنگر محکم بود. به همین خاطر تصمیم گرفتند که او را از بین ببرند. لذا با یک توطئه پیش ساخته و سازماندهی شده افرادی را به عنوان خبرنگار از خارج آوردند و با او قرار مصاحبه تلویزیونی گذاشتند و با این شیوه او را شهید کردند.

برخی از مطبوعات افغانستان اشاره کرده‌اند که عبد الرسول سیاف دو هفته میزبان آن دو عرب تروریست بوده و در این توطئه دست داشته است؟

از اینکه آقای سیاف از آن خبرنگاران عرب پذیرایی می‌کرده واقیقت دارد. ولی در این توطئه دست داشته است، دروغ است، و آن را تکذیب می‌کنم. او هویت آن‌ها را نمی‌شناخته و نمی‌دانسته است. گمان می‌کرده که آن‌ها عرب و مسلمان هستند. فکر می‌کرده خبرنگار هستند و برای مصاحبه آمده‌اند، و بر این اساس از آن‌ها پذیرایی می‌کرده است. سیاف حتی در آن زمان رابطه بسیار گرم، برادرانه و دوستانه با مسعود داشت. هر دو در برابر طالبان و القاعده در یک جبهه قرار داشتند.

در سال‌های اخیر روابط مسعود با ربانی چگونه بود؟ گفته شده که مسعود می‌کوشید مستقل از جمعیت اسلامی عمل کند؟

تا آنجایی که اطلاع دارم احمد شاه مسعود برای استاد ربانی احترام خاصی قایل بود. ربانی را رهبر جمعیت اسلامی افغانستان و رهبر خود می‌دانست و از او اطاعت می‌کرد. اما او یک شخصیت برجسته و چهره جهادی بسیار مهمی داشت و در خیلی از مسائل مستقل عمل می‌کرد. این طبیعی بود که این کار را می‌کرد و استاد ربانی هم در ظاهر حساسیتی نشان نمی‌داد. اگر مسعود شورای نظار یا شورای علما تشکیل می‌داد. اگر برنامه ریزی‌های خارجی یا داخلی انجام می‌داد، ربانی هیچ حساسیتی در ظاهر نشان نمی‌داد. بلکه میان آن دو احترام متقابل وجود داشت.

از شهادت احمد شاه مسعود حدود ۱۰ سال

اساس اختلاف استاد شهید عبدالعلی مزاری با شهید آمر مسعود از آنجا آغاز شد که آن‌ها بر خلاف پیمانی که امضا کرده بودند، نیروهای‌شان را وارد کابل کردند، ولی ما به تعهد خود عمل کردیم، و وارد کابل نشدیم. بنابر این اختلافات از آنجا آغاز شد

حکمتیار بوده است. این طور نیست؟

آری، بین احمد شاه مسعود و حکمتیار رقابت شدیدی وجود داشت. ولی نیروهای حکمتیار قبل از امضای این پیمان از مسیر دیگری و از سمت شرق وارد کابل شده بودند. ولی با همه اینها چون نیروهای مردمی حزب وحدت در کابل زیاد بودند، حدود ۶۰ درصد مناطق کابل را به تصرف خود در آوردند. البته با تعهدی که بین سه گروه به وجود آمده بود، متأسفانه عمل نشد. بعدها هم در مذاکراتی که بین شهید آمر مسعود و شهید مزاری میانجیگری می‌کردند، حرف شهید مزاری این بود که فقط احمد شاه مسعود اعتراف کند که اشتباه شده. همین که بگوید اشتباه شده مشکلی با او نخواهیم داشت. ولی مسعود زیر بار نرفت و به این مسائل اعتراف نکرد. زمانی هم که بیشتر شهر کابل دست نیروهای حزب وحدت و نیروهای مردمی افتاده بود یک مقدار حساسیت‌هایی به وجود آمد که چرا اینها بیشتر مناطق را به دست گرفته‌اند. بعد جنگ توسط نیروهای استاد عبد الرسول سیاف بر نیروهای حزب وحدت تحمیل شد که متأسفانه شورای نظار هم پشت پرده بود.

میانجی‌ها که بین حزب وحدت اسلامی و شورای نظار میانجیگری کردند داخلی بودند یا خارجی؟

میانجی‌ها هم داخلی و هم خارجی بودند. وقتی حسن الترابی رهبر جنبش اسلامی سودان آمد و با شهید مزاری و همچنین با شهید مسعود و با استاد ربانی ملاقات کرد کوشید تا مشکل را حل کند. مدتی هم امیر اسماعیل خان فرمانده منطقه هرات با توجه به اینکه از نظر تشکیلاتی به حزب جمعیت اسلامی افغانستان وابسته بود، ولی در غرب افغانستان مستقل عمل می‌کرد میانجیگری کرد. مدتی هم آقای صبغت الله مجددی میانجیگری داشت. خیلی از شخصیت‌های داخلی و خارجی در این جهت زحمت کشیدند.

آن بخش از مناطق کابل که به تصرف نیروهای مسعود درآمدند شیعه نشین بودند یا طوایف مختلف در آن سکونت داشتند؟

شهر کابل طوری است که در برخی از مناطق آن تاجیک‌ها زیادند. در برخی مناطق پشتون‌ها بیشترند. در غرب کابل شیعه‌ها بیشترند. ولی این طور نیست که غرب کابل تمام شیعه نشین باشند. در اغلب بخش‌های کابل اکثریت اقلیت وجود دارد.

گفته شده که ترور شهید مسعود در نتیجه

ما معتقدیم که نیروهای خارجی به خاطر دفاع از مردم افغانستان نیامده‌اند. به خاطر ترس از جان خودشان آمده‌اند. آن‌ها می‌گویند که ما با تروریسم مبارزه می‌کنیم. اگر جلوی تروریسم را در افغانستان بگیریم تروریسم سر از آمریکا و اروپا در می‌آورد

نهاد دیگری است. یکی ارتش پاکستان و دیگری سازمان اطلاعات پاکستان است که هر دو در پشت پرده طالبان را تجهیز می‌کنند، و آن‌ها را آماده می‌کنند. به آن‌ها پول می‌دهند. سلاح می‌دهند. اگر واقعا ارتش و سازمان اطلاعات پاکستان از طالبان حمایت نکنند. طالبان نمی‌تواند دوام بیاورد. پاکستان چرا این کار را می‌کند؟ به خاطر این است که نمی‌خواهد در افغانستان یک دولت مستقل و با اراده و مدافع آرمان‌های ملی مردم به وجود آید. می‌خواهد در افغانستان یک دولت ضعیف باشد که همیشه به پاکستان احتیاج داشته باشد.

به طور مثال در دوران جهاد شوروی‌ها آمدند و افغانستان را اشغال کردند. رهبران مجاهدین هم به پاکستان پناهنده شدند. مقرشان پیشاور بود. بعد قسمتی از شیعیان به ایران آمدند. پاکستان کمک‌هایی را که از دولت‌های غربی می‌گرفت بین مجاهدین توزیع می‌کرد. به طوری که دست مردم و دولت افغانستان همیشه به سوی پاکستان دراز باشد. لذا آن‌ها کوتاه نمی‌آیند. اگرچه دولت افغانستان سعی کرده و سعی می‌کند که مشکل افغانستان و پاکستان حل شود. پاکستان هم در ظاهر می‌گوید ما حل می‌کنیم. همکاری می‌کنیم در حال حاضر هم اعلام کرده که با شورای عالی صلح افغانستان کاملاً همکاری می‌کند. کمک می‌کند. ولی ما باور نداریم.

آیا برخی از دولت‌های عرب خلیج فارس که در دوران جهاد در افغانستان دخالت می‌کردند، هم هنوز دخالت دارند، و از طالبان حمایت می‌کنند؟

در این باره در حال حاضر چیزی ننشیده‌ام. ولی در دورانی که طالبان امارت اسلامی خود را در کابل تشکیل داد، دو کشور عرب، عربستان سعودی، امارات متحده عربی و نیز پاکستان امارت طالبان را به رسمیت شناختند. اما در دوران دولت انتخابی آقای کرزای گمان نکنم. شاید روابطی بین طالبان و برخی از دولت‌های عربی وجود داشته باشد، ولی از ادامه کمک‌های مالی اطلاعی ندارم.

اخیرا نیروهای روسیه و آمریکایی به بهانه مبارزه با مواد مخدر در مرز پاکستان عملیات مشترک نظامی انجام دادند. بفرمایید که اهداف این عملیات چه بوده است؟

واقعیت این طور که رسانه‌ها گفته‌اند نیست. این حمله محدود حساسیت دولت افغانستان را نیز برانگیخت و آقای کرزای موضع شدید اللحنی اتخاذ کرد. و حتی این قضیه را محکوم و تقبیح کرد. مخصوصاً آمدن نظامیان روسی به افغانستان بدون مشورت دولت. نتایج تحقیقات بیشتر نشان داد که نیروهای روسی در این عملیات شرکت نداشتند. بلکه چند کارشناس سیاسی حضور داشتند که بر عملیات نابودی لابراتوارهای تولید مواد مخدر نظارت می‌کردند. این طور نبود که نیروی نظامی انبوه احضار کنند و با همکاری نیروهای آمریکایی عملیات مشترک انجام داده باشند. یا مناطق مزبور را بمباران کرده باشند. عملیات آن گونه که رسانه‌های

مذاکره می‌کنیم. ما معتقدیم که نیروهای خارجی به خاطر دفاع از مردم افغانستان اینجا نیامده‌اند. به خاطر ترس از جان خودشان آمده‌اند. آن‌ها می‌گویند ما با تروریسم مبارزه می‌کنیم. اگر جلوی تروریسم را در افغانستان بگیریم تروریسم سر از آمریکا و اروپا در می‌آورد. نیروهای خارجی در افغانستان نیامده‌اند که بمانند و مردم افغانستان و دولت افغانستان هم هیچ وقت راضی نخواهند شد که نیروهای خارجی افغانستان را پایگاه همیشگی خود قرار دهند. اگر این مسائل حل شود آن‌ها به کشورشان بازمی‌گردند.

اخیرا در سطح رسانه‌های افغانستان زمزمه بازگشت طالبان به قدرت به گوش می‌رسد این زمزمه تا چه اندازه حقیقت دارد؟

درست است. برخی از رسانه‌ها و برخی از اشخاص این زمزمه‌ها را مطرح می‌کنند. ولی من بعید می‌دانم که طالبان دوباره در افغانستان حاکم شود. نه این خیلی مشکل به نظر می‌رسد. چون اکثریت مطلق مردم افغانستان دیگر طاقت پذیرش افکار طالبان را ندارند.

چرا دولت کرزای نمی‌آید مشکلات را با پاکستان حل کند تا پاکستان از حمایت طالبان دست بردارد؟

در این جهت آقای کرزای تلاش‌های زیادی کرده و می‌کند تا مشکل در پاکستان حل شود. شکی نیست که ریشه تمام مشکلاتی که افغانستان با آن رو به روست از پاکستان است. پاکستان به ظاهر می‌گوید که ما به افغانستان کمک می‌کنیم و از طالبان حمایت نمی‌کنیم. این دروغ است. اگر دولت پاکستان در سطح بین‌المللی رسماً حرفی را می‌زند. ولی در پاکستان قدرت اصلی در دست دو

اطلاعی ندارم. ولی رابطه او با ایران در دوران مقاومت بر ضد طالبان، و بعد از تسلط طالبان بر کابل خیلی خوب بود. در دوران دولت مجاهدین که متأسفانه جنگ‌های داخلی بین احزاب جهادی در افغانستان مخصوصاً در کابل روی داد. رابطه او با جمهوری اسلامی ایران گرم بود. چنانچه که رابطه حزب وحدت اسلامی هم گرم بود. همه مجاهدین به جمهوری اسلامی ایران به عنوان حامی ملت افغانستان نگاه می‌کردند.

اکنون از سقوط طالبان توسط نیروهای غربی حدود ۱۰ سال گذشته است. اوضاع جاری افغانستان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ما متأسفانه تاکنون با بحران مواجه هستیم. ولی من به آینده افغانستان خوشبین هستم. شاید انشاء الله مشکلات حل شود و جنگ‌ها به پایان برسد، و مردم در فضای صلح و برادری زندگی کنند. درست است که طالبان رشد کرده و یک سری مشکلات را مخصوصاً در شرق و در جنوب افغانستان به وجود آورده است. ولی وضعیت آن طوری که در رسانه‌های خارجی در بیرون از افغانستان مطرح می‌شود نیست. بازسازی همچنان ادامه دارد. کرزای رئیس جمهوری واقعا دلسوزانه در این جهت کار می‌کند. مخصوصاً در این اواخر یک شورای عالی صلح مرکب از ۷۰ تن از شخصیت‌های مهم به ریاست استاد برهان الدین ربانی تشکیل شده است. و من در آن عضویت دارم و امیدوارم که شورای عالی صلح بتواند در مسیر صلح و ایجاد برادری گام‌هایی مؤثری بردارد و ما خوشبین هستیم.

طالبان اعلام کرده که به این شورای صلح توجه ندارد و به راه خود ادامه می‌دهد. یعنی تن به گفت و گو نمی‌دهد این طور نیست؟

آری، طالبان در ظاهر و در سطح علنی و رسانه‌ای این موضع را اعلام کرده است. ولی یک سلسله ارتباطات مخفیانه و گفت و گوها و مذاکرات پشت پرده وجود دارد. شورای عالی صلح هنوز کار خود را رسماً شروع نکرده و انشاء الله به زودی شروع می‌کند، و ارتباطات در سطح بهتر و بیشتر ایجاد خواهد شد. در راه برقراری صلح بین دو گروه یا دو نیرو یا دو کشور دشواری‌هایی وجود دارد. این طبیعی است کشوری که سال‌ها گریبانگیر جنگ بوده، گرفتار کشتار بوده، حالا یکطرف بخواهد به

سمت طرف مقابل دست صلح دراز کند و آن طرف بیدرنگ پاسخ مثبت دهد، و حاضر به گفت و گو شود. این طبیعی است که صلح اینگونه تحقق نمی‌یابد.

برقراری صلح به گفت و گوی بیشتر نیاز دارد. به رفت و آمدهای زیاد نیاز دارد. امروزه بهانه طالبان این است که نیروهای خارجی در افغانستان حضور دارند. که گام اول باید از کشور خارج شوند، و بعد ما



- پاکستان در این بحران گرفتار شده است. مسئله طالبان طوری شده که پاکستان هم گرفتار تروریزم شده است. در شهرهای پاکستان کشتار روی می دهد. حملات انتحاری که در پاکستان اتفاق می افتد به مراتب بیش از آن چیزی است که در افغانستان روی می دهد. این نشان می دهد که آمریکا و پاکستان در این بحران به بن بست رسیده اند

خبری که پخش کرده نبوده است. برخی از تحلیلگران گفتند که این عملیات هشدار آمریکا به پاکستان به منظور توقف کمک به طالبان بوده است؟

این تحلیل ها وجود دارد، اما آمریکا به خوبی می داند که مقر و مرکز طالبان والقاعده در خاک پاکستان است. مقامات آمریکایی صریحا این موضع را اعلام کرده اند. ولی با صراحت نمی توانند پاکستان را وادار به همکاری کنند. هواپیماهای بدون سرنشین آمریکایی روزانه مراکز طالبان و القاعده را در خاک پاکستان بمباران می کنند. پاکستان هم اعتراض می کند. ولی آمریکا هم به اعتراض پاکستانی ها توجهی ندارد. اصولا پاکستان در این بحران گرفتار شده است. مسئله طالبان طوری شده که خود پاکستان هم گرفتار تروریزم شده است. هر روز در شهرهای پاکستان کشتار روی می دهد. حملات انتحاری که در حال حاضر در پاکستان اتفاق می افتد به مراتب بیش از آن چیزی است که در افغانستان روی می دهد. این نشان می دهد که آمریکا و پاکستان در این بحران به بن بست رسیده اند.

این نشان می دهد که آمریکا و پاکستان و عربستان که طالبان و القاعده را به وجود آوردند، اکنون خودشان گرفتار این گروه ها شده اند. به نظر شما طالبان تا چه اندازه برای پاکستان مشکل آفرین شده است؟

واقعا گرفتاری به وجود آورده است. اکنون اندیشه های طالبان در پاکستان به شدت گسترش یافته است. مناطق وزیرستان

شمالی و جنوبی به پایگاه های طالبان تبدیل شده است. همان گونه که می دانید طالبان ابتدا در افغانستان به وجود آمد. ولی به تدریج به پاکستان سرایت کرد. اکنون طالبان همان حرکتی را که در افغانستان انجام می دهد به طرز گسترده تری در پاکستان هم انجام می دهد.

به نظر شما آیا جریانات معتدل و میانه رو در طالبان وجود دارد که شورای عالی صلح بتواند با آن ها به توافق برسد؟

گفته شده که بین طالبان هم جناح های تندروی به رهبری ملا عمر و جریان میانه روی به رهبری ملا برادر وجود دارد. من شخصا به وجود جریانات میانه رو و تندرو در طالبان اعتقاد ندارم همه شان از یک طرز تفکر خاص پیروی می کنند. به اسلام با دیدگاه خاص خودشان نگاه می کنند. اسلام را با دیدگاه خودشان تفسیر می کنند. و اسلام دیگران را قبول ندارد.

علمای شیعه و سنی افغانستان برای ارتقای سطح فکری جامعه چه اقداماتی به عمل آورده اند تا جوانان به سوی طالبان گرایش پیدا نکنند؟

در افغانستان سه شورای علمایی وجود دارد. یکی شورای علمای شیعه افغانستان است که آیت الله آصف محسنی ریاست آن را بر عهده دارد و من در آن عضویت دارم. دیگری شورای علمای سرتاسری است و مرکب از علمای شیعه و سنی می باشد. این شورا ۱۵۰ عضو دارد و به اوضاع جامعه رسیدگی می کنند. توصیه ها و پیشنهادات خود را به دولت ارائه می دهد. هر دو این شوراهای رسمی هستند و همه حرکت های خلاف موازین اسلامی را زیر نظر دارند و به مسئولان هشدار می دهند. شورای سومی به نام شورای اخوت اسلامی افغانستان مرکب از علمای شیعه و سنی است. و بنده هم در آن عضویت دارم. در حال حاضر یکی از علمای متعهد اهل سنت به نام مولوی عبد الماجد ریاست این شورا را بر عهده دارد. این شورا نقش بسیار مفید و ارزنده ای در افغانستان ایفا می کند. برای حل برخی از مشکلات بین برادران شیعه سنی تلاش به عمل می آورد. ما توسط همین شورا توانستیم مسئله شیعه و سنی را در افغانستان حل کنیم. روابط پیروان دو طایفه را به این مرحله رسانده ایم که مراسم عاشورا و عزاداری امام حسین (ع) به طور مشترک برگزار می شود. در افغانستان در مقایسه با سایر کشورهای اسلامی مثل عراق و پاکستان مسئله شیعه و سنی هرگز مطرح نیست. پیروان این طوایف به شکل برادرانه در کنار هم زندگی می کنند.

با توجه به اینکه جامعه افغانستان یک جامعه متعصب و سستی است پس از گذشت ده سال از حضور نیروهای غربی به نظر می رسد که جامعه تا حدودی بازتر شده است شما نسبت به کم رنگ شدن اصول سستی احساس نگرانی



نمی کنید؟

آری جای نگرانی وجود دارد. ما نسبت به تهاجم فرهنگی غرب خیلی حساس هستیم. در حال حاضر حدود ۴۲ کشور در افغانستان نیروی نظامی مستقر کرده اند. مقدار زیادی نیروهای فرهنگی و هنری خارجی هم در افغانستان حضور دارند. از نظر علمای افغانستان حضور خارجی ها بسیار نگران کننده است. به طور مثال تلاش برای ترویج مسیحیت عامل نگران کننده شده است. ولی علمای افغانستان در مقابله با تهاجم فرهنگی ایستاده اند و مقاومت می کنند. این مسائل را به شدت پیگیری می کنند. زنگ خطر را به صدا درآورده اند. بارها به رئیس جمهور تذکر داده اند. رئیس جمهور هم واقعا مردی مسلمان، متعهد و متعبد به تمام معنا است. به میانی اسلام پایبند است. او هم نسبت به تهاجم فرهنگی غرب حساسیت نشان داده است. زمانی که طالبان سقوط کرد و نیروهای غربی وارد افغانستان شدند، اوضاع را بسیار نگران کننده می دیدیم. ولی به مرور زمان اکنون شرایط خیلی خوب شده است. جوانان بیش از مسائل مبتدل و بی بند و باری غربی به سوی دین و مذهب گرایش پیدا کرده اند. به مسائل دینی تمایل نشان می دهند.

بفرمایید که شوراهای علمایی افغانستان برای بازگشت طلاب و محصلین حوزه های علمیه قم و نجف اشرف و سایر مناطق جهان اسلام چه اقداماتی را به عمل آورده اند و چه امکاناتی را می توانید در اختیار آن ها قرار دهند؟

از علما و طلاب افغانی مقیم خارج از کشور بارها دعوت شده تا به کشورشان بازگردند. البته امکانات در افغانستان محدود است. هنوز توانستیم علمایی را که در حوزه های علمیه سوریه عراق و ایران حضور دارند جذب کنیم. ولی در مجموع مردم افغانستان به وجود علما نیاز دارند و علمایی که بازگشتند نقش خوبی ایفا کرده اند.

از دوران جهاد تاکنون چند تن از مردم افغانستان شهید شده اند؟

تا سه سال پیش وزارتخانه ای به نام وزارت شهدا و معلولین وجود داشت که اکنون در وزارت کار و امور اجتماعی ادغام شده است. اما تاکنون آمار دقیقی از تعداد شهدا وجود ندارد. آمارهای غیر رسمی حاکی است که بین یک میلیون تا یک میلیون و پانصد هزار شهروند مسلمان شهید شده اند. زیرا قتل عام های زیادی در این کشور روی داد. علما و روشنفکران زیادی به شهادت رسیدند. از علما و متفکران همواره تجلیل و قدردانی می شود. به طور مثال به مناسبت سالگرد شهادت شهید احمد شاه مسعود دولت، مناسبت روز شهادت او را هفته شهید نامگذاری کرده است. به همین مناسبت مراسم زیادی در محافل رسمی و مردمی افغانستان برگزار می شود. برادران اهل سنت هم در این ایام مراسم ختم قرآن برگزار می کنند. شیعیان هم سالگرد شهادت شهید عبد العلی مزاری را با شکوه خاصی در سایر مناطق افغانستان برگزار می کنند. ■

■ درآمد

محقق حجت الاسلام والمسلمین سید محمد رضا علوی در سال ۱۳۴۰ در فرمانداری شهرستان، در ولایت دایکندی در خانواده علمی تولد یافت و در سن ۱۳ سالگی دروس مقدمات را در محضر علامه شهید محمد صادق نیلی فرا گرفت. او به منظور ادامه فراگیری علوم دینی در ابتدا در سال ۱۳۵۳ به مشهد مقدس هجرت کرد و سپس به حوزه علمیه قم عزیمت کرد و دروس خارج فقه را در محضر آیات عظام فاضل لنکرانی و مکارم شیرازی فرا گرفت. در پی پیروزی انقلاب اسلامی افغانستان و استقرار دولت مجاهدین به کابل بازگشت و به فعالیت‌های فرهنگی و تبلیغی و روشنگرانه پرداخت. آقای علوی در کابل مسئولیت انتشار نشریه فجر امید ارگان حرکت اسلامی را بر عهده گرفت. آیت الله آصف محسنی رهبری این حرکت را بر عهده داشت. آقای علوی در پرتو فعالیت‌های فکری و فرهنگی تاکنون کتاب‌های زیادی نوشته که برخی از آنها عبارتند: کتاب فلسفی حرکت، مصلحت، حقیقت. در ۷۰۰ صفحه در سال ۱۳۸۹ منتشر شده است. کتاب ناگفته‌های جنبش روشنفکری افغانستان، جلد اول در ۵۶۰ صفحه و در سال ۱۳۸۹ منتشر شده است. کتاب کوثر النبی (ص) یا تاریخچه سادات افغانستان، در ۶۰۰ صفحه در سال ۱۳۸۴ منتشر شده است. تصحیح کتاب منطق فقاقت که درباره دیدگاه‌های اصولی شهید آیت الله سید محمد باقر صدر تالیف شده و در ۶۰۰ صفحه در سال ۱۳۸۴ منتشر شده است. همچنین زندگی‌نامه آیت الله سید محمد علی میر باقری در ۳۱۵ صفحه در سال ۱۳۸۲ منتشر شده است.

در این گفت و گوی اختصاصی به صورت تحلیل گونه و علمی مشکلات و رویدادهای سه دهه اخیر افغانستان به ویژه ریشه اختلافات میان جنبش‌های جهادی، و وضعیت فرهنگی و اجتماعی جامعه کنونی و دورنمای آینده این کشور را تشریح کرده که با هم می‌خوانیم:

بفرمایید زمانی که به افغانستان بازگشتید اوضاع را چگونه یافتید؟

بسم الله الرحمن الرحیم: در سال ۱۳۶۸ که به افغانستان بازگشتم، قوای نظامی شوروی به تازگی از این کشور عقب نشینی کرده بودند. اوضاع نسبتاً آرام و دکتر نجیب الله آخرین رئیس جمهوری رژیم کمونیستی شعار استقلال و آشتی ملی را مطرح کرده بود. در کابل با هماهنگی آقایان جاوید و سید حسین انوری دو تن از اعضای حرکت اسلامی فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی خود را آغاز کردم. آقای انوری یکی از فرماندهان نظامی برجسته حرکت اسلامی به رهبری آیت الله محسنی بود و در جبهه‌های کابل



■ نگاهی به رویدادهای جاری در افغانستان در گفت و گو با
حجت الاسلام والمسلمین سید محمد رضا علوی

افغانستان وارد مرحله خطرناکی شده است

گرایید، دو باره به ایران بازگشتم. چرا در کابل نماندید تا به فعالیت‌های فرهنگی‌تان ادامه دهید؟

به منظور رسیدگی به برخی از کارهای فرهنگی و تالیفات خود به ایران آمدم تا دو باره به کابل بازگردم. همچنین یکسری برنامه‌های فرهنگی برای افغانستان تدارک دیده بودم. قصد داشتم کادر و آرشیو نشریه «جهان نو» را که در ایران منتشر می‌شد به کابل منتقل نمایم. گمان کرده بودم که بعد از پیروزی مجاهدین، در افغانستان آرامش برقرار می‌شود و در پی آن فعالیت‌های فرهنگی شکوفا می‌شود. ولی اوضاع در کابل رو به وخامت گرایید و با آغاز درگیری‌های خونین شهر کابل ویران شد، و متأسفانه این آرزو تحقق نیافت، و طرح‌های فرهنگی که تدارک دیده بودم

و پغمان هسته‌های نظامی تشکیل داده بود و اکنون یکی از نمایندگان مجلس افغانستان است. اولین استاد شما آقای صادقی نیلی کیست و در چه سالی شهید شد؟

آقای صادقی نیلی ابتدا در شورای اتفاق اسلامی عضویت داشت و پس از گذشت مدتی از این شورا منشعب شد و فرماندهی شاخه نظامی پاسداران جهاد را برعهده گرفت. سپس به حزب وحدت اسلامی پیوست و در اوایل تاسیس این حزب در اوایل زمستان سال ۱۳۶۹ به شهادت رسید. من مفتخرم که یکی از شاگردان آقای صادقی نیلی بوده‌ام. او در محورهای منطقه خود همچون نیلی، کجران، دایکندی، بغلان و شهرستان نفوذ فوق العاده داشت، و مرد شماره یک این منطقه به شمار می‌رفت. پس از شهادت آقای نیلی، یکی از علمای متقی و پرهیزکار به نام آقای حسین تمرانی فرماندهی پاسداران جهاد را بر عهده گرفت که یک سال بعد ترور شد. آقای انوری هم ضمن اینکه از پایگاه مردمی چشمگیری برخوردار بود، در درون دولت کمونیستی عوامل نفوذی در اختیار داشت. هواداران او در مساجد و تکایا و عرصه‌های مختلف نیز فعال بودند.

این فعالیت‌ها در چه سال بود؟

در دو سال آخر حکومت نجیب الله بود. من در آن دو سال در کابل زندگی می‌کردم. وقتی که نجیب الله سقوط کرد و اوضاع روبه وخامت

● رهبران مجاهدین نتوانستند
● یک حکومت قابل قبول تاسیس
● نمایند. و در نتیجه مردم از رفتار
● آن‌ها نا امید شدند. این رهبران
● پس از بازگشت به کابل از همه
● چیز غافل بودند و به جان هم
● افتادند. چون من در سال‌های
● آخر حکومت نجیب الله در کابل
● بودم بروز اختلافات داخلی را بر
● سر تصدی وزارت امنیت می‌دانم.

● آمریکا از یک طرف نمی‌خواست
● که مجاهدین یک دولت قابل
● قبولی از خود ارائه دهند، یا یک
● نظام پایداری را به وجود بیاورند.
● آمریکا نمی‌خواست که افغانستان
● الگویی برای جهان اسلام بشود و
● نظیر چنین نظامی در کشورهای
● آفریقایی و خاورمیانه و سایر نقاط
● جهان اسلام به وجود آید

ناکام ماند. شرایط قابل طوری شده بود که حیات فرهنگی و زندگی معنوی هرگز امکان پذیر نبود. در آن زمان کسی می‌توانست در کابل زندگی کند که فقط توان حمل تفنگ را داشته باشد و بر خلاف میل و عقیده و وجدان خود تفنگ را به کار ببرد. و این کار از من ساخته نبود لذا مدتی در ایران ماندگار شدم.

اشاره کردید که برخی افراد بر خلاف عقیده و وجدان خود، تفنگ به کار بردند! به نظر شما این شرایط به چه دلایلی به وجود آمد؟ آیا در نتیجه عملکرد رهبران و فرماندهان مجاهدین به وجود آمده بود؟



شور و هیجان مجاهدین در افغانستان.

نمی‌توان مسائل را که پس از سقوط دولت نجیب الله به وجود آمد بر اساس یک نگرش ارزیابی کرد. من به سهم خود به چند نکته که فضای غرب کابل و فضای کل کشور را آشفته کرد اشاره می‌کنم. اولاً رهبران مجاهدین نتوانستند یک حکومت قابل قبول تأسیس نمایند. و در نتیجه مردم از رفتار آن‌ها ناامید شدند. بخش زیادی به روستاها بازگشتند و عده‌ای هم به خارج از کشور مهاجرت کردند. ثانیاً رهبران مجاهدین پس بازگشت به کابل از همه چیز غافل شدند و به جان هم افتادند. چون من در سال‌های آخر حکومت نجیب الله در کابل بودم بروز اختلافات داخلی را بر سر تصدی وزارت امنیت می‌دانم. این وزارتخانه قبلاً به سازمان امنیت کشور «خاد» معروف بود که ریاست آن را چند سالی نجیب الله بر عهده داشت. در آن

برهه شایع شده بود که اگر دولت نجیب الله سقوط کند و مجاهدین قدرت را به دست گیرند، امکان دارد هر کسی که حتی اگر یک روز هم در دولت کمونیستی خدمت کرده باشد، بر چوبه دار آویزان شود. این شایعه در صفوف کارکنان دولت و حزب حاکم پرچم و در صفوف ارتش و میان کارکنان وزارت امنیت نگرانی‌های فزاینده‌ای را به وجود آورده بود.

افزون بر اینکه همه آن‌ها بیم داشتند که مجاهدین آن‌ها را محاکمه کنند. در حقیقت در دوران حکومت کمونیستی بار اصلی دولت روی دوش وزارت امنیت نهاده شده بود. جنگ را وزارت امنیت پیش می‌برد. دولت را آن وزارتخانه نگه داشته بود. لذا کارکنان دولت و ارتش این خطر را احساس کردند که اگر مجاهدین به پاکسازی دست بزنند، امکان دارد دوباره موجی از خونریزی راه بیفتد. نجیب الله هم گفته بود که ۲۰۰ هزار طرفدار در کابل دارد. راست هم می‌گفت. چونکه کارکنان وزارت امنیت ۱۲ هزار نفر. اعضای حزب پرچم ۳۵ هزار نفر. سازمان‌های تأمین اجتماعی ۷۰ هزار نفر بودند. ژنرال‌ها و سایر درجه داران ارتش هم ده‌ها هزار نفر بودند، و تجربه هم داشتند. همه اینها بدنه دولت را تشکیل می‌دادند. همه نگران بودند که اگر مجاهدین قدرت را در دست گیرند با چه سرنوشتی مواجه می‌شوند. اسناد و مدارک مربوط به آن مرحله که به تازگی انتشار یافته نشان می‌دهد که دولتمردان رژیم کمونیستی تا چه اندازه نگران جان خود بودند. ولی مجاهدین که قدرت را در دست گرفتند بیدرنگ عفو عمومی اعلام کردند. فقط

خواستار محاکمه یک عده خاصی شدند و این نگرانی تا حدودی بر طرف شد. دولت مجاهدین اعلام کرد اگر شهروندی از دولتمردان گذشته شکایت شخصی دارد، دولت جدید به شکایت او رسیدگی می‌کند و هیچ شهروندی حق ندارد به طور مستقیم کارکنان دولت سابق را تحت تعقیب قرار دهد.

آیا رهبران مجاهدین که تا آن روز در پیشاور بسر می‌بردند سقوط قریب القوع دولت نجیب الله را پیشبینی نکرده بودند و برای مرحله آزادی برنامه ریزی نکرده بودند؟

مجاهدین مستقر در پیشاور دو طیف بودند: طیف اول را گروه‌های بنیادگرا تشکیل می‌دادند. این طیف شامل حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار، حزب اتحاد اسلامی به رهبری عبد الرسول سیاف، گروه مولوی حقانی و گروه

مولوی منصور.

طیف دوم شامل گروه‌هایی است که ما آن‌ها را غربگرایان یا تکنوکرات‌ها تعبیر می‌کردیم. این طیف شامل حزب محاذ ملی به رهبری مولوی محمد نبی و تا حدودی می‌توان جمعیت اسلامی برهان الدین ربانی را هم یکی از تکنوکرات‌ها نامید. جمعیت اسلامی موضع معتدل داشت و با هر طرف می‌ساخت. ولی این دو طیف با یکدیگر کنار نیامدند. رهبران مجاهدین مستقر در پیشاور ابتدا یک دولت انتقالی به ریاست احمد شاه احمد زی از حزب سیاف تشکیل دادند که مولوی محمد نبی به عنوان رئیس جمهوری این دولت معرفی شده بود. این دولت نتوانست دوام بیاورد و خیلی زود از هم پاشید.

در این برهه مهمترین اختلافات بین حزب اسلامی حکمتیار و سایر گروه‌های جهادی به وجود می‌آید. حزب اسلامی به خود قبولانده بود که تنها نماینده مجاهدین افغانی مستقر در پیشاور اوست.

بروز اختلاف بین رهبران مجاهدین پس از بازگشت به کابل به دلیل بی‌تجربگی و دعوا بر سر تصاحب قدرت بوده یا بر اثر دخالت بیگانگان بوده که موجب وقوع جنگ به مدت چهار سال بوده است؟

مجاهدین بدون برنامه و ساختار اصولی وارد کابل شدند. اصولاً می‌توان گفت که با یک ساختار ناقص الخلقه وارد کابل شدند. بر اساس این ساختار صبغت‌الله مجددی به ریاست جمهوری منصوب شد. این ساختار درست و فراگیر نبود. از طرف دیگر دخالت‌های خارجی هم از همه سو شدید بود. من برای اولین بار می‌خواهم راز توطئه مهمی را فاش کنم. پس از استقرار دولت مجاهدین در کابل ما شاهد اجرای طرح بسیار خطرناکی بوده‌ایم که طرح «تعفن» نامیده می‌شد. «تعفن» به معنی ایجاد عفونت، بدبویی و بدبینی به منظور بدنام کردن چهره مجاهدین. ما منشأ طرح «تعفن» را از آمریکا و غرب می‌دانیم.

آمریکا از یک طرف نمی‌خواست که مجاهدین یک دولت قابل قبولی از خود ارائه دهند، یا یک نظام پایداری را به وجود بیاورند. آمریکا نمی‌خواست که افغانستان الگویی برای جهان اسلام بشود و نظیر چنین نظامی در کشورهای آفریقایی و خاورمیانه و سایر نقاط جهان اسلام به وجود آید. به یاد دارم وقتی مجاهدین افغانی شوروی را شکست دادند، و به قدرت رسیدند. در اروپا پیراهن و لباس افغانی مد شده بود. همین حزب اسلامی در هلند یک مرکز اطلاع رسانی داشت به نام «افغانستان مسلم میدیا». یکی از فعالیت‌های این مرکز فروش لباس افغانی به مسلمانان بود. بنابر این آمریکا و غرب برای مخدوش کردن چهره مجاهدین افغانی طرح «تعفن» را تدارک دیدند تا چهره خوبی که مجاهدین افغانی در

احمد شاه مسعود هم که حقیقتاً
یک آدم روشنفکر و معتدل بود.
مقداری هم از اسلام و سیاست
شناخت داشت. مقداری هم
دغدغه زبان و ملیت داشت. هیچ
وقت به عربستان سعودی باج نداد.
لذا عربستان از طریق عوامل خود
در افغانستان با احمد شاه مسعود
به مقابله برخاست. و اجازه نداد
موقعیت شورای نظار استحکام
یابد.

را به مرحله بالایی برساند. جمعیت اسلامی در
بین احزاب و گروه‌های اهل سنت، اولین قدرت
در افغانستان محسوب می‌شود. ربانی انسانی تیز
بین، مدیر و مدبر است. افزون بر آن ربانی و
مسعود هر دو از کادرهای ارشد حزب جمعیت
اسلامی بودند. ربانی همیشه مسعود را فرزند
خود خطاب می‌کرد. مسعود هم که شورای نظار
را به منظور اداره امور مناطق آزاد شده در داخل
جمعیت اسلامی تأسیس کرد توانایی اداره کشور
را نیز داشت، و مدتی هم اداره کرد. شما ملاحظه
کردید که ربانی به مدت ده سال توانست در برابر
قوی ترین جریانات افغانستان از جمله در برابر
حزب اسلامی حکمتیار، در برابر حزب وحدت
اسلامی مزاری، در برابر جنبش ملی دوستم و
در برابر حملات پاکستان مقاومت کند. پاکستان
واقعا به طور مستقیم با ربانی جنگید. ربانی در
برابر همین طالبان و القاعده چند سال مقاومت
کرد. بنابراین جمعیت اسلامی در چند جبهه
جنگید.

آیا در گیرهای خونینی که در غرب کابل همچون
مناطق افشار و چنداول روی داد قابل پیشگیری
نبود؟ آیت الله محسنی برای جلوگیری از وقوع
این جنگ‌ها چه تلاش‌هایی به عمل آورد؟
باور کنید که کنترل اوضاع در آن مرحله از دست

همه خارج شده بود! آیت الله محسنی در
تحولات افغانستان همواره نقش مثبت ایفا
می‌کرده است. در زمانی که در غرب کابل
جنگ جریان داشت حرکت اسلامی آیت
الله محسنی عضو دولت ربانی بود. آقای
محسنی سخنگوی آن دولت بود. تازمانی
که تلویزیون دولتی فعالیت می‌کرد و
تخریب نشده بود آقای محسنی هر شب
در تلویزیون ظاهر می‌شد و طرف‌های
درگیر را به مصالحه و بردباری و خیر و
صلاح کشور دعوت می‌کرد.

اتفاقاً طرح تشکیل شورای حل و عقد
توسط آقای محسنی مطرح شد. او به همه
طرف‌های درگیر گفت که برای حل مسئله
افغانستان نیاز نیست جنگ راه بیندازید.
بیاید اختلافات خود در چارچوب شورای

وهابی است. حدیث غدیر و مسئله جانشینی
ولایت و بسیاری از مبانی اسلامی را با صراحت
رد کرده است. حکمتیار با زیرکی خاصی که
داشت گرایش‌ات وهابگری و وابستگی پنهانی
خود را به عربستان سعودی آشکار نمی‌کرد. این
وابستگی در عمل از طریق واسطه و از طریق
ارتش پاکستان تجلی می‌یافت. حکمتیار نقش‌های
بسیار منافقانه و ریاکارانه در افغانستان بازی کرد.
در دوره ریاست جمهوری ربانی، آقای حکمتیار
هم یک دوره نخست وزیری را پذیرفت...

حکمتیار شخصا مقام نخست وزیری را نپذیرفت.
اتفاقاً به نکته جالبی اشاره کردید. طبق مصوبه‌ای
که رهبران مجاهدین در پیشاور تصویب کردند
قرار بود حکمتیار بعد از ربانی قدرت را به عنوان
رئیس جمهوری به دست گیرد. ولی ربانی که
کنار نرفت از حکمتیار دعوت کرد تا مقام نخست
وزیری را بپذیرد. ربانی به حکمتیار گفت که من
رئیس جمهوری هستم و شما نخست وزیر باشید
و احمد شاه مسعود وزیر دفاع بماند. حکمتیار
نخواست که نخست وزیری دولت ربانی را بر
عهده گیرد. آنگاه حکمتیار کسی را به نام عبد
الصبور فرید به نمایندگی از سوی خود برای
تصدی مقام نخست وزیری معرفی کرد. عبد
الصبور از قوم تاجیک و پنجشیری و از نزدیکان
مسعود بود. منتهی در حزب اسلامی حکمتیار
عضویت داشت. او حدود سه ماه مسئولیت
نخست وزیری را بر عهده گرفت. ولی وقتی که
جنگ‌های کابل شدت یافت از مقام خود کناره
گیری کرد.

در ادبیات گروه‌های افغانی تصریح شده که
مسعود، ربانی را تشویق کرد تا در مقام ریاست
جمهوری بماند....

من نسبت به آقای ربانی بدبین نیستم. او آدم
باسواد و فارغ التحصیل دانشگاه الازهر و مدتی
هم استاد رشته الهیات دانشگاه کابل بوده است.
او شخص زیرکی است که توانست قوم تاجیک

اروپا و آمریکا ارائه داده بودند مخدوش نمایند.
زمانی که رهبران جنبش‌های جهادی به کشورهای
اسلامی مسافرت می‌کردند، مردم با چهره شاد و
گشاده رویی از آنان استقبال به عمل می‌آوردند.
آن‌ها را نماد مقاومت و نماد اسلام می‌دانستند. لذا
آمریکا کوشید مجاهدین را بد نام کند. طوری که
مسلمانی به مظهر جهل، خشم، خشونت، جنگ،
خونریزی و ویرانی تبدیل شود، و غرب سرانجام
به افکار عمومی بگوید اگر اسلام را می‌خواهید
به افغانستان نگاه کنید.

از طرف دیگر هم عربستان سعودی به خاطر
تسویه حساب‌های خصوصی با ایران و تشیع و
برخی از گروه‌های جهادی که با عربستان تمایل
نداشتند، مبالغه خیلی گزافی را در افغانستان هزینه
کرد تا مجاهدین را دچار چند دستگی کند. یک
عده را طرفدار خود کرد و عده دیگر را زیر
ضربات خود قرار داد. احمد شاه مسعود هم که
حقیقتاً یک آدم روشنفکر و معتدل بود. مقداری
هم از اسلام و سیاست شناخت داشت. مقداری
هم دغدغه زبان و ملیت داشت. هیچ وقت به
عربستان سعودی باج نداد. لذا عربستان از طریق
عوامل خود در افغانستان با احمد شاه مسعود به
مقابله برخاست. و اجازه نداد موقعیت شورای
نظار استحکام یابد. احمد شاه مسعود چند بار به
عربستان دعوت شد ولی او نپذیرفت. در عین
حالی که با جریان‌های آگاه و ملی روابط نسبتاً
خوبی داشت.

باز می‌گردیم به طرح «تعفن». این طرح چند ضلع
داشت. یک ضلع آن را آمریکا تشکیل می‌داد.
ضلع دوم آن را عربستان سعودی تشکیل می‌داد.
ضلع سوم آن را هم بستر مناسب اختلافات خود
رهبران گروه‌های جهادی تشکیل می‌داد. لذا
آنچه در کابل پیش آمد، من آن را استراتژی طرح
«تعفن» می‌دانم که هدف اصلی آن بدنام کردن، از
هم پاشیدن، و مخدوش کردن چهره مجاهدین و
رهبران جهادی بود.

در آن مرحله چه گروه‌هایی بیشتر به
عربستان سعودی گرایش داشتند و در
اجرای طرح تعفن تشریک مساعی
کردند؟

در آن زمان در رأس این گروه‌ها حزب
اتحاد اسلامی عبد الرسول سیاف قرار
داشت. او تقریباً نماینده خاص الخاص
عربستان سعودی میان گروه‌های جهادی
بود و به داشتن گرایش‌ات وهابگری
شهرت فوق العاده داشت.

در ترتیب دوم حکمتیار قرار داشت.
هرچند که او گاهی اداهای روشنفکرانه
و قوم گرایانه نشان می‌داد اما در مجموع
گرایش او به وهابیت شدید است. من
منابع فکری حکمتیار را که مطالعه
می‌کردم دریافتم که دیدگاه‌های او کاملاً



که این مسائل در افغانستان بسیار حاد شده است. اینها حرکاتی را انجام می دهند تا غرب را از خود راضی کنند.

این تهاجم فرهنگی را از حضور نیروهای غربی ناشی می دانید یا در نتیجه سرخوردگی مردم از عملکرد رهبران جهادی می باشد؟

البته حضور نیروهای ناتو بی تاثیر نیست. حضور این نیروها زمینه گسترش ابتذال را مساعد کرده است. این خواست قلبی برخی از جوانان و روشنفکران مخصوصا سازمان نسل نو مغول می باشد. افرادی مثل معلم عزیز، دایی فولادی و حاجی کاظم یزدانی و مسئولان برخی از این سازمان ها اینگونه فکر می کنند که ما باید کاری کنیم تا به غرب نزدیک شویم. حتی باید مسیحی شویم. آن ها به دو دلیل می گویند که ما باید مسیحی و غربی شویم. یکی اینکه اگر غربی ها در افغانستان ماندند از ما در برابر پشتون ها حمایت خواهند کرد. و اگر غربی ها از افغانستان رفتند ما را هم باخودشان می برند.

مردم افغانستان مردمی اصیل و سنت گرا هستند و گرایشات اعتقادی در رگ های نسل جوان می جوشد. ولی برنامه های برخی از شبکه های تلویزیونی به قدری خطرناک شده است که امکان دارد رشته اعتقادات و اصالت مردم و پیوستگی خانواده ها را از هم بپاشد. جوانان هم بیننده این برنامه ها هستند. اگر به خواسته جوانان رسیدگی نشود، در افغانستان یک فاجعه عقیدتی به وجود خواهد آمد. فاجعه عقیدتی که به وجود می آید پشت سر آن فاجعه اخلاقی به وجود می آید.

در مطبوعات و رسانه های افغانستان دیده شده که گروه هایی پیدا شده اند که فرهنگ مبتذل غربی را ترویج می کنند. بفرمایید که این تهاجم فرهنگی تا چه اندازه فراگیر شده است؟

این تهاجم فرهنگی به طرز وحشتناکی رواج پیدا کرده است. به عنوان نمونه شخصی به نام معلم عزیز از جریان سازمان نسل نو مغول پیدا شده که برای جریان مغول پرستی و قومیت گرایی تبلیغ می کند. او در منطقه شیعه نشین غرب کابل مرکزی را به نام لیسه

معرفت دایر کرده که در آن انواع آموزش های مبتذل را به جوانان عرضه می کند. سال گذشته شیعیان غرب کابل در اعتراض به فعالیت های این مرکز به آن حمله کرده و شیشه های آن را شکستند. متأسفانه در این منطقه مؤسسات فرهنگی زیادی توسط خارجیان دایر شده که به وسیله آن می کوشند اعتقادات مذهبی جوانان را سست کنند. در نتیجه این فعالیت ها جوانانی که عقاید شان را از دست می دهند در دامان مسیحیت گرفتار می شوند.

در حال حاضر شبکه های تلویزیونی و ارتباطات اینترنتی در افغانستان زیاد شده و جوانان را در معرض سقوط و تباهی قرار داده است. آقای محمد کریم خلیلی دبیر کل حزب وحدت اسلامی که یک شخص مذهبی و معتقد می باشد یک شبکه تلویزیونی به نام تلویزیون «نگاه» راه اندازی کرده است. شخص موثقی برای من نقل کرد که چندی پیش تعدادی از هزاره های مؤمن در اعتراض به برنامه های این شبکه به ملاقات آقای خلیلی رفتند و به او گفتند که ما مسلمان و شیعه هستیم. جهاد کردیم. شما از رهبران جهادی هستید. چرا تلویزیون شما اینگونه برنامه ها را پخش می کند؟ آقای خلیلی به آنها پاسخ داد که تلویزیون من مذهبی نیست. اگر می خواهید تلویزیون دینی نگاه کنید به برنامه های تلویزیونی آقای محسنی نگاه کنید. می خواهم این را بگویم

حل و عقد رسیدگی کنید. یعنی برخی از آدم های معتبر که مورد قبول باشند، گردهم آیند و هر تصمیمی که گرفتند همان درست است. سرانجام شورای حل و عقد تشکیل شد، و آقای ربانی آن را تایید کرد، ولی طرفهای درگیر نپذیرفتند. البته در آن برهه دست های توطئه گران زیادی از پشت پرده فعال بود تا رهبران گروه ها را از یکدیگر جدا کند. در این بحران نباید دست های حکومت منحل نجیب الله را نادیده گرفت. آن ها در بحران آفرینی نقش بسزایی داشتند. در زمینه دور کردن آقای مزاری از آقای محسنی بیشترین نقش را سازمان نسل نو مغول که در پاکستان شکل گرفته بود و به افغانستان انتقال یافته بود بازی کرد. بیشترین تلاش این سازمان این بود که آقای مزاری را از آیت الله محسنی و سایر رهبران جهادی دور نگه دارد. از آن طرف هم آقای حکمتیار کوشید میان مزاری و دیگران فاصله بیندازد.

آیت الله محسنی در حال حاضر چه موقعیتی در افغانستان دارد؟

در حال حاضر حدود ۲۶ شبکه تلویزیونی در افغانستان فعال است که شبکه تلویزیونی «تمدن» به آیت الله محسنی تعلق دارد. برای پاسخ به پرسش تان در ارتباط با موقعیت آیت الله محسنی به این نکته اشاره می کنم. پدر و سرپرست یک خانواده افغانی که هنگام شب وارد خانه خود می شود، به فرزندان خود می گوید که شما در طول روز پای تلویزیون نشسته بودید. اجازه دهید ساعتی را که آیت الله محسنی در تلویزیون برنامه دارد با خیال راحت بنشینم و به سخنان او گوش دهم. این نشان می دهد که آیت الله محسنی موقعیت خوبی در جامعه افغانستان دارد و دولت و سایر طیف های مذهبی برای ایشان احترام قایلند.

فرزندان جوان یک خانواده بیننده چه برنامه هایی هستند؟ آیا آنان هم به برنامه های مذهبی گرایش دارند، یا دنبال برنامه های متنوع هستند؟

شما به نقطه حساسی اشاره کردید. متأسفانه اینجا واقعا باید گفت که افغانستان در حال حاضر وارد مرحله خطرناکی شده است. باوجودی که

متأسفانه باید گفت که افغانستان در حال حاضر وارد مرحله خطرناکی شده است. باوجودی که مردم افغانستان مردمی اصیل و سنت گرا هستند و گرایشات اعتقادی در رگ های نسل جوان می جوشد. ولی برنامه های برخی از شبکه های تلویزیونی به قدری خطرناک شده است که امکان دارد رشته اعتقادات و اصالت مردم و پیوستگی خانواده ها را از هم بپاشد

در آستانه برگزاری مراسم روز ملی افغانستان.



این یک طرز فکر حساب شده است. غربی شدن، مسیحی شدن، مبتذل شدن و همراه شدن با تهاجم فرهنگی غرب کاری حساب شده است. چونکه طرفداران این طرز فکر خود را تحت فشار پشتون ها احساس می کنند و معتقدند که اگر غرب از افغانستان خارج شد جریان طالبان دو باره تکرار می شود. به محض اینکه غرب از افغانستان خارج شود همان بلاهایی که در عصر طالبان بر سر شیعیان آمد دوباره به طرز شدیدتری تکرار خواهد شد. پس راه چاره ما در این است که به دامان غرب چنگ بزنیم. فرهنگ غرب، مذهب غرب و ارزش های غربی را بپذیریم.

دیدگاه های جناب عالی نشان می دهد که شیخ طالبان همچنان بر سر مردم افغانستان سایه افکنده و مردم از بازگشت مجدد طالبان ترس دارند؟

این تحلیل وجود دارد. مردم همچنان در حالت

● اکنون هزاره‌ها حسرت می‌خورند
● که کاش ما با تاجیک‌ها و ربانی و
● مسعود کنار می‌آمدیم تا حکومت
● دو باره به دست پشتون‌ها
● نمی‌افتاد. هزاره‌ها افسوس
● می‌خورند که کاش مزاری با مسعود
● جنگ نمی‌کرد، و حکومت ربانی
● برای تضعیف پشتون‌ها تدابیر پیدا
● می‌کرد. چونکه در حال حاضر
● برخی از اقوام محروم افغانستان از
● دست پشتون‌ها در امان نیستند

دامن زدن به جنگ مجدد می‌باشد. اکنون اگر زمینه فراهم شود آن‌ها حاضرند دوباره جریان غرب کابل را تکرار کنند. فقط به این خاطر که موقعیت‌شان تثبیت گردد، و به حکومت برسند. چرا که وسیله دیگری برای جلب افکار عمومی را در اختیار ندارند.

خطر دوم تلاش برخی از محافل لائیک برای گسترش بی تفاوتی بین جوانان است. هم اکنون طرفداران این جریان، دین، معنویت، مساجد، تکایا، حسینیه‌ها و زیارتگاه‌ها را مسخره می‌کنند. در افغانستان از قدیم زیارتگاه‌های بسیاری از اولیا و امام زادگان و علمای بزرگ وجود دارد که محل توجه مردم است. این زیارتگاه‌ها را به بهانه وجود گنج در دل آن‌ها به دست سودجویان می‌سپارند تا تخریب شوند.

سران این دو جریان، در بین هزاره‌های شیعه افغانستان به بی تفاوتی دامن می‌زنند. عملاً فساد و بی بند و باری را رواج می‌دهند. در اغلب مناطق شیعه نشین مراکز دایر کرده‌اند که پسران و دختران جوان را به رقص و فساد دعوت می‌کنند. جوانان را به گرایش به مسیحیت تشویق می‌کنند. همه این مشکلات توسط سازمان نسل نو مغول دامن زده می‌شود. سران این سازمان معتقدند که مذهب مانع تحول و پیشرفت جامعه است. روزی کمونیست‌های حاکم به ابتذال دامن می‌زدند و امروز لیبرالیسم جدید به ابتذال دامن می‌زند. متأسفانه بسیاری از گروه‌ها و شخصیت‌های ملی و مذهبی که نفوذ و قدرت و امکانات فراوان در اختیار دارند، در برابر موج ویرانگر ابتذال سکوت اختیار کرده‌اند. همه کسانی که بر علیه خاندان‌های سادات و مراکز مذهبی و بر ضد دین و مذهب فعالیت می‌کنند کارمندان و مترجمان سفارتخانه‌های آمریکا و انگلیس هستند. این افراد هر هفته برای جوانان پارتی برگزار می‌کنند. در عین حال هزینه فعالیت برخی از مؤسسات آموزشی و اینگونه مراکز به اصطلاح فرهنگی توسط سفارت آمریکا تامین می‌شود. این واقعیت تلخی است که جامعه افغانستان با آن مواجه است. ■

جانش طالبان در حال حاضر از چه طیف‌هایی تشکیل شده است؟

حزب اسلامی حکمتیار، گروه مولوی حقانی، گروه مولوی یونس خالص، گروه مولوی محمد نبی شاخه‌های طالبان را تشکیل می‌دهند. این احتمال وجود دارد که لایه‌های طالبان تحت شرایطی با دولت صلح کنند و مقداری فضا را برای شیعیان تنگ کنند. ولی طالبان هرگز مانند گذشته به قدرت باز نخواهد گشت.

در حال حاضر مهمترین چالشی که افغانستان با آن روبه روست کدام است؟

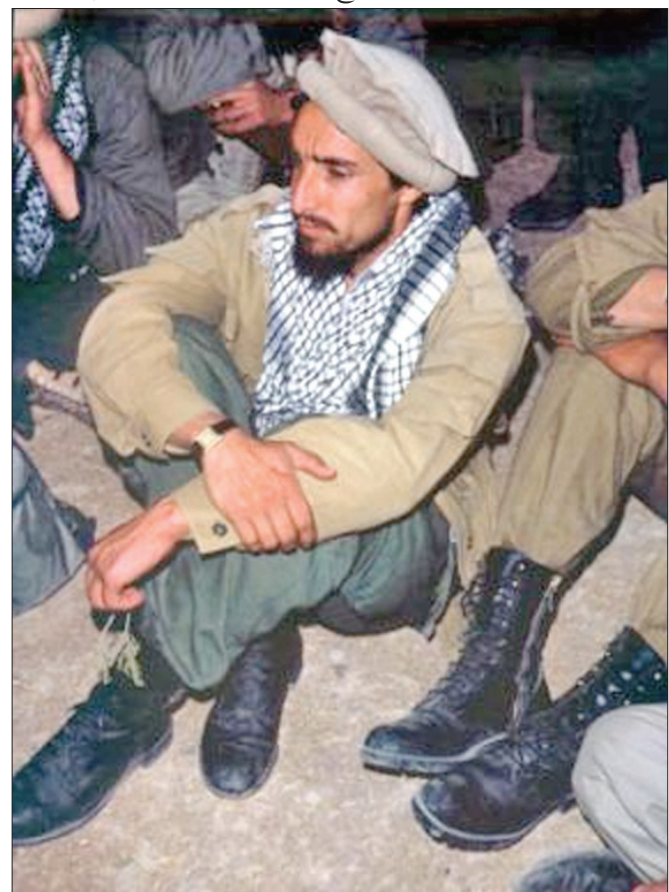
مهمترین خطر گرایش‌های شدید قومی است. رهبران سیاسی و سران اقوام افغانستان باید پیرامون محوریت اسلام و حفظ یکپارچگی سرزمین افغانستان به توافق برسند. متأسفانه تاکنون ما نتوانستیم محوری را پیدا کنیم تا همه مردم در چارچوب آن به توافق برسند. زیرا خطر تجزیه این کشور همچنان پابرجاست. امکان دارد پشتون‌های افغانستان و پاکستان در آینده یکدست شوند و کشور پشتونستان بزرگ را تشکیل دهند. امکان دارد مسئله فدرالیسم مطرح گردد و تاجیک‌های افغانستان با تاجیکستان یکدست شوند و بعد از بیک‌های افغانستان با ازبکستان یکدست شوند. این احتمالات وجود دارد و بسیار خطرناک هستند.

به عنوان آخرین سؤال بفرمایید که گرایش‌های روشنفکری و نسل مغول جدید که در صحنه

افغانستان ظاهر شده‌اند چه میزان خطری را بر جامعه تشکیل می‌دهند؟

در این زمینه ما اکنون با خطر دو جریان قومی مواجه هستیم. جریان اول بخشی از قوم هزاره‌هایی که در بلوچستان پاکستان سکونت دارند و هزاره‌هایی که از افغانستان فرار کردند و به آنها ملحق شدند. سران این قوم معتقدند که بحران افغانستان از مسائل قومی ناشی بوده و این طرز فکر را مطرح کردند که در افغانستان شعار مذهبی است، ولی عمل و راهکار قومی است. لذا آمدند و شعار حذف هزاره‌ها سر دادند. نباید فراموش کرد که در قوم پشتون هم نظیر این گروه وجود دارد.

از این روشنفکران جدید دو عامل خطر احساس می‌شود. خطر اول تلاش برای از هم پاشیدگی وحدت ملی و



نگرانی بسر می‌برند.

امکان بازگشت طالبان تا چه اندازه واقعیت دارد؟

گمان نکنم که طالبان در آینده قدرت را به دست گیرد. فرض بر این است که امکان دارد طالبان با دولت صلح کنند. البته آن طالبانی که ده سال پیش وجود داشت، اکنون وجود ندارد. طالبان کمی متحول شده است. در عقاید خود کمی معتدل شده است. ولی ما نمی‌دانیم که عربستان در سرنوشت کشورمان چه نقشی را بازی خواهد کرد. هرگز نمی‌توانیم نقش عربستان و پاکستان را نادیده بگیریم. در حال حاضر سرنوشت افغانستان در دست دولت و مردم نیست. ما واقعا نمی‌توانیم مسائل افغانستان را جدای از جهان غرب، جدای از موضع پاکستان، جدای از موضع عربستان تحلیل کنیم. احتمالی که طالبان دوباره قدرت را به دست گیرد و در افغانستان بکه تازی کند، به دلایل زیادی ضعیف است. این احتمال که طالبان با شرط و شروط به دولت بپیوندند، یا لایه‌های میانه رو و معتدل طالبان به دولت بپیوندند، وجود دارد. اکنون طالبان هم مانند سایر گروه‌ها و احزاب افغانی چند شاخه شده و یکپارچگی خود را از دست داده است. چند روز پیش حکمتیار برای دولت افغانستان پیام فرستاده که اگر نیروهای غربی به پادگان‌ها بازگردند و طرح خروج تدریجی آن‌ها تدارک دیده شود، آماده است به دولت بپیوندند و صلح کند.

● نظریات امام خمینی (ره) که از سال ۱۳۴۲ به این طرف شهرت یافت و مردم آن را باور داشتند، کم و بیش در بین مبارزان جهان اسلام به ویژه افغانستان قابل لمس بود. ولی پس از این که امام به عنوان مرجع تقلید سرشناس در سال ۱۳۴۷ مطرح شدند محور مبارزات ایشان با پشتوانه مرجعیت، اهمیت ویژه‌ای در بین جوانان شیعه افغانستان به خود گرفت

افزون بر افراد یاد شده بسیاری از شهدای بزرگ نهضت اسلامی افغانستان همچون حجت الاسلام والمسلمین شهید سید حسین حسینی و حجت الاسلام والمسلمین شهید عبدالحسین اخلاقی از شاگردان مکتب امام در حوزه علمیه نجف بودند. آن‌ها تا چه اندازه‌ای توانستند دیدگاه‌های امام را میان ملت افغانستان مطرح کنند؟

در حقیقت شرایط آن روز افغانستان با شرایط ایران یکی متفاوت بود. علمایی که در نجف اشرف و سایر حوزه‌های علمیه حضور داشتند، هرکدام در جای خود کاربردهای عملی داشتند. ولی آنچه که خیلی مهم بود این است که مبارزات مسلمانان افغانستان به خصوص شیعیان در سال‌های ۱۳۴۸ - ۱۳۵۲ اوج گرفت. آیت الله مصباح در بازگشت از سفر بیت الله الحرام با امام خمینی (ره) در نجف اشرف دیدار و گفت و گو کرد. ویژگی علمای افغانستان

و تاکنون در صحنه‌های مبارزات ایدئولوژیکی و سیاسی حضور دارند. در این رابطه مبارزات امام در بین طرفداران و هواداران همه مبارزان و به خصوص شیعیان قابل لمس بوده و ما هم به عنوان یک شیعه در جامعه خودمان از تفکرات ایشان از برنامه‌های حکومت اسلامی او استفاده کرده و با تبعیت از اندیشه امام مسیر مبارزاتی را برای ایجاد حکومت اسلامی دنبال کردیم.

چه کسی اندیشه امام را به افغانستان منتقل کرد؟ آیا عالمان افغانستانی که در حوزه علمیه نجف اشرف و قم تحصیل می‌کردند. یا مبارزان ایرانی مانند شهید منتظری که به افغانستان رفت و آمد داشتند؟

در افغانستان، پس از رحلت آیت الله العظمی سید محسن حکیم، چند تن از علمای برجسته از جمله آیت الله شهید شاه غلام حسین مصباح فلسفی که بنده افتخار آشنایی و شاگردی ایشان را دارم یک شخصیت انقلابی و از مروجین بزرگ اندیشه امام بود. چون در رشته فلسفه تحصیل کرده بود، در مبارزه با مارکسیسم گوی سبقت را از همه علمای زمان خود ربوده بود. افزون بر آیت الله مصباح هم آقایان حجت الاسلام عالم و حجت الاسلام ناصر، سید سرور واعظ از بزرگان بودند که به طور مستقیم از امام حمایت و طرفداری می‌کردند. آقای مصباح هم در سطح دانشگاه و هم در سطح حوزه‌های علمیه در تبلیغ و ترویج حکومت اسلامی امام خمینی (ره) سنگ تمام گذاشت. او شاگردانی را تربیت کرد که هر کدام در موقعیت خود مروج آن اندیشه و تفکر بوده‌اند.

بفرمایید که اولین گام شما برای پیوستن به نهضت جهانی اسلام به رهبری امام خمینی (ره) چگونه و در چه تاریخی بوده است؟

ابتدا لازم می‌دانم از جنابعالی و از مجله شاهد یاران که یاد و خاطره شهدای گرانقدر انقلاب اسلامی را زنده نگه می‌دارید تشکر کنم. به ارواح پاک همه شهدای جهان اسلام و شهدای افغانستان درود می‌فرستم.

شکی نیست که اندیشه‌های شخصیت‌های مبارز و انقلابیون مسلمان به طور طبیعی جای پای خود را در جامعه پیدا می‌کند. نظریات امام خمینی (ره) که از سال ۱۳۴۲ به آن طرف شهرت یافت و مردم آن را باور داشتند، کم و بیش در بین مبارزان جهان اسلام به ویژه افغانستان قابل لمس بود. ولی پس از این که امام به عنوان یک مرجع تقلید سرشناس در سال ۱۳۴۷ پس از رحلت آیت الله العظمی سید محسن حکیم، مطرح شدند محور مبارزات ایشان با پشتوانه مرجعیت، اهمیت ویژه‌ای در بین جوانان شیعه به خود گرفت. دلیل دیگر این است که در جامعه ما جوانان مسلمان و پیروان نهضت جوانان مسلمان معمولاً از تفکرات اخوان المسلمین و نظریات سید قطب تبعیت می‌کردند، تا فضایی را برای خود ایجاد کرده باشند. ولی تفکر و اندیشه امام در خصوص حکومت اسلامی که اسلام می‌تواند حکومت کند، فضای خوبی را در بین جوانان مسلمان به خصوص جوانان شیعه ایجاد کرد. این اندیشه چه بسا توانست با این شعار در بین برادران اهل تسنن هم جای پا پیدا کند. چه بسا دوستان و ارادتمندان بسیاری از مبارزان اهل تسنن نیز که با تفکرات امام آشنا شدند،

مسعود کسی نبود که تسلیم شود

■ نگاهی به هویت انقلابی احمد شاه مسعود در گفت و گو با

استاد محمد رحیم افضلی رئیس پیشین اداره تشریفات

ریاست جمهوری اسلامی افغانستان

استاد محمد رحیم افضلی فرزند محمد اسلم یکی از مجاهدان افغانستان است که مبارزات سیاسی و فرهنگی خود را از سال ۱۳۴۷ همزمان با تعداد مبارزین دیگر در چارچوب مرجعیت امام خمینی (ره) متشکل تر نمودند. افضلی که در سال ۱۳۳۱ در کابل پایتخت افغانستان تولد یافته در دوران جوانی در کنار دوستداران تفکر برپایی حکومت اسلامی در افغانستان مبارزه می‌نمود و از همان زمان با طرفداران تفکر امام خمینی همچون شهید محمد منتظری و تعداد دیگری از مبارزان ایرانی که در افغانستان فعالیت می‌کردند آشنایی پیدا کرد. آقای افضلی همچنین با برگزاری کلاس‌های آموزشی و فرهنگی برای جوانان افغانستانی در دوران جهاد بر ضد ارتش سرخ شوروی نقش بسزایی در بسیج جوانان به سمت مبارزات خستگی ناپذیر مردم مسلمان کشورش داشته است. ایشان تاکنون کتاب‌های ارزشمندی در زمینه‌های سیاسی و عقاید اسلامی نوشته که برخی از آن‌ها عبارتند: دفاع از ارزش‌های جهاد، بازگشت به اسلام و تشکیلات اسلامی، سقوط میانی تربیت از قلمرو تفکر و اشک کربلا می‌باشد. محمد رحیم افضلی همچنین با شهید احمد شاه مسعود ارتباط نزدیک داشته که در گفت و گو اختصاصی با شاهد یاران، خوانندگان را به بخشی از تاریخچه مبارزات مردم افغانستان و اوضاع پرفراز و نشیب این کشور آگاه می‌کند:

■ درآمد



آقایان حجت الاسلام عالم و حجت الاسلام ناصر، سید سرور واعظ از بزرگانی بودند که به طور مستقیم از امام خمینی (ره) طرفداری می کردند. آقای مصباح هم در سطح دانشگاه و حوزه های علمیه در ترویج اندیشه حکومت اسلامی امام سنگ تمام گذاشت. او شاگردانی را تربیت کرد که هر کدام مروج آن اندیشه بوده اند

که در حوزه علمیه نجف اشرف و قم حضور داشتند این بود که با امام خمینی (ره) همسو باشند. همین همسویی باعث می شد که با قدرت هر چه تمامتر در دفاع از اندیشه امام جای پای خود را در میان مردم باز کنند. این راهکار بسیار نتیجه بخش بود. وقتی علمای نجف اشرف، علمای قم و سایر بلاد اسلامی در مبارزات اسلامی در کنار علمای افغانستان حضور پیدا می کردند، و از طریق پیام رسانی و نامه نگاری با سایر علمای افغانستان همسو می شدند، حضور آنها در صحنه و در گسترش افکار امام در بین نسل جوان و به خصوص دانشگاهیان، کارکنان ادارات دولتی نقش تعیین کننده پیدا می کرد.

امام خمینی (ره) قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به ویژه پس از تهاجم شوروی و اشغال افغانستان همواره از مبارزات مردم افغانستان دفاع کرده اند. این دفاعیات و این موضع گیری های اصولی چه تأثیری بر شیعیان و سایر مسلمانان افغانستان داشت؟

هفت ماه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، در افغانستان کمونیست ها کودتا کردند، و زمام امور را به دست گرفتند. در پی این کودتا مردم افغانستان به قیام همگانی دست زدند، و نور محمد تره کی اولین رئیس جمهوری وابسته به شوروی را در آستانه سقوط قرار دادند. متأسفانه در آن شرایط بحرانی اکثر علما و مبارزان دسته اول دستگیر شده یا به شهادت رسیده بودند. اگر امام هم به صورت علنی از آن مبارزان یار نمی کردند به خاطر ملاحظات سیاسی آن زمان بود. متأسفانه همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، اکثر علما و مبارزین واقعی ما به زندان ها رهسپار شده بودند. در دوران ریاست جمهوری حفیظ الله امین که دستکم سه تا چهار ماه از پیروزی انقلاب اسلامی ایران گذشته بود، حدود ۱۲ هزار تن از علما و مبارزان افغانی توسط دولت وقت افغانستان اعدام شدند. لیست این ۱۲ هزار شهید انقلاب اسلامی افغانستان وجود دارد.

لذا از آن زمان به بعد افراد دسته اولی که بتوانند نهضت و انقلاب اسلامی افغانستان را مناسب با آرمان امام پیش ببرند دیگر کسی زنده نمانده بود. همه مردان مبارز دسته اول که خیلی از آنها را می شناختم شهید شده بودند. اگر ما چند نفر هم که در خدمت آنها درس می خواندیم و زنده ماندیم، ناگزیر به خارج از مرزها فرار کردیم. خانه های مان را محاصره کرده

بودند که ناچار به فرار شدیم. این شخصیت ها اکثراً شهید شدند، که امروز ما حتی یک قبر مشخص هم از این ۱۲ هزار شهید گمنام نداریم. یعنی ۱۲ هزار شهید گمنام که آیت الله مصباح، آقای عالم، آقای ناصر، آقای بحر، شیخ محمد امین افشار تعدادی از آنها هستند. آقای بینش یکی از شخصیت های بسیار خوب افغانستان بود. آقای نهضت و بسیاری از مبارزین و اساتید طرفدار امام شهید شدند. اگر فرصتی باشد می توانم تک تک آنها را معرفی کنم. **بفرمایید که نهضت اخوان المسلمین افغانستان در چه سالی شکل گرفت، و اندیشه اخوان المسلمین از چه طریق و توسط چه کسی به افغانستان انتقال یافت؟**

حقیقت افکار و نظریات جماعت اخوان المسلمین، زمانی توسط مبارزان مسلمان افغانی عنوان شد که فعالیت سیاسی احزاب دیگر آغاز گردید. پیشگامان این حرکت ابتدا نهضت جوانان مسلمان را در دانشگاه ها تشکیل دادند. استاد برهان الدین ربانی، صبغت الله مجددی، شهید محمد عمر، شهید حبیب الرحمن، گلبدین حکمتیار و احمد شاه مسعود از شخصیت های بزرگ و بنیانگذار نهضت جوانان مسلمان بودند. و این جنبش از طریق نهضت جوانان مسلمان در افغانستان به فعالیت های خود ادامه داد. بنابر این مبارزات اخوان المسلمین توسط همین شخصیت ها در افغانستان شکل گرفت.

دیدگاه های علامه ابو الاعلی مودودی پاکستانی در افغانستان تا چه میزان کاربرد داشت؟

علامه مودودی هم یکی از شخصیت های فکری و پر نفوذی بود که هنوز در بین برادران مبارز شیعه و اهل تسنن پاکستان و افغانستان طرفدارانی دارد. ویژگی زیبایی که علامه مودودی داشت این بود که در باب اجتهاد هم نوآوری داشت. به رغم اینکه بعضی از علمای اهل سنت که در باب اجتهاد سختگیر هستند، ولی علامه مودودی بحث اجتهاد را بسیار ضروری می دانست، و مبارزان از اندیشه های مودودی در رابطه با مبارزات اسلامی شان بیشتر

استفاده می کردند.

آیا مودودی بیش از حسن البنا و سید قطب و سایر اندیشمندان مصری در افغانستان نفوذ داشت؟

علامه مودودی با توجه به تناسب موقعیت اجتماعی که در پاکستان داشت و به تناسب شناخت ها و رفت و آمدهایی که بین مردم افغانستان و پاکستان وجود داشت، دیدگاه های علامه مودودی به آسانی به افغانستان منتقل می شد، و کاربرد داشت. او پایگاه فکری خوبی در بین جوانان ایجاد کرد. به خصوص پس از اینکه مبارزان افغانی به پاکستان مهاجرت کردند. نقش علامه مودودی در بسیج مردم در ارتباط با مبارزات اسلامی و اخوان المسلمین بسیار مثبت و فعال بود.

احمد شاه مسعود در چه سالی با نهضت جوانان مسلمان ارتباط برقرار کرد؟

در خصوص شهید احمد شاه مسعود، طبیعی است که وقتی یک نفر از حالت طبیعی در قلمرو سیاسی اجتماعی و حتی اخلاقی و نظامی رشد می کند، جامعه به طرف او روی می آورد. مسعود هم به عنوان یک اسطوره جهاد این ویژگی را داشت که مردم بیشتر به او توجه کنند. اما آن چه را که می خواهم در بحث مسعود نقل کنم، یک قرائت دیگری است. خیلی افراد در مورد مسعود سخن گفتند و مقاله نوشتند. در این گفت و گو علاقمند هستم دیدگاه برخی از شخصیت های بزرگ را یادآوری کنم. به طور مثال کلاستون پنسل رئیس صنایع فرانسه وقتی در مورد شهید مسعود صحبت می کند می گوید بالاتر از پیام سیاسی که شهید مسعود، این دوگل افغانستان با خود به فرانسه آورد نور، محبت و صمیمیتی بود که در سیمای او دیدیم. همان ویژگی ها ما را شیفته او ساخت تا او را به فرانسه دعوت کنیم و او را بشناسانیم.

فیلیپ موریون رئیس پارلمان اتحادیه اروپا می گوید که آمریکا و اروپا باید واقعیات افغانستان را از زبان مسعود بپذیرند و نه از زبان دیگران. چون او را مردی صلح دوست می دانیم.





خود را کاملاً حفظ می‌کند. با روحیه اسلامی همراه با حرکت و خواست ملی زمینه را برای مبارزات و حضور در مبارزات اسلامی آماده کرد. جوانی مسعود دقیقاً با اوج گیری مبارزات اخوان المسلمین و اوج گیری مبارزات گروه‌های چپی همزمان می‌شود. روحیه ملی‌گرای مسعود اثر پذیر از روحیه پدر و روحیه مذهبی او اثر پذیر از نظام خانواده و اجتماع به او به

ارث رسیده است. ولی روحیه مبارزات اسلامی که موجب پیوستن او به نهضت جوانان مسلمان می‌شود از فضای مبارزاتی حاکم بر کشور بوده است.

مسعود این سه امتیاز را در اولین مرحله مبارزاتی کسب می‌کند. به عبارت دیگر از سال ۱۳۴۵ که مسعود دقیقاً ۱۴ سال داشت تا سال ۱۳۵۵ یک فضای کاملاً مبارزاتی در افغانستان حاکم بوده است. در آن مرحله نیروهای اخوان المسلمین فعالیت سیاسی می‌کردند. طرفداران امام خمینی (ره) هم فعالیت‌های سیاسی می‌کردند. شیعیان در تکیه خانه‌ها و در حسینیه‌ها فعالیت سیاسی می‌کردند. خیلی از دوستان ما همچون آقای محمد کریم خلیلی از رهبران حزب وحدت اسلامی که امروزه معاون رئیس جمهور می‌باشند، از مبارزان آن مرحله است. به هر صورت این سه فاکتور مرحله نخست مبارزات مسعود را تشکیل می‌دهد. یعنی مسعود در آن مرحله به عنوان یک مبارز مسلمان ملی در صحنه سیاسی افغانستان حضور پیدا کرد. در سال‌های ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۵ داود خان پی در پی با حوادث گوناگون مواجه می‌شود. در سال ۱۳۵۴ مسعود برضد داود خان کودتا می‌کند که به نتیجه نمی‌رسد. در سال ۱۳۵۵ ژنرال میر احمد شاه که قصد کودتا داشت، دستگیر و به شهادت رسید.

مرحله دوم، مرحله جهاد مسعود است. در سال ۱۳۵۷ حکومت کمونیستی در کابل به وجود می‌آید، و زمینه برای قیام عمومی در سرتاسر افغانستان فراهم می‌شود. مسعود در آن مرحله به عنوان یک جوان نیرومند مسلمان و انقلابی که به دلیل شناسایی هویت او توان ادامه تحصیل در دانشگاه را نمی‌یابد وارد سنگرهای جهاد می‌شود، و از یک مبارز مسلمان، یک مجاهد نستوه به وجود می‌آید. دوران جهاد مسعود دوران بسیار زیبایی است. البته وقتی می‌گوییم مسعود یک مجاهد قهرمان است، به معنی این نیست که در سایر مناطق افغانستان شخصیت‌های اسطوره‌ای نداشته‌ایم. هر کدام از آن‌ها جای خود را دارند، و چه بسا اسطوره‌هایی بودند که امروز مجروح هستند. من یکی از اسطوره‌ها را برای شما یاد می‌کنم.

سید جگرن در مناطق مرکزی یکی از اسطوره‌های

گروموف فرمانده سپاه چهلیم شوروی در افغانستان وقتی درباره مسعود صحبت می‌کند می‌گوید، مسعود خیلی هوشیار و شکیب بود. در امور فرماندهی نظامی از برجسته‌ترین فرماندهان معاصر به شمار می‌رفت. او انسانی بی‌نهایت با اراده و پرشور و هنگام پیشرفت عملیات رزمی اوضاع و توازن قوا را با دقت پیش بینی می‌کرد.

سردار رحیم صفوی که یکی از افتخارات ما است می‌گوید شهید ما و همه مسلمان‌های آزاده احمد شاه مسعود اسطوره بی‌نظیر تاریخ افغانستان است. او برای ملت‌های استقلال طلب و مسلمانان آزاده جهان الگوی ارزشمندی خواهد بود.

محمود صیقل میز می‌گوید که نسل مسعود شاید از مقاوم‌ترین نسل‌های عصر ما در روی زمین بوده باشد. و بانو ترکمان اسدی می‌گوید کوه سرافراز هندوکش در دامنه پرمهر خویش آزاد مردی را پرورانید و این را به جهانیان نیک شناساند. آنگاه گوهری یکتا او را در دل پرمهر خویش جای داد.

بفرمایید که احمد شاه مسعود کیست و شخصیت او چگونه تبلور یافت؟

قرائتی که من درباره شهید مسعود دارم باب دیگری است. آنچه که مسعود را مسعود ساخت. آنچه که مسعود را به عنوان قهرمان ملی عنوان کرده آن چیست؟ من عرض می‌کنم که زندگی مسعود را در سه مرحله می‌توان مورد تحلیل و بررسی قرار داد. اگر خواسته باشیم شخصیت دقیق مسعود را کشف کنیم، همین سه مرحله به طور دقیق به پرسش‌تان پاسخ می‌دهد:

مرحله اول از زمان تولد و نو جوانی تا مرحله تحصیلات دانشگاهی اوست.

مسعود در سال ۱۳۳۱ در روستای بازارک در دره پنجشیر متولد شد. پدر او در زمان ظاهر شاه یک سرهنگ نظامی بود. داود خان صدر اعظم وقت افغانستان در آن مرحله همه ارتشیان را زیر نظر داشت. بنابر این همه افسران و درجه داران ارتش افغانستان تأثیر پذیر از اندیشه‌های داود خان بودند. ورود اندیشه داود خان در حوزه نظامی به معنی تحکیم گرایش‌های ناسیونالیستی افغانی در ارتش می‌باشد. یعنی همه افسران افغانستان باید ملی‌گرا و وطن دوست باشند. زیرا ملی‌گرایی بستر گرایش به چپ طرفدار شوروی می‌گردد!

منظور داود خان از ناسیونالیسم، پشتون است یا شامل سایر اقوام افغانستان می‌باشد؟

ناسیونالیسم را به طور کلی در قلمرو افغانستان مطرح می‌نمود، و در درون ناسیونالیسم کلی روی قوم پشتون توجه بیشتری داشت. می‌خواهم این را بگویم هر فردی که در ارتش افغانستان خدمت می‌کرد، اندیشه ملی‌گرایی در ذهن داشت. مسعود اگر در دراز مدت به عنوان قهرمان ملی تبدیل شد، دقیقاً در نتیجه اثر پذیری او از پدر بوده است. تربیتی که پدرش از ارتش گرفته بود در وجود شهید مسعود موثر بوده است. منتهی با یک تفاوت که محیط زندگی پدر مسعود سنتی و مذهبی بود.

اما شهید مسعود در پنجشیر روحیه اسلامی و ملی

جهاد است. فرمانده سید هادی هادی که از ناحیه گردن و کمر مجروح است و نمی‌تواند حرکت کند. شما فکر کنید وقتی آقای هادی هادی وارد ایران شد و استقبالی که در قم توسط مهاجرین از او به عمل آمد بی‌نظیر بود. به غیر از امام خمینی (ره) و آقای هادی هادی تاکنون از هیچ کس دیگری در قم چنین استقبالی به عمل نیامده بود. اینها همان اسطوره‌ها هستند. لذا مسعود در چنان موقعیتی در صحنه ظاهر شد. او با تیز بینی وارد میدان کارزار شد. مسعود ضمن اینکه از نظر نظامی یک آدم قوی و نیرومند بود، در عین حال یک چریک با تجربه بود. چنانچه خود او می‌گفت که میدان جنگ انسان را می‌آموزد. وقتی انسان در عمق جنگ قرار گرفت، آنگاه می‌فهمد که باید چه کار کند. همانگونه که شهید رجایی می‌گفت که سرنوشت جنگ در میدان جنگ باید تعیین شود.

یکی از کارهای ارزشمندی که مسعود در دوران اشغال افغانستان انجام داد، امضای موافقتنامه آتش بس با شوروی‌ها بود. گرچه برخی از دوستان وانمود می‌کنند که این آتش بس سیاسی بوده. اما به هیچ وجه آتش بس مسعود سیاسی نبود. مسعود در پی آن آتش بس توانست زمینه‌های خوبی را برای بازسازی نیروهای خود فراهم کند. بسیار جالب بود که مسعود هیچ وقت وارد گفت و گو با دولت کمونیستی حاکم بر افغانستان نشد. چنانچه تصمیمی برای مذاکره می‌گرفت با فرماندهان ارتش

● شهید شاه مسعود با روحیه اسلامی همراه با خواست ملی زمینه را برای حضور در مبارزات اسلامی آماده کرد. جوانی مسعود دقیقاً با اوج گیری مبارزات اخوان المسلمین و اوج گیری مبارزات گروه‌های چپی همزمان می‌شود. روحیه ملی‌گرای مسعود اثر پذیر از روحیه پدر و روحیه مذهبی او اثر پذیر از نظام خانواده و اجتماع بوده است.



وراهکارشان، طبیعتا توانایی استخدام افراد و به کارگیری پروژه‌های اجرایی‌شان در مقایسه با توانمندی آمریکا و شوروی و کمونسیم کمتر است. چرا کمتر است؟ در درجه اول، دولت‌های حاکم در کشورهای اسلامی یا اثر پذیرند و یا تحت نفوذ غرب و شرق قرار داشتند و اجازه بروز استعداد های موافق نهضت اسلامی را نمی‌دادند. در درجه دوم افرادی که

بنای یک نهضت را می‌گذارند تا مرحله باروری و پختگی‌اش زمان لازم نیاز دارد. مردم افغانستان در آن مرحله نه از پختگی کافی در ابعاد فکری و سیاسی و مهمتر از همه در بعد رهبری نهضت جوانان مسلمان برخوردار بودند، و نه این باور ملی و مردمی افغانستان نسبت به نهضت جوانان مسلمان زیاد بود.

اما چرا مردم در دوران جهاد بر ضد شوروی یکپارچه قیام کردند؟ به این دلیل است که از شوروی شناخت زیاد داشتند. خوب می‌دانستند که شوروی یک رژیم الحادی است. ولی همه مردم باور نداشتند که اخوان المسلمین یک نهضت مستقل اسلامی است تا بتوانند در سایه آن مبارزه کنند. از سوی دیگر نهضت اخوان المسلمین افغانستان در آن مرحله هم دچار اختلافات و انشعابات بود. حکمتیار و ربانی که بعد ها از یکدیگر جدا شدند. علاوه بر این دولت داود خان که در افغانستان حکومت می‌کرد از هویت و اهداف مبارزان شناخت قبلی داشت. به همین دلیل مجاهدانی مثل حبیب الرحمن، محمد عمر و غیره را گرفتند و شهید کردند. همانگونه که در سال ۱۳۲۹ علامه شهید بلخی و یارانش را به جرم کودتا به اسارت گرفتند و شهید کردند.

هرچند این پختگی در میان رهبران سیاسی احزاب وجود نداشت، ولی استقبال بینظیر مردم از مجاهدین در زمان تجاوز شوروی و عوامل وابسته به شوروی مثل نور محمد تره‌کی و حفیظ الله امین باعث شد تا میزان اعتماد مردم نسبت به جوانان مسلمان و

رهبران توانایی رهبری مردم را نداشتند. یعنی وزن بیشتر از توان رهبران بر دوش آنان قرار گرفت. ناگهان در آن مرحله شاهد ظهور صدها گروه و حزب سیاسی شدیم. هر چند تعداد این احزاب در خروج شوروی از افغانستان فوق العاده مؤثر بود. اما وجود این همه گروه‌ها همانند جام زهری بود که به کام مردم ما فرورفت

شوروی وارد مذاکره می‌شد. این نشان می‌دهد که یک آدم جنگی وارد مذاکره نظامی می‌شود و نه مذاکره سیاسی. مسعود به عنوان یک چریک تمام عیار چنانچه خود به دوستانش گفته است، دو شب را یکجا نمی‌خوابید من با دوستان بسیار نزدیک او که دوستان ما هم بودند صحبت می‌کردم. با مخالفین مسعود که از او شکایت داشتند صحبت کردم، همه از توانمندی نظامی مسعود به عنوان یک فرد مثبت یاد می‌کردند و او را یک فرد نظامی دست اول می‌دانستند.

روابط احمد شاه مسعود با سایر اقوام افغانستان چگونه بود؟

در این زمینه من تأکید می‌کنم که مسعود همیشه نه به تاجیک بودن، بلکه به افغان بودن خود افتخار می‌کرد. یک بار دوستان از او پرسیدند که آیا مشکلی به نام تاجیک و افغان دارید؟ گفت که من یک افغان هستم یک مجاهد افغان هستم. روی مسائل قومی کمتر تکیه می‌کرد. او متناسب با آرمان سایر اقوام افغانستان حرکت می‌کرد. به این دلیل می‌گویم که او یک قهرمان ملی شد که در بین هیچ یک از اقوام افغان کسی پیدا نشد که مسعود را ترور کند. اینقدر این آدم قوی و ملی بود که هر جا سرمایه گذاری کردند تا یک افغان تاجیک یا یک افغان پشتون یا یک افغان هزاره یا یک افغان ازبک را استخدام کنند تا مسعود را ترور کند، پیدا نکردند. دیدیم که دو عرب با گذرنامه مراکشی را استخدام کردند. این نشان می‌دهد که مسعود به تمام معنا یک قهرمان ملی است و در بین همه اقوام پایگاه مردمی دارد.

دوران جهاد مسعود یک دوران پر فراز و نشیب بود از یک طرف با شوروی‌ها در جهاد بود، و از طرف دیگر برای ساختار شورای نظام تلاش می‌کرد، تا در جمع مجاهدین یک تشکیلات منسجم فرهنگی و سیاسی بسازد. از طرف دیگر تلاش می‌کرد تا فرماندهان اصیل جهات را متحد و منسجم کند. چنانچه یک بار در جبهه ساغر برای فرماندهان شورای هماهنگی به وجود آورد. با این حرکت‌های منسجم نظامی و اثر گذاری سیاسی توانست شوروی‌ها را متقاعد سازد که ماندنشان در افغانستان بیهوده است. جهادی که مسعود در افغانستان در زمان شوروی‌ها انجام داد یک حرکت کاملاً برخاسته از انگیزه‌های ملی و دینی بود. او در همه صحنه‌ها با واژه‌هایی همچون «خدا می‌داند» و «اراده اصلی دست خداست» و «ما به اراده خدا سر تسلیم فرود آورده‌ایم» روحیه مجاهدان را مقاوم و پایدار نگه می‌داشت.

در زمان حکومت داود خان و پنج سال قبل از کودتای تره‌کی، نیروهای مذهبی و مسلمان و نهضت جوانان نتوانستند قدرتی را به وجود بیاورند. ولی کمونیستها در ارتش و ادارات دولتی رخنه کردند و سرانجام توانستند کودتا کنند. علت ضعف هواداران گرایشات اسلامی چه بوده؟

در حقیقت آسیب پذیری نهضت اسلامی، در برابر فعالیت کمونیستی که از پشتوانه دولت برخوردار بود بیشتر بود. نهضت اخوان المسلمین که از مصر و برخی از کشورهای عربی نشأت گرفت با توجه به افکار

به گروه‌های اسلامی بالا برود. یکی دیگر از دلایل عدم توانایی احزاب و گروه‌های جهادی هم عدم پختگی آنها بود! این است که اگر مبارزه تا ۱۰ سال دیگر یعنی از سال ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۵ ادامه پیدا می‌کرد، این احتمال وجود داشت که مبارزان در آن مرحله دولت‌هایی چون داود خان و تره‌کی را سرنگون کنند. و یک دولت و یک نظام مستقل به وجود بیاورند.

اما چرا مبارزان مسلمان در مراحل مبارزه و آموزش جوانان توانستند افراد بسیاری را جذب کنند؟ ما از سال ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸

تا سال ۱۳۵۰ نیروهای فراوانی را جذب کردیم. در هرات، در کابل، در قندهار، در جلال آباد و در همه جا تشکیلات سیاسی و فعالیت فرهنگی داشتیم. پیش بینی می‌کردیم که در مرحله ده ساله (۱۳۵۵ تا ۱۳۶۵) بتوانیم نظام داود خان را سرنگون کنیم. لذا نیروهای مبارز بر اساس این پیش بینی برنامه‌شان را تنظیم کرده بودند، تا در آن مدت ده ساله داود خان را سرنگون نمایند. ولی وقتی که کودتای عوامل شوروی در اردیبهشت سال ۱۳۵۷ روی داد، و نیروهای شوروی یک سال بعد وارد افغانستان شدند، عامه مردم اطراف مبارزان را گرفتند. اطراف رهبران را گرفتند.

لذا رهبران توانایی رهبری مردم را نداشتند. رهبران غافلگیر شده بودند. رهبری عامه مردم برای رهبران مقدور نبود. یعنی وزن بیشتر از توان رهبران بر دوش آنان قرار گرفت. ناگهان در آن مرحله شاهد ظهور صدها گروه و حزب سیاسی شدیم. هر چند تعداد این احزاب در خروج ارتش شوروی از افغانستان فوق العاده مؤثر بود. اما وجود این همه گروه‌ها پس از خروج شوروی همانند جام زهری بود که به کام مردم ما فرورفت.

روابط احمد شاه مسعود با برهان الدین ربانی چگونه بود؟ آیا به نظر شما مسعود تا حدودی مستقل عمل نمی‌کرد؟

وقتی احمد شاه مسعود جذب نهضت جوانان مسلمان شد با حبیب الرحمن، حکمتیار و ربانی آشنا شد. زمانی هم که جهاد همگانی شد، مسعود با توجه به روابطی که با احزاب و با افراد مبارز داشت، جانب استاد ربانی را گرفت. پس از اینکه حکمتیار و ربانی از هم جدا شدند، و حکمتیار حزب اسلامی

وقتی کابل به دست طالبان سقوط کرد، مسعود همراه با دولت به طرف بدخشان و تخار رفت. اگر تلاش و کمک‌های جمهوری اسلامی ایران نبود، مسعود نمی‌توانست در مقابل طالبان مقاومت کند. می‌خواهم این مطلب را بگویم که ای کاش دوستی و همکاری مسعود با ایران زودتر شروع می‌شد، و دشمنی پاکستان با مردم ما از اول آشکار می‌شد

لذا می‌توان گفت که مسعود در بعد نظامی، گمان می‌کرد که اگر وارد یکی از کشورهای همسایه شود به او اتهام سیاسی بسته می‌شود. و به جبهه نظامی‌اش آسیب وارد می‌آید. یکی از ابعاد بسیار قوی شخصیت او که همه مردم افغانستان به آن اعتراف کرده‌اند، و گفته‌اند تنها کسی که به خارج نرفته و اصالت خود را در برابر شوروی حفظ کرده مسعود است. این نقطه عطفی در مبارزات نظامی مسعود بود که دشمن هم در جریان گزارش‌های دیپلماتیک از طریق سفارت خود در کابل اعتراف کرده بود. من یک وقت به یکی از دیپلمات‌های شوروی گفتم شما فکر نکنید که اگر مسعود روزگاری با شما جنگیده سر به دروازه آمریکا زده باشد. هرگز این کار را نکرده است. شما اگر خواسته باشید جلوی تروریسم و آمریکا و القاعده و طالبان را بگیرید خودتان باید به سراغ مسعود بروید. مسعود کسی نیست که به سراغ شما بیاید. آدمی نیست که از مرز بیرون شود. مسعود کسی نیست که به کشور دیگری وابسته شود. براساس همین دیدگاه بود که شوروی‌ها وزیر دفاع‌شان را به پنجشیر اعزام کردند و همین خصوصیت او بود که موافقتنامه آتش بس موقت را در زمان جهاد با شوروی‌ها امضا کردند.

روابط مسعود با جمهوری اسلامی ایران چگونه بود؟

وقتی کابل به دست طالبان سقوط کرد، مسعود همراه با دولت به طرف بدخشان و تخار رفت. می‌خواهم این مطلب را بگویم که ای کاش دوستی و همکاری مسعود با ایران زودتر شروع می‌شد، و دشمنی پاکستان با مردم ما از اول آشکار می‌شد.

آقای ربانی همواره در حال رفت و آمد به ایران بود. علت اینکه ایشان نتوانست روابط مسعود با ایران را بهتر کند چیست؟

مسعود در مسائل نظامی فوق‌العاده زیرک بود. ولی در حوزه سیاسی نیازمند مشاورین خوبی بود. دکتر عبد الرحمن به عنوان یک فرد سیاسی می‌توانست در مسائل سیاسی به مسعود کمک کند. ولی او هم نتوانست در این زمینه او را کمک نماید..

با توجه به حوزه همکاری‌های ایران و افغانستان رابطه مسعود با ایران یک رابطه کاملاً فرهنگی اسلامی و طبیعی بنظر می‌رسید. اما فاقد عضو رابط فعال بود. در حالی که پاکستان این‌گونه نبوده و هنوز هم نیست. زیرا وجود دولت نیرومندی در

مرزها زندگی می‌کردند، به راحتی آن‌ها را به وابستگی به بیگانگان متهم می‌کردند. مسعود تشخیص می‌داد که اگر وارد یکی از کشورهای همسایه شود. اگر از حوزه داخلی خود بیرون رود، خیلی زود آسیب پذیر می‌شود. از ابتدا نمی‌خواست در جبهه نظامی‌اش یک حرکت سیاسی به وجود آید. یعنی به نوعی شک و بدبینی سیاسی به وجود آید. ولی بعدها این کار را کرد که برای او آسیب‌هایی در پی داشت. یک آدمی که کار نظامی می‌کند. بدبینی‌های سیاسی مثل طناب دار در گردن اوست. مسعود برای شخصیت نظامی خود اهمیت زیادی قابل بود. نمی‌خواست و یا فرصت اینکه به عنوان یک آدم سیاسی جلوه‌گر شود را نداشت. شاید به میزان حفظ ظرافت‌های سیاسی می‌توانست از نظر سیاسی هم رهبری کند. متأسفانه این ظرافت‌های سیاسی در وجود او کمتر بود. اصولاً ضعف سیاسی در وجود مسعود بیش از ضعف نظامی او بود.

در یک گفت و گوی مطبوعاتی از مسعود می‌پرسند که دوست دارید فرزندان در آینده چه کاره شود؟ او بیدرنگ پاسخ می‌دهد که می‌خواهم دیپلمات شود. این نشان می‌دهد که او از نظر سیاسی این نقطه ضعف را بعدها احساس کرده بود. من یک خاطره برای شما بگویم. وقتی استاد ربانی قدرت را در افغانستان از آقای صبغت الله مجددی تحویل گرفت، من همراه سه یا چهار تن از دوستان به کابل رفتم. دو روز از ورودمان به کابل نگذشته بود که آقای مسعود من و آقای حقجو را برای صرف ناهار دعوت کرد. وقتی سر سفره نشستیم، مسعود از ما پرسید که آیا شما آمده‌اید کار تشکیلاتی کنید یا دولت را تقویت کنید؟ من به او گفتم که ما آمده‌ایم تا دولت تقویت شود.

آنگاه مسعود دست خود را دراز کرد و ما هم دست روی دست او گذاشتیم سپس دعا کرد و نهار را با هم خوردیم. بعد از صرف ناهار آقای حقجو از او سؤال کرد که آقای مسعود این چه سؤالی بود که کردید؟ مسعود گفت که لازم نیست یکدیگر را بشناسیم. شما به اندازه عمر ما مبارزه کرده‌اید. ما شما را می‌شناسیم و شما ما را می‌شناسید. بچه‌هایی را که برای مبارزات فرهنگی برای ما اعزام کردید، اکنون در حوزه فرهنگی فعالیت می‌کنند. اگر شما کار تشکیلاتی کنید این بچه‌ها از هم می‌پاشند. شکر خدا که شما برای تقویت دولت کار می‌کنید.

سپس به آقای حقجو گفتم که سخنان مسعود نشان می‌داد که او بر خلاف اینکه در کار نظامی بسیار قوی و مطمئن است. ولی از کار سیاسی به شدت هراس دارد. این را من بعدها از دکتر عبد الرحمن یکی از دوستانم در تهران شنیدم که اختلافات ایشان با مسعود چیزی جز همین نبوده است. روزی از دکتر عبد الرحمن سؤال کردم که ناراحتی‌تان با مسعود به کجا رسید؟ او گفت که مسعود کار سیاسی را با کار نظامی یک نوع فکر می‌کند و مشکل است با او کار سیاسی کرد. من در ارتباط با کشورهای خارجی باید روابط خوبی داشته باشم. مسعود مشغله و استعدادش بیشتر در حوزه نظامی است.

را تأسیس کرد و ربانی حزب جمعیت اسلامی را پایه گذاری کرد، مسعود و برخی از دوستان او به جمعیت اسلامی پیوستند. آنگاه مسعود تلاش کرد تا در پنجشیر مرکزیتی برای خود به وجود بیاورد، و این مرکز را زیر نظر ربانی اداره کند و نه به صورت مستقل. البته گاهی هم مستقل عمل می‌کرد، و شورای نظار را به وجود آورد. ولی به هر حال از رهبری و فرماندهی استاد ربانی اطاعت می‌کرد.

طبیعت جمعیت اسلامی به رهبری استاد ربانی، بر خلاف حزب اسلامی حکمتیار یک تشکیلات بسیار باز و قابل ملاحظه‌ای بود. در حالی که حزب اسلامی یک تشکیلات بسیار سخت و پیچیده تر است و فرصت‌های مبارزاتی مستقل را در درون خود نمی‌پذیرد. استاد ربانی هر کسی را که می‌خواست به نوعی مبارزه کند و با شوروی مخالف بود، ابتدا او را می‌سنجید که اگر قابل اصلاح باشد، او را می‌پذیرفت و تشویق می‌کرد. تشکیلات، دفتر کار و حزب ربانی از آغاز یک تشکیلات باز بوده است. فرصت را برای پذیرش افراد متعهد در درون خود باز گذاشته است. او با صبر و حوصله به هر نحوی که شده استعدادها را در درون جمعیت اسلامی می‌پذیرد. زیاد حساسیت نشان نمی‌دهد. او مردی فهیم، بردبار و خوش برخورد است. جذم و دگم اندیش و خشن نیست.

ملاحظه کنید که به رغم گذشت زمان طولانی، هنوز حضور جامع استاد ربانی به عنوان یک چهره ملی و جهادی. به عنوان رهبر مقاومت در بین مردم افغانستان مطرح است. در حالی که اکثر رهبران مقاومت یا حذف، یا عزل شدند. یا دیگر در صحنه نیستند. ولی استاد ربانی پایگاه خود را همچنان حفظ کرده است. این از ویژگی‌های ربانی است که می‌توان گفت مسعود را شناخته بود. مسعود نیز متقابلاً در مخالفت با حکمتیار و تأیید استاد ربانی هم شناخت بسیار خوبی داشته است. مسعود نشان داد که یک آدم فوق‌العاده زیرک و جامعه شناس است که استاد ربانی را با دقت انتخاب کرده و در کنار او توانسته است شورای نظار را به عنوان یک بدنه مستقل و هماهنگ با جمعیت اسلامی پایه گذاری کند.

آیا جمعیت اسلامی به استثنای تشکیلات نظامی مسعود در دره پنجشیر، واحدهای نظامی در سایر مناطق افغانستان هم داشت؟

آری... شهید ذبیح الله در مزار، علم خان در سرپل، اسماعیل خان در هرات. در میان جنوبی‌ها هم همین طور در بین پشتون‌های قندهار بزرگترین نیرو را در اختیار داشت. خان بابا در غزنی یکی از بزرگترین فرماندهان استاد ربانی بود. در اکثر ولایات فرماندهان خوبی داشت. در مناطق مرکزی دوستان و ارادتمندان خوبی از اهل تشیع جذب کرده بود.

علت اختلافات مسعود با کشورهای همسایه افغانستان چه بوده؟

مسعود با توجه به موقعیت دشواری که داشت می‌کوشید که از افغانستان خارج نشود. جامعه شناسی او از اوضاع اجتماعی افغانستان خیلی خوب بود. به این دلیل که جامعه افغانستان افرادی را که بیرون از

افغانستان را به ضرر خود می‌داند.

افغانستان به هر اندازه که در دو حوزه نظامی و سیاسی قوی باشد. و از مدیریت توانمند برخوردار باشد، می‌تواند بر مشکلات چیره شود. ولی شرایطی را که پاکستانی‌ها در افغانستان به وجود آوردند، فرصتی برای رهبران سیاسی و فرماندهان مجاهدین فراهم نشد تا با استفاده از مدیریت و تخصص و نیروهای نظامی خود، کشورشان را اداره کنند. پاکستانی‌ها و پشت سر آن‌ها انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها در افغانستان دخالت کردند. من معتقدم که انگلیسی‌ها از طریق پاکستان، در رابطه با افغانستان نسبت به آمریکایی‌ها فوق العاده مقصرند.

اصولا انگلیس در زمان اشغال شبه قاره هند، کشور پاکستان را به وجود آورده و مدافع موجودیت آن است....

همین طور است. پاکستان و هند ده‌ها سال در



حوزه انگلیس بوده‌اند و این دو کشور را خط قرمز خود می‌داند. انگلیسی‌ها دقیقاً با استفاده از موقعیت پاکستانی‌ها، جنگ را بر دولت نوپای افغانستان تحمیل کرده و ادامه می‌دهند.

به نظر می‌رسد انگلیسی‌ها، آمریکا را هم در افغانستان بازی داده‌اند....

دقیقاً همین طور است. من بر این باورم که انگلیس، آمریکا را به روزگار شوروی خواهد نشانده. به هر صورت مسعود در این وادی یک مشاور خوب سیاسی لازم داشت.

افغانستان به هر اندازه که در دو حوزه نظامی و سیاسی قوی باشد. و از مدیریت توانمند برخوردار باشد، می‌تواند بر مشکلات چیره شود. ولی شرایطی را که پاکستانی‌ها در افغانستان به وجود آوردند، فرصتی برای رهبران سیاسی و فرماندهان مجاهدین فراهم نشد تا با استفاده از مدیریت و تخصص و نیروهای نظامی خود، کشورشان را اداره کنند.

علت بروز اختلافات بین احزاب و سازمان‌های جهادی بعد از سقوط دولت نجیب الله چه بوده و چه کسی به این اختلافات دامن می‌زد؟

در خصوص اختلافاتی که بین سران گروه‌های جهادی در کابل به وجود آمد، ابعاد داخلی و خارجی داشت و حرکت‌های داخلی تأثیر پذیر از دخالت‌های خارجی بود. یا به تعبیر دیگری اثر گذار از یکدیگر بودند. در کابل یک سری توافق‌هایی بین وزیر خارجه دولت نجیب الله و مسعود صورت گرفت. وقتی نجیب می‌خواست از افغانستان خارج شود وزیر خارجه او با مسعود در جبل السراج ملاقات کرد و به او گفت اگر ما از افغانستان خارج شویم در افغانستان خلأ قدرت به وجود می‌آید. زمانی که مسعود از سمت شمال به اطراف کابل رسیده بود، حکمتیار هم از طرف جنوب در نزدیکی کابل مستقر شده بود. ظاهر قضیه این است که مسعود با حکمتیار تماس تلفنی برقرار می‌کند و حکمتیار از تصمیم خود برای ورود نظامی به کابل صحبت می‌کند و مسعود بر لزوم حفظ امنیت در کابل به او هشدار می‌دهد. ولی حکمتیار تهدید می‌کند که با زور نظامی وارد کابل می‌شود. مسعود به او می‌گوید که وظیفه دارد از مردم کابل دفاع کند.

ظاهر قضیه آغاز اختلافات در کابل از همین جا شروع می‌شود. ولی در باطن چیز دیگری است. در اختلافات پنهان دو عامل قوی نقش دارد که یک عامل آن پاکستان است. پاکستان قدرت خود را در ضعف افغانستان می‌بیند. کما اینکه آبادانی پاکستان را در ویرانی افغانستان می‌بیند. در عین حال از آن طرف سازمان ملل متحد شکست سیاسی سنگینی از مسعود متحمل می‌شود. قبل از آمدن رهبران مجاهدین از پیشاور به کابل یک شورای رهبری ۱۵ نفره تشکیل شده بود، که آمریکا و سازمان ملل متحد علاقمند بودند این شورا به طور موقت در کابل حکومت تشکیل دهد. هواپیمای حامل شورای ۱۵ نفره در مسیر راه بود که مسعود کابل را فتح کرد و آمریکا و نیروهای سازمان ملل را ناکام گذاشت. این حرکت ضربه بسیار سهمگینی بر طرح آمریکا و سازمان ملل متحد تعبیر شد. بنابراین آمریکا و سازمان ملل و تمام ایادی غرب از دست مسعود شاکی شده بودند. به نوعی می‌خواستند از او انتقام بگیرند. پاکستانی‌ها فرصت را غنیمت شمردند و آمریکا را متقاعد کردند که در امور افغانستان و مجاهدین دخالت نکند. ولی پاکستانی‌ها نیروهای حکمتیار و مخالفین دولت مجددی و مسعود را بسیج کردند، تا کابل را تسخیر کنند. این بازی را مدت‌ها بعد سازمان ملل به کرسی می‌نشانده. وقتی پاکستانی‌ها وارد پروسه بازی می‌شوند، آمریکایی‌ها عقب نشینی می‌کنند. در آن مرحله نماینده سازمان ملل متحد برای خرید

موشک‌های ضد هوایی استیگر و سلاح‌های دولت وارد افغانستان می‌شود، تا ارتش افغانستان را خلع سلاح کند. اینها خیلی حرف است. من به عنوان رئیس تشریفات ریاست جمهوری و معاونت روابط بین الملل ریاست جمهوری تا حدودی در جریان امور قرار داشتم. احمد شاه مسعود وزیر دفاع دولت موقت برای جمع آوری سلاح‌ها و مهمات و متمرکز کردن آن‌ها در وزارت دفاع موافقت کرد. تا خریداری و بهای آن پرداخت شود. ولی نماینده سازمان ملل گفت که ما سلاح‌ها را جمع آوری و به کشور دیگری منتقل می‌کنیم. آنگاه مسعود وزیر دفاع با این تقاضا مخالفت کرد.

اینجاست که سازمان ملل و غرب برای نابودی سلاح‌های موجود در افغانستان دست به توطئه زدند تا انبوه سلاح‌ها و مهمات در دست مسعود قرار نگیرد. در این میان پاکستان بزرگترین پروژه بود که آمریکا و انگلیس می‌خواستند سلاح‌های مانده از دوران جهاد در افغانستان را به پاکستان و یا جای دیگری منتقل کنند. زیرا افغانستان در آن مرحله به یکی از بزرگترین مرکز سلاح و مهمات در منطقه تبدیل شده بود. برای اینکه این سلاح‌ها را از بین ببرند، جنگ داخلی راه انداختند و از بین بردند، و ملت ما را هم نابود کردند. سرانجام شورایی را نظیر همان شورای ۱۵ نفره در پی اجلاس‌های قبرس، روم و بن وارد کابل کرده و شرایطی را بر مردم ما تحمیل کردند که هم اکنون شاهد پیامدهای آن هستیم. این اقدام ده سال بعد از تجاوز شوروی به افغانستان روی داد. این یک پروژه نامیمونی بود که در مقطع کنونی منافع پاکستان، آمریکا، انگلیس و کشورهایایی را که به عنوان حامیان اقتصادی افغانستان به شمار می‌آیند تأمین کرد و افغانستان را وارد یک بحران بسیار طولانی و خطرناک ساخت. و پیشبینی می‌کنم که در نتیجه این توطئه آسیب پذیری نیروهای خارجی در افغانستان افزایش یابد.

با این وصف آینده افغانستان را چگونه می‌بینید؟
آینده افغانستان را خوب می‌بینم. منتهی قبل از ابراز این خوشبینی لازم می‌دانم به دو نکته مهم اشاره کنم که یکی رقابت آمریکا و انگلیس در قضیه افغانستان است. و دیگری رقابت ایران با آمریکا در منطقه و جهان است. به همین میزان اطمینان دارم که انقلاب اسلامی به رهبری آیت الله خامنه‌ای با توانمندی و خردمندی که امروز در ایران شاهد آن هستیم راهش را دنبال می‌کند. این یک مسیر طولانی است و منطقه را در سایه «اهدنا الصراط المستقیم» همراه خود می‌برد. صراط المستقیم در برگزیده همه راه‌هاست. ولی منظور «ولنهدینهم سبیلنا» راه‌های کوچکتری است که به صراط المستقیم ختم می‌شود. به همین میزان که پیروزی انقلاب اسلامی ایران به نهضت امام زمان (عج) ختم می‌شود. من مطمئنم که افغانستان هم به همین سو پیش خواهد رفت. موقعیت ایران چه بخوایم و چه نخواستیم در منطقه قابل لمس است. آمریکا سرانجام این موقعیت را خواهد پذیرفت. ■

عنصر شاخص و برجسته جهاد در افغانستان بود...

■ **بازبینی شاخصه‌های احمد شاه مسعود در گفت و گو با حجت الاسلام والمسلمین سید عیسی حسینی مزاری رئیس خبرگزاری صدای افغان (آوا)**



را ساقط کنند. یکی از نگرانی‌های عمده غربی‌ها و کشورهای قدرتمند، این بود که پیروزی مجاهدین و تأسیس حکومت اسلامی در کابل دو پیامد مهم و عمده داشت که هر دو پیامد برای غرب خطر ایجاد می‌کرد. پیامد اول این بود که امکان داشت جهاد مردم افغانستان که به عنوان یک الگو در جهان اسلام مطرح شده بود به سایر کشورهای اسلامی سرایت کند. به یاد دارم که مجاهدین الجزایری شعارشان این بود که باید روند مبارزات مجاهدین افغانی را الگو و سرمشق قرار دهند، و در کشورشان نیز حکومت اسلامی برقرار کنند.

بنابراین با توجه به اینکه برخی از اتباع کشورهای غربی هم به افغانستان آمده بودند و در عملیات جهادی حضور داشتند و آموزش‌های چریکی و مبارزاتی دیده بودند، و بعد از پیروزی مجاهدین به کشورشان بازگشته بودند، حالت الگو شدن جهاد مردم افغانستان برای غربی‌ها خطر جدی ایجاد کرده بود. لذا بازگشت نیروهای انقلابی و جهادی به اروپا عامل دیگری بود که می‌توانست روحیه ستیزه جویی با استکبار را به میان مسلمانان اروپا منتقل کند. با این وصف، این پیامد برای غربی‌ها بسیار سنگین و نگران کننده بود و آن‌ها لازم دیدند که الگو بودن مردم افغانستان را بشکنند.

پیامد دیگر پیروزی مجاهدین افغانستان این بود که امکان داشت یک حکومت اسلامی در افغانستان به وجود آید که با حکومت اسلامی ایران همسو و هم فکر و هماهنگ بشود. با توجه به این که جمهوری اسلامی در طول سالیان جهاد در کنار مردم افغانستان بوده و رهبران مجاهدین افغانی نیز با ایران رابطه بسیار نیک و حسنه داشتند. به خصوص زمانی که حکومت اسلامی در افغانستان به وجود آمد. این

● **پیروزی مجاهدین امکان تشکیل حکومت اسلامی و همسویی آن با حکومت اسلامی ایران را به وجود آورد. زمانی که در افغانستان حکومت اسلامی به وجود آمد، تأثیر پذیر از افکار و اندیشه‌های امام خمینی (ره) و مقام معظم رهبری امام خامنه‌ای بود. لذا ترس و هراس وجود قدرت‌های استکباری را فرا گرفت، و تصمیم گرفتند حکومت مجاهدین را سرنگون کنند**

حجت الاسلام والمسلمین سید عیسی حسینی مزاری رئیس خبرگزاری صدای افغان (آوا) و مدیر مسئول هفته نامه انصاف مبارزات خود را بر ضد حکومت کودتایی کمونیستی افغانستان در سال ۱۳۵۷ آغاز کرده و در سال ۱۳۶۱ مبارزات درون شهری و مخفی را در شهر مزار شریف در مرکز ولایت بلخ در شمال افغانستان رهبری نموده است. در پی تشدید مبارزات مسلحانه و جهادی وارد فاز فعالیت‌های فرهنگی و رسانه‌ای احزاب جهادی شده است. آقای مزاری در سال ۱۳۷۰ تشکیلاتی را به نام مرکز فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی تیبان تأسیس کرده و نشریاتی را به نام هفته نامه عاشورا در کابل منتشر ساخته است. خبرگزاری صدای افغان که آقای مزاری مسئولیت اداره آن را بر عهده دارد تنها خبرگزاری بین المللی بخش خصوصی است که در خارج و داخل افغانستان دفاتر نمایندگی دارد. مزاری در این گفت و گوی اختصاصی اوضاع جاری افغانستان و نقش احمد شاه مسعود در آزاد سازی و تحولات این کشور را شرح می‌دهد:

در آغاز بحث بفرمایید در چاقوب کدام حزب جهادی فعالیت می‌کردید؟

بسم الله الرحمن الرحیم: من از سال ۱۳۵۷ عضو سازمان فدائیان اسلام افغانستان بودم که رهبری این تشکیلات را آقای مصباح مزاری بر عهده داشت. این سازمان در سال ۱۳۶۲ با همکاری سازمان دیگری، جبهه متحد انقلاب اسلامی افغانستان را تأسیس کرد، و من تا سال ۱۳۶۹ در چاقوب این جبهه فعالیت می‌کردم. از سال ۱۳۷۰ فعالیت‌های حزبی را کنار گذاشتم و تشکیلات مستقلی به نام مرکز فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی تیبان را تأسیس کردم که تا به حال به صورت مستقل در افغانستان به عنوان یک جریان گسترده فعالیت دارد. ضمن اینکه با همه احزاب سیاسی، شخصیت‌ها و سازمان‌های مردمی به منظور ایجاد تفاهم و هماهنگی بین جریان‌های مختلف تعامل مستقل داریم.

ریشه تراژدی افغانستان از چه سالی آغاز شد؟

ریشه بحران در افغانستان به پیش از وقوع کودتای کمونیستی در روز هفتم اردیبهشت سال ۱۳۵۷ و به زمان سلطنت ظاهر شاه باز می‌گردد، اما این بحران در زمان حکومت داود خان شدت یافت. با وقوع کودتای کمونیستی بحران داخلی به اوج رسید، و تحولات گوناگونی کشورمان را فرا گرفت. مهمترین تحولی که در افغانستان اتفاق افتاد، جهاد سرتاسری مردم در برابر نظامیان شوروی و حکومت دست نشانده شوروی در کابل بود. سرانجام در نتیجه جهاد عمومی و سرتاسری چهارده ساله مردم زمینه‌های فرار و شکست ارتش سرخ شوروی در افغانستان و سقوط حکومت کمونیستی فراهم گردید، و در پی آن حکومت اسلامی برقرار شد.

قدرت‌های بیگانه با توجه به اهمیت موقعیت افغانستان، آرام ننشستند و کوشیدند دولت مجاهدین

حکومت تأثیر پذیر از افکار و اندیشه‌های حضرت امام خمینی (ره) و مقام معظم رهبری امام خامنه‌ای بود. بنابراین ترس و هراس سراسر وجود قدرت‌های استکباری را بیش از پیش فرا گرفت، و به همین خاطر تصمیم گرفته شد هر طور شده حکومت مجاهدین سرنگون گردد. به همین دلیل بود که جنگ‌های داخلی در افغانستان آغاز شد و اوج گرفت. اما دشمنان با این توطئه هم نتوانستند حکومت مجاهدین را ساقط نمایند، و تصمیم گرفتند که القاعده و طالبان را به وجود بیاورند.

با چه انگیزه‌ای القاعده و طالبان را به وجود آوردند؟

گروه‌های القاعده و طالبان با چند انگیزه تأسیس شدند. اولین انگیزه تأسیس طالبان و القاعده در هم کوبیدن روند جهاد در افغانستان و ساقط نمودن حکومت اسلامی افغانستان و پاکسازی نیروهای جهادی بود. آمریکا، انگلیس، عربستان سعودی و پاکستان برای تحقق این هدف دست به دست هم دادند و طالبان را تأسیس کردند. القاعده هم از همان عرب‌هایی که در افغانستان آموزش نظامی و فرهنگی دیده بودند، از قبل توسط سازمان سیا ایجاد شده بود و از آن حمایت می‌شد. بنابراین گروه‌های یاد شده وقتی وارد عمل شدند، حکومت اسلامی را ساقط ساختند و کابل را به تصرف خود درآوردند.

انگیزه دوم از تأسیس طالبان و القاعده خسته ساختن مردم از اسلام بود. نیروهای استکبار امیدوار بودند که با روند افراطگری که طالبان در افغانستان ایجاد کرده

■ گوشه‌ای از راهپیمایی مردم افغانستان.



نفوذ اندیشه ولایت فقیه را در جهان تا حدودی مهار کنند و مشکلات مختلفی را به وجود بیاورند.

امام خمینی (ره) پس از استقرار حکومت کمونیستی در افغانستان همواره از جهاد ملت مظلوم این کشور دفاع می‌کردند. بفرمایید که نسل کنونی افغانستان از مواضع و حمایت‌های امام چه شناختی دارد؟

نیروهای نسل جهاد که قطعاً فرمایشات امام (ره) را به یاد دارند. نیروهای جهادی و مبارز افغانی نه تنها به یاد دارند که تا زنده هستند، به هیچ وجه فراموش نخواهند کرد. از حمایت‌های حضرت امام (ره) در زمان جهاد و حمایت‌های ملت ایران در دوران هجرت بینهایت سپاسگذار هستند. به خصوص اینکه جمهوری اسلامی به خاطر حمایت از مجاهدین افغانستان بهای بسیار سنگینی پرداخت کرد. از آن طرف که جمهوری اسلامی درگیر جنگ نابرابر با رژیم حزب بعث عراق و حامیان او بود، با مشکلات زیادی مواجه بود. اما با این وصف باز هم به مجاهدین افغانی کمک می‌کرد. حتی در آن زمان مطرح بود که وزیر خارجه وقت شوروی به ایران آمد و به حضرت امام (ره) پیشنهاد کرد که به مجاهدین افغانستان کمک نکنید ما هم به صدام موشک نمی‌دهیم. امام حاضر نشد که یک چنین بهایی را بپردازد و دست از حمایت مجاهدین بردارد، تا مردم تهران و سایر شهرهای ایران از شلیک موشک‌های ساخت شوروی در امان بمانند. امام حاضر شد که جان خود و جان هموطنان خود را در معرض موشک‌های صدام قرار دهد ولی از حمایت مجاهدین افغانستان دست نکشد. این موضع گیری اصولی برای مردم و مجاهدین افغانستان بسیار شیرین است. مردم افغانستان اگر تا ده‌ها سال آینده هم هر کاری کنند، گمان نمی‌کنم که این دید و حسن نیت جمهوری اسلامی و اقدامات عملی حضرت امام را جبران کنند.

همچنین دید مثبت حضرت امام خامنه‌ای و حمایت‌هایی که ایشان و سایر مقامات جمهوری اسلامی از مجاهدین افغانستان در زمان حکومت طالبان و بعد از سقوط طالبان به عمل آوردند، و حمایت از دولت فعلی که تا به حال در بخش‌های مختلف ادامه دارد، ستایش برانگیز است. اینها حرکت‌هایی است که از طرف رهبر معظم انقلاب حضرت امام خامنه‌ای و جمهوری اسلامی ایران صورت گرفته که در خاطرات مردم افغانستان زنده باقی مانده است. در رابطه با نسل جدید دولت

اختلافاتی که بین گروه‌های جهادی در افغانستان اتفاق افتاد، دست دشمن خارجی در کار بوده است. آن‌ها از کانال کشورهای همسایه و از راه‌های دیگر وارد عمل شدند، و اختلافات بین گروه‌های جهادی را شدت بخشیدند. یعنی آن‌ها را وادار کردند براساس اختلافات سلیقه‌ای و اختلافات کم ارزش به جان هم بیفتند. به هر حال امکان دارد بین هر ملت و قوم و جامعه‌ای، اختلافات سلیقه‌ای وجود داشته باشد، ولی دشمنان آمدند آتش جنگ و نفاق را شعله

ور ساختند و سرانجام جنگ‌های داخلی آغاز شد.

به این نکته اشاره کردید که یکی از اهداف قدرت‌های غربی از بین بردن ایده انقلاب اسلامی یا نظام ولایت فقیه است؟ با توجه به اینکه شیعیان یک سوم جامعه افغانستان را تشکیل می‌دهند، آیا پذیرش ایده ولایت فقیه در جامعه‌ای که ۷۰ درصد آن را برادران اهل سنت تشکیل می‌دهند، امکان پذیر بود؟

من گفتم که انگیزه دشمن از تأسیس طالبان و القاعده مبارزه با اندیشه ولایت فقیه بود. منظوری این نیست که این اندیشه باید در افغانستان حاکمیت پیدا کند. اندیشه نظام ولایت فقیه که با پیروزی انقلاب اسلامی ایران توسط حضرت امام خمینی (ره) تأسیس شد. دیری نپایید که از مرزهای جمهوری اسلامی فراتر رفت، و نه تنها جهان اسلام را زیر سایه امواج خود قرار داد، بلکه در سطح کشورهای آمریکا و اروپا هم نفوذ پیدا کرد.

لذا دشمن علیه اندیشه ولایت فقیه و علیه جمهوری اسلامی ایران توطئه‌های زیادی انجام داد. کودتاهای متعددی طراحی کرد. حادثه طبس را طراحی کرد. ولی نتوانستند کاری از پیش ببرد. دشمن به منظور کوبیدن مرکزیت ولایت فقیه و خشکاندن ریشه اندیشه ولایت فقیه جنگ تحمیلی هشت ساله ایران و عراق را طراحی کرد. وقتی که دشمنان از ناکامی این توطئه‌ها ناامید شدند، ترفند دیگری را طراحی کردند، و اندیشه طالبان را جایگزین اندیشه ولایت فقیه کردند. این اندیشه را در میان افکار عمومی جهان مطرح کردند. ایده طالبان را به عنوان اندیشه اسلامی مطرح کردند. طالبان را قهرمانان جدید جهان اسلام معرفی کردند، تا افکار عمومی جهان متوجه اندیشه طالبان گردد. و از سوی دیگر اندیشه ولایت فقیه به بوته فراموشی سپرده شود. پس از اینکه طالبان و القاعده جایگزین شدند.

آن‌ها همزمان طرح بدنام کردن القاعده و طالبان را نیز آغاز کردند. مسلمانان جهان برای شرکت در تجدید حیات اسلام از اندیشه ولایت فقیه شناخت کافی نداشتند. در عین حالی که برخی از مسلمانان با اندیشه طالبان و القاعده رابطه مستقیم داشتند، این دو گروه با رفتار و حرکات خود چهره اسلام را مخدوش کردند. اذهان مسلمانان را مشوش کردند. من معتقدم که غربی‌ها با این ترفند موفق شدند جلوی رشد و

و آن را ادامه داده، و سخت گیری‌ها و در مضیقه قرار دادن مردم امکان دارد مردم از اسلام خسته شوند، و سپس هر حکومت سکولاری را که در افغانستان به وجود می‌آورند، قطعاً مردم آن را می‌پذیرند. لذا برای تحقق این هدف طالبان را بر علیه مردم افغانستان مسلح کردند، و شرایط بسیار سختی را به وجود آوردند.

انگیزه سوم و عمده تأسیس طالبان و القاعده انگیزه جهانی بود. به این معنا که باید علیه اندیشه جهانی ولایت فقیه از راه‌های مختلف مبارزه کرد. ولی دشمنان با آسانترین راهی که انتخاب کردند، نتوانستند اندیشه دیگری را جایگزین اندیشه ولایت فقیه کنند. از راه‌های مختلف کوشیدند این اندیشه را تضعیف و تخریب کنند. سعی کردند فکر و ذهن اشخاصی را که به اندیشه ولایت فقیه در سطح جهان تمایل داشتند منحرف سازند. از سوی دیگر پس از اینکه طالبان و القاعده را در افغانستان مسلط کردند، بعد آمدند این دو گروه را در اذهان عمومی منفور کردند. اصولاً تلاش‌شان این بود که با این ترفندها مردم جهان و مسلمانان جهان را از بازگشت به اسلام و رفتن به سمت تفکر اسلامی خسته کنند.

انگیزه چهارم دشمنان آماده سازی ذهنیت جهانی برای حمله به افغانستان بود که در واقعیت با استفاده از اهرم طالبان و القاعده این کار صورت گرفت. به خصوص پس از اینکه حادثه ۱۱ سپتامبر را منتسب به طالبان و القاعده کردند، و به افغانستان یورش آوردند و زمینه‌های حضورشان را فراهم ساختند. به همین دلیل است که بحران افغانستان از سال ۱۳۷۵ تاکنون ادامه دارد، و افغانستان در چنگال یک بحران کشنده و خطرناک بسر می‌برد.

اختلافات گروه‌های جهادی پس از استقرار دولت موقت به رهبری صبغت الله مجددی و حدود ۱۰ سال قبل از پیدایش طالبان آغاز شد. کسانی که بحران آفرینی کردند، از رهبران گروه‌های جهادی مانند حکمتیار و سیاف و دیگران بودند. بفرمایید علت اختلافات آن‌ها چه بوده است؟

نگاه من به مسائل افغانستان این است که مشکلات داخلی به دلیل ضعف فرهنگی از قبل وجود داشته است. همین ضعف فرهنگی باعث شد که از فاز جهادی خارج شوم، و به فعالیت‌های فرهنگی و رسانه‌ای بپردازم. بستر ضعف فرهنگی زمینه را فراهم کرد تا قدرت‌های بیرونی از این شرایط سوء استفاده کرده و در راستای دامن زدن به اختلاف و تفرقه افکنی عمل کنند. بنابراین به صراحت می‌توان گفت

انگیزه عمده تأسیس طالبان و القاعده انگیزه جهانی بود. به این معنا که باید علیه اندیشه جهانی ولایت فقیه از راه‌های مختلف مبارزه کرد. دشمنان با آسانترین راهی که انتخاب کردند، نتوانستند اندیشه دیگری را جایگزین اندیشه ولایت فقیه کنند. سعی کردند فکر اشخاصی را که به اندیشه ولایت فقیه در سطح جهان تمایل داشتند منحرف سازند

**حمایت‌های حضرت امام خامنه‌ای
از مجاهدین افغان در زمان حکومت
طالبان و بعد از سقوط طالبان و نیز
حمایت از دولت فعلی که تا به حال
در بخش‌های مختلف ادامه دارد،
ستایش برانگیز است. این حرکت‌ها
که از طرف رهبر معظم انقلاب و
جمهوری اسلامی ایران صورت گرفته
در خاطر مردم افغانستان زنده باقی
مانده است**

در حالی که اگر آمریکایی‌ها و پیمان ناتو عزم از بین بردن تروریسم در افغانستان را داشته باشند، و بخواهند در این کشور امنیت برقرار شود، باید بدانند که در افغانستان راه حل نظامی وجود ندارد. اصلاً نیازی به حضور نظامی خارجی‌ها در افغانستان نیست. تنها راه برقراری امنیت این است که دولت مرکزی افغانستان تقویت شود. زمینه اشتغال زایی جوانان فراهم گردد. مردم مشغول کار شوند و چرخ اقتصادی ملت و دولت فعال شود. وضعیت اقتصادی کشور بهبودی پیدا کند. ارتش ملی و پلیس افغانستان تقویت شود. از زمان آغاز حضور خارجی‌ها در افغانستان تا به حال نه برای بازسازی این کشور کار جدی صورت گرفت، و نه برای اشتغال زایی کار صورت گرفت، و نه زیر ساخت‌های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی افغانستان بازسازی شد، و نه ارتش ملی و پلیس ملی به معنای واقعی تقویت شد، و همچنین نه جنگ واقعی با طالبان صورت گرفت.

اگر گاهی می‌شنوید که آمریکا با انبوه قدرت و انبوه نیروی نظامی با طالبان جنگیده اینها همه شعار است. جنگ‌های نمایشی است. اصولاً غربی‌ها علاقه ندارند جنگ در افغانستان به پایان برسد. اگر چه تحلیل دیگری وجود دارد که گویا آمریکایی‌ها در افغانستان شکست خورده و نتوانسته‌اند به اهداف‌شان برسند. اما تحلیل دیگر این است که آمریکایی‌ها عمداً سعی می‌کنند که شرایط افغانستان به همین شکل ادامه پیدا کند. اما در مجموع می‌توان گفت که سیاست‌های اشتباه آمریکا و غرب در افغانستان باعث شد که نه خودشان به اهداف‌شان برسند، و نه به شرایطی که مردم ما در سایه آن به صلح و صفای زندگی کنند. لذا غربی‌ها در افغانستان حضور دارند و در جستجوی اهداف استعمارگرانه و شیطانی‌شان هستند.

نظر تان درباره شورای عالی صلح آقای ربانی چیست؟ آیا او در این راه می‌تواند موفق شود؟

امیدوارم که موفق شود. ولی من معتقدم که این شورای صلح نمی‌تواند توفیقاتی به دست بیاورد... چرا؟ چون ریشه‌های نا امنی در افغانستان همچنان وجود دارد. تا زمانی که دست‌های پنهان خارجی‌ها در افغانستان همچنان با قدرت حضور دارد، و دولت‌های خارجی به دست درازی در افغانستان ادامه می‌دهند، مردم کشور ما نمی‌توانند به صلح و آرامش برسند. ■

از زمان آغاز جنبش یکی از معدود افرادی بود که در آن زمان علیه حکومت داود خان حرکت کرد و بعد هم در زمان حکومت کمونیستی اقدام به جهاد کرد، و دره پنجشیر را به عنوان مقر فرماندهی خود انتخاب کرد. او در طول سال‌های مبارزه با حکومت کمونیستی، شاهکارهای بی‌نظیری از خود برجای گذاشت. تا زمانی که در پنجشیر حضور داشت، حکومت کمونیستی و نیروهای شوروی را اجازه نداد حتی به اندازه یک وجب به این دره پیشروی کنند. نیروی مقاومت موجود در دره پنجشیر را به نحو مطلوب فرماندهی کرد. احمد شاه مسعود شخصیتی بود که اکثر عمر خود را در داخل افغانستان گذراند. او نه به دعوت دولت‌های همسایه مثل پاکستان لیبک گفت، و نه به هیچ وجه تحت تأثیر برنامه‌های دولت‌های خارجی قرار گرفت. عمدتاً در داخل افغانستان و در کنار مجاهدین و شاگردان خود پیکار کرد. مسعود آدم معتقد و مسلمانی بود که فقط به استقلال افغانستان می‌اندیشید. نسبت به دخالت‌های بیگانگان کاملاً حساسیت نشان می‌داد. به دنبال هماهنگی و وحدت مردم افغانستان بود، و به همین خاطر به شدت روحیه ضد بیگانه و استکبار داشت. احمد شاه مسعود پیش از اینکه آمریکایی‌ها افغانستان را تصرف کنند، بر اثر یک حادثه تروریستی انتحاری که اولین عملیات انتحاری در افغانستان بود به شهادت رسید. شهادت او یک ضایعه سنگین برای مردم افغانستان بود. با شهادت او سرمایه بزرگی از دست مردم افغانستان رفت.

اوضاع فعلی افغانستان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ دلایلی که نیروهای غربی تاکنون نتوانسته‌اند طالبان را در ۱۰ سال گذشته ریشه کن کنند چه بوده است؟

اوضاع افغانستان فعلاً شرایط نامناسبی دارد. افغانستان در حال حاضر درگیر بحران نا امنی، بحران جنگ در مناطق جنوب و جنوب غرب و جنوب شرقی است. و در بخش‌هایی که امنیت وجود داشت، این بخش‌ها هم امنیت خود را از دست داده‌اند. چرا طالبان تا به حال قوی شده و برای دولت افغانستان مشکل ایجاد می‌کند؟ باید گفت که بیشتر دست خارجی‌ها در کار است. بیگانگان حاضر نیستند در افغانستان امنیت برقرار شود. لذا شعارهایی که آن‌ها تحت عنوان مبارزه با تروریسم مطرح کردند، شعارهای توخالی و انحرافی بوده است.

افغانستان یک مقدار کار کمتر شده و برای بازخوانی پرونده حمایت حضرت امام خمینی (ره) و حضرت امام خامنه‌ای و جمهوری اسلامی از مردم افغانستان باید کار جدی تری صورت گیرد و ذهن نسل جدید افغانستان را هوشیار ساخت.

علت این که در دوران دولت موقت و حکومت ربانی از همه سو به حزب وحدت حمله می‌شد و جنگ تحمیل می‌شد چیست؟ علت اینهمه ترس و هراس از حزب وحدت شیعی افغانستان چه بوده؟

بخشی از این جنگ‌ها که علیه شیعیان صورت گرفت از اشتباهات داخلی شخصیت‌های افغانی ناشی می‌شد. آن‌ها تدبیر درستی به خرج ندادند، تا گروه‌های جهادی کنار هم قرار گیرند و دست به دست هم دهند و برای ساختن افغانستان اقدام جدی به عمل آورند. ولی بخش عمده کار توسط عوامل اجانب صورت گرفت. چون اجانب حضور فعال شیعیان را در صحنه افغانستان باعث فراهم شدن زمینه هرچه بیشتر هماهنگی و همکاری با جمهوری اسلامی ایران می‌دانستند.

لذا از حضور جمهوری اسلامی ایران در افغانستان احساس خطر کردند و کوشیدند شیعیان را آماج حملات نابرابر قرار دهند، و ضربات کمر شکنی بر شیعیان وارد کنند. ولی به نظر من جنگ‌هایی که در افغانستان علیه شیعیان صورت گرفت و مشکلاتی که ایجاد شد برای پویایی و بیداری و فعال شدن مردم شیعه نتایج خیلی مثبتی در پی داشت. اگرچه مردم شیعه قربانیان فراوانی دادند، و خانه‌های زیادی از آن‌ها خراب شد و ضربات اقتصادی سختی بر آنان وارد شد. ولی از نظر سیاسی و اجتماعی پیامدهای مثبتی برای شیعیان داشت که اکنون این پیامدها را احساس می‌کنیم. آن حرکت‌ها باعث شد که شیعیان هویت خودشان را در جامعه تثبیت کنند و به دیگران بقبولانند که در افغانستان یک قدرت و یک عظمتی هستند که قابل هضم نیستند.

روابط احمد شاه مسعود را با حزب وحدت و شهید مزاری چگونه ارزیابی می‌کنید؟

این روابط منفی نبود. راه حل‌هایی وجود داشت. ولیکن متأسفانه از یک طرف کج سلیقگی‌های داخلی و از طرف دیگر دخالت‌های خارجی باعث شد که تفاهم بین حزب وحدت و احمد شاه مسعود جدی تر ایجاد نشود. گروه‌های جهادی باید همگی با هم دست به دست هم می‌دادند و حکومت اسلامی را تقویت می‌کردند.

ارزیابی شما از عملکرد احمد شاه مسعود از زمانی که عضو جنبش اسلامی بود چیست؟

در مجموع احمد شاه مسعود یک شخصیت مثبتی بود. اگر چه هر کسی مرتکب اشتباه می‌شود، اما در مجموع وقتی جنبه‌های مثبت او را می‌سنجیم، ملاحظه می‌کنیم که او یک عنصر بسیار شاخص و برجسته جهاد در افغانستان بود که واقعا برای کل مردم افغانستان به عنوان یک افتخار بزرگ مطرح بود. مسعود





درآمد

سید حسین عالمی بلخی در سال ۱۳۳۵ در شهرستان چهار کنت از ولایت بلخ تولد یافت و پس از وقوع کودتای کمونیستی در افغانستان که به تعطیلی مدارس دینی منجر شد، در سال ۱۳۶۰ به ایران هجرت نمود. پس از تشکیل جبهه متحد انقلاب اسلامی افغانستان در تهران، عالمی به عضویت شورای مرکزی برگزیده شد و مسئولیت فعالیت‌های فرهنگی جبهه را بر عهده گرفت. پس از تأسیس حزب وحدت اسلامی افغانستان به رهبری شهید عبد العلی مزاری به عضویت شورای مرکزی و مسئول فرهنگی حزب در خارج از کشور انتخاب شد. آقای برهان الدین ربانی با تشکیل اولین دولت اسلامی در افغانستان پس از سقوط رژیم کمونیستی، پست وزارت تجارت را به سید حسین عالمی واگذار کرد. آقای عالمی در این گفت و گو برخی از رویدادهای گذشته افغانستان و ویژگی‌های شهید احمد شاه مسعود را شرح داده که با هم می‌خوانیم:

نگاهی به نقش محوری احمد شاه مسعود در گفت و گو با
سید حسین عالمی بلخی نماینده مجلس افغانستان

مسعود بزرگ‌ترین تاریخ افغانستان است...

برجسته داشته است. اجمالا او شخصیتی بود که از دوران جوانی و زمانی که مشغول تحصیل بوده با مسائل و حوادث افغانستان و اطراف خود آشنایی پیدا کرده است. از ابتدای زندگی و جوانی به نهضت اسلامی علاقه پیدا کرده و به عنوان یک شخصیت عاشق و فداکار و سرباز پر تلاش نهضت اسلامی قرار گرفته است. فرمانده شهید از آغاز دوران جهاد در برابر رژیم کمونیستی نور محمد تره‌کی و در زمان حضور ارتش سرخ شوروی یکی از فرماندهان و شخصیت‌های برجسته جهادی بوده که همواره نام او در محور تحولات افغانستان مطرح بوده است.

«شیر پنجشیر» که مسعود در زمان مبارزه با شوروی‌ها به آن لقب یافت، از آنجا سر منشأ گرفت که شوروی‌ها با همه توانمندی و قدرت‌شان از زمین و هوا به طور مکرر پنجشیر را مورد حمله و محاصره قرار دادند، اما نتوانستند آن‌جا را تسخیر کنند. اعتراضات دشمن در رابطه با مبارزات آگاهانه و شجاعانه فرمانده شهید گویای این واقعیت است. ژنرال گروموف فرمانده کل ارتش سرخ شوروی در افغانستان که کتابی را تحت عنوان «حضور ارتش سرخ شوروی در افغانستان» نوشته است می‌گوید: «ما سری ترین طرح‌های نظامی را برای حمله و تسخیر دره پنجشیر، و تأمین راه عبور و مرور شمال افغانستان به کابل که از کناره پنجشیر می‌گذشت، همچنین برای شاهراه سالنگ و راهی که از شمال افغانستان به کابل وصل می‌شود طراحی کردیم. ولی وقتی وارد عمل می‌شدیم مسعود قبل از ما دست به کار شده بود و نیروهای ما غافل گیر می‌شدند. ما همیشه در تحرکات و طرح‌های تسخیر پنجشیر غافلگیر شده‌ایم. طرح می‌ریختیم که از کجا باید وارد دره پنجشیر شویم. پشتیبانی هوایی چگونه باید باشد. سربازان با چه کیفیتی باید توسط هلیکوپتر در قله‌های تسخیر ناپذیر پیاده شوند، و آن ارتفاعات را تسخیر کنند، تا بتوانیم مجاهدینی را که در درون دره پنجشیر مستقر هستند محاصره کنیم. وقتی وارد عمل می‌شدیم ملاحظه می‌کردیم که هیچ چیزی در جنگال ما نیست و از پشت به ما حمله می‌شد. از بیرون

می‌کنید. مردم هم به شما رأی داده‌اند، و هم به آن‌ها رأی داده‌اند؟

من نظرم این نیست که با چپی‌های سابق جبهه جنگ داشته باشیم. من بر این باورم که یکی از مشکلات عمده و بحران آفرین در افغانستان، مطلق نگرانی و مطلق گرایی است. خلقی‌ها زمانی که در افغانستان حکومت می‌کردند، گفتند هر کسی که با ما نیست دشمن ماست. مجاهدین هم با همین دیدگاه به مسایل نگاه کردند. طالبان هم دیدی مشابه داشت. من معتقدم که باید نسبت به یکدیگر دید تفاهم و مسالمت و آشتی داشته باشیم. امروزه ما با خلقی‌ها زیر یک سقف در پارلمان هستیم. آن‌ها دیدگاه خودشان را دارند و ما دیدگاه خود را داریم. اینجاست که بحث ما با یکدیگر فرق می‌کند.

بفرمایید که شهید احمد شاه مسعود کیست و چه نقشی در تحولات گذشته افغانستان داشته است؟

احمد شاه مسعود، شخصیت بزرگ تاریخ افغانستان است. بدون شک تاریخ کشور ما به وجود چنین شخصیت‌هایی که همچون برگ‌های زرینی هستند افتخار می‌کند. تاریخ کشور ما در آینده‌های دور و نزدیک قطعاً به حوادث و تحولاتی در این کشور مزین خواهد شد. فرمانده شهید احمد شاه مسعود در برخی از تحولات نقش محوری و

احمد شاه مسعود، شخصیت بزرگ تاریخ افغانستان است. او در برخی از تحولات نقش محوری و برجسته داشت. شخصیتی بود که از دوران جوانی با حوادث افغانستان و اطراف خود آشنایی پیدا کرد. از ابتدای زندگی به نهضت اسلامی پیوست و به عنوان یک شخصیت عاشق و فداکار و سرباز پر تلاش نهضت اسلامی قرار گرفت

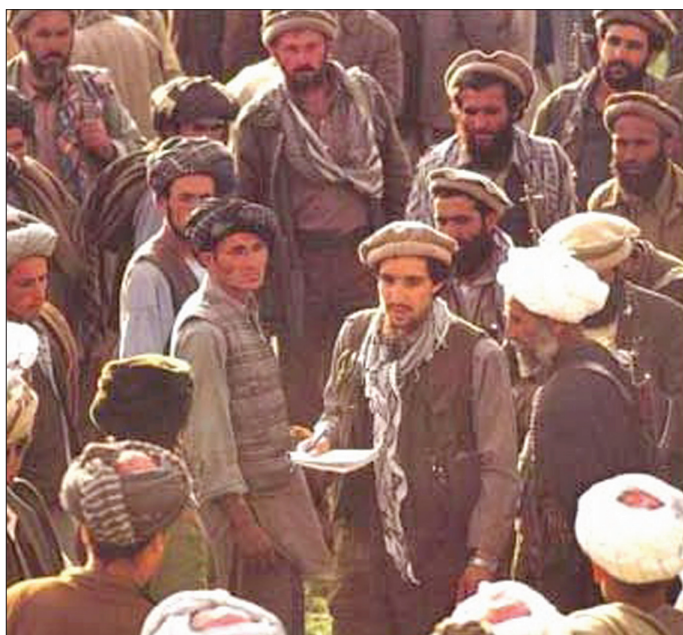
شما که از ارکان حزب وحدت بوده‌اید به چه دلایلی از این حزب منشعب شدید؟

بسم الله الرحمن الرحيم: حزب وحدت اسلامی به دلیل تفاوت دیدگاه‌ها در رابطه با جنگ‌های داخلی افغانستان ابتدا به دو شاخه منشعب شد. ما در یک طرف و آن‌ها در طرف دیگر قرار گرفتند. رهبران مردم هزاره اغلب با یکدیگر ناسازگار هستند؟ به طور مثال حزب وحدت، به چندین وحدت دیگر تبدیل شده است! حزب وحدت اگر چند وحدت شود به نظر من خیلی دور از انتظار نیست. به خاطر اینکه وحدت از چندین حزب به وجود آمده بود. اینها به مرور زمان از همدیگر فاصله گرفتند. جمعیت اسلامی (ربانی) هم به چندین حزب منشعب شده است. حزب اسلامی (حکمتیار) هم چندین حزب شده است. وقتی که انسان این انشعاب‌ها را می‌بیند، این پرسش در ذهن او به وجود می‌آید که چرا روحیه عدم تفاهم بین افغان‌ها وجود دارد؟

شما نیز چرا حزب ساختید و یک جریان واحدی را دنبال نکردید؟

شرایط امروزه با دوران جهاد فرق می‌کند. احزاب برخلاف دوره جهاد در میدان نبرد مسلحانه نیستند. فعالیت احزاب ملی باید شکل سیاسی داشته باشد. اگر یک حزب سیاسی، نامزدی را به پارلمان معرفی می‌کند، باید باور داشته باشد که نامزدها می‌توانند اکثریت پارلمان را از خود بسازند. من فقط یکبار با همکاری آقای قانونی و دیگر دوستان، حزب افغانستان نوین را تشکیل دادیم و پس از مدتی به این نتیجه رسیدیم که نمی‌توانیم به اهداف خود نایل شویم. اگر حزبی نتواند در جامعه مؤثر باشد، تشکیل آن بی فایده است. احزاب باید از نظر مالی مستقل باشند. اگر بودجه حزب از خارج حزب تأمین شود، استقلالیت و حیثیت حزب زیر سؤال می‌رود. من به دوستان گفتم هر منبعی که بخواهد حزب را تأمین مالی کند، و دیدگاه سیاسی خود را همراه با پول تحمیل کند، حزب ساختن بی مفهوم است. گفته شده که شما در کنار کمونیست‌های سابق کار

حنفی ارائه می کرد. اگر چه مسعود تعصب مذهبی، قومی و منطقه ای نداشت، اما تعصب و حساسیت فوق العاده دینی او در ارتباط با نحوه رفتار مجاهدین و نظامیان در داخل مناطق آزاد شده و در جوامع مردمی آشکار بود. اگر گاهی گروه های بی بند و بار در برخی از مناطق ظهور می کردند و او در آنجا حضور داشت، شخصا به هشدار و هدایت آن ها می پرداخت. اگر هم لازم بود اقدامات عملی انجام می داد. مسعود نمی خواست که مسائل دینی در جامعه به خفت و خواری کشیده شود و سبک پنداشته شود. یا مردم در برابر مسائل دینی و شرعی بی اعتنا شوند. در یک کلام



می توان گفت که این فرمانده شهید، شخصیتی مسلمان، آگاه، شجاع، جوانمرد و قهرمان ملی بود. شخصیت همه بعدی و همه جانبه داشت، و همین شخصیت باعث شده بود که در محور تحولات داخلی افغانستان قرار گیرد. همین شخصیت باعث شده بود که دشمنان در برابر او حساس شوند و او را هدف قرار دهند.

جناب عالی زمانی را در کنار مسعود در دره پنجشیر گذرانید. تروریست ها از ترور مسعود چه اهدافی را دنبال می کردند؟

عمل بسیار قبیحی که تروریست های ناجوانمرد انجام دادند و این قهرمان ملی را به شهادت رساندند از ابعاد مختلف قابل بررسی است. نگاه کنید که دو نفر اروپایی عرب تبار در پوشش خبرنگار و کسانی که از خارج از افغانستان دخالت کردند و این فاجعه را آفریدند، بیانگر این است که خارجی ها تا چه اندازه از حضور مسعود در صحنه وحشت داشتند. خبرنگاران در تمام دنیا از مصونیت خاصی برخوردارند. قشر بی طرفی هستند که می خواهند برای مردم دنیا اطلاع رسانی کنند. ولی این نامردها آمدند و اعتبار این قشر فداکار از جامعه انسانی را که از جایگاه خاصی در بین جوامع بشری برخوردارند خدشه دار کردند. به نام خبرنگار و با پوشش خبرنگاری عمل تروریستی انجام دادند. اگر می خواستید این جنایت را مرتکب شوید چرا با پوشش خبرنگاری انجام دادید؟

موضوع دیگری که در ارتباط با حادثه ترور فرمانده شهید مطرح می باشد، این است که آن ها در شرایط زمانی خاصی این جنایت را انجام دادند. همزمان با این حادثه حرکت

به طور موقت تعطیل شد. جمعیت اسلامی را از دریافت کمک هایی که در پاکستان به احزاب و سازمان های جهادی تعلق می گرفت محروم کردند. مقام های وقت پاکستان اعلام کردند که تا احمد شاه مسعود به پاکستان نیامده است ما با شما همکاری نمی کنیم. باز هم جواب فرمانده شهید همان بود که ما برای کشور خود می اندیشیم. برای آینده کشور خود تلاش می کنیم. خود ما تصمیم می گیریم که به کدام کشور سفر کنیم یا نکنیم. آینده کشورمان را خودمان رقم می زنیم. لذا مسعود از همان زمان از نیات غیر دوستانه دولت پاکستان آگاهی داشت.

وقتی مجاهدین پس از سقوط دولت نجیب الله وارد کابل شدند، به تدریج بر همه آشکار گردید که پاکستان در افغانستان دنبال چیست. همانطور که دیدیم فاجعه در کشور ما به وجود آمد. جنگ های داخلی بین سازمان های جهادی آغاز شد، و سرانجام وضعیتی پیش آمد که شاهد پیامدهای آن هستیم. ظهور طالبان و اسامه بن لادن و تروریسم القاعده در افغانستان فاجعه آفرید. هنوز هم باید منتظر فجایع بیشتری باشیم.

اندیشه های فکری شیر پنجشیر را چگونه ارزیابی می کنید؟
احمد شاه مسعود همان طوری که در صحنه های جهاد و فعالیت های نظامی تلاش می کرد، از ابعاد سایر مسائل هم

غفلت نداشت. خیلی از شخصیت ها وقتی وارد مسائل نظامی می شوند، ابعاد دیگر را فراموش می کنند. ولی او همواره در فکر کتاب خوانی و آشنایی با مبانی اسلامی بود. مسعود شخص تنگ نظر که با تعصب به قضایا بنگرد نبود. بخش عمده کتاب هایی که او مطالعه کرده کتاب های نویسندگان مذهب شیعه و آثار متفکران و نویسندگان اهل تسنن که در ارتباط با اسلام و قضایای جهان اسلام نگاشته شده است. او مجموعه مشکلات جهان بشری را با دید باز نظاره می کرد، و نسبت به قضایای دنیای اسلام با وسعت نظر می نگریست. خمیر مایه فکری و مبارزاتی فرمانده شهید را آثار مرحوم حسن البنا بنیانگذار سازمان اخوان المسلمین و شهید سید قطب یکی از اندیشمندان سرشناس مصری و استاد شهید مرتضی مطهری تشکیل می دهد. او با مطالعه این آثار دید بسیار روشنی نسبت به مسائل اسلامی پیدا کرده بود. و هرگز با تعصب مذهبی، قومی و منطقه ای با قضایا برخورد نمی کرد. آرزو داشت اسلام آن طوری که هست در جامعه مطرح شود. در حوزه قضایی مسائلی را مطرح می کرد که علمای بزرگ که در آن مناطق حضور دارند به آن توجه نداشتند.

شیر پنجشیر، در نحوه اجرای احکام قصاص و دیات و حدود الهی که مسائلی است که با جان و ناموس مردم ارتباط دارد، مطالبی را مطرح می کرد که واقعا علمایی که در این مناطق زندگی می کردند از این نکات غفلت داشتند. او پس از طی دوره های آموزش علوم قضایی به مشکلات حقوقی و قضایی جامعه رسیدگی می کرد، و تذکرات و یاد آوری های مهم و مفید را بر مبنای فقه

خط محاصره ما را مورد حمله قرار می دادند».

علت بروز جنگ های داخلی پس از سرنگونی دولت کمونیستی و استقرار دولت مجاهدین در کابل چه بوده است؟

پس از عقب نشینی ارتش سرخ از افغانستان و از آنجایی که دشمنان ما هراس داشتند که در افغانستان حکومت اسلامی استقرار یابد توطئه چیدند و جنگ های داخلی را به وجود آوردند. باز شیر پنجشیر در این تحولات یکی از شخصیت های تیز بین و چهره های بود که تلاش داشت این توطئه ها خنثی شود. یاد می رود در سال ۱۳۷۱ قبل از آنکه جنگ های داخلی در کابل اوج گیرد، همراه برادر عزیزم استاد محمد کریم خلیلی از طرف حزب وحدت اسلامی افغانستان مأموریت پیدا کردیم که با فرمانده شهید احمد شاه مسعود در کابل بنشینیم و در ارتباط با تحولات و مسائل کشور بحث و چاره اندیشی کنیم و تصمیمات جدی اتخاذ نماییم. از این نظر که امکان داشت جنگ های داخلی، افغانستان را به فاجعه بکشاند نگرانی هایی وجود داشت. در آن زمان که مسعود مسئولیت وزارت دفاع دولت اسلامی افغانستان را بر عهده داشت، ما دو نفر در مقر وزارت دفاع با او به گفت و گو نشستیم. برجسته ترین نکته ای را که ایشان در آن جلسه مطرح کرد این بود که باید توطئه های دشمنان را بشناسیم و اجازه ندهیم در کشور ما فاجعه به وجود آید. با وسعت نظر با قضایا برخورد کنیم. این غلط است که فکر کنیم برخی از مردم کشور از مشارکت سیاسی در حاکمیت محروم شوند. همه باید در حاکمیت حضور داشته باشند. از ابتدای بروز تحولات در کابل همکاری های بیشتری بین نیروهای حزب وحدت اسلامی افغانستان و جنبش ملی و اسلامی و جمعیت اسلامی وجود داشت. مسعود به صراحت این موضوع را مطرح کرد که برای حضور مطلوب و قناعت بخش برادران پشتون در دولت باید فکری کنیم تا کشور دچار فاجعه نگردد. مسعود یک چهره نظامی شجاع و یک فرمانده با تدبیر، و در عین حال آدم خیر و آگاه به مسائل سیاسی بود و توطئه هایی را که دشمنان برای ما می ریختند درک می کرد. او به خوبی آگاه بود که دشمنان از کجا می خواهند به ما خنجر بزنند.

فرمانده شهید در دوران جهاد به اهداف شوم دولت پاکستان پی برده بود. در سال ۱۳۶۹ فرماندهان نظامی پاکستان از او دعوت کردند تا از اسلام آباد دیدن کند. او با درک این موضوع که پاکستان نسبت به آینده افغانستان نیست نیک ندارد، از رفتن به این سفر خودداری کرد. به همین دلیل فعالیت جمعیت اسلامی افغانستان در پاکستان

اگر حزب وحدت، به چندین وحدت تبدیل شده دور از انتظار نبوده است. به خاطر اینکه وحدت از چندین حزب به وجود آمده بود.. جمعیت اسلامی هم به چندین حزب منشعب شده است. حزب اسلامی هم چندین حزب شده است. وقتی که انسان این انشعاب ها را می بیند، این پرسش در ذهن او به وجود می آید که چرا روحیه عدم تفاهم بین افغان ها وجود دارد؟

امروزه طالبان و اسامه بن لادن برای زنده ماندن خودشان مردم محروم و مظلوم افغانستان را گروگان گرفته‌اند. این چه جوانمردی است؟ این چه دفاعی از اسلام و مسلمین است؟ آیا با ربودن چهار فروند طیاره و منفجر نمودن چند ساختمان، اسلام پیروز شد و کفر نابود شد؟ آیا دولت آمریکا سرنگون شد؟ در دنیا چه اتفاقی افتاد؟

مخفیگاه‌های امنی مستقر شده‌اند، تا آسیبی به آن‌ها نرسد. در حالی که ملت مظلوم ما بیش از ۳۰ سال است که در جنگ و گرسنگی و خشکسالی بسر می‌برند. این پیامدها نتیجه طبیعی عملکرد همان تروریست‌هایی است که احمد شاه مسعود را به شهادت رساندند. گمان می‌کردند که با شهادت شخصیتی مثل مسعود می‌توانند مقاومت را نابود کنند. اما یقیناً مقاومت در این کشور وابسته به فرد نیست. شهید مسعود شخصیت برجسته این مقاومت بود. ولی این مقاومت منحصر به فرد نیست که با نابودی افرادی از بین برود.

پیامبر اسلام (ص) آورنده این دین مبارک از بین مسلمانان رفت. ولی اسلام از بین نرفت. بزرگان دیگری در تاریخ اسلام از بین رفتند. اما این راه باقی ماند. این مقاومت برخاسته از ایده‌ها و عقاید اسلامی ماست. مقاومتی که برخاسته از حس استقلال طلبی و پایداری مردم ما در برابر دخالت‌های بیگانگان می‌باشد، قطعاً ادامه پیدا خواهد کرد. این مقاومت دچار قحط الرجال نیست که با از بین رفتن فرد یا افرادی نابود شود. امروز پس از شهادت مسعود این شخصیت فداکار، مخلص، مدبر و آگاه به مسائل افغانستان، ژنرال فهیم می‌تواند نیروهای مقاومت را به همان سمت هدایت کند که فرمانده شهید در آن سمت هدایت می‌کرد.

ژنرال فهیم شخصیتی است که در دوران جهاد از همکاران فنی و صمیمی مسعود بوده و سایر مناطق کشور را از پنجشیر گرفته تا جنوب کشور پیموده است. در برخورد با مشکلات و سختی‌ها آبدیده شده است. به یاد دارم که ژنرال فهیم چه در زمان حیات شهید مسعود و چه در غیاب او مراحل مهمی را چه در کابل و چه در مناطق مختلف نیروهای نظامی دولت اسلامی را به خوبی فرماندهی کرده است. به طور یقین در کاروان جهاد و در برنامه‌های مقاومت سیاسی و فرهنگی سستی و رخوت پیش نخواهد آمد. امیدواریم به برکت خون فرمانده شهید و در سایه تدابیر خوبی که شخصیت‌های نظامی و سیاسی دولت اسلامی افغانستان اتخاذ کرده‌اند، مقاومت نسبت به گذشته شتاب بیشتری به خود گیرد. توانمندی نظامی دولت اسلامی افغانستان بیش از آن است که قبلاً از آن استفاده می‌شده است. پس از اینکه حادثه ترور شهید مسعود پیش آمد، نیروهای دولت اسلامی افغانستان مراکز و پایگاه‌های طالبان را مورد حمله قرار دادند. آخرین سخن این است که من به شما نوید بروز تحولاتی به نفع آزادی و استقلال ملت و پیروزی مقاومت و نابودی دشمنان و تمامیت ارضی افغانستان را می‌دهم. ■

مسعود، قرار است حوادثی در دنیا به وجود آید، و اگر این فرمانده شهید زنده باشد امکان دارد استفاده‌های بیشتری از این حوادث ببرد. گمان کردند که با از بین بردن شخصیتی مثل شهید مسعود می‌توانند مقاومت را نابود کنند. فکر کردند که با این جنایت مقاومتی در برابر تروریست‌ها و عوامل بیگانه در افغانستان وجود نخواهد داشت. میزان زشتی و پستی این فاجعه همین بس که عوامل فاجعه اسفناک افرادی هستند که امروز مورد نفرت افکار عمومی هستند. امروزه مردم مظلوم، محروم، و گرسنه افغانستان به عوامل اینگونه جنایات نفرین می‌فرستند. ببینید اسامه بن لادن به بهانه دفاع از اسلام و مسلمانان یک کشور اسلامی را با میلیون‌ها انسان مظلوم و محرومی که اینجا زندگی می‌کنند در مقابل یک فاجعه عظیم انسانی قرار داده است. چرا امروزه مردم افغانستان به بهای حضور بن لادن باید قتل عام شوند؟ اگر بن لادن واقعاً مسلمان است و می‌خواهد در راه اسلام عمل کند، باید از افغانستان بیرون رود، و اجازه ندهد مردم این سرزمین در برابر یک فاجعه عظیم انسانی قرار گیرند. امروزه طالبان و اسامه بن لادن برای زنده ماندن خودشان مردم محروم و مظلوم افغانستان را گروگان گرفته‌اند. این چه جوانمردی است؟ این چه دفاعی از اسلام و مسلمین است؟ آیا با ربودن چهار فروند طیاره و منفجر نمودن چند ساختمان اسلام پیروز شد و کفر نابود شد؟ آیا دولت آمریکا سرنگون شد؟ در دنیا چه اتفاقی افتاد؟ آدم باید عاقلانه بیندیشد و پیامدهای عملکرد خودش را بسنجد. اگر می‌خواهید به نفع اسلام و مسلمین گام بردارید، کاری کنید که اثر بخش باشد. آیا امروزه به بهای فرو ریختن دو ساختمان باید مردم افغانستان قتل عام شوند؟ طالبان نادان می‌گویند که رسم میهمان نوازی در افغانستان ایجاب می‌کند که باید از اسامه بن لادن دفاع کنیم. کدام میهمان! از میان ملت افغانستان چه کسی از اسامه بن لادن دعوت کرده است تا به این کشور بیاید و میهمان این مردم باشد، و به بهای میهمانی او این کشور ویران شود؟ چه میهمانی که بهای میهمانی او ویرانی خانه صاحبخانه باشد؟ اگر اینها مسلمانند و دلشان برای اسلام می‌سوزد یک نفر را با یک کشور مقایسه نکنند. بعد ملاحظه می‌کنیم که فراتر از افغانستان و در سطح دنیای اسلام مشکلاتی به وجود می‌آید که برای دنیای بشریت فاجعه آفرین است.

مگر پیامبر اسلام (ص) که هدایتگر بشریت بوده‌اند، شیوه دعوت‌شان اینگونه بوده است؟ مگر پیامبر اسلام رحمه للعالمین نبوده است؟ مگر پیامبر اسلام با عملیات انفجاری و انتحاری و فاجعه آفرینی برای جهان بشریت اسلام را گسترش داد؟ با این شیوه که اینها وارد شدند، با چه توجیهی می‌خواهند این مسائل را به اسلام بچسبانند؟ از یک طرف مسعود را شهید کردند، و از طرف دیگر هم دنیا را به یک فاجعه انسانی مواجه ساختند. مگر اسلام طرفدار خشونت و قتل و خونریزی و نابودی انسانهاست؟ اسلام طرفدار ایجاد دوستی و صمیمیت و اخوت بین انسانهاست. حضرت علی (ع) در فرمان حکومتی خود به مالک اشتر می‌فرماید: مالک وقتی مصر رفتی حقوق مردم را در نظر بگیر. مردم دو دسته هستند. «اما اخ لک فی الدین و اما شریک لک فی الخلق» اینها با برادران دینی تو هستند یا غیر مسلمانند که در خلقت با تو شریکند. این پیامی است که حضرت علی (ع) به دنیای بشرت می‌دهد.

متأسفانه امروز افغانستان با فاجعه بزرگی مواجه است. آمریکا و نیروهای پیمان ناتو کشورمان را مورد حمله قرار داده‌اند. تروریست‌ها هم در مرزهای شرقی کشورمان در

تروریستی قابل توجهی در آمریکا صورت گرفت که از طرف همین مرکز برنامه ریزی شده بود. شما می‌توانید بسنجید که نحوه ارتباط قضایا به همدیگر چگونه بوده است. آن‌ها به منظور حادثه آفرینی در دنیا برنامه ریزی کرده بودند. لذا آن مقطع را برای ترور مسعود انتخاب کردند. زیرا از شخصیت مسعود شناخت داشتند، و می‌دانستند که این شخصیت مورد قبول اکثریت قاطع مردم افغانستان است. اعم از آنهایی که در مناطق تحت تصرف طالبان به سر می‌بردند، یا در مناطق دیگری زندگی می‌کنند.

ویژگی‌ها و ابعاد شخصیت شیر پنجشیر را چگونه دیدید؟

در حقیقت شخصیت مسعود فراتر از افغانستان است. او مورد قبول نهضت‌های اسلامی و مجاهدان در سطح دنیاست. در بعد سیاسی، کشورهای منطقه‌ای و بین‌المللی این فرمانده شهید را به عنوان یک شخصیت معتدل که جنگ را نه هدف بلکه وسیله‌ای برای رسیدن به صلح می‌داند، می‌شناختند. او می‌گفت: «جنگ را نباید به حدی تشدید کنیم که تلفات زیادی در پی داشته باشد. مقاومت را تا حدی ادامه دهیم که طالبان و حامیان طالبان از پیروزی نظامی مأیوس شوند، و قضایای کشور از طریق مذاکره و به طور مسالمت آمیز حل گردد».

احمد شاه مسعود به رغم امکانات نظامی فراوانی که در اختیار داشت، اما برای پیشبرد جنگ از آن‌ها استفاده نمی‌کرد. فقط در حدی که بتواند در برابر دشمنان مقاومت را به جایی برساند که منجر به ختم جنگ در افغانستان شود، و از طریق مذاکره و تفاهم مسائل حل گردد، از این امکانات استفاده می‌کرد. بسیاری از دولت‌های جهان او را به عنوان یک شخصیت صلحجو و صلح طلب در این کشور می‌شناختند. انکار پذیر نیست که این شخصیت مورد قبول محافل بین‌المللی بود. به طور مثال او به دعوت پارلمان اتحادیه اروپا به اروپا سفر کرد، و مورد استقبال کم نظیر محافل اروپایی قرار گرفت. سخنرانی‌ها و اظهارات او در کنفرانس‌های مطبوعاتی بیانگر این واقعیت است.

وقتی فرمانده شهید در پارلمان اروپا سخنرانی کرد، حرف اول او این بود که ما از شما می‌خواهیم برای بازگرداندن صلح به افغانستان حمایت کنید. این روحیه صلح طلبی، از مسعود در دنیا یک شخصیت جا افتاده ساخته بود. بنابر این فرمانده شهید شخصیت ملی و شخصیت اسلامی و شخصیت بین‌المللی داشت. تروریست‌های نامرد در شرایطی این عمل ناجوانمردانه را انجام دادند که می‌دانستند به دنبال آن حوادثی در دنیا در شرف وقوع است. و حادثه ترور و شهادت احمد شاه مسعود تحت الشعاع این حوادث قرار می‌گیرد. آن‌ها می‌دانستند که موج عکس‌العمل‌های ملی و بین‌المللی در مقابل این اقدام تروریستی، سرانجام عوامل تروریسم را نابود خواهد کرد. لذا هیچ توجیهی برای ترور فرمانده شهید نداشتند و به همین دلیل هم منکر دست داشتن در این جنایت شدند. در حالی که آشکار است که اسامه بن لادن والقاعده و برخی از دولت‌های منطقه در این عمل شریک بوده و به طور مشترک این اقدام را طرح ریزی کردند. ولی چون توجیه منطقی برای آن نداشتند. آخرین فکری که به نظرشان رسید این بود که زمانی را انتخاب کنند تا این حادثه تحت الشعاع حوادث دیگری قرار گیرد. آن‌ها توجیه‌شان این بود که با مشکل برخورد نخواهند کرد.

بفرمایید که ترور مسعود چه پیامدهایی بر مردم افغانستان داشت؟

تحلیل و پیشبینی تروریست‌ها این بود که در پی ترور



دردم

حجت الاسلام والمسلمین محمد رشید، معروف به «آزاد» فرزند مرحوم آیت الله شیخ محمد حسن انصاری روحانی شهیر افغانستان یکی از اعضای سازمان جهادی پاسداران انقلاب اسلامی افغانستان در دوران اشغال این کشور توسط قوای ارتش سرخ بوده است. آقای آزاد در دوره قیام مسلمانان افغانستان بر ضد شوروی و عوامل دست نشاندۀ آنان در یک دست قلم به دست گرفت و در دست دیگر تفنگ، و در جبهه‌های گوناگون به جهاد پرداخت. پس از تسلط طالبان بر افغانستان و پراکنده شدن گروه‌های جهادی، او به حوزه علمیه قم آمد و فراگیری علوم اسلامی را آغاز کرد که هم‌اکنون در کفایه الاصول را به پایان رسانده است. شاهد یاران نظر به اینکه آقای آزاد در دوران جوانی از اوضاع و تحولات سیاسی و فرهنگی همسایه شرقی‌مان و از میزان نفوذ شخصیت و اندیشه امام خمینی (ره) در جوامع شیعه و اهل تسنن افغانستان شناخت کافی داشته به پای گفت و گو با او نشست و نتیجه آن را در اختیار علاقمندان قرار می‌دهد:

تگاهی به ولایت مداری مسلمانان افغانستان در گفت و گو با
حجت الاسلام والمسلمین محمد رشید انصاری از روحانیون مبارز

مردم افغانستان به امام خمینی عشق می‌ورزند...

خمینی خطاب می‌کردند. ما هم به آن‌ها می‌گفتیم شما جوجه‌های لنین هستید. در آن لحظه که سربازان کمونیست ما را مسخره می‌کردند و ما را جوجه‌های خمینی می‌خواندند، در درون خود احساس غرور، شجاعت و روحیه پیدا می‌کردیم. مطمئن می‌شدیم که جهاد ما بر ضد کمونیست‌ها و اربابان آن‌ها به دستور خداست. به امر مجتهد جامع الشرایط است. این جهاد شرعی و قانونی است. بنابر این خوف و وحشت از دل ما کنده می‌شد.

زمانی که ما سربازان دولتی را جوجه‌های لنین خطاب می‌کردیم، آن‌ها احساس شرمندگی می‌کردند و ترس وجود آن‌ها را فراموش می‌گرفت. جنگ در جبهه به‌سود سرانجام به شکست و فرار دشمن منجر شد. ما در این جنگ به وضوح شاهد امدادهای غیبی بودیم.

دیدگاه‌ها و پیام‌های امام خمینی از چه طریقی به آگاهی مردم و مجاهدین افغانستان می‌رسید؟

اخبار انقلاب اسلامی ایران را به طور مستقیم از طریق رادیوها پیگیری می‌کردیم. مردم واجب می‌دانستند روزانه رادیو جمهوری اسلامی را بشنوند. موقع پخش اخبار از رادیو تهران کار و زندگی‌شان را رها می‌کردند. اگر شده نمازشان را هم به تأخیر می‌انداختند تا اخبار جمهوری اسلامی را پیگیری نمایند. مسلمانان افغانستان در آن شرایط کمتر به روزنامه دسترسی داشتند.

روحانیون در این زمینه چه نقشی داشتند؟

علما و روحانیون که اکثریت‌شان از شاگردان امام بودند به طور دائمی اخبار ایران به ویژه اخبار جنگ تحمیلی هشت ساله را منعکس می‌کردند. افزون بر آن روحانیون جوان نیز در زمینه گسترش آگاهی فعالیت فوق العاده داشتند.

دیدگاه‌هایی که امام در نکوهش دخالت شوروی در افغانستان و محکومیت رفتار رژیم کمونیستی حاکم در کابل بیان می‌کردند چه بازتابی میان مردم

آنگاه راننده مزبور از من پرسید که آیا باور دارم که امام خمینی (ره) بتواند حکومت کند؟

به او گفتم چرا نمی‌تواند حکومت کند؟ کسی که توانسته است رژیم دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی را سرنگون کند، قطعاً توانایی اداره یک کشور را دارد.

به هر حال می‌خواهم این نکته را بازگو کنم که پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران میزان شناخت مردم افغانستان از امام بیشتر شد. مردم فوق العاده به امام اعتماد پیدا کردند. از میزان عشق و علاقه مردم افغانستان نسبت به امام خمینی (ره) خاطره دیگری دارم. من در یکی از روزهای جنگ و مقاومت بر ضد نیروهای رژیم کمونیستی و اشغالگران شوروی در جبهه به‌سود مرکز ولایت میدان وردک مستقر بودم. این شهر ابتدا توسط نیروهای مجاهدین فتح شد، و دیری نپایید که نیروهای دولتی و قوای شوروی برای باز پس‌گیری شهر وارد عمل شدند. در این جبهه فاصله میان سنگرهای مجاهدین و نیروهای دولتی بسیار نزدیک بود. به طوری که صدای یکدیگر به گوش هم می‌رسید.

جنگ در این جبهه در چه سالی آغاز شد؟

در سال ۱۳۵۸ بود. فاصله به قدری نزدیک بود که طرفین درگیر با یکدیگر جر و بحث و بگو مگو می‌کردند. سربازان دولتی با تمسخر ما را جوجه‌های

می‌خواهم این نکته را بازگو کنم
که پس از پیروزی انقلاب اسلامی
در ایران، میزان شناخت مردم
افغانستان از امام خمینی (ره) بیشتر
شد. مردم فوق العاده به امام اعتماد
پیدا کردند. از میزان عشق و علاقه
مردم افغانستان نسبت به امام
خمینی خاطرات فراوانی دارم

ابتدای بحث بفرمایید که مرجعیت شیعه به ویژه امام خمینی (ره) چه جایگاهی میان شیعیان افغانستان دارند؟

بسم الله الرحمن الرحیم: شکی نیست که شیعیان افغانستان با علما و مجتهدان به ویژه اندیشه حضرت امام خمینی (ره) ارتباط تنگاتنگ دارند. مخصوصاً که امام از مرحله قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران نقش احیاگر اسلام را داشته‌اند. اصولاً مردم افغانستان اعم از شیعه و اهل تسنن از نهضت امام خمینی (ره) از آغاز نهضت ایشان شناخت داشتند. در این زمینه خاطره‌ای دارم که بازگو نمودن آن مفید است.

پس از کودتای کمونیستی نور محمد تره‌کی، من در اواخر سال ۱۳۵۷ در شهر کابل زندگی می‌کردم. در آن برهه با راننده‌ای از قوم پشتون و از برادران اهل سنت افغانستان آشنا بودم. این راننده روزی به سراغ من آمد و گفت که می‌خواهد چیزی را به من نشان دهد. طوری سخن می‌گفت که گویا چیز عجیبی را دیده است. مرا سوار خودرو کرد و به طرف سفارت جمهوری اسلامی ایران برد و عکس امام خمینی (ره) را که روی ساختمان سفارت قرار داشت به من نشان داد. راننده از من پرسید که آیا صاحب این عکس را می‌شناسید؟ او با تعجب به من گفت: «نگاه کنید یک آخوند مسجدی توانسته است زمام امور کشور بزرگی همچون ایران را به دست گیرد». من از صحبت‌های این راننده شگفت زده شدم و به او گفتم که صاحب عکس یک آخوند معمولی نیست. ایشان مرجع تقلید بزرگ شیعیان جهان است. امروز شیعیان افغانستان از ایشان تقلید می‌کنند. ولی راننده خیلی تعجب کرده بود و به من می‌گفت: «نگاه کنید در ایران چه اتفاقی افتاده است! یک آخوند مسجدی توانسته است شاه ایران را با آن همه قدرت و سابقه دیرینه سرنگون کند و قدرت را به دست گیرد».

● سربازان دولتی با تمسخر ما را
● جوجه‌های خمینی خطاب می‌کردند.
● ما هم به آن‌ها می‌گفتیم شما
● جوجه‌های لنین هستید. در آن لحظه
که سربازان کمونیست ما را مسخره
می‌کردند و ما را جوجه‌های خمینی
می‌خواندند، در درون خود احساس
غرور، شجاعت و روحیه پیدا
می‌کردیم. مطمئن می‌شدیم که جهاد
ما بر ضد کمونیست‌ها به امر مجتهد
جامع الشرایط است

افغانستان داشت؟

به محض اینکه یکی از علما و روحانیون یا طلبه‌های جوان سخنان امام را می‌شنید این سخنان را ضبط و تکثیر و میان مردم پخش می‌کرد. چون در آن شرایط، فضای اختناق حاکم بود، روحانیون در سخنان خود در محافل و مجامع غیر علنی فرازهایی از سخنان امام خمینی را تجزیه و تحلیل و برای عموم مردم توضیح می‌دادند. شکی نیست که نقش روحانیت برای گسترش آگاهی جامعه بسیار مؤثر بوده است.

مردم پس از شنیدن خبر ارتحال امام چه واکنشی نشان دادند؟

از ارتحال امام خمینی (ره) هم خاطره‌ای دارم که برای اولین بار آن را بازگو می‌کنم. در روز ارتحال امام من از روستای جسکه جلغه در نزدیکی شهر بهسود به روستای پریمک در منطقه قوم دهقان می‌رفتم. میان راه با گروهی از مجاهدین که در تپه‌ای سرگرم آموزش نظامی بودند برخورد کردم. فصل زمستان بود و برف سراسر منطقه را پوشانده بود. از میان این گروه با یک نفر که او را غمگین و اندوهگین یافتم دیدار کردم. از او پرسیدم چه شده؟ چرا ناراحت هستی؟ او گفت که رادیو تهران امروز اعلام کرد که امام خمینی (ره)

به رحمت ایزدی پیوسته است. من هم با شنیدن این خبر ناگوار خیلی ناراحت شدم. نمی‌توانستم این خبر را به دیگران بازگو نمایم. چون من هم باور نداشتم که امام از میان ما رفته است. در روستای پریمک با گروه دیگری از مجاهدین برخورد کردم. در جریان گفت و گو و احوال پرسی با آن‌ها احساس کردم که هیچ یک از آن‌ها از خبر ارتحال امام اطلاع ندارد. در روستای مزبور وارد خانه یکی از دوستان شدم و بیدرنگ رادیو را روشن کردم.

زمانی که خبر ارتحال امام از رادیوها پخش شد مردم سراسیمه شدند. نمی‌توانستند این خبر ناگوار را باور کنند. ولی با این وصف غم و اندوه وجود آن‌ها را فراگرفت. همه زار زار به گریه افتادند. نزدیک غروب به مسجد روستا رفتم. پس از اقامه نماز مغرب و عشا روی منبر رفتم و خبر ارتحال امام را به آگاهی مردم رساندم. نمازگزاران حاضر در مسجد به شدت گریستند و اشک ریختند. آن روز یکی از روزهای تکان دهنده و فراموش ناشدنی بود. این حزن و اندوه بیانگر نمونه‌ای از میزان عشق و محبت مردم افغانستان به امام خمینی است.

مشارکت مردم در مراسم ارتحال و یادبود امام چه میزان بود؟

مردم آنگونه که در مناسبات مذهبی همچون موالید و سالگرد ارتحال ائمه معصومین (ع) مراسم برگزار می‌کنند، برای ارتحال امام خمینی (ره) هم مراسم ترحیم و یادبود پر شور و با شکوهی برگزار نمودند، و هزاران تن در آن مراسم شرکت کردند. اکنون هم به رغم گذشت حدود ۲۰ سال از ارتحال امام برخی از افراد براساس تواریخ ماه‌های شمسی و قمری مراسم یادبود برای امام برگزار می‌کنند. برخی از علما معتقدند چونکه امام یک رهبر دینی است باید مراسم یادبود ایشان برحسب تاریخ قمری برگزار گردد. یعنی مردم هم بر اساس تاریخ هجری شمسی و هم بر اساس تاریخ هجری قمری برای امام مراسم یادبود برگزار



● مراسم نماز جمعه در افغانستان

می‌کنند.

امام خمینی در جامعه اهل تسنن و سایر اقوام افغانستان چه جایگاهی داشتند؟

عامه مردم اهل سنت در جوامع تاجیک، پشتون، ازبک و سایر اقوام از امام شناخت کافی نداشتند. ولی نخبگان این اقوام امام خمینی (ره) را خوب می‌شناختند و برای شخصیت ایشان احترام فوق العاده قایل بودند. به طور مثال در منطقه تاجیک نشین شمال افغانستان دوستی داشتیم به نام معلم موسی. او از مخالفان رژیم کمونیستی بود و چند بار زندانی شده بود. روزی برای دیدن معلم موسی به روستای چشمه آقا، زادگاه او رفتم. در آن برهه فضای اختناق بر افغانستان حاکم بود. معلم موسی وقتی اطلاع یافت که به دیدار او رفته‌ام ابتدا خود را پنهان کرد، ولی پس از گذشت مدتی فرزند او به طرف من آمد و گفت که پدرش در منزل بسر می‌برد و منتظر من است. درب منزل را باز می‌گذاریم و هر وقت هوا تاریک شد، با احتیاط وارد منزل شوید. مراقب باشید کسی از همسایگان متوجه شما نشود. بعد از غروب وارد خانه معلم موسی شدم و او در حیاط خانه به استقبال من آمد.

معلم موسی در این دیدار به من گفت که قوم تاجیک قصد دارد برضد رژیم کمونیستی قیام کند و شما شیعیان هم باید قیام کنید. آنگونه که امام خمینی (ره) در ایران قیام کرد و به پیروزی رسید. دقت کنید هرگاه معلم موسی در این دیدار از امام خمینی (ره) یاد می‌کرد، به احترام امام از جا بلند می‌شد و می‌ایستاد و برای طول عمر امام صلوات می‌فرستاد. آنگونه که ما شیعیان هرگاه نام امام زمان (عج) را می‌شنویم به احترام ایشان از جای خود بلند می‌شویم و دستمان را روی سرمان قرار می‌دهیم.

از سرنوشت معلم موسی چه اطلاعی دارید؟

معلم موسی از برادران اهل تسنن قوم تاجیک افغانستان بود. انسانی فوق العاده مخلص وفادار بود. چون با او دوست صمیمی بودم سلاح‌های خود را از انبار بیرون آورد و به من نشان داد. در آن دیدار در زمینه مبارزه مسلحانه موافقتنامه همکاری امضا کردیم. ولی از زمانی که به ایران آمدم و در حوزه علمیه قم سرگرم تحصیل شدم از معلم موسی خبری ندارم.

جناب‌عالی مدتی هم در چارچوب سازمان پاسداران انقلاب اسلامی افغانستان فعالیت کرده‌اید. محورهای فعالیت شما کدام ولایات بوده است؟

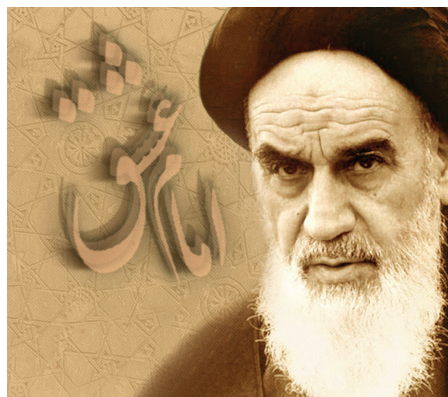
من اغلب در محور جرغه در ولایت غزنه مستقر بودم. اصالتاً از اهالی بهسود مرکز ولایت میدان وردک هستم. این دو ولایت هم‌رز هستند. مدتی هم در ولایت بامیان واقع در شمال ولایت میدان وردک فعالیت کردم.

در دوران جهاد در محورهای شمالی همچون مزار شریف، هرات و کاپیسا هم تردد می‌کردید؟

در آن شرایط اختناق، تردد به ولایت مزار شریف از طریق جاده سالنگ امکان پذیر نبود. آن دسته از مجاهدینی که به محورهای شمالی تردد می‌کردند ناچار بودند چند روز پیاده روی کنند. در دوران انقلاب به مدت هشت روز به محور چاریکار نزدیک دره پنجشیر رفتم. این منطقه از قلمرو احمد شاه مسعود به شمار می‌رفت.

به چه دلیل به قلمرو احمد شاه مسعود رفتید؟

به این دلیل که دشمن مناطق استقرار نیروهای ما را



صورت بیگار جمع آوری کردند و به جنگ با نیروهای احمد شاه مسعود در جبهه پنجشیر بردند. مأموران دولتی در گوش ما خواندند که شما وطن پرست هستید، و شما را برای جنگ با اشرار احضار کرده‌ایم. ما نمی‌دانستیم که اشرار چه کسانی هستند و کجا باید با آن‌ها بجنگیم؟ شبانه ما را به طرف پنجشیر بردند و چند روزی سرگرم سنگر بندی و احداث استحکامات بودیم و منتظر دستورات فرماندهان ماندیم. شب‌ها از بلندگوهای مساجد پنجشیر صدای تلاوت قرآن و نیایش به گوش می‌رسید. شب عملیات از بلندگوهای مساجد به ما اخطار دادند که شما کمونیست‌های غدار و وطن فروش هستید. اطلاع داریم که ما را محاصره کرده‌اید. از شما می‌خواهیم آلت دست بیگانگان نباشید. شما باید وطن پرست باشید و از دین پاسداری کنید. در حالی که صدای جنگ تبلیغاتی از بلندگوهای مساجد بلند بود ناگهان احساس کردیم که همه سنگرهای ما توسط نیروهای احمد شاه مسعود به محاصره درآمده‌اند. نفهمیدیم که نیروهای مسعود چگونه سنگرهای ما را محاصره کردند. دیری نپایید که اغلب نیروهای دولتی خلع سلاح شده و به اسارت درآمدند.

با اسیران چه رفتاری داشتند؟

این شهروند کابلی که در عملیات مزبور به اسارت درآمد می‌گوید که پس از گذشت حدود دو هفته اسارت او را آزاد کردند. به هر یک از اسیران یک جلد کلام الله مجید هدیه کردند و به آنها توصیه کردند که در آینده فریب رژیم کمونیستی را نخورند. احمد شاه مسعود افراد خود را از نظر سیاسی و نظامی خوب تربیت کرده بود. نیروهای مسعود در مقایسه با نیروهای سایر گروه‌های جهادی برانده بودند. در وظایف نظامی فوق العاده جدی عمل می‌کردند. مهمترین ویژگی مسعود این است که احساس مسئولیت می‌کرد و همه جا حضور داشت. در وقت آموزش نظامی حضور داشت. هنگام نماز حضور داشت. در وقت توزیع غذا حضور داشت. از

بیشتر آسیب‌هایی که فرماندهان نظامی برخی از گروه‌های جهادی بر مردم وارد کردند، به این دلیل بود که سران و رهبران آن گروه‌ها سلطه کافی بر فرماندهان نداشتند. این فرماندهان خود سر عمل می‌کردند. ولی احمد شاه مسعود از هیچ چیزی غفلت نمی‌کرد.

تهدید کرده بود. این مناطق را به شدت بمباران می‌کرد. برای اینکه در ایمن باشیم، مدتی به مناطق شمالی عقب نشینی کردیم.

فاصله پنجشیر با کابل چند کیلومتر است؟

حدود ۸۰ کیلومتر است. در ضمن پنجشیر منطقه کوهستانی و صعب العبور است.

در مدتی که در چاریکار مستقر بودید با شوری نظار و نیروهای احمد شاه مسعود هم تماس داشتید؟

آری... در آن زمان با آنها همکاری می‌کردیم. رفتار آن‌ها با ما خیلی خوب بود. گرچه با بقیه احزاب همچون سازمان نصر افغانستان اختلاف داشتند ولی روابط شورای نظار با ما خوب بود. آن‌ها را به عنوان دوست و برادر می‌شناختیم. میان ما و نیروهای احمد شاه مسعود اعتماد و اطمینان متقابل وجود داشت.

این روابط ادامه دارد؟

از ابتدای تأسیس سازمان پاسداران انقلاب اسلامی افغانستان، این روابط ایجاد شد و تاکنون هم ادامه دارد. این روابط بسیار دوستانه است.

شورای نظار منحصر از قوم تاجیک تشکیل شده بود، یا نیروهای داوطلب از اقوام دیگری هم در آن حضور داشتند؟

به طور کل شورای نظار شامل نیروهای تاجیک بود. ولی افراد معدودی از سایر اقوام هم در آن حضور داشتند. نیروهای تاجیک از سایر مناطق کشور همچون هرات، بدخشان و کابل به این شورا پیوسته بودند.

افراد و گروه‌های شیعی هم با مسعود همکاری می‌کردند؟

شیعیان بسیاری با احمد شاه مسعود همکاری می‌کردند.

مانند چه کسانی؟

امثال آقابان محمد اکبری و سید حسین عالمی بلخی (متشعین از حزب وحدت). حرکت اسلامی آیت الله آصف محسنی هم به شکل محدود با مسعود همکاری داشت.

نوع همکاری آیت الله محسنی با مسعود چگونه بود؟

همکاری نظامی آیت الله محسنی با مسعود محدود بود ولی همکاری سیاسی گسترده بود.

مجاهدان شیعه هم با مسعود همکاری می‌کردند؟

گاهی همکاری می‌کردند.

علت چیست که اختلافات بین مسعود و حزب وحدت شدید بود و گاهی به جنگ خونین منجر می‌شد؟

دلایل زیادی داشت. مهمترین علت بروز اختلافات بین طرفین انحصار طلبی‌ها بود. دلایل دیگری هم همچون تکروری‌ها، تنگ نظری‌ها و گرایش‌های مذهبی، قومی، نژادی، و منطقه‌ای نقش بسزایی در بروز اختلافات بین گروه‌های جهادی افغانستان داشت. تبلیغات سوء و تهمت‌های ناروا علیه یکدیگر نیز نقش بسزایی در دامن زدن به این اختلافات داشت.

به طور کل چه شناختی از مسعود دارید؟

در مدتی که در چاریکار بودم، خاطرات زیادی به یاد دارم و به یکی از آن‌ها اشاره می‌کنم. یکی از شهروندان کابلی چنین نقل کرده: «در سال اول انقلاب که کمونیست‌ها در افغانستان حکومت می‌کردند، روزی صدها تن از شهروندان کابل از جمله من را به زور به

هیچ مسئله‌ای غفلت نمی‌کرد.

بیشتر آسیب‌هایی که فرماندهان نظامی برخی از گروه‌های جهادی بر مردم وارد کردند، به این دلیل بود که سران و رهبران آن گروه‌ها سلطه کافی بر فرماندهان نداشتند. این فرماندهان خود سر عمل می‌کردند. ولی احمد شاه مسعود از هیچ چیزی غفلت نمی‌کرد. به طور کل این رفتار از هوشیاری و آگاهی قوم تاجیک ناشی می‌شود. با وجودی که مردم تاجیک سنی مذهب هستند اما روابطشان را همواره با جمهوری اسلامی حفظ کرده‌اند. رهبران جامعه تاجیک معتقدند که نمی‌توانند روابطشان را با ایران قطع کنند. چون مشترکات زبانی، دینی، فرهنگی و تاریخی با ایران دارند. ویژگی منحصر به فرد قوم تاجیک این است که وحدت و هویت خود را در سایه حزب جمعیت اسلامی به رهبری برهان الدین ربانی حفظ کرده است. ولی سایر اقوام و نژادهای افغانستان پراکنده هستند وزیر پرچم یک حزب چند دسته فعالیت می‌کند.

هدف آمریکا از حمله به افغانستان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

در حقیقت آمریکا و متحدان غربی از حمله به افغانستان سه هدف را دنبال می‌کنند. هدف اول ایجاد پایگاه‌های نظامی برای کنترل منطقه. هدف دوم غارت منابع عظیم انرژی و معادن طبیعی افغانستان. و هدف سوم تضمین امنیت انتقال انرژی از آسیای میانه به خلیج فارس. به این دلیل که پس از فروپاشی شوروی، آمریکا راه‌های نفوذ در این منطقه حیاتی را جستجو می‌کرد. ولی وجود قدرت‌هایی مانند روسیه، چین و جمهوری اسلامی ایران مانع بزرگی بر سر فزون خواهی آمریکا هستند. اتحاد چین و روسیه در پیمان شانگهای زنگ خطری برای آمریکا به شمار رفت. در همین حال با اعلام کشف ذخائر سرشار نفت و گاز در مناطق وسیعی از آسیای مرکزی توجه آمریکا را به سوی این منطقه جلب کرد. از سوی دیگر وجود انبوه ذخائر طبیعی به خصوص معادن اورانیوم و لیتیوم به اهمیت افغانستان در سیاست غارتگرانه آمریکا افزود.

آمریکا پس از گذشت ده سال از اشغال افغانستان به اهداف خود رسیده است؟

گمان کنم تا حدودی به برخی از اهداف خود همانند مقابله با نفوذ روسیه و دستیابی محدود به منابع انرژی منطقه رسیده است. من معتقدم که آمریکا تا دستیابی به اهداف کامل خود هرگز از افغانستان عقب نشینی نخواهد کرد.

اشغال افغانستان به بهانه جنگ با تروریسم چه پیامدهایی بر مردم کشورتان داشته است؟

کشتار مردم بی گناه، فقدان ثبات سیاسی، اقتصادی و امنیتی در افغانستان، نگرانی کشورهای منطقه و آسیای میانه را برانگیخته است. در واقع این اشغالگری تاکنون هیچ دستاوردی به نفع مردم افغانستان نداشته است. اگر بر احزاب و گروه‌های سیاسی افغانستان عقلانیت حاکم بود و دامنه ستیز و تنش بین خود را کنترل می‌کردند، هرگز ملت افغانستان حضور بیگانگان را تحمل نمی‌کرد. آمریکا می‌کوشد با تحقیر یک ملت غیور، متدین و داشتن سابقه تاریخی در علم و مدنیت و غارت منابع سرشار طبیعی آن اهداف دراز مدت خود را تأمین کند. ■



مایه سربلندی هر افغانی مسلمان است...

دیدگاه شخصیت‌های گوناگون

سر لشکر پاسدار

سید یحیی رحیم صفوی

دستیار و مشاور عالی مقام معظم رهبری

«ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون». احمد شاه مسعود کسی است که تاریخ افغانستان و مسیر آینده آن را در پایداری و فکر بلند و پذیرش هزاران سختی و مشقت و در نهایت با خون پاک خود تضمین کرد. در طول تاریخ ملت‌ها در کنار پارامترهای پیوند دهنده‌ای همچون جغرافیا، قومیت و مذهب عنصر مهم دیگری تأثیر و نقش تعیین کننده داشته، و آن وجود اسطوره‌های ملی می‌باشد که چون نور درخشان، رهجویان طریق حق و تشنگان خدمت به ملت‌ها را به خود جلب نموده است. گرچه به فضل و برکت اسلام عزیز جهان اسلام همیشه زادگاه اسطوره‌های بزرگی بوده است که چون ستاره‌ای بر فضای تاریک جهان می‌درخشیده‌اند.

شهید ما و شما و شهید همه ملت‌های آزاده احمد شاه مسعود قدس الله نفسه الزکیه اسطوره بی‌نظیر تاریخ افغانستان و الگوی ارزشمندی برای ملت‌های استقلال طلب و مسلمان و آزادی خواه امروز و فردا خواهد بود. ما معتقدیم این گونه شخصیت‌ها در طول تاریخ در هر چند قرن یک

مسعود تنها در پیمودن راه و عمل به سیره و الگوهای مد نظر او امکان پذیر است. بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران امام راحل عظیم الشان، و مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای همواره پشتیبان مردم مظلوم افغانستان بوده و هستند. همواره در جهت استقلال ارضی افغانستان و کمک به بیرون راندن متجاوزان و بیگانگان و برقراری دولت مردمی و اسلامی در افغانستان حمایت کرده‌اند. جمهوری اسلامی ایران حدود ۳۰ سال است که از چند میلیون مهمان افغانی پذیرایی کرده است. من فکر نمی‌کنم که هیچ دولتی به صداقت جمهوری اسلامی باشد که بدون چشم داشت نسبت به سرزمین افغانستان یا منافعی در افغانستان اینگونه از مردم افغانستان و از مجاهدین افغانستانی در صحنه بین المللی و سیاست خارجی و در مسائل اقتصادی و کمک به بهبود وضعیت نابسامان مردم افغانستان عمل کرده باشد. دولتی که بدون چشم داشت به هیچ چیزی از افغانستان این گونه از ملت مظلوم افغانستان حمایت کرده است.

در ارتباط با نقش و سیاست آمریکا در بحران افغانستان من معتقدم که که آمریکایی‌ها یکسری اهداف مشخصی را در راستای استراتژی خود دنبال می‌کنند تا در منطقه خلیج فارس حضور همیشگی داشته باشند. همه این ناوهای هواپیما بر

بار زاییده می‌شوند و همان طوری که امام خمینی (ره) این شخصیت بی‌نظیر تاریخ اسلام یک عصر را بنام اسلام ثبت نمود، احمد شاه مسعود نیز افغانستان را با نام و همت و خون خود مسیری نو در بستر اسلام بخشید. خصلت‌های برجسته مسعود مایه سربلندی و الگوی هر افغانی مسلمانی است و جهان اسلام از انتصاب چنین شخصیتی بر خود می‌بالد.

چنانچه همه زوایای شخصیت آن انسان ارزشمند شکافته و شناسانده نشود، ظلمی است بر نسل‌های امروز و فردای افغانستان. اسلام خواهی مسعود در کنار استقلال طلبی او... عفت مسعود به همراه فقر او در اوج دارایی ملی... شجاعت مسعود به همراه ترحم او... مردم داری مسعود و دین داری او... و ده‌ها خصلت ارزشمند دیگر نیازمند پردازش و ساخت ده‌ها فیلم تأثیر گذار و نوشتن کتاب‌های قطوری است. جمهوری اسلامی ایران از دوستی با وفادارترین دوست ملت افغانستان و از پشتیبانی او در تنهایی و غربت که مهمترین پشتیبان واقعی ملت افغانستان بود به خود می‌بالد. این برگ در کنار ده‌ها برگ ارزشمند دیگر برای پیوند دو ملت مسلمان و حمایت جمهوری اسلامی ایران از دولت و ملت افغانستان کفایت می‌کند. امروز قدر شناسی از



مجادله بی امان دلبر مردان، و گزیده فرزندان فداکار این سرزمین است. اگر شرایط و اوضاع تاریخی جوامع و ملیت‌ها باعث تبارز و ایجاد شخصیت‌های تاریخی و ملی گردد، در تحولات سه دهه اخیر کشورمان شخصیت‌های ارجمندی بودند که عامل ایجاد دگرگونی‌های مهم تاریخی در سطح ملی و بین‌المللی شده‌اند. یکی از این چهره‌های تابناک و درخشان رستاخیز عظیم ملت‌ما فرزانه فرزند افغانستان سپه سالار شهید مهندس احمد شاه مسعود بود که در این تحولات نقش عمده و بنیادین داشت.

شخصیت جهادی او محصول صاعقه تهاجم قشون سرخ نبود، او از صبحگاه جوانی علیه تجاوز فرهنگی و سلطه ناروای سیاسی و اقتصادی قدرت‌های خارجی و فساد داخلی در نظام حاکم به مبارزه آغاز برخاست. او آگاهانه روش مبارزه رهبر بزرگ شرق سید جمال الدین افغانی علیه فساد و استبداد داخلی و استعمار خارجی را به عنوان دستور فعالیت‌های جهادی و مبارزات سیاسی و ملی خویش قرار داد، و به



حیث یک نوجوان پرشور و پر تحرک در نهضت نوپا و رهایی بخش اسلامی پیکار آغاز کرد، و در فعالیت‌های فرهنگی به هدایت گری و دعوت همسالان خود در میان نسل جوان فعالانه سهم گرفت.

و آنگاه که با آغاز کودتاها و سقوط نظام از درون پوسیده قبلی عناصر وابسته به اجانب تا اعماق ساختار رژیم نفوذ کرده و راه هر نوع تلاش و مبارزه اصلاحی، فرهنگی و سیاسی را به روی همه بستند. فشار، اختناق و شکنجه و آزار و قتل‌های بیرحمانه شروع شد، و آزادی و استقلال افغانستان در معرض تهدید قرار گرفت، و راهی جز مبارزه مسلح باقی نماند. این جوان پرشور با یاران هم‌زم خود با درس و تحصیل

دادن چهره نورانی اسلام در افغانستان بود. این گروه متحجر و منحرف از اسلام با جنایات ضد بشری و ضد انسانی که به نام اسلام مرتکب شد، چهره اسلام را در افغانستان مخدوش کرد.

آنچه که آمریکایی‌ها به دنبال آن هستند برقراری شرایط هرج و مرج دائمی در افغانستان برای بهره برداری آینده خودشان است. آنچه که آمریکایی‌ها به دنبال آن هستند ایجاد نا امنی در مرزهای شرقی جمهوری اسلامی ایران است. این نا امنی چیزی نیست که برای دولت مقتدر جمهوری اسلامی قابل قبول باشد. ما یک کشور قدرتمند هستیم. نظام قدرتمند جمهوری اسلامی ایران که هشت سال دفاع مقدس را با افتخار و عزت پشت سر گذاشت و امنیت را به مرزهای غربی بازگرداند، نمی‌تواند نا امنی در مرزهای شرقی را به مدت طولانی تحمل کند.

پاکستانی‌ها هم یک اشتباه استراتژیک کرده‌اند. از نظر ما ترجیح دادن افغانستان به ایران بزرگترین اشتباه استراتژیک پاکستانی‌ها است. کسانی که تاریخ سیاسی این منطقه، به خصوص تاریخ سیاسی پاکستان افغانستان و ایران را می‌شناسند. به روشنی می‌دانند که پیوندهای ما با ملت افغانستان و پاکستان پیوندهای عمیق اعتقادی است. دولت‌ها می‌روند ولی آنچه می‌ماند ملت‌ها است. آنهایی که پایدار هستند ملت‌ها هستند. آمریکایی‌ها می‌خواهند با بهره‌گیری از افغانستان به عنوان پل ارتباطی برای رسیدن به آسیای مرکزی و نفوذ بیشتر در کشورهای این منطقه و غارت منابع طبیعی و اقتصادی در آسیای مرکزی، یک حکومت دست‌نشانده‌ای را در افغانستان ایجاد کنند. این حد اقل سیاست‌های آمریکا است.

سخن آخر این است که جمهوری اسلامی ایران نه تنها قادر به حفظ موجودیت خویش است، بلکه به عنوان یک قدرت منطقه‌ای در برقراری صلح و امنیت منطقه نقش تعیین‌کننده دارد. جمهوری اسلامی ایران به حمایت‌های خود از مردم مظلوم افغانستان ادامه خواهد داد. جمهوری اسلامی نمی‌تواند حضور بیگانگان را در مرز شرقی خود بپذیرد. چون آن را مغایر با امنیت ملی خود می‌داند.

دروء به روان پاک همه شهیدان راه اسلام... درود بر به شهیدان گرانقدر ملت افغانستان... درود بر روح قهرمان قهرمانان افغانستان شهید احمد شاه مسعود...

شهید راه صلح و آزادی

برهان الدین ربانی
رئیس جمهوری پیشین افغانستان

دوران جهاد و مقاومت در تاریخ افغانستان، صفحه پر افتخار مبارزات ملی ملت‌ما را تشکیل می‌دهد. این حماسه تاریخی محصول

و سربازان و افسران آمریکایی که در منطقه خلیج فارس حضور دارند، هزینه آن‌ها را کشورهای جنوبی خلیج فارس می‌پردازند. سالیانه میلیاردها دلار از این کشورها به عنوان حق مأموریت می‌گیرند علاوه بر این که میلیاردها دلار سلاح به اینها فروخته‌اند.

هدف بعدی آمریکایی‌ها در منطقه پشتیبانی از پاکستان و تشکیل یک دولت مورد نظر در افغانستان و حضور در آسیای مرکزی برای چپاول منابع گازی و نفتی آن منطقه است. شما می‌دانید که شصت و پنج درصد ذخایر نفتی جهان در منطقه خلیج فارس موجود است، و منطقه آسیای مرکزی و حوزه ژئوپلیتیکی دریای خزر برای آمریکا اهمیت دارد. منابع زیر بستری دریای خزر بعد از منطقه سیبری سومین منطقه بزرگ نفتی و گازی جهان است و هر کجا که بوی نفت و انرژی به مشام برسد آمریکایی‌ها حضور پیدا می‌کنند. برای این که انرژی جهان را چپاول کند و با تسلط بر انرژی، سلطه سیاسی و اقتصادی و نظامی‌شان را بر جهان اسلام اعمال کنند.

سیاست اول آمریکایی‌ها در افغانستان در زمان حضور ارتش شوروی، کمک به نیروهای جهادی برای بیرون کردن ارتش سرخ بود. در این راستا اقدامات و کمک‌های اقتصادی و نظامی و حمایت‌های سیاسی انجام می‌دادند، تا ارتش سرخ در این منطقه شکست بخورد. با فداکاری و صبر و مقاومت ملت بزرگ و عزیز افغانستان و علمای مجاهد سنی و شیعه و فداکاری مجاهدین کار جهادی بزرگی انجام گرفت. پس از سال ۱۳۷۱ به بعد، یعنی پس از جنگ دوم خلیج فارس و پس از بیرون کردن رژیم صدام از کویت آمریکایی‌ها سیاست‌شان را مبتنی بر این کردند که با هماهنگی با برخی از دولت‌های عربی و هماهنگی با دولت و ارتش پاکستان یک سیاستی را در افغانستان اعمال کنند تا بتوانند آن دولتی که مطابق میل آنها است روی کار آورند. تا با این استراتژی از طریق پاکستان به آسیای مرکزی دسترسی پیدا کنند. در حقیقت مسائل افغانستان وجه المصالحه منافع استراتژیک آمریکا و پاکستان و برخی از کشورهای عربی قرار گرفت.

جنگی که در افغانستان می‌گذرد، جنگی است که با دلارهای بعضی از کشورهای عربی با سیاست و با حمایت سیاسی آمریکایی‌ها و با تجهیزات و آموزش نظامی ارتش پاکستان است. این چیزی است که برای کسانی که واقعیت‌های افغانستان را می‌شناسند آشکار است و آنچه که مورد نظر نیست خواسته ملت افغانستان است. مردم افغانستان حکومتی را می‌خواهند که خودشان انتخاب کرده باشند. نه آمریکایی‌ها و پاکستانی‌ها و دیگران. حکومت مردمی و مستقل اسلامی می‌خواهند. هدف تلاش‌های گذشته آمریکایی‌ها برای روی کار آوردن گروه طالبان مخدوش جلوه

و خواسته‌های عهد جوانی و زندگی آرام برای همیشه وداع گفته، و بر بستر تیغه‌های پر غرور و صخره‌های سخت هندوکش رحل اقامت افکند، و به مبارزه مسلحانه، تنها راهی که در اختیارش قرار داشت آغاز کرد، و خواب آرام را بر دشمنان دین و میهن حرام ساخت، و با تهاجم قشون سرخ که جهاد ملت ما چون توفان خروشنده و سهمگین به هر طرف پهن گردید، نام و آوازه مبارزات مسلح مسعود عزیز از محدوده کشور به سطح جهانی گسترده شد. شکل و نحوه مبارزات مسلح و تاکتیک جنگی او به عنوان یک ابتکار جدید در میان روش‌های مبارزات مسلح در جهان عرض اندام نمود و سرانجام جهاد به پیروزی رسید، و دولت جهادی در کشور تشکیل شد.

اما این فقط پایان یک دوره از مبارزات مسلح او بود. دشمنان دین و میهن، دشمنان افغانستان آزاد، مستقل و قدرتمند، دشمنان ملت با غرور و سرافراز و آزاد منش افغانستان آرام ننشستند. کشورهای جهان در عهد مبارزه مردم افغانستان علیه تهاجم اتحاد شوروی که افغانستان محراق توجه و نگرانی‌شان را تشکیل می‌داد ملت مظلوم ما را با جراحات التیام نیافته‌اش و کشور جنگ زده و ویران را رها نموده و رفتند. گروهی هم یار و یاور توطئه گران شدند، و به استثنای برخی از کشورها، بی‌ضرر ترین آنهایی بودند که فقط نشسته ادامه جنگ و خونریزی و مداخلات آشکارای بیرونی را تماشا می‌کردند، و بعضاً از این صحنه‌ها شاید هم حظ می‌بردند، گرچه توطئه‌ها یکی پس از دیگری به شکست روبرو می‌شدند، اما سلسله آن منقطع نمی‌شد، تا ظهور طالبان که یکی از صحنه‌های خونین و بازی بزرگی در افغانستان و منطقه بود. مقابله با توطئه‌ها و به خصوص توطئه طالبان برای جبهه مقاومت و شهید مسعود پیچیدگی‌های فراوان روانی، اجتماعی، سیاسی و نظامی داشت. چه بسا از کشورها و جهت‌ها در جهان که خود جزء توطئه بودند، اما تمساح گونه برای ادامه جنگ در افغانستان اشک می‌ریختند و مبارزه بر حق جبهه جهاد و مقاومت را محکوم می‌نمودند. سنگر دفاع و مقاومت در این مرحله با شکست‌ها و عقب نشینی سنگینی روبرو شد.

کابل سقوط کرد، مزار و تخار به دست طالبان افتاد. بارها شرایط طور بحرانی می‌شد که همه تصور می‌کردند دیگر مقاومت خاتمه یافته و امکان ادامه آن از بین رفته است، در این حال در هجوم یأس و ناامیدی‌ها مسعود سربلند کرده و اعلان می‌نمود: «اگر یکه و تنها بمانم مقاومت می‌کنم». این روحیه عالی به قلب‌ها قوت می‌بخشید و به سنگر نشینان نوید فتح و پیروزی می‌داد. الحق که او الگوی قیام و مقاومت بود. مسعود شهید در جهاد و مبارزه اراده پولادین و شکست ناپذیر داشت، اما دوستدار جنگ و

ستیز نبود و با همه وجود طرفدار صلح و خاتمه جنگ و آشوب در کشور بود، او در مبارزات مسلح خویش از این هدایت گهربار پیامبر (ص) «لَا تَتَمَنَّوْا لِقَاءَ الْعَدُوِّ فَإِذَا ابْتَلَيْتُمْ فَابْتُتُوا» پیروی می‌کرد (به تمنای رویارویی با دشمن نباشید، اما چون درگیر شدید استقامت نمایید). قرار متارکه موقت و جزئی با فرماندهان اتحاد شوروی در محورهای شمالی و پنجشیر که در مورد آن هر کسی با سلیقه و مزاج خاص خود تفسیرهایی داشت بیانگر طبیعت صلح طلبی و آرم جویی این شهید ارجمند است.

زمانی که طالبان به ولایات میدان و وردک رسید، دولت اسلامی ضمن پیامی، آن‌ها را به پرهیز از جنگ و قبول تفاهم و مذاکره دعوت کرد، و قرار شد هیأتی با آن‌ها ملاقات کند، مسعود شهید با اصرار داوطلب شد تا در رأس این هیأت به میدان شهر برود. سرانجام با چند نفر محدود و غیر مسلح بدون بادیگارد عازم میدان شهر شد و با طالبان به مذاکره نشست. این صحنه بهت انگیز و با درک طبیعت وحشتناک طالبان دلیل روشنی به تمایل قلبی او به صلح بود، ولو اینکه صلح به قیمت جان او هم تمام شود.

مگر شهید مسعود نبود که بدون وقفه تلاش می‌کرد تا حکمتیار را از ادامه جنگ و آشوبگری منصرف نموده و به مصالحه و قطع جنگ ترغیب نماید. بارها با او نشست و ظالمانه ترین تقاضاها و پیشنهادهایش را پذیرفت. قبل از سقوط کابل به دست طالبان با وجود مخالفت هیئت دولت، مهندس مسعود شهید، همه تقاضاهای ماجراجویانه و ظالمانه حکمتیار از جمله مطالبه سپردن کرسی وزارت دفاع به یک تن از افراد حزب را پذیرفت و شخصاً به ماهیپر رفته و با حکمتیار ملاقات و پروگرام آمدن او را به شهر کابل تنظیم نمود و بدین وسیله عملاً ثابت کرد که در راه دستیابی به صلح آماده قبول هرنوع قربانی می‌باشد.

شهید مسعود انسان آزاده و آزادی دوست بود، از وابستگی و بیگانه پرستی سخت نفرت داشت. روزی در جمع دوستان، شکوه کنان اظهار نمود، چون از سفر اروپا برگشتم مهاجرین افغانی مقیم تاجکستان با شور و حرارت از من پذیرایی نمودند. من از این پیش آمد آنان به جای آنکه خوشحال شوم متأثر شدم. با خود گفتم بارها از داخل کشور از سنگرهای پر افتخار و از میان حماسه آفرینان میهنم به دوشنبه می‌آمدم. اما یکبار هم این جوش خروش را ندیده بودم. اینک در من فرقی پیش نیامده همان مسعودم که بدم و فقط یک تفاوت پیش آمده که از خارج آمده‌ام. مسعود شهید در آن حال که یک فرمانده حرفه‌ای و مبتکر نظامی بود. به شعر و ادب علاقمندی خاص داشت. شاعر نبود اما به رموز شعر آگاهی عمیق داشت. شب قبل از شهادت با جمعی از

یاران و دوستان تا سحرگاه غزلیات حافظ شیرازی را استماع و زمزمه می‌کرد. مسعود شهید به عنوان یک مجاهد راستین، در حالی که به ارزش‌های دینی سخت پابند بود ذوق عرفانی و سلوک صوفیانه داشت. او مظهر حیا و وفا بود، بردبار و مؤدب بود، در جوش خشم و غضب عفت زبان را سخت رعایت می‌کرد. سخنان زشت و توهین آمیز را بر زبان نمی‌آورد.

توطئه گران متحجر و جاهلان بی فرهنگ، با ترور وحشتناک این شعله فروزان، جهاد و مقاومت را خاموش کردند. او اکنون در میان یاران هم‌رزم و هم‌سنگران و دوستدارانش حضور ندارد. اینک که به همت این بزرگمردان بارقه صلح و امنیت در افق آرمان مردم ما پدیدار گشته و غرش مرگبار توپ‌ها و خمپاره‌ها خاموش شده، مداخله گران و دسیسه سازان به ذلت و زبونی شکست خورده و سرافکنده شده‌اند، جای این شهید ارجمند برای همیشه خالی است، اما یاد و صفحات زندگی پر افتخار او، و کارنامه و دستاوردهای حماسه آفرین چون مشعل جاودان فرا راه رهروان راه ایمان و آزادی و استقلال را روشن می‌سازد. روحش شاد و یادش جاودان باد.

مبارزی عملگرا

عبد الله انس

عضو شورای رهبری جبهه نجات اسلامی الجزایر

نوشتن مطلب کوتاه و مختصر در باره شخصیت احمد شاه مسعود و دستاوردهای او در سه دهه گذشته دور از انصاف است. اما نوشتن مطلب کوتاه درباره این شخصیت بزرگ مانع بیان بخش‌های درخشان سیرت او نمی‌شود. از خوانندگان عزیز از اینکه نتوانستم درباره زندگی نظامی مسعود چیزی در این مقال بنویسم پوزش می‌خواهم. چون او یگانه فرمانده نظامی در افغانستان بود که در طول دوران حیات جنگ را نباخته بود. یگانه سخن مناسبی را که می‌توانم بیان کنم، تکرار سخنان شیخ عبد الله عزام در وصف مسعود است. او گفته بود: «مسعود بزرگتر از ناپلئون است، ناپلئون در زندگی نظامی‌اش شکست خورد، ولی مسعود شکست نخورد».

نوشته من شامل بخش‌های ذیل است:

۱- علاقمندی مسعود به فراگیری علم

هیچ کسی به میزان علاقمندی مسعود به فراگیری علوم اسلامی شک و تردید ندارد. نه آنهایی که در جریان نخستین مهاجرت او به پیشاور پاکستان در اواسط دهه هفتم از قرن بیستم با او زندگی کردند، و نه کسانی که در دوره زندگی جهادی‌اش پس از تجاوز ارتش سرخ به افغانستان در کنار او به سر برده‌اند. کسانی که او را به پیشاور همراهی کرده بودند، به من گفتند که مسعود در آن مرحله تنها تلاش خود را روی مطالعه و آموزش متمرکز کرده بود. هر کتابی را که مفید می‌پنداشت با شوق و علاقه مطالعه می‌کرد. در این راستا تجربیات مائو



۳- فهم ظرفیت مردم و تطبیق اصل شایسته سالاری

یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های مسعود در مدیریت امور و رهبری مردم، نبوغ او در شناخت ظرفیت‌ها و توانایی‌های آنان و به کارگیری بایسته این توانایی‌ها یا به تعبیری دقیقتر تطبیق اصل شایسته سالاری بود. اگر بگویم که همه رهبران افغانستانی را که از نزدیک دیده‌ام، بجز تعداد اندکی از آنان از این امتیاز برخوردار نبوده‌اند، اغراق نگفتم. هنگامی که معیار بروز و رشد رهبران رده‌های بالای سازمان‌های جهادی افغانستان قدرت نطق و توان قبولاندن دیدگاه خود به دیگران بوده است، مسعود از معیارهای دیگری هم از قبیل دستاوردهای نظامی در میدان نبرد، و شایستگی‌های علمی برخوردار بوده است. من با اطمینان کامل می‌گویم که اگر مسعود به توفیق خداوند، زمینه ساز و مشوق رشد و بروز شخصیت‌ها و فرماندهان ارشد نبود، بدون تردید اکثریت فرماندهان مشهور میدان‌های نبرد، و گردانندگان امور امنیتی و مدیریتی افغانستان اینگونه نمی‌درخشیدند. او هیچگاه بین پنجشیری و غیر پنجشیری تبعیضی قابل نبود. مردم از درخشش و دستاوردهای شهید سید یحی که اهل ولایت کندز بود، اطلاع دارند. از عملکرد و خدمات ژنرال داود باشند ولایت تخار به وطن آگاهی دارند.

متأسفانه به خاطر نبود زمینه مناسب در این مقاله نمی‌توانم به دیگر اقوام افغانستان همچون تاجیک‌ها، پشتون‌ها، ازبک‌ها، ترکمن‌ها و نورستانی‌ها اشاره کنم. نمایندگان این اقوام در سایه رهبری مسعود بدون تبعیض و گرایش قومی درخشیدند. شاید بهترین نمونه آن‌ها دکتر عبد الرحمن باشد. در فرجام می‌خواهم همراهی و همنشینی نخبگان صالح و راد مردانی را یاد آور شوم که «جهاد» مرا با آنان پیوند داد. بزرگانی همچون ارنوال محمود، بسم الله خان، فهیم خان، شهید محمد پناه، گدا محمد، ضابط صالح، حسین، مسلم، عارف، مجیب، عبد الله و دیگر ظرفیت‌ها و توانایی‌هایی که اگر خداوند و تلاش مسعود نبود اینطور بروز و تجلی نمی‌کردند. ■

رنگ‌های مناسب لباس به مظهر ظاهری شخصیت اهمیت قایل بود. چنانکه همیشه با دوستان و همسنگران بدون تفاوت میان خرد و کلان با آنان بازی و شوخی می‌کرد. همیشه با آنان در اوقات فراغت در مسابقه‌ای سنگ اندازی، فوتبال، اسب سواری شرکت می‌کرد. از بارزترین شوخی‌های او این بود که وقتی ارنوال محمود آمر پنجشیر برای وضو گرفتن بر می‌خاست و پیاله‌های چای بر زمین چیده بودند، مسعود به او می‌گفت: «متوجه باشی که پیاله‌ها را به پایت نزی.» این اشاره به شوخی مشهور مردم پنجشیر است که می‌گویند: هر کسی از آبی که در «خنج» است بنوشد، دچار ضعف بینایی می‌گردد.

به یاد دارم روزی از دکتر عبد الرحمن معاون خود به شوخی پرسید: «نمی‌دانم وقتی بمیری، نوحه خوانان تو را چگونه توصیف خواهند کرد؟ تو نه موی داری (اشاره به تاس بودن سرش) و نه چشم داری (اشاره به ضعف بینایی او). نمی‌خواهم مقاله را با شوخی‌هایی که با دیگر دوستان خود چون آمر مجاهد، دکتر حسین، دکتر عبد الله، فهیم خان، بسم الله خان می‌کرد طولانی کنم. هدف از یادآوری برخی از آن‌ها آسان است که فضای دوستی را که میان مسعود و دوستان و همسنگران او حاکم بود به نمایش بگذارم. از بارزترین صفات مسعود علاوه بر دوستی صمیمانه با دوستان، سلامت قلب و عفت زبان حتی با مخالفان و دشمنان او و در رأس همه آن‌ها حکمتیار بوده است. در طول سالیانی که با او زندگی کردم، هیچ روزی از او نشنیدم که حکمتیار را طوری که رقیبان در حق یکدیگر روا می‌دارند، دشنام یا مورد طعن قرار داده یا غیبت کرده باشد. هرگاه که با حکمتیار تماس می‌گرفت، درباره روندی بحث می‌کرد که او در پیش گرفته بود. یا اشتباهات او را یاد آوری می‌کرد. همیشه سخن خود را با حکمتیار اینگونه آغاز می‌کرد: «مهندس صاحب اینطور و آنطور نموده». در حالی که طرف مقابل در هر فرصتی با زبان باز به غیبت و تحقیر بی حد و حصر مسعود می‌پرداخت. آری چه راست گفته خدایی بزرگ: «وما یلقاها إلا ذو حظ عظیم».

تسه تونگ رهبر جمهوری خلق چین و کتاب «مبادی اسلام» نوشته علامه ابو الاعلی مودودی را مطالعه کرد.

در بخش چگونگی زندگی او در مرحله جهاد مسلحانه می‌خواهم مشاهدات شخصی‌ام را که تا ورود فاتحانه‌اش به کابل در سال ۱۹۹۲ ادامه داشت، بازگو نمایم. میزان عشق و علاقمندی او به فراگیری علوم را شرح دهم. وقتی در سال ۱۹۸۴ برای نخستین بار او را ملاقات کردم، از من خواست برای او قرآن تلاوت کنم. وقتی آگاه شد که قرآن را به روایت حفص می‌خوانم، از من خواهش کرد پس از نماز صبح درس تجوید به او بدهم، که این سلسله درس‌ها تا مدت طولانی ادامه داشت. درس تجوید، یگانه درسی در دستور کار روزانه مسعود نبود. بلکه درس دیگری در فقه مذهب امام ابو حنیفه را نیز در محضر مولوی قاری غلام نبی فرا می‌گرفت. او در انجام این رسالت بزرگ و دشوار در بوته آزمایش خداوند قرار گرفته بود. خدا می‌داند که غلام نبی چند بار از کوه بلند بالا رفته و چندین بار در رکاب مسعود بوده تا درس روزانه او متوقف نگردد.

مسعود به این نیز اکتفا نمی‌کرد. هر کتابی که در ایران یا پاکستان ترجمه و منتشر می‌شد، نسخه‌ای از آن را توسط دوستان به دست می‌آورد. عین این عادت را نیز با شعر داشت. دوست داشت شعر بشنود و از معانی آن لذت ببرد. هرگاه با ارنوال محمود فرمانده پنجشیر در مجلسی می‌نشست، از او خواهش می‌کرد تا اشعاری از مولانا جلال الدین رومی را برای او بخواند. چنانکه هیچ اثر جدیدی از امیر الشعرا افغانستان مرحوم استاد خلیلی از نزد او خطا نمی‌رفت. به همین منوال هر فرصتی که برای او فراهم می‌شد، از آن برای افزایش معلومات و علم و معرفت استفاده می‌کرد. امیدوارم یاران مسعود پس از او نیز از این سیرت نیکو پیروی نمایند. از عبادت او مپرسید. یاران و دوستان مسعود به یاد دارند که چگونه نمازها را در اول وقت و با جماعت ادا می‌کرد. چنانکه روزه زهدانه‌اش در دنیا، اجتناب از دل باختن به جمع آوری مال و متاع، و اکتفا به ضروریات، در خاطره‌ها زنده است.

۲- حسن معاشرت با دوستان و همسنگران.... و عفت زبانی در مورد دشمنان

هیچ کسی در باره هیبت و صلابت و قاطعیت مسعود شک و تردید ندارد. اینها از ویژگی‌های برجسته شخصیت او در وقت لزوم بودند. ولی این صفات، در روابط با دوستان و همسنگران حاکمیت نداشتند. در این مورد بین فرمانده و مجاهد تفاوتی قایل نبود. از آنچه آنان می‌خوردند او هم می‌خورد. از آنچه می‌نوشیدند، او هم می‌نوشید. در هیچ چیزی خود را از آنان متمایز نمی‌ساخت. تواضع و فروتنی او در همه بخش‌های زندگی محسوس بود. این فروتنی و انتخاب سادگی، پیامد عقب افتادگی طبیعی در زندگی که او در آن رشد کرده باشد نبوده است. بالعکس او در خوراک و تنوع لباس آدم خوش ذوق و سلیقه‌ای بود. همیشه با انتخاب

احمد شاه مسعود؛ نگاهی از درون

درآمد

سال گذشته کتابی از صدیقه مسعود، همسر احمد شاه مسعود به زبان فارسی در تهران انتشار یافته که «احمد شاه مسعود به روایت صدیقه مسعود» نام دارد. بانو مسعود در این کتاب سرگذشت خود و همسرش و چگونگی ازدواج با مسعود را بازگو کرده است. با توجه به اینکه مطالب فراوانی از زنده یاد احمد شاه مسعود تا کنون به قلم بسیاری از ناظران و آگاهان منتشر شده است، اما بازخوانی روایات و زندگی خصوصی مسعود از زبان همسرش می تواند به شناخت بهتر علاقمندان به زندگی قهرمان ملی افغانستان کمک کند. شکیبا هاشمی دبیر اول پیشین سفارت افغانستان در اتحادیه اروپا و ماری فرانسوا کولومبانی روزنامه نگار مجله «ال» خاطرات صدیقه مسعود را در سال ۱۳۸۴ به طور مستقیم از زبان او یادداشت و به زبان فرانسوی منتشر کرده اند. سپس افسر افشاری آن را به فارسی برگردانده است.



همسرش از دوران جوانی می گوید: «وقتی من پنج ساله بودم، مسعود دانشجوی دانشکده پلی تکنیک دانشگاه کابل بود که به همراه دوستانش علیه دولت سردار «داوود خان» (۱۳۵۲ - ۱۳۵۷) دست به کودتا زدند. تا دولت را که با کمونیست ها و شوروی رابطه نزدیک داشت سرگون نمایند. آنها مأمور قیام در دره پنجشیر بودند. همزمان گروه دیگری در پایتخت مشغول فعالیت بودند. داوود خان با همدستی کمونیست ها رژیم سلطنتی ظاهر شاه را سرنگون کرده بود، سپس حکومت او نیز توسط کمونیست ها سرنگون گردید. در دوران داوود، نهضتی توسط جوانان وطن پرست که ارزش های اسلامی و احساسات قوی ضد کمونیستی در سر داشتند، تشکیل شد که توسط داوود خان به شدت سرکوب شد. شوهرم یکی از آنها بود ولی بسیاری از همقطاران او از دنیا رفته اند. دیگرانی مثل «گلبدین حکمتیار» و عبد الرسول سیاف که دیدگاه های افراطی تری داشتند، هنوز زنده اند».

«زمانی که من عروسک بازی می کردم، مردی که قرار بود ۱۲ سال بعد همسرم شود، در چند کیلومتری خانه ما پنهان شده بود. اتفاقات آن روزها را از زبان شوهرم شنیدم. این حوادث بعدها پایه های مقاومت را تشکیل دادند. پیش از سال ۱۳۵۴ مسعود دانشجوی معمولی بود، با آینده مشخص در رشته راه و ساختمان. او بعد از این دوره به یک نیروی مبارز و مسلح تبدیل شد. در آن زمان آنقدر کوچک بودم که به یاد ندارم از این حوادث سخنی شنیده باشم. سه سال طول کشید

تا نیروهای مقاومت قدرت خود را باز یافتند. اما شکست قیام بر ضد دولت داوود خان برای آنها عبرت شده بود. مسعود از «محمد غوث» شوهر خواهر بزرگش، «بی بی شیرین» و دوست دیگر خود محمد ظفر خواست با پنجشیری ها تماس بگیرند تا نهضت از میان مردم شکل گیرد و مانند سال ۱۳۵۴ بر آنها تحمیل نشود».

همسر مسعود در توصیف وضعیت اجتماعی خانواده شوهرش چنین می گوید: «در دوره حکومت «ظاهر شاه» خانواده احمد شاه مسعود تعطیلات آخر هفته و تعطیلات دوران تحصیلی فرزندان را در دره پنجشیر می گذرانند. روستاییان در روزهای معمولی سرگرم کشت و کار روی زمین های کشاورزی شان بودند. پس از شکست کودتای سال ۱۳۵۴ مأموران امنیتی به دنبال مسعود می گشتند و خانواده او را زیر نظر داشتند. این خانواده به همین دلیل کمتر جابجا می شدند. وقتی پدر شوهرم برای سومین بار در روستای جنگلک ازدواج کرد دو فرزند آخری او در این روستا به دنیا آمدند و مادر و سایر برادران و خواهران مسعود در کابل ماندند. مسعود در آن مرحله مخفیانه با افراد خانواده خود دیدار می کرد. وقتی مادر شوهرم از دنیا رفت پدر مسعود همه فرزندان خود را به دره پنجشیر منتقل کرد. چونکه از دست پلیس و مأموران امنیتی به ستوه آمده بود. آنها خانواده ای خوش فکر و تحصیل کرده بودند. دختران این خانواده از سن ده سالگی روسری ساده به سر می کردند. «سهیلا» یکی از خواهران شوهرم روزی برای من تعریف کرد که اولین روسری اش را مسعود به او هدیه کرده بود».

پری گل (نام قبلی همسر مسعود) در فصل دوم این کتاب به تشریح اولین عملیات پارتیزانی احمد شاه مسعود بر ضد رژیم کمونیستی اشاره کرده و چنین گفته است: «من هشت ساله بودم که در دره پنجشیر شایع شد که «بنیادگراها» قصد حمله

پدر مسعود همه فرزندان خود

را به دره پنجشیر منتقل کرد.

چونکه از دست پلیس و مأموران

امنیتی به ستوه آمده بود. آن ها

خانواده ای خوش فکر و تحصیل

کرده بودند. دختران این خانواده از

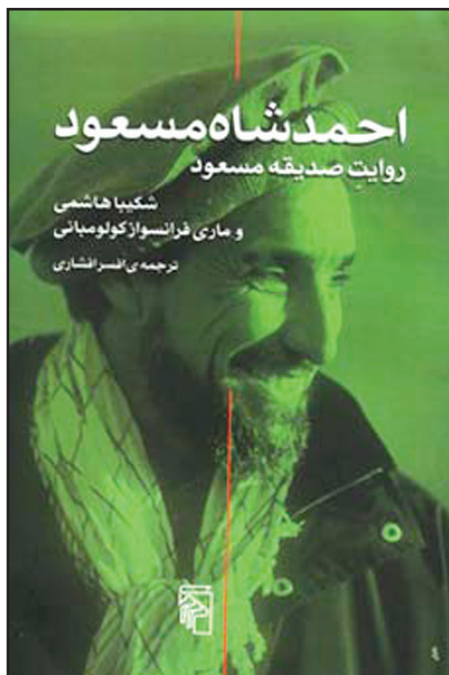
سن ده سالگی روسری ساده به سر

می کردند. سهیلا یکی از خواهران

شوهرم روزی برای من تعریف کرد

که اولین روسری اش را احمد شاه

مسعود به او هدیه کرده بود.



صدیقه مسعود در ادامه بیان خاطرات خود به رویدادهای مهم و خونبار افغانستان به تفصیل اشاره کرده است. ولی نظر به این که بسیاری از این رویدادها را در بخش‌های گوناگون شاهد یاران بازگو کرده‌ایم به یک مورد از این خاطرات اشاره می‌کنیم: «مسعود هنگام عقب نشینی از کابل (پس از ورود نیروهای طالبان) افرادی را نزد نجیب الله (آخرین رئیس جمهور رژیم کمونیستی) که در دفتر سازمان ملل متحد پناهنده شده بود فرستاد تا او را متقاعد کند که از آنجا خارج شود. اما نجیب به مسعود نامه نوشت و به او گفت که من در اینجا می‌مانم. تو آدم شجاعی هستی که همیشه مبارزه کرده و سعی داشتی به من کمک کنی. من زودتر از آنچه تو فکر می‌کنی به تو کمک خواهم کرد. اما وقتی شوهرم خبر اعدام نجیب الله (توسط طالبان) را شنید و برای من تعریف می‌کرد هنوز منقلب بود».

وی همچنین آخرین روزهای قبل از شهادت مسعود را بازگو کرده و می‌گوید: «در یکی از شب‌های زندگی در پنجشیر برای او انگور سنگونه که بهترین انگور محصول پنجشیر است آوردم. انگور را با لذت خورد و بعد رو به طارق کرد و گفت: یک خوشه دیگر برایم بیاور، شاید این آخرین باری باشد که از آن می‌خورم. طبق معمول به طرف ایوان رفتم و به نرده‌های پاگرد تکیه کردم. زمانی که از پله‌ها پایین می‌رفتم نگاهش را از من بر نمی‌داشت و به آرامی از پله‌هایی که از میان باغ می‌گذشت پایین رفت و روی هر پله رویش را به طرف من می‌چرخاند بار دیگر با نگاه‌هایمان از هم جدا حافظی کردیم. تا چند روز بعد از مرگ مسعود، مثل خیلی افراد از مرگ شوهرم بی‌خبر بودم. بعد از آن واقعه بدون آنکه بدانم برای شوهرم چه اتفاقی افتاده باشد من و فرزندانم را به تاجیکستان بردند. ■

پس نمی‌توانستند در دره پنجشیر پیشروی کنند. حمله به مدارس یکی از مهمترین اهداف نیروهای مقاومت بود. زیرا اغلب مدیران و آموزگاران آن را کمونیست‌ها تشکیل می‌دادند. از ساختمان مدارس نه تنها برای تبلیغات استفاده می‌شد بلکه آنها را هم به عنوان پایگاه‌های شبه نظامی حزب کمونیست به کار می‌بردند. شوهرم بعدها تأیید کرد که سوزاندن مدارس کار احمقانه‌ای بوده است. او روزی به من گفت: «آیا ما کار دیگری هم می‌توانستیم بکنیم؟». بانو صدیقه مسعود در ادامه کتاب پس از بازگو کردن نحوه خواستگاری احمد شاه مسعود از او می‌گوید:

«راستش من دختر بسیار جوانی بودم و به نوعی چشم و گوش بسته بزرگ شده بودم. ما در دره دور افتاده‌ای بدون رادیو و تلویزیون زندگی می‌کردیم. من هیچ دوستی نداشتم و هیچ چیز از زندگی مشترک نمی‌دانستم. شوهرم نیز قبل از من زنی را لمس نکرده بود. او از زمان نوجوانی‌اش مخفیانه زندگی می‌کرد و در دنیای آن روز زنان یا غایب بودند، و یا مخفی نگه داشته می‌شدند. خیلی کم اتفاق می‌افتاد که او با یک پزشک و با یک روزنامه نگار خارجی دست بدهد، پس از این جهت مثل هم بودیم و همه چیز را با هم کشف کردیم. فراموش نکنم که همسر من همیشه از جنگ نفرت داشته است. مسعود پس از ازدواج اغلب اوقات نا امید به خانه می‌آمد و به من می‌گفت آیا فکر می‌کنی من جنگ را دوست دارم؟ گمان می‌کنی من در روح و روانم یک جنگجو هستم؟ من از جنگ متنفرم! از آزار یک حیوان متنفرم، چه رسد به بدرفتاری با یک انسان. تصور کن روزی برسد که ما زندگی عادی داشته باشیم».

همسر احمد شاه مسعود در توصیف خصوصیات و روحیات شوهرش چنین اشاره کرده است: «او هیچ وقت مایل نبود که با مردان فامیل او روبرو شوم. شوهرم دوست نداشت که برادرانش هم همسرش را ببینند. از ازدواج مدت‌های طولانی گذشته بود که خواهران شوهرم برای اولین بار به ملاقاتم آمدند. و فرزندانم را به آنها نشان دادم. زیرا مسعود خواسته بود که ازدواجمان برای مدتی پنهان بماند. روزی بی‌بی شیرین خواهر شوهرم به دیدارم آمده بود و در ایوان انتظارم را می‌کشید. با مهربانی همدیگر را در آغوش گرفتیم. پس از این که مدتی با همدیگر صحبت کردیم، با تعجب پرسید چرا زودتر برای دیدنم نیامدی؟ وقتی شنید مسعود دوست ندارد پسران خواهرش همسرش را ببیند بسیار متعجب شد. چون این کار در خانواده آنها مرسوم نبوده است. بعدها برخی از افراد نوشتند که مسعود زنش را منزوی کرده است که این دروغی بیش نبود. چه در افغانستان و چه در تاجیکستان همیشه آزادی عمل داشته‌ام، اما این حقیقت دارد که من هرگز برادران شوهرم و مردانی را که در خارج از خانواده خودم بودند ندیدم.

به منطقه را دارند. من سراسیمه از مدرسه فرار کردم و دوان دوان به خانه رفتم، و به مادرم که گل دانه خواهر کوچکم را شیر می‌داد گفتم «مادر بنیادگراها دارند می‌آیند». مادرم آرام و خونسرد درباره عکس العمل مردم از من سؤال کرد. اما دیری نپایید که ناگهان در خانه باز شد و چند نوجوان آشنا وحشت زده وارد خانه شدند و التماس کردند «عمه ما را پناه بده». در آن مرحله پدران، فرزندان جوان خود را می‌ترساندند که اگر کسی شلوار تنگ پوشیده باشد، بنیادگراها پایش را قطع می‌کنند. یا اگر موهایش بلند باشد سرش را قطع می‌کنند. از بیرون خانه صدای شلیک گلوله به گوش می‌رسید. چه کسی وبه طرف چه کسی آتش شلیک می‌کند؟ هلی کوپترها از راه رسیدند. آنها برای تشویق مردم به مقاومت در برابر بنیادگراها اعلامیه پخش کردند. نوجوانان ناگهان فریاد کشیدند «عمه قیچی بده. زود باش به قیچی بده». وقتی به آن روزها فکر می‌کنم، می‌بینم چه صحنه‌های مضحکی بود. مادرم به آنها قیچی داد تا موهایشان را از چپ و راست کوتاه کنند. در این شرایط ناگهان در خانه به صدا درآمد «منم رسول قصاب». در را باز کردیم و او از دیدن قیافه ما از خنده روده‌بر شد و گفت: «نترسید آنها بچه‌های محل خودمان هستند. پنجشیری‌هایی که آمده‌اند ما را از شر دیکتاتوری کمونیستی نجات دهند. امیر صاحب (مسعود) سردهسته آنهاست».

رسول قصاب روی سخن خود تأکید کرد و گفت که او (مسعود) پسر دوست محمد جنگلکی است. رسول به پسرهایی که سرگرم کوتاه کردن موهای خود بودند نگاهی انداخت و گفت نترسید با امیر صاحب، افراد زیادی هستند که موهای بلندتر از شما دارند. رسول قصاب سپس رو به مادرم کرد و گفت: «دیگ زود پزرت را به من بده». گویی مادرم در این مورد چیزی می‌دانست و بیدرنگ دیگ زود پز را به او داد. بیست دقیقه نگذاشته بود که صدای انفجار مهیبی از دور به گوش رسید. از فاصله دور دیدم که مدرسه‌ام در آتش می‌سوزد. همچنین انفجار دیگ زود پز پر از دینامیت پل رخه را خراب کرد. کمونیست‌های مستقر در رخه از این

همسر من همیشه از جنگ نفرت داشت. مسعود پس از ازدواج اغلب اوقات نا امید به خانه می‌آمد و به من می‌گفت پری آیا فکر می‌کنی من جنگ را دوست دارم؟ گمان می‌کنی من در روح و روانم یک جنگجو هستم؟ من از جنگ متنفرم! از آزار یک حیوان متنفرم، چه رسد به بدرفتاری با یک انسان. تصور کن روزی برسد که ما زندگی عادی داشته باشیم

درآمد

من یکی از منتقدان احمد شاه مسعود بوده و با انتشار مقالات متعددی، عملکردهای او را به نقد می کشیده‌ام. تاجایی که برخی از افراد این نقدها را به دشمنی نسبت به مسعود تعبیر می کردند. اما حال که مسعود از میان ما رفته است، اظهار این حقیقت را بیهوده نمی دانم که بگویم نقد عملکردهای مسعود از نظر من نسنجیده نبوده، بلکه از روی دلسوزی بوده و پیامدهای آن را دستکم محرومیت از کمک‌های جبهه و سرزنش‌های لفظی می پذیرفته‌ام. برای ادامه این کار دلایلی داشتم که عبارتند: در اطراف احمد شاه مسعود همچون سایر شخصیت‌های برجسته سیاسی و نظامی چارپلوسان فراوان وجود داشتند، و همیشه لب به تعریف او می گشودند. بنابر این به وجود کسانی نیاز بود تا در برخی مواقع به او اعتراض کرده و نارسایی‌ها را بیان نمایند، تا او به اشتباهات خود پی ببرد. در واقع این کار به منظور تحریک و بی احترامی نبوده بلکه در کمال احترام و خلوص نیت به ایشان تذکر داده می شده و هدف از آن هم موفقیت هر چه بیشتر او بوده است.

دلیل دوم این است که از آغاز نویسنده‌گی به شخصیت و کارنامه مسعود ارج می نهادم و او را برجسته تر از سایر چهره‌های مطرح در عرصه سیاسی و نظامی افغانستان می دانستم. از این رو او را نقد پذیر می انگاشتم. چون در او محاسن فراوان و نواقص محدودی یافته بودم و برای او آینده‌ای بهتر و روشنتر آرزو داشتم. کار بازار هم بر این اصل استوار است که طلا را نه هر سنگ و چوب را محک می زنند. شاید دلیل سوم هم این باشد که از عهده تجلیل به خوبی بر نمی آمدم و بیشتر به تجزیه و تحلیل تمایل نشان می دادم. چهار روز قبل از شهادت مسعود در خواجه بهاء الدین از او پرسیدم که چند سال سن دارید؟ او بعد از شوخی و مطایبه گفت: «برای هر انسانی اندازه و طول عمر چندان اهمیت ندارد. مهم این است که این عمر در چه راهی و چگونه صرف شده است. من ۴۹ سال دارم». خوب است گفتار او را ملاک قرار دهیم و بررسی کنیم که مسعود عمرش را چگونه صرف کرده است. من مفتخرم که از نزدیک با مسعود آشنایی و همکاری داشتم. و کارنامه دوران جهاد و مقاومت او را شاهد بوده‌ام. این آشنایی، اختیاراتی را به من می دهد تا برداشت‌های خود را نسبت به او جمع‌بندی نمایم تا برای افکار عمومی روشن نمایم که آیا آنچه امروزه درباره مسعود می گویند، شایسته اوست، یا بسی فراتر از آن حق دارد؟

در اواخر مرداد ۱۳۸۰ «ابوهانی» یکی از اعرابی که در دوران جهاد در مجله «البنیان المخصوص» فعالیت می کرد و با حزب اتحاد اسلامی به رهبری عبد الرسول سیاف روابط حسنه داشت، از قندهار با سیاف مستقر در گلبهار ولایت پروان تماس گرفت و از او خواست زمینه سفر دو خبرنگار (تروریست) مسلمان عرب عضو «المرصد الإعلانی الاسلامی لندن» را به مناطق تحت کنترل دولت فراهم نماید. این دو تروریست وانمود کردند که در صدد تهیه فیلم مستند از مناطق آزاد شده هستند. سیاف که در



فاتح جنگ سرد...

بقلم عبد الحفیظ منصور سخنگوی شورای متحد ملی افغانستان

وقتی دیگران به خواب می رفتند، آن دو برق اتاق را روشن می کردند و به گفت و گو می پرداختند.

غلام حیدر از پشت پنجره چند بار دیده بود که آن دو عرب شبانه به بازبینی وسایل خود سرگرم می شدند. این حرکات مشکوک آن‌ها سؤالاتی در ذهن او ایجاد کرده بود، و از مقامات بالا خواست اجازه دهند آن دو را بازرسی کند. ولی حرکات مشکوک آن عادی تلقی گردید و اجازه بازرسی به او داده نشد. وقتی مسعود عازم خواجه بهاء الدین شد، آن دو عرب به ظاهر خبرنگار پیشنهاد کردند با هلیکوپتر او را همراهی کنند، و باز این تقاضا پذیرفته نشد.

عبد الرسول سیاف می گوید: «وقتی با من مصاحبه کردند، پرسش‌های بسیار سطحی مطرح نمودند، و این باعث بروز شک و تردید در ذهنم شد، به همین دلیل سه بار به مسعود گفتم که با این دو عرب صحبت نکنید، اگر هم خواستید صحبت کنید، باید نخست آن‌ها را به دقت بازرسی کنید».

روز نهم شهریور آن دو تروریست توسط هلیکوپتر به مرکز فرماندهی احمد شاه مسعود در خواجه بهاء الدین منتقل شدند. آنجا تعدادی از خبرنگاران خارجی هم در دفتر نمایندگی وزارت امور خارجه که سرپرستی آن را محمد عاصم سهیل بر عهده داشت اسکان یافته بودند. مسعود روز ۱۴ شهریور برای آخرین بار پنجشیر را به

تأیید از طالبان موضع گرفته بود، برای اینکه بتواند کاری به نفع دولت اسلامی افغانستان کرده باشد، زمینه سفر آن‌ها را فراهم می کند. سرانجام دو تروریست مزبور از طریق نجراب وارد منطقه تحت کنترل دولت در شمال کابل شدند، و توسط یک دستگاه وانت مربوط به سیاف به گلبهار منتقل شدند، و بلافاصله به بسم الله خان فرمانده عمومی مجاهدین در شمال کابل معرفی شدند، و زمینه بازدید از خطوط مقدم جبهه برای آن‌ها هموار گردید. محمد نذیر از دستیاران بسم الله خان که دو تروریست را تا جبهه همراهی کرده بود می گوید: «آن دو نفر بر خلاف سایر خبرنگاران تمایلی به صحبت با مردم نداشتند و درباره وضعیت جبهه به پرس و جواز مجاهدین نمی پرداختند. تنها در حین رفت و آمد به جبهه از راننده می خواستند تا از سرعت خودرو بکاهد، زیرا امکان دارد وسایل فیلم برداری آن‌ها صدمه ببیند». هر دو عرب به نام‌های محمد کریم توزانی و محمد قاسم باکلی مراکشی تبار بوده و پاسپورت بلژیکی همراه داشتند پاسپورت‌های آن دو روادید یکساله پاکستان را داشت که از سفارت آن کشور در لندن صادر شده بود.

در آن روزها استاد برهان الدین ربانی رئیس دولت اسلامی افغانستان به پروان - کاپیسا سفر کرده بود، و شبی که در دهانه دره پنجشیر میان ربانی، سیاف و مسعود نشست سه جانبه صورت گرفت، آن دو عرب اصرار کردند به آن‌ها اجازه داده شود تا از افراد یاد شده فیلم برداری نمایند. استدلال آن‌ها این بود که در خارج شایع است که میان آن سه تن اختلافاتی وجود دارد و برای رد این شایعه لازم است از آن‌ها فیلم برداری شود، اما محافظین سیاف به آن‌ها اجازه فیلمبرداری ندادند.

بامداد پنجم شهریور وقتی ربانی از گلبهار به مقصد بدخشان حرکت کرد، آن دو عرب اصرار نمودند که با هواپیمای او سفر کنند، ولی باز هم به آن‌ها اجازه داده نشد. آن دو عرب تروریست از پنجم تا نهم شهریور در یکی از مهمانخانه‌های پنجشیر واقع آستانه اقامت کردند، و به سیاف اطلاع دادند چنانچه زمینه مصاحبه با احمد شاه مسعود فراهم نشود، با سیاف مصاحبه می کنند و به لندن باز می گردند. غلام حیدر مهماندار آن دو می گوید: «آنها با صحبت و تماس با کسی علاقه نداشتند. شب‌ها

● روز نهم شهریور ۱۳۸۰ دو
● تروریست عرب توسط هلیکوپتر
● به مرکز فرماندهی احمد شاه
● مسعود در خواجه بهاء الدین
● منتقل شدند. آنجا تعدادی
● خبرنگار خارجی هم در دفتر
● نمایندگی وزارت امور خارجه
● اسکان یافته بودند. مسعود روز
● ۱۴ شهریور برای آخرین بار
● پنجشیر را به مقصد خواجه بهاء
● الدین ترک کرد

کشیده و بیدرنگ به فرودگاه انتقال دادند و بلافاصله توسط هلیکوپتر به بیمارستان فرخار در تاجیکستان منتقل کردند ولی کار از کار گذشته بود. جسد فیلمبردار عرب در اتاق در خون غلتیده بود و کریم توزانی در صدد فرار از محل بر آمد. ترکش انفجار به صورت و کمر مسعود اصابت کرده بود. سه ترکش به قلب او راه یافته بود. سه انگشت دست راست او قطع شده و از ناحیه ران نیز زخم عمیقی برداشته بود. برای آنکه اوضاع تحت کنترل در آید. جسد او به مدت هشت روز در سردخانه کولاب ماند. سخنگویان دولت در این مدت خبر از مجروح شدن مسعود را پخش می کردند، تا اینکه در روز ۲۶ شهریور پیکر این مرد قهرمان پس از ۳۱ سال جهاد و مبارزه در میان اشک و اندوه فراوان همزمان طبق وصیت او در پنجشیر به خاک سپرده شد.

اعضای سازمان القاعده و گروه طالبان در سرتاسر افغانستان به خوشحالی پرداخته و به یکدیگر تبریک گفتند. در کمپ های آموزشی جلال آباد به شکرانه این پیروزی به پخش پول و شیرینی پرداختند. اما این خوشی و سرور دیری نپایید و دو روز بعد وقتی حملات القاعده به نیویورک صورت پذیرفت، جهان را تکان داد و هشدارهای مسعود را با شرمندگی به یاد آورد. آنگاه فشار سیاسی و نظامی به القاعده و طالبان شدت یافت، و عملاً پس از گذشت چند هفته از افغانستان جاروب شدند. افغانستان از چنگ طالبان و القاعده رهایی یافت و مردم این کشور نفس راحتی کشیدند، اما شهادت مسعود به معنای واقعی کلمه ضایع های جبران ناپذیر بود.

به گفته عبد الله غزام اندیشمند و مبارز فلسطینی، احمد شاه مسعود پدیده ای تکرار ناشدنی در تاریخ افغانستان بود، و در تاریخ معاصر جهان نیز کم نظیر بوده است. او ۳۰ سال از عمر خود را در راه مبارزه بر ضد استبداد، کمونیسم و تروریسم گذراند، و در اوج افتخار که شایسته او بود داعی اجل را لبیک گفت. مسعود شخصیتی کثیرالابعاد، سردار جنگی والامقام، سیاستمدار برجسته، و عارف شب زنده دار بود. همیشه با وضو بسر می برد و نماز تهجد را قضای می کرد.

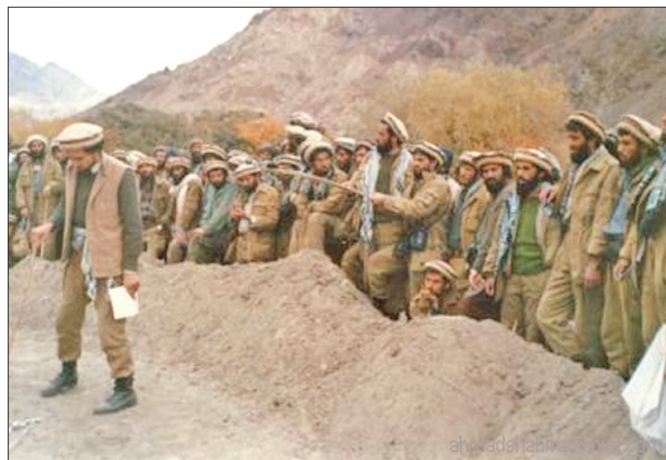
احمد شاه مسعود پس از کودتای کمونیستی هفتم اردیبهشت ۱۳۵۷ نخستین بار همراه گروهی از خبرنگاران فرانسوی به مناطق آزاد شده نورستان سفر کرد، و اوضاع را از نزدیک مورد بررسی قرار داد. او بار دیگر در روز ۱۷ تیر ۱۳۵۸ در رأس یک دسته از مجاهدین عازم پنجشیر شد، و جهاد مسلحانه را علیه رژیم تره کی آغاز کرد. این درحالی است که مقاومت مسعود در پنجشیر علیه ارتش سرخ شوروی او را به اسطوره مقاومت مبدل ساخت، و شهرت او فراتر از افغانستان رفت. او در ۱۳۶۲ شورای نظر را در داخل جمعیت اسلامی به عنوان شاخه نظامی جمعیت پایه گذاری کرد. پایداری و مقاومت مسعود در برابر طالبان میزان وطن دوستی او را به حد کمال رساند، و او را به سردار مقاومت در برابر تروریسم تبدیل کرد. احمد فرزند ۱۴ ساله احمد شاه مسعود می گوید که پدرش چند روز قبل از شهادت به او وصیت کرده بود که جسدش را در تپه مشرف بر منزل مسکونی اش دفن نمایند. همچنین از او خواسته بود که روزانه بر سر قبرش بیاید و دعا کند. احمد شاه مسعود به نویسنده این مقاله گفته بود که کار سازنده را نمی توان در محیط مهاجرت و در کشورهای همسایه به ثمر رساند. باید به داخل افغانستان رفت و در میان مردم به فعالیت پرداخت. او روز ۲۷ اردیبهشت

عماد می افزاید: پس از شب شعر مارفتیم به استراحتگاه ولی مسعود به وضو و نماز شب پرداخت و سپس با یکی از افراد ارتباطی فرمانده طالبان ملاقات کرد. بدین ترتیب سراسر شب را بیدار ماند. مسعود ظهر روز یکشنبه ۱۸ شهریور در حالی که راهی محورهای شمالی بود و طالبان در کاپیسا مکرر حمله می کرد، محمد عاصم سهیل از او خواست کار دو عرب (تروریست) را تمام کند، و یا اجازه دهد که آن ها را مرخص نماید. قرار مصاحبه در مهمانخانه مجاور ساختمان نمایندگی

وزارت خارجه گذاشته شد و سرانجام در ساعت ۱۲:۳۰ ظهر در یک اتاق با عرض سه متر و طول هفت متر روبه شدند. جمشید یکی از دستیاران احمد شاه مسعود که در آغاز ملاقات حضور داشت و چند دقیقه قبل از انفجار از اتاق خارج شده بود چنین نقل کرده است:

مسعود در صدر محل مصاحبه و مسعود خلیلی در سمت راست او نشست. یکی از عرب ها به نام محمد کریم توزانی که نقش پرسشگر را داشت در سمت چپ او نشست. مهندس عارف مسئول امنیت و محمد عاصم پایین تر از آن ها نشستند. در آن لحظه احمد شاه مسعود کوشید با بسم الله خان فرمانده شمال کابل تماس تلفنی برقرار نماید، ولی موفق نشد و به جای او دستوراتی به حاجی شیر علم یکی دیگر از فرماندهان شمالی صادر کرد. محمد قاسم بالکلی عرب دومی که نقش فیلمبردار را داشت به آماده سازی دوربین خود پرداخت. بالکلی که هرگز به یک خبرنگار شباهت نداشت. هنگام باز کردن وسایل خود سر و صدای زیادی ایجاد می کرد. بر این اساس احمد شاه مسعود از همراهان پرسید: «این عرب چه داره؟» مسعود خلیلی که به عنوان مترجم در کنار او نشست بود از روی خوش طبعی گفت: «این خبرنگار نیست، پهلوان است». سرانجام پرسش و پاسخ در مورد اسامه بن لادن و مسایل تروریسم آغاز شد که ناگهان نور آبی رنگ همراه با صدای مهیب از دوربین به سوی مسعود جهید، و به دنبال آن دود و آتش اتاق را فراگرفت.

محمد عالم و حاجی محمد عمر دو تن از محافظین مسعود به طرف اطاق دویدند و مسعود را از میان دود و آتش بیرون کشیدند. مسعود فقط این جمله را گفت: «مرا بلند کنید». محافظین او را روی دست از اتاق بیرون



مقصد خواجه بهاء الدین تخار ترک کرد. در تخار یک برنامه عملیاتی در محور خواجه غار در دست اجرا داشت و شامگاه همان روز به محض اینکه به فرماندهان دستور صادر شد تا هر کدام به محورهای عملیاتی خود روان شوند، جلسه اعضای فرهنگی را دایر نمود. مسعود در کمال خونسردی و حوصله به تشریح برنامه های خود در عرصه فرهنگی و اطلاع رسانی پرداخت و برخی از افراد را به پیگیری این کار موظف کرد، و سپس به تشریح استراتژی نظامی و سیاسی خود پرداخت. در اتاق او سه کتاب به چشم می خورد، یکی جلد دوم سیره پیامبر نوشته استاد ابو زهره، دوم کتاب حدود و تعزیرات، اثر سید سابق و ترجمه موسی نهمت و کتاب سوم دیوان حافظ، که با دستخط خط و صحافی زیبا چاپ شده بود.

عملیات قرار بود ساعت شش بامداد ۱۵ شهریور آغاز شود، اما به دلایل متعددی عملیات حوالی ظهر آغاز شد. درگیری چند ساعت دوام یافت، ولی برخلاف معمول مجاهدین قادر به کوچکترین پیشروی نشدند. اطلاعات دریافتی نشان داد که مدافعین طالبان و عرب ها در زمان عملیات سه مرتبه تجدید نفس کردند. از طریق بیسیم صدای حدود ۴۰ شبکه مخابراتی پاکستانی و عرب از آنسوی جبهه شنیده می شد. آنچه از پیام های مخابراتی بر می آمد، طالبان دستپاچگی نشان نمی داد. در حالی که فرماندهان آن گروه در محل حاضر نبودند، و این مسئله سؤال عمده ای را در ذهن مسعود ایجاد کرد. بعد اطلاع یافت که هزاران عرب و پاکستانی مخفیانه در خواجه غار و هزار باغ مستقر شده بودند تا پس از وقوع حمله انتحاری، حملات شان را در ماورای دریای کوچکچه آغاز نمایند.

بلافاصله فرماندهان خطوط جنگ دستور یافتند گردهم آیند، و طرح حمله مجددی را پی ریزی نمایند. این نشست تا حوالی ۲۲ شامگاه روز ۱۷ شهریور ادامه یافت، و مسعود به دنبال آن در اتاق خود با سید نور الله عماد و مسعود خلیلی سفیر دولت افغانستان در دهلی نو به گفت و گو نشست. عماد چنین نقل کرده: مسعود در آن نشست از ما خواست که آن شب را به شعر اختصاص دهیم و غزلیات حافظ را بخوانیم جلسه شعر خوانی تا ساعت دو و نیم بامداد ادامه یافت. مسعود از مسعود خلیلی خواست تا این غزل حافظ را با صدای بلند تا آخر بخواند:

حجاب چهره جان می شود غبار تن
خوشا دمی که از آن چهره پرده برفکنم
چنین قفس نه سزای من خوش الحانیست
روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم

● سیاست های اشتباه آلود نجیب الله
● و گلبند حکمتیار در سال های آخر
● حیات رژیم کمونیستی، موقعیت
● مسعود را تقویت کرد. نجیب الله با
● تشدید درگیری های خونین قومی،
● به خصوص جنگ شبه نظامیان با
● سایر اقوام آن عده از چهره های بلند
● پایه رژیم را که به اقوام غیر پشتون
● وابسته بودند، به ستوه آورد و آنان را
● به گرایش به مسعود و سایر احزاب
● جهادی رهنمون ساخت.



افغانستان یک کمر بند امنیتی به وجود بیاورند. ولی موفقیت شورای نظر در بسیج وسیع مردم و پیروزی‌های درخشان نظامی، این توطئه را خنثی کرد. برخی از کارشناسان بین‌المللی معتقدند که ۶۰ درصد تلفات و خسارات ارتش سرخ در افغانستان از ناحیه نیروهای مسعود بر سپاه چهل ارتش شوروی وارد آمده، و این شکست سرآغاز فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد گشته است.

عقب نشینی قوای شوروی از افغانستان در بهمن ۱۳۷۱ فضای

جدیدی را در کشور به وجود آورد، و اولویت‌های تازه‌ای برای گروه‌ها و احزاب جهادی پیشکش کرد، که بر مبنای آن اغلب دولت‌های دوست و احزاب جهادی را نوعی خوشبینی مغرط مبنی بر سقوط قریب الوقوع رژیم نجیب الله فرا گرفت. در این میان تنها مسعود بود که گفت در کار مجاهدین خلایی به وجود آمده و ضرورت دارد مجاهدین برای مدتی از حالت دفاع به حالت تعرض گرایش پیدا کنند. آموزش لازم ببینند، اسلحه و تجهیزات مناسب به دست آورند و تشکیلات نظامی منظمی به وجود آورند. شکست شوروی در افغانستان، باعث شد رژیم کمونیستی نجیب الله طرح مصالحه ملی و تشکیل دولت ائتلافی را اعلام نماید. این طرح روحیه نظامیان رژیم را از بین برد، و آینده آنان را در پرده ابهام فرو برد.

سیاست‌های اشتباه آلود نجیب الله و گلبیدین حکمتیار در سال‌های آخر حیات رژیم کمونیستی، موقعیت مسعود را تقویت کرد. نجیب الله با تشدید درگیری‌های خونین قومی، به خصوص جنگ شبه نظامیان با سایر اقوام آن عده از چهره‌های بلند پایه رژیم را که به اقوام غیر پشتون

حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم، خوشا دمی که از آن چهره پرده برفگنم، چنین قفس نه سزای من خوش الحانیست، روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم

وابسته بودند، به ستوه آورد و آنان را به گرایش به مسعود و سایر احزاب جهادی رهنمون ساخت. همچنین کودتای ناکام شهناز تنی که اساس آن را گرایش قومی میان گلبیدین حکمتیار و ژنرال شهناز تنی وزیر دفاع رژیم کابل تشکیل می‌داد، ملیت‌های افغانستان را به عکس العمل واداشت که در نتیجه آن ژنرال محمد نبی عظیمی معاون وزیر دفاع، آصف دلاور فرمانده تیپ درستیز، بابه جان فرمانده تیپ ۵۵ و ژنرال مؤمن فرمانده تیپ ۷۰ مستقر در حیرتان و ده‌ها ژنرال دیگر به مسعود و سایر احزاب جهادی دست همکاری دادند.

دولت مجاهدین چهار سال و پنج ماه به طول انجامید، و از آغاز تشکیل آن با مشکلات فراوانی مواجه بود. احمد

۱۳۵۸ همراه دسته‌ای از مجاهدین از پیشاور عازم داخل کشور شد، و مبارزه را از زادگاه خود پنجشیر آغاز کرد. در آغاز مردم را که از رژیم تره‌کی ناراضی بودند به قیام عمومی واداشت و در ظرف چند روز سرتاسر پنجشیر را آزاد کرد، ولی این قیام مردمی از دهانه پنجشیر فراتر نرفت. آنگاه مسعود شیوه مبارزه را تغییر داد و یک هسته سی نفره از جوانان داوطلب را گردهم آورد و پس از گذراندن یک دوره آموزش نظامی جنگ چریکی را آغاز کرد. در حالی که فرماندهان در بسیاری از جبهات نیروهای نظامی خود را در قالب کلاسیک سازماندهی کرده بودند. و در برخی نقاط نیروهای مجاهدین شکل دسته‌بندی‌های قومی را به خود داشتند، مسعود در افغانستان اساس جنگ چریکی را پایه گذاری کرد.

احمد شاه مسعود، از اهمیت نقش مردم در جنگ آزادی بخش به خوبی آگاه بود. از این رو به موازات پیشبرد جنگ به تأسیس نهادهای خدمات اجتماعی توجه جدی مبذول نموده و کمیته‌های مختلفی همچون قضا، مالیه، تعلیم و تربیه، صحتی، عمران و فرهنگی تشکیل داد که این کار رابطه نیک مردم را با مجاهدین پیوسته حسنه نگهداشت و در نتیجه از مجاهدین مسلح در پنجشیر داوطلبانی حضور داشتند که برای جنگ در برابر دشمن و حل و فصل منازعات اجتماعی و قضاوت در مورد افراد مظنون و اسرای جنگی انجام وظیفه می‌کردند. در نتیجه این سیاست پنجشیر یگانه محلی در افغانستان بود که افراد شبه نظامیان در آن حضور نداشتند و مردم یکپارچه از مجاهدین پشتیبانی می‌کردند. پنجشیر برخلاف سایر مناطق تحت کنترل مجاهدین، هیچگاه به جنگ داخلی کشانده نشد، و از نظر امنیت و حفظ نظم برای سایر مناطق الگو و سرمشق بود. به سازمان‌های مختلف جهادی اجازه نداد به پنجشیر نفوذ نمایند و به یکپارچگی مردم آسیب برسانند.

شکست حملات پی در پی قوای شوروی به دره پنجشیر در سال‌های ۱۳۵۸ - ۱۳۶۱ به مسعود شهرت جهانی بخشید. البته رهبری شایسته مسعود، موقعیت استراتژیک، ساختار مناسب و پشتیبانی کم نظیر مردم پنجشیر از مجاهدین مهمترین عوامل موفقیت‌های روز افزون او به شمار می‌روند. پنجشیر طی ده سال جهاد، شاهد هفت بار لشکر کشی سنگین قوای شوروی بوده که هر یک از این حملات به شکست مفتضحانه‌ای انجامیده است. مقاومت قهرمانانه مجاهدین پنجشیر، قوای اشغالگر شوروی را به عقد قرار داد آتش بس یک ساله در ۱۳۶۱ ناچار ساخت. فرصتی که مسعود در این یک ساله کسب کرد، به قول او از یک پنجشیر، پنج پنجشیر ساخت که بعدها موجب تغییر تاریخ افغانستان گردید. ضمن اینکه تحلیل گران بین‌المللی این آتش بس نشانه ضعف ارتش سرخ توصیف کردند.

سران شوروی از این آتش بس چند منظور داشتند، بدنام کردن مسعود، ترور مسعود و کسب اطلاعات. اما در نهایت هیچ دستاوردی نداشتند. مهمترین درگیری پنجشیر در جریان حمله هفتم قوای شوروی در روز ۲۱ فروردین سال ۱۳۶۳ اتفاق افتاد، که در عین حال بزرگترین لشکر کشی ارتش سرخ به افغانستان نیز می‌باشد. ارتش شوروی در این تهاجم از بمب افکن‌های استراتژیک (تی-۱۶) معادل بمب افکن‌های (بی-۵۲) آمریکایی استفاده کرد. شوروی‌ها که از پیروزی نظامی ناامید شده بودند، تصمیم گرفتند با همکاری شبه نظامیان حزب ستم ملی، در شمال

شاه مسعود نیز در این مدت نقش کلیدی در تثبیت این دولت ایفا نمود. او با تصرف شهر کابل پس از سقوط دولت نجیب الله طرح بینین سیوان فرستاده سازمان ملل به افغانستان را که در صدد انتقال قدرت به یک گروه بی‌طرف بود عقیم ساخت. با شکست این طرح دولت‌های غربی در برابر دولت مجاهدین موضع گرفتند و حاضر نشدند با آن همکاری نمایند.

از سوی دیگر برای تصرف شهر کابل میان حکمتیار و مسعود رقابت شدید نظامی وجود داشت که با دخالت عوامل خارجی به درگیری تمام عیار منجر شد و بر اثر آن به ویرانه تبدیل گشت. در واقع این جنگ برنده‌ای نداشت و مردم از اینکه مجاهدین نتوانستند صلح را تأمین نمایند، نسبت به تمام گروه‌های جهادی بدبین و متغیر شدند. از آنجا که تصرف کابل به وسیله مسعود و بدون مشارکت سایر گروه‌های جهادی صورت گرفت، این اقدام به عامل منفی جلوه گر شد. زیرا کشورهای همسایه نیروهای تسخیرکننده کابل را همدست کشور دیگری می‌پنداشتند، و در نتیجه هیچ یک از کشورهای همسایه دولت نوپای مجاهدین را برسمیت نشناخت. مسعود در این مورد به نویسنده چنین گفته است: «در آن زمان نقش مناسبات خارجی را به خوبی درک نمی‌کردیم».

مسعود طرح برپایی دولت مشترک میان شورای نظر، حزب وحدت اسلامی و ژنرال عبدالرشید دوستم را رد نمود، و از رهبران جهادی مستقر در پیشاور خواست تا روی یک دولت متشکل از همه اقوام و احزاب جهادی توافق نمایند و قدرت را به دست گیرند. اما وقتی عملکرد سران مجاهدین را مشاهده نمود، سپردن قدرت به آنان را اشتباه جدی تلقی کرد، و لی برخی از رهبران جهادی مسعود را به همدستی با کمونیست‌ها متهم کردند. در پی ورود مجاهدین به کابل دو تعبیر از جهاد شکل گرفت، یکی حفظ اصالت جهاد و استقلال کشور که مسعود نماد آن بود، و تعبیر دوم نداشتن طرح ملی، و لزوم وابستگی به پاکستان بود که حکمتیار، طالبان، مولوی نبی محمدی و جلال الدین حقانی آن را تبلیغ می‌کردند.

مسعود در این مرحله در عرصه روابط خارجی دچار اشتباهات فاحشی شده بود. او گمان می‌کرد که با برقراری روابط با دولت‌های غربی می‌تواند پایه‌های دولت مجاهدین را مستحکم نموده و همسایگان افغانستان را مجبور به تأمین روابط حسنه نماید. ولی غربی‌ها نه تنها روی خوش نشان نداده و چه بسا به تضعیف آن دولت اقدام کردند. در آن دوره مسعود به هیچ یک از کشورهای همسایه سفر نکرد و انتظار داشت که نظامیان پاکستان به

در پی شهادت مسعود اعضای القاعده و طالبان در افغانستان به خوشحالی پرداخته و به یکدیگر تبریک گفتند. در کمپهای آموزشی جلال آباد به شکرانه این پیروزی به پخش پول و شیرینی پرداختند. اما پس از حملات القاعده به نیویورک، مردم جهان تکان خوردند و هشدارهای مسعود را با شرمندگی به یاد آوردند

اشتباهات خود اعتراف نمایند. او معتقد بود که برخی از دولت‌های آسیای میانه در تجاوز شوروی به افغانستان نقش داشتند، و بر این اساس پایگاه در اختیار مجاهدین تاجیکستان قرار داد، و به آموزش نظامی آن‌ها پرداخت. بدین ترتیب دولت افغانستان در داخل و خارج منزوی گردید. در همان حال جمهوری‌های مستقل مشترک المنافع به تقویت ژنرال عبد الرشید دوستم پرداختند، و او را از سطح یک فرمانده عادی به حد یک رهبر سیاسی نظامی مقتدر ارتقا بخشیدند که در فرجام دولت‌های همسایه و مخالفین دولت مجاهدین را متحد ساخت، و روز ۱۱ دی ماه ۱۳۷۲ با عنوان شورای هماهنگی کودتای ناکامی را سازماندهی کرد که به انزوای بیش از پیش دولت مجاهدین منجر شد.

در تیر ۱۳۷۳ به ابتکار مسعود اجلاسی در ولایت هرات ترتیب یافت که قرار بود، برهان الدین ربانی رئیس دولت افغانستان در محضر جمعی از نمایندگان مردم از مقام خود کناره گیری کند و زمینه را برای انتخاب شخص ثالث به مقام ریاست دولت فراهم نماید، و با این شیوه بار ملامتی را در سطح ملی و بین المللی از گردن خود بردارد. اما ربانی زیر بار نرفت و مسعود از اینکه ربانی پیشنهاد او را نپذیرفت به شدت خشمگین گشت و میان دو شخصیت یاد شده شکاف بروز کرد.

وقتی گروه طالبان ظهور کرد مسعود آگاه بود که این گروه به پاکستان وابسته است و آن کشور در صدد است طالبان را جایگزین حزب اسلامی حکمتیار کند. ولی مسعود مانند سایر ناظران نتوانست عواقب کار را پیش بینی کند. زیرا او هرگز باور نداشت که طالبان روزی به یک جریان خطرناکتر تبدیل می‌شود و در برابر او قد علم می‌کند. مسعود طالبان را یک گروه ناهمگون و نا آگاه به مسایل سیاسی و نظامی ارزیابی کرده بود، و در برابر گلبدین حکمتیار کمک‌های نظامی و مالی به این گروه تقدیم کرد. در آن زمان طالبان به سرعت از سپین بولدک تا حومه شهر کابل پیشروی کرد، و مسعود براساس همین باور وارد قرارگاه طالبان در شهر میدان شهر شد و پیشنهادات رهبران آن را در باب تأمین صلح و تطبیق شریعت اسلامی پذیرفت. ولی نظر به اینکه طالبان غیر از جنگ برنامه‌ای در دستور کار خود نداشت، این گفت و گوها بی نتیجه ماند، و حملات طالبان از چند محور به کابل آغاز گردید و مسعود روز پنجم مهر ۱۳۷۵ از کابل به طرف پنجشیر عقب نشینی کرد، و آینده مقاومت در برابر طالبان با این عقب نشینی تضمین شد.

روابط مسعود با طالبان ابتدا با خوشبینی آغاز شد، ولی دیری نپایید که به نبردهای خونین منجر گردید و سرانجام بر اثر توطئه مشترک طالبان و القاعده جان خود

را از دست داد. وقتی کابل به دست طالبان سقوط کرد و احزاب جهادی از این شهر خارج شدند، در جبل السراج جلسه‌ای با شرکت رهبران برخی از احزاب جهادی تشکیل شد و شرکت کنندگان به ادامه مقاومت تصمیم گرفتند. در چنین شرایطی مسعود زمینه تفاهم میان مجاهدین و دولت تاجیکستان را فراهم آورد و در تخرار گفت و گوهای سازنده‌ای میان طرفین صورت پذیرفت که برای دوام مقاومت مجاهدین نقش حیاتی داشت. در نتیجه این تصمیم گیری جبهات جدیدی در گوشه و کنار افغانستان بر ضد طالبان گشوده شد. در جبهه دره صوف استاد عطا محمد خان، در جبهه غور دکتر ابراهیم، در جبهه بامیان محمد کریم خلیلی رهبر حزب وحدت، در جبهه سرپل ژنرال عبد الرشید دوستم و در جبهه نیمروز عبد الکریم براهویی عملیات مقاومت را فرماندهی کردند و خسارات سنگینی بر طالبان وارد آوردند.

در بعد سیاسی، مسعود پیکار خود را بر ضد طالبان اینگونه آغاز کرد که اختلافات قبلی با احزاب جهادی را کنار گذاشت و به توسعه جبهه سیاسی پرداخت. او برای بسیج نیروها و امکانات از تمام کسانی که علاقمند مشارکت در این پیکار را داشتند دعوت به همسویی و هماهنگی به عمل آورد. ابتدا شورای عالی دفاع و سپس جبهه متحد اسلامی برای نجات افغانستان تشکیل شد. نمایندگی افغانستان در سازمان ملل متحد نه به دلیل فعالیت سیاسی جبهه متحد در اختیار دولت اسلامی بود، بلکه عملکردهای ضد بشری طالبان جهان را واداشته بود، تا از شناسایی آن گروه خودداری کند. با وجودی که حدود ۲۵ درصد از خاک افغانستان در اختیار جبهه متحد قرار داشت، فقط سه دولت پاکستان، امارات متحده عربی و عربستان سعودی، طالبان را برسمیت شناخته بودند.

برای شخصیت‌های بزرگی همچون مسعود «واقع بینی» یک امر بسیار مهم بود و میزان موفقیت او به این مسئله بستگی داشت. به طور مثال در اواخر اردیبهشت ۱۳۷۶ طالبان بر اثر تیبانی با ژنرال عبد الملک به ولایات شمال کشور از جمله شهر مهم مزار شریف مستولی شد، و گلیم پر زرق و برق ژنرال عبد الرشید دوستم را برچید، و هم‌دستان عرب و پاکستانی طالبان وارد شمال افغانستان شدند. در ظرف ده روز ده ولایت شمال و شمال شرقی به اشغال طالبان درآمدند. در برخی از نقاط ولایت بدخشان

به نشانه تسلیم پرچم سفید برافراشته شد. تنها در پنجشیر بود که از پنج محور مورد حمله طالبان قرار داشت و مقاومت می‌کرد. پاکستان، طالبان را پس از این پیشرفت به رسمیت شناخت، گوهر ایوب خان وزیر خارجه وقت پاکستان اعلام کرد که برهان الدین ربانی، ژنرال عبد الرشید دوستم و احمد شاه مسعود به زودی توسط طالبان دستگیر می‌شوند. ربانی رئیس دولت افغانستان با شتاب از تالقان خارج شد و به تاجیکستان پناه برد. عبد الرسول سیاف نیز که در کندوز به سر می‌برد، و در محاصره واقع شده بود با زحمت فراوان راهی تاجیکستان شد. ژنرال دوستم با همکاران نزدیک خود پیش از دیگران به ازبکستان و از آنجا به ترکیه رفته بود. سید منصور نادری رهبر فرقه اسماعیلیه توسط هلیکوپتر به ازبکستان فرار کرد. محمد کریم خلیلی رهبر حزب وحدت اسلامی در بامیان باقی مانده بود، و یک فروند هلیکوپتر در آنجا آماده بود، تا او را به خارج انتقال دهد.

در چنین شرایطی در پنجشیر مرکز مقاومت چه می‌گذشت؟ راه‌های ارتباطی پنجشیر از مدت‌ها قبل توسط طالبان قطع شده بود. نرخ گندم و مواد غذایی سیر صعودی داشت. چند هزار مجاهد از پروان، کاپیسا و شمال کابل در پنجشیر به سر می‌بردند. بیشتر خانواده‌ها نان نداشتند. میزان گرسنگی به حدی رسیده بود که چند نفر در بیمارستان چهل تخت خوابی رخت پنجشیر به علت گرسنگی و خشک شدن روده‌شان جان باخته بودند. برای مجاهدین توسط دو فروند هلیکوپتر از تالقان نان پخته به پنجشیر آورده شد. بودجه خزانه دارایی مسعود ته کشیده بود. او چند هفته پیش برای تأمین بودجه قصد داشت خودروهای سواری خود را در مزار شریف به فروش برساند. طبیعی است که در چنین وضعیتی روحیه مردم ومجاهدان تا چه اندازه پایین می‌آید. همه روزه همراه مهندس محمد اسحاق توسط یک خودروی جیب به دفتر می‌رفتیم. در مسیر راه مردم را نگران می‌دیدم. دست‌ها به نشانه سلام به سختی بالا می‌رفت. محمد اسحاق که در مقاومت در برابر حوادث به ما دلداری می‌داد، و این بیت حافظ را زمزمه می‌کرد:

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین حایل کجا دانند حال ما سبکسازان ساحل‌ها

در کنار منزل ساده مسعود نظم محافظین برهم خورده



دولت مجاهدین از آغاز تشکیل آن با مشکلات فراوانی مواجه بود. احمد شاه مسعود نیز در مدت چهار سال نقش کلیدی در تثبیت این دولت ایفا نمود. او با تصرف شهر کابل پس از سقوط دولت نجیب الله طرح بینین سیوان فرستاده سازمان ملل به افغانستان را که در صدد انتقال قدرت به یک گروه بی طرف بود عقیم ساخت

به گوش سنگ سنگ خود
چه سخت نعره می کشد
گلوی سرزمین من

سپس مسعود توصیه کرد تا با ژنرال عبد الملک تماس گرفته شود و پیش از اینکه طالبان نفوذ خود را در شمال مستحکم نماید، او به قیام تشویق گردد. چون تحلیل این بود که عبد الملک بر اثر دشمنی با دوستم دست به چنین کاری زده و قلبا به سلطه طالبان راضی نیست. ولی از اینکه امیر اسماعیل خان را با ۶۰۰ تن از مجاهدین تحت فرمان خود را به طالبان تسلیم داده شرمند است و اکنون نمی تواند با این جناح تماس بگیرد. بر این اساس غفور زی به نمایندگی از مسعود با عبد الملک تماس گرفت و او را به قیام تشویق کرد. فردای آن روز در نتیجه بازگشت ژنرال عبد الملک حدود سه هزار تن از افراد طالبان در شمال کشور تار و مار شدند.

چنین طرحی در هیچ یک از مؤسسات تحقیقاتی دنیا و توسط متخصصین سابقه دار طرح ریزی نشده بود. بلکه از ثبات و پایداری مسعود و از مهمتر از همه قدرت «واقع بینی» او در دشوارترین شرایط به نمایش گذاشته شد. زیرا مسعود در میان فرماندهان افغانستان یگانه کسی بود که از دید استراتژیکی برخوردار بود. حتی برخی از ناظران او را یکی از استراتژیستهای بزرگ عصر می خوانند. وقتی از او خواستم رابطه جنگ و سیاست را تعریف کند، سخن کلازوتینس نویسنده اثر معروف «درباره جنگ» را بیان داشت و گفت: «جنگ جزیی از سیاست است و آنگاه ضرورت پیدا می کند که راه دیگری برای رسیدن به هدف وجود نداشته باشد». مسعود به مصداق این گفته در تشکیلات خود بخش های مختلفی ایجاد کرده بود که به طور هماهنگ عمل می کردند. او به منظور گسترش دامنه مناطق تحت نفوذ خود، نخست یک جبهه نمونه در پنجشیر ایجاد کرد. برای مردم رفاه و آسایش به بار آورد، و کمیته های خدمات اجتماعی ایجاد کرد.

مسعود در دوران مقاومت علیه قوای شوروی، مردم را به گونه ای سهیم نمود که ماهانه پنج درصد از حقوق کارمندان شاغل در مناطق تحت کنترل قوای شوروی را دریافت می کرد. هر چند با این پول نمی توانست مصارف جبهه را تأمین کند. ولی پیوندی که میان جبهه و کارمندان دولت به وجود می آورد، از اهمیت بالایی برخوردار بود. طوری که هیچ شهروندی خود را از مقاومت، بیگانه حس نمی کرد، و همکاری با مجاهدین فداکار هر روز ابعاد بیشتری به خود می گرفت. مسعود با این روش گسترده ترین شبکه اطلاعاتی را در برابر قوای شوروی و رژیم کابل تشکیل داده بود. افسران عالی رتبه ارتش سرخ نیز که از روس ها دل خوشی نداشتند، با تحویل اطلاعات ارزشمند، به او کمک می کردند.

شیر دره پنجشیر عمده ترین شرط موفقیت در مبارزه آزادی خواهانه را حمایت و پشتیبانی مردم می دانست و از طریق نمایندگان مردم پیوسته در جریان قضایا قرار می گرفت. در موارد لزوم و برای رسیدگی به کارهای سرنوشت ساز از مجمع علما تقاضای فتوای شرعی می کرد. این روش چنان میان مردم و مسعود پیوستگی ایجاد کرد بود که مردم مناطق آزاد شده به جنگیدن در زیر پرچم او افتخار می کردند، و فرزندان خود را یکی پس از دیگری به جبهه اعزام می کردند. ■

بود. تنها یک هلیکوپتر در پایین منزل توقف کرده بود که برای پرواز سوخت نداشت. در شب چهارم خرداد ۱۳۷۶، در اتاق فرماندهی احمد شاه مسعود، جلسه ای با شرکت فرماندهان جبهه پنجشیر به ریاست مسعود تشکیل گردید. هر چند دقیقه خبر تسلیم شدن یک مرکز فرمانداری یا یک منطقه از طریق بیسیم به گوش می رسید. سرانجام طالبان راه سالنگ را شکافت. ملا عبید الله وزیر دفاع طالبان از طریق بیسیم بی در پی برای مسعود پیام ارسال می کرد و از او می خواست تسلیم شود. یکی از فرماندهان مشهور مجاهدین در سالنگ که تسلیم طالبان شده بود، توسط بیسیم به مسعود گفت که مقاومت بیهوده است و باید تسلیم شود.

چون پیشرفت سریع طالبان دولت های آسیای میانه را وحشت زده کرده بود، آن ها در صدد برقراری روابط با طالبان برآمده بودند. ربانی از تاجیکستان تلفنی به مسعود اطلاع داد که سیاست دولت های آسیای میانه تغییر کرده و از این پس آماده همکاری نیستند. باید در فکر نجات جان خود باشید. بدین معنا که باید فرار نمایید. مسعود خلیلی سفیر افغانستان در دهلی نو، احمد ولی مسعود برادر احمد شاه مسعود در لندن و جمعی دیگر پیام های مشابهی فرستادند، و به مسعود تأکید کردند که مقاومت بیهوده است، و باید کشور را ترک گوید. افراد ارتباطی با ریاست اداره اطلاعات افغانستان روابط خود را با این اداره قطع کرده بودند. ریاست اداره اطلاعات طرحی را ترتیب داده بود تا مسعود از کشور خارج شود. فهمیم خان که برخی افراد گمان می کردند گاهی با سیاست های مسعود همراه نیست، قدرت را در پنجشیر در دست گیرد، و با طالبان به تفاهم برسد، تا از بروز کشتار در پنجشیر جلوگیری شود. در جلسه فرماندهان پنجشیر تنها یک نفر مقاومت را بیهوده و زاینبار خواند و راه مذاکره و گفت و گو با طالبان را پیشنهاد کرد. اما سایر شرکت کنندگان پیشنهاد آن یک نفر را رد کردند.

ولی روشن نبود که این مقاومت به مقصد نجات کشور است و یا مقاومت انتحاری؟ مقصد ما از قدرت «واقع بینی» مسعود است. در حالی که تعدادی از افراد سرشناس و همکار مسعود مقاومت را بی ثمر می خوانند، و به خارج پناه برده بودند، یکی از شرکت کنندگان جلسه قبل از آغاز مقاومت، تخلیه دسته جمعی پنجشیر و رفتن مردم به سوی تاجیکستان را مطرح نمود، تا مجاهدین بتوانند با خیال راحت جنگ را پیش ببرند. تخلیه دسته جمعی پنجشیر در آن شرایط نه ممکن بود و نه مفید. سرنوشت افغانستان به تصمیم گیری در این جلسه به ویژه به اراده مسعود گره خورده بود. گوش میلیون ها افغان انتظار تصمیم او را داشت.

در جریان جلسه غلام رضا حدادی سفیر ایران در افغانستان به مسعود تلفن زد و در اولین پرسش گفت: آمر صاحب هنوز در داخل هستی؟ مسعود با لحنی گرفته ناشی از چند شبانه روز بی خوابی اما مصمم در پاسخ گفت: «چه فکر می کنی؟ من باید در میان مردم باشم، و در میان آن ها کشته شوم». پرسش دوم حدادی این بود که ما برای شما چه کاری می توانیم انجام دهیم؟ مسعود گفت: مواد غذایی کنسرو شده، هر چه عاجل از هوا بفرستید، ما مقاومت می کنیم. همان شب مسعود از طریق رادیو بی بی سی اعلام کرد: «اگر تنها هم باقی بمانم نه تسلیم می شوم و نه فرار می کنم، بلکه مقاومت می کنم». این صدا هزاران

مجاهد را به جوش و خروش آورد. مردم تحت ستم طالبان را به تعجب واداشت که این چگونه مردی است؟ و راز این استواری چیست؟

مسعود برای تداوم مقاومت در پنجشیر چنین طرحی را مطرح نمود:

۱- واحدهای کوماندویی راه های پشت جبهه پنجشیر در کران منجای و خاواک را مین گذاری نماید، تا دشمن از عقب حمله نکند.

۲- قرارگاه های دوران جهاد که در عمق دره های فرعی قرار داشتند، دوباره فعال شوند.

۳- خانواده هایی که می توانند داوطلبانه از پنجشیر خارج شوند باید تشویق گردند، تا مواد خوراکی کمتر مصرف شود.

۴- پل کوچه در ولایت تخار منفجر گردد، تا طالبان نتواند به سوی مناطق ماورای کوچه پیشروی کند.

۵- برای تداوم مقاومت در پنجشیر با علما و موی سفیدان مشورت شود، چون در صورتی که مردم خواستار تداوم جنگ نباشند، باید راه دیگری را سنجید.

فردای آن روز جلسه دیگری با شرکت نمایندگان سرتاسر پنجشیر تشکیل شد و همه به یک صدا گفتند: «همه می میریم ولی تسلیم طالبان نمی شویم».

شرکت کنندگان به مسعود پیشنهاد کردند که جوانان حمله را در محورهای شمالی آغاز کنند. و راه پیشروی طالبان به سوی مناطق شمالی را قطع کنند.

هفته نامه پیام مجاهد در برابر آمادگی اینارگانه مردم و به ستایش از این تصمیم گیری مردمی شعر عبد القهار عاصی را منتشر کرد:

خیال من یقین من
جناب کفر و دین من
بهشت هفتمین من
دیار نازنین من

کوه و کمر غلام شان
چه آفتاب و آتشی
قیامتی قیام شان

چه مردمان سرکشی
به خانه خانه رستمی
به خانه خانه آرشی

برای روز امتحان
دلآوری کمان کشی
چه سرفراز ملتی

چه سربلند مردمی
که خاک راهشان بود
شرافت جبین من

شهادت و مراد را

اموال مردم می‌پرداختند. در این شرایط بخش عمده آثار باستانی اغلب شهرها از جمله پایتخت به تاراج رفت و به دلالتان پاکستانی فروخته شد. در ولایات جنوبی اوضاع بدتر بود. فرماندهان خودسر زندگی روزانه را بر مردم تلخ ساخته بوده و عده زیادی همه روزه قربانی مطامع فردی و رقابت‌های شخصی آنها می‌شدند.

اوضاع اجتماعی افغانستان به ویژه در شهرهای مزار شریف و قندهار با شیوع عوامل فساد بحرانی شده بود. در روز ۳۰ فروردین ۱۳۷۲ یک هیئت به سرپرستی ملا نقیب الله با مقدار زیادی پول جهت تطمیع فرماندهان به قندهار رفت. هنگام توزیع پول بین عبد الحلیم نماینده حزب جمعیت اسلامی و حاج احمد نماینده اتحاد اسلامی سیاف و آمر لالی نماینده جبهه محاذ ملی جنگ شدیدی روی داد. اوضاع اجتماعی قندهار فساد انگیز شده بود. فرماندهان سوءاستفاده، عدم مصونیت و فساد همگانی را در قندهار ولایات همجوار آن گسترده ساخته بودند.

احمد رشید خبرنگار پاکستانی که اوضاع قندهار را از نزدیک شاهد بوده در این باره چنین نوشته است: «فرماندهان محلی برای به دست آوردن پول همه چیز را به اوراق فروشی‌های پاکستانی می‌فروختند. سیم‌های برق و تلفن را از دکل‌ها جدا می‌کردند. درختان را قطع می‌کردند. وسایل کارخانه‌ها و ماشین آلات و غلطک‌ها را به دلالتان پاکستانی می‌فروختند. فرماندهان خانه‌ها و مزارع را با زور قدرت تصرف کرده و در اختیار طرفداران خود قرار می‌دادند. آنها هرگونه بدرفتاری با مردم می‌کردند. دختران و پسران را به منظوره‌های جنسی می‌ربودند اموال مردم را از بازارها به سرقت می‌بردند. در خیابان‌ها به درگیری می‌پرداختند. به این علت موج مهاجرت جدیدی از قندهار به مقصد کویته شروع شد. این وضعیت برای

پس از سقوط کابل توسط گروه‌های جهادی در روز هشتم اردیبهشت سال ۱۳۷۱ رهبرانی که از پاکستان وارد کابل شدند، نتوانستند حکومت مرکزی با پایگاه وسیع مردمی که در برگیرنده همه احزاب و اقوام کشور باشد به وجود بیاورند. جنگ‌های ویرانگر کابل و ستیزه جویی و فزون خواهی برخی رهبران جهادی، هزاران کشته و مجروح و آواره را بر مردم افغانستان تحمیل کرد

ناگهان احساس کردند که گرفتار هوا و هوس رهبران و فرماندهانی شده‌اند که انگار برای تصاحب غنائم جنگی به کابل بازگشته‌اند. فاصله‌ها میان سران اقوام و احزاب گسترش می‌یافت. شیرازه وحدت ملی فروپاشیده بود. برهان الدین ربانی با زور اسلحه و مغرور قدرت، به قیمت جان مردم کابل حاضر نبود مسند ریاست را رها کند. احمد شاه مسعود و گلبدین حکمتیار با به غرش درآوردن سلاح‌های سنگین خود هر روز بر مردم مرگ و تباهی فرو می‌ریختند. ژنرال عبد الرشید دوستم که بر پنج ولایت شمالی افغانستان تسلط داشت، برای خود نظام مستقلی را به وجود آورده بود. اسماعیل خان مقتدرانه بر حوزه هرات حکومت می‌کرده و خود را امیرالمؤمنین می‌خواند. سه ولایت شرقی در مجاورت مرز پاکستان با محوریت جلال آباد تحت کنترل شورای مشرقی بود و حزب وحدت ولایات مرکزی افغانستان را از مرکز بامیان اداره می‌کرد. احزاب و ائتلاف‌ها برای جلب هواداران به اختلاف‌های جناحی دامن می‌زدند. دسته‌های مسلح و غارتگر در سرتاسر کشور به راهزنی و غارت

نقش عوامل داخلی افغانستان در پیدایش طالبان
در اوایل مهر ماه سال ۱۳۷۳ شهر مرزی «سپین بولدک» در نوار مرز ولایت قندهار با پاکستان پس از یک درگیری محدود به تصرف حدود ۳۰۰ تن از نیروی طالبان درآمد. عبد المنان نیازی سخنگوی این گروه در همان مرحله در مصاحبه با بخش فارسی رادیو بی. بی. سی. اعضای این گروه را طلاب و محصلین مدارس دینی و انگیزه‌شان را از بین بردن دسته‌های مسلح محلی عنوان کرد و گفت که می‌خواهند امنیت راه‌های ارتباطی منطقه را برای عبور کالاهای تجاری تأمین کنند.

در روز ۱۳ آبان همان سال درگیری شدیدی در قندهار روی داد، که در نتیجه آن شهر از دست فرماندهان احزاب جهادی خارج گردید، و طالبان بر این شهر تسلط یافت. با تثبیت موقعیت این گروه در قندهار، حملات نظامی همراه با پول باران و تطمیع فرماندهان جنوب موجب شد که طالبان بتواند ابتدا ولایات جنوبی و سپس حوزه جنوب غربی و پس از آن پایتخت را با ولایات شرقی از دست گروه‌های جهادی خارج سازد. با اشغال شهر مزار شریف آخرین شهر بزرگ افغانستان و تسلط طالبان بر شهر باستانی بامیان فرمانروایی این گروه بر ۹۰ درصد خاک افغانستان قطعی گشت.

پس از سقوط کابل به دست گروه‌های جهادی در روز هشتم اردیبهشت سال ۱۳۷۱ رهبرانی که از پاکستان وارد کابل شدند، نتوانستند حکومت مرکزی با پایگاه وسیع مردمی که در برگیرنده همه احزاب و اقوام کشور باشد به وجود بیاورند. جنگ‌های ویرانگر کابل و ستیزه جویی و فزون خواهی برخی رهبران جهادی، هزاران کشته و مجروح و آواره را بر مردم افغانستان تحمیل کرد. مردم که در بدو پیروزی جهادشان چشم انداز آینده‌ای روشن و پر امید را پیشبینی می‌کردند

چگونگی ظهور و سقوط طالبان در افغانستان...



درآمد

چگونه یک گروه کوچک و گمنام منتسب به مدارس دینی پاکستان توانست از پیچ و خم اوضاع سیاسی افغانستان عبور کند، و در مدت کوتاهی این کشور را به کنترل درآورد و گروه‌های نامدار جهادی را مغلوب سازد؟ و چه پیوندی میان این گروه و رهبری شبکه جهانی القاعده، اسامه بن لادن وجود دارد؟ چرا طالبان مسائل مختلف داخلی و عرف بین المللی را به مسخره گرفت؟ چرا برخی از دولت‌ها چشم و گوش بسته بدون در نظر داشتن فرجام منفی این قضیه، و نادیده گرفتن توصیه محافل جهانی از این گروه حمایت مالی و سیاسی به عمل آوردند؟ پرسش‌هایی است که پاسخ به آنها یکی از تلخ‌ترین زوایای تاریخ افغانستان را روشن می‌سازد.



کرد، به عنوان یک جریان مرموز و مقتدر در رسانه‌های خبری جهان مطرح شد. از همان مرحله گمانه زنی‌ها درباره محافل خارجی پشتیبان طالبان آغاز گردید، تا چهره اصلی بازیگران پشت پرده شناسایی شوند. نخستین انگشت اتهام به سوی دولت‌های پاکستان، آمریکا، انگلیس و عربستان سعودی نشانه رفت. هر چند که پس از گذشت مدتی امارات متحده عربی و سازمان جهانی القاعده نیز به آن دولت‌ها ضمیمه شد.

گلبدین حکمتیار در این باره چنین می‌گوید: «جیش طالبان در سال ۱۳۷۲ در پاکستان پایه گذاری شد. در زمان بینظیر بوتو و توسط ژنرال نصیر الله بابر وزیر کشور بینظیر بوتو. پاکستان، آمریکا، سعودی و امارات متحده عربی این گروه را ساختند و تمویل و تجهیز کردند. هدف این بود تا از این گروه علیه مجاهدین و در رأس آن‌ها حزب اسلامی استفاده کنند و افغان‌ها را خلع سلاح نمایند، و راه دعوت مجدد از ظاهر شاه مخلوع را هموار کنند. انگلیسی‌ها حامی درجه یک عودت شاه مخلوع بودند. در سابق و در زمان سلطه انگلیسی‌ها بر نیم قاره هند، پدر ظاهر خان را از طریق هند به افغانستان فرستادند و بر تخت کابل نشاندند. می‌خواستند این تجربه را باز تکرار کنند. گمان می‌کردند که مردم قندهار رابطه قومی با ظاهر شاه دارند و اگر حرکتی را در پوشش مذهب توسط طالبان میان این مردم آغاز کنند و به حرکت قومی آنان رنگ مذهبی بدهند کار عودت ظاهر شاه را آسان می‌سازند. آمریکا با این طرح توافق کرد. پاکستان آموزش این گروه و سعودی و امارات تمویل (کمک مالی) آن را بر عهده گرفتند».

آمریکا، عربستان سعودی و پاکستان عوامل اصلی طراحی و پشتیبانی مالی و اجرایی پروسه طالبان معرفی شدند، اما سخن از نقش انگلیس تنها در حد ادعای برخی رهبران سابق جهادی باقی ماند. لذا در این بحث لازم است اهداف و نقش دولت‌های مزبور در پایه گذاری طالبان به دقت مورد بررسی قرار گیرد.

نقش آمریکا در افغانستان

افغانستان از دیرباز در شمار کشورهای بود که آمریکا با آهستگی روابط دیپلماتیک با آن برقرار کرد. علت این بی توجهی چند فاکتور می‌تواند باشد. افغانستان در سومین جنگ با انگلیس به استقلال دست یافت، ولی واشنگتن این کشور را همچنان در حوزه تأثیر گذاری لندن به شمار می‌آورد. زیرا افغانستان جاذبه یک بازار مصرفی برای فروش محصولات صنعتی آمریکا را نداشت، و به تازگی درصدد شناخت این کشور از طریق آموزه‌های انگلیس بر آمده بود. دولت آمریکا بر اثر فشار جنگ جهانی دوم، برای اولین بار در سال ۱۹۴۲ دفتر نمایندگی دائمی در کابل دایر نمود. ولی پس از روی کار آمدن رژیم کمونیستی در کابل، آمریکا آن را به رسمیت شناخت، و این به معنی پذیرفتن تلویحی افغانستان در حوزه نفوذ

بازرگانان قندهار و کویت قابل تحمل نبود. در چنین وضعیتی راه چاره‌ای وجود نداشت. توده‌ها از هر گروهی که به آن‌ها وعده صلح و آرامش می‌داد بدون توجه به اندیشه و وابستگی حزبی، از آن استقبال می‌کردند. وجود چنین خلا فاحشی در جنوب افغانستان و آمادگی روحی مردم، بستر مناسبی برای پذیرش گروهی چون طالبان گردید که با شعار امنیت، صلح، بی رغبتی به دنیا، ریشه کنی فساد ظاهر شد. این افراد با لباس‌های سفید، عمامه و تسبیح پا میان مردم گذاشتند و نیروهای خودسر و فرماندهان باجگیر محلی و راهزنان را با قاطعیت گردن زدند، که همه این اقدامات با استقبال مردم رو به رو شد.

نقش عوامل خارجی در پیدایش طالبان

عوامل داخلی پیدایش طالبان می‌توانست زمینه ساز پذیرش این گروه و فراهم شدن بستر گسترش آن در افغانستان باشد. اما نقطه این گروه در کدام رحم انعقاد یافت و در دامان چه کسی پرورش یافت، باید به آنسوی مرزهای جغرافیایی افغانستان نگاه کرد. در آن شرایط آشفته افغانستان که مدارس دینی تعطیل شده بودند، استخدام نیروی چند هزار نفره و آموزش نظامی آن‌ها و تدارک امکانات تسلیحاتی و مالی کافی برای آن‌ها به منظور به حرکت در آوردن تانک‌ها و پرواز هواپیماهای نظامی در حوزه کار مدارس دینی نبوده است. لذا بایستی ردپای دولت‌هایی را جستجو کرد که منافع راهبردی در افغانستان داشتند.

گروه طالبان که روز ۱۳ آبان سال ۱۳۷۳ قندهار را از تصرف فرماندهان وابسته به گروه‌های مختلف خارج

فرماندهان برخی از گروه‌های جهادی خانه‌ها و مزارع را با زور تصرف کرده و در اختیار طرفداران خود قرار می‌دادند. با مردم بدرفتاری می‌کردند. دختران و پسران را به منظورهای جنسی می‌ربودند. اموال مردم را از بازارها به سرقت می‌بردند. در خیابان‌ها به درگیری می‌پرداختند. به این علت موج مهاجرت جدیدی از قندهار به مقصد کویت شروع شد

کمونیسم بود.

با ترور آدولف دویس سفیر آمریکا در کابل در فوریه سال ۱۹۷۹ دولت آمریکا به اشتباه گذشته خود پی برد که از یک حوزه راهبردی به نفع شوروی به سادگی دست برداشته و در صدد جبران اشتباه خود برآمد. لذا در پی یورش نظامی شوروی به افغانستان حمایت‌های همه جانبه مالی و تسلیحاتی از گروه‌های جهادی مستقر در پیشاور به عمل آورد، که مهمترین آن ارسال موشک‌های ضد هوایی ما فوق مدرن «استینگر» می‌باشد. فرار ارتش سرخ از افغانستان و فروپاشی شوروی، سبب شد که آمریکا وظیفه خود را پایان یافته در افغانستان تلقی کند و سرنوشت مردم آن سامان را به حال خود رها کند.

آمریکا در جریان پشتیبانی از گروه‌های جهادی اهل تسنن و همکاری با القاعده در افغانستان مرتکب اشتباهات عمده شد، که باعث گشت القاعده و عربستان سعودی و سازمان اطلاعات نظامی ارتش پاکستان، آمریکا را بازی دهند. سازمان اطلاعاتی آمریکا (سیا) با تزریق دهها میلیارد دلار پول نقد به ارتش پاکستان به منظور پشتیبانی از سازمان‌های به اصطلاح جهادی افغانستان و جستجوی مهره‌هایی از میان گروه‌های پشتون افغانستان دشمنان سرسختی برای خود دست و پا کرد. که این راهکار نمی‌توانست به نفع آمریکا باشد. با دور شدن آمریکا از معادله قدرت در افغانستان، این کشور به تدریج به میدان تاخت و تاز قدرت‌های منطقه تبدیل گردید، که سازمان‌های اطلاعاتی این قدرت‌ها گرداننده سیاست‌شان در قبال افغانستان بوده‌اند.

دولت پاکستان با پشتیبانی همه جانبه برخی دولت‌های عرب خلیج فارس و حمایت مالی و تسلیحاتی از برخی گروه‌های جهادی، و تفرقه افکنی میان اقوام و فرق مذهبی، درصدد مصادره جهاد مردم افغانستان برآمد. ولی آمریکا که در سال ۱۳۷۳ طالبان را در مرز پاکستان به وجود آورد و از حامیان جدی آن به شمار می‌رفت. ناگهان در سال ۱۳۷۵ رویکرد دیگری در سیاست آمریکا پدیدار گشت، و از آن سال راه مخالفت با طالبان را در پیش گرفت. آمریکا به خاطر عوامل ذیل در پدید آوردن و تقویت طالبان سهم بسزایی داشت:

۱- طالبان گروه ضد ایرانی و ضد شیعی است و می‌تواند در برابر نفوذ ایران در افغانستان و آسیای مرکزی بایستد و نفوذ روسیه را نیز در افغانستان مهار کند.

۲- طالبان با ایجاد ثبات در افغانستان قادر است اردوگاه‌های آموزش تروریسم را از بین ببرد.

۳- طالبان می‌تواند راه را برای استقرار مجدد سلطنت ظاهر شاه هموار کند.

۴- این گروه با تسلط بر افغانستان می‌تواند منطقه را برای آمریکا به منظور احداث خطوط لوله انتقال گاز و انرژی از آسیای میانه به دریای عمان امن کند.

مدعی اصلی احداث این خط لوله یک ائتلاف آمریکایی سعودی به نام شرکت‌های یونیکال و دلتا اوایل بود. و به موجب این پروژه قرار بود روزانه پنج میلیون بشکه نفت حوزه‌های نفتی آسیای مرکزی را به آب‌های گرم دریای عمان منتقل کند. به قول آنتونی دیویز سخنگوی وقت دولت آمریکا انگیزه

● وقوع کودتای کمونیستی در افغانستان با واکنش برخی دولت‌های منطقه و جهان از جمله عربستان سعودی مواجه شد. پیروزی انقلاب اسلامی در ایران نیز برای عربستان به مفهوم ظهور رقیبی دیگر در جهان اسلام تعبیر شد که به نحوی خود را داعیه رهبری مسلمانان جهان عنوان می‌کرد. این تحولات زنگ خطر اساسی را برای رژیم پادشاهی عربستان به صدا در آورد

به عنوان امیر المؤمنین پوزخندی بود به دولت‌های اسلامی و آمریکا که طالبان را به وجود آورده بودند. در افغانستان طالبان سیاست تبعیض جنسیتی، نژادی، غارت و ویرانگری را ادامه میداد. تولید مواد مخدر افزایش یافت. اسامه بن لادن که مظنون اصلی بمب گذاری پایگاه نظامی آمریکا در ظهران عربستان بود با احترام در افغانستان می‌زیست. همه این مسائل نگرانی آمریکا را برانگیخت.

انفجار سفارتخانه‌های آمریکا در کنیا و تانزانیا در هفتم ماه اوت ۱۹۹۸ توسط عوامل اسامه بن لادن، روابط آمریکا با طالبان را به عنوان حامی و پناهگاه تروریست‌های بین‌المللی با چالش جدی مواجه ساخت. طفره رفتن سازمان اطلاعات نظامی ارتش پاکستان از همکاری با آمریکا برای دستگیری بن لادن، روابط واشنگتن اسلام آباد را متشنج ساخت. زیرا این (I.S.I) بود که بن لادن را به طالبان نزدیک کرده و در سقوط کابل از نیروی نظامی و کمک‌های اقتصادی او بهره گرفته بود. لذا در این مقطع تاریخی ناامیدی کامل آمریکا از جریان طالبان آغاز می‌گردد و سیاست واشنگتن در برابر طالبان خصمانه می‌شود.

روابط عربستان سعودی و طالبان

پنهان‌واشنگتن برای تحمل طالبان بر پا کردن یک شمایل مقدس به نام طالبان در افغانستان به منظور هموار نمودن راه‌های اجرای طرح یونیکال بود. ولی دیری نپایید که سازمان جاسوسی اسرائیل (موساد) با همکاری سازمان اطلاعاتی ارتش پاکستان از طریق دفاتر شرکت یونیکال با طالبان ارتباط برقرار کرد.

در واقع سازمان اطلاعات ارتش پاکستان (I.S.I) به آمریکایی‌ها قبولانده بود که طالبان گمشده آمریکا در منطقه است. طالبان همان اسلام غیر سیاسی و غیر فعال از نوع عربستان سعودی است، که هیچ نوع خطری برای آمریکا ندارد. احمد رشید نویسنده پاکستانی در این باره می‌گوید: در سال ۱۳۷۳ پس از ظهور طالبان، برای اولین بار با دیپلمات‌های آمریکایی در سفارت آن کشور در اسلام آباد دیدار داشتیم، و آنها را شیفته طالبان یافتیم. طالبان به دیپلمات‌های آمریکایی هنگام دیدار از قندهار گفته بودند که با ایران و با حضور خارجیانی که در افغانستان باقی مانده‌اند از جمله افغانهای عرب مخالفند. کشت خشخاش و تولید هروئین را کنترل خواهند کرد.

شورای طالبان روز ۱۶ فروردین سال ۱۳۷۵ با تشکیل نشست با شرکت ۱۵۰۰ روحانی در قندهار ضمن اعلام ملا عمر به عنوان امیر المؤمنین علیه حکومت مجاهدین در کابل اعلام جهاد نمود، و در پاییز همان سال کابل را به اشغال خود درآورد. زمانی که طالبان وارد کابل شد بر خلاف تعهداتی که به آمریکایی‌ها داده بود، حکومت ملا عمر را اعلام کرد و با عودت ظاهر خان مخالفت نمود. از همین جا اختلاف آمریکا با این گروه آغاز شد. آمریکایی‌ها پاکستان را متهم کردند که واشنگتن را فریب داده است. این رویکرد در آغاز سال ۱۹۹۷ به گونه آرام و در حد انتقادات دوستانه مطرح می‌شد و آمریکا هنوز امیدوار بود که سیاست‌های طالبان تعدیل شود. دفتر طالبان در آمریکا در ماه رمضان ۱۴۱۷ هجری از دریافت پیام تبریک از سوی «دولت اسرائیل» خبر داد. اعلام ملا عمر



وقوع کودتای کمونیستی در افغانستان با واکنش برخی دولت‌های منطقه و جهان از جمله عربستان سعودی مواجه شد. پیروزی انقلاب اسلامی در ایران نیز برای عربستان به مفهوم ظهور رقیبی دیگر در جهان اسلام تعبیر شد که به نحوی خود را داعیه رهبری مسلمانان جهان عنوان می‌کرد. اشغال افغانستان توسط ارتش سرخ شوروی نیز ضمن اینکه یک کشور اسلامی سنتی منطقه را در حلقه کشورهای سوسیالیستی قرار داد، تئوری تلاش شوروی برای دستیابی به آب‌های گرم دریای عمان و تسلط بر حوزه‌های انرژی و تجارت منطقه را به واقعیت نزدیکتر ساخت. این تحولات زنگ خطر اساسی را برای رژیم پادشاهی عربستان به صدا درآورد.

آغاز مقاومت مردمی در افغانستان در برابر تهاجم شوروی، عربستان و سازمان‌های علاقمند به مسئله افغانستان را امیدوار ساخت. در حقیقت قضیه افغانستان یکی از نادرترین رویدادهای جهان بود که منافع متضاد غرب و دولت‌های محافظه کار مانند عربستان و مصر و پاکستان را در یک بستر پیوند داد، و هر دولتی از جمله عربستان سعودی به اندازه توان خود برای شکست ارتش شوروی کمک کرد، یا پا به پای متحد خود آمریکا وارد این جریان شد. حمایت عربستان از گروه‌های خاص مجاهدین با استراتژی پاکستان و آمریکا هماهنگ بود. عربستان پول و اسلحه فراوان در اختیار بنیادگرترین گروه‌های سنی پشتون قرار می‌داد و افغان‌های شیعه را نادیده می‌گرفت. عربستان به طور جداگانه نیز آن دسته از افغان‌هایی را که به ترویج وهابیت می‌پرداختند تحت حمایت قرار می‌داد. این کشور در فاصله سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ حدود ۴ میلیارد دلار رسماً به مجاهدین کمک کرد. این مبلغ جدای پرداخت‌های غیر رسمی از قبیل کمک مؤسسات خیریه اسلامی و مساجد و کمک‌های شخصی شاهزادگان بود.

پس از خروج ارتش شوروی از افغانستان در سال ۱۹۸۹ در پاکستان تلاش‌های جدی برای ایجاد ساختار حکومت مجاهدین بکار افتاد. سیاست خارجی سعودی در مسئله افغانستان را در این مقطع سازمان امنیت آن کشور عهده‌دار بود، که با تکیه بر نفوذ خود در میان گروه‌های مجاهدین مقیم پشاور به خصوص جریانهایی مانند اتحاد اسلامی عبد الرسول سیاف با پیش کشیدن گرایش‌های مذهبی درصدد حذف گروه‌های افغانی مقیم ایران در حکومت آینده کشور برآمد. این روند تا زمان سقوط حکومت نجیب الله در آوریل ۱۹۸۹ ادامه داشت. سعودی‌ها در جریان گفت و گوهای مجاهدین در اسلام آباد برای تشکیل دولت موقت در تبعید به رهبران افغان رشوه کلان پرداخت کردند. از رهبران مجاهدین تعهد گرفته شد که یک افغان وهابی را به عنوان صدر اعظم دولت موقت انتخاب کنند. سعودیها در مارس ۱۹۹۰ یکصد میلیون دلار دیگر در اختیار حزب اسلامی حکمتیار قرار دادند تا تلاش ژنرال شهناز تنی، برای اجرای کودتا در درون ارتش افغانستان علیه رئیس جمهور نجیب الله را مورد حمایت قرار دهد.

سیاست انحصار طلبی، سرآغاز شکست طرح‌های عربستان سعودی در افغانستان بود. این کشور که میلیون‌ها دلار صرف این راه نموده بود. سرانجام



طرح کنفدراسیون افغانستان پاکستان را مطرح ساخت. امین صیقل نویسنده پاکستانی در این باره می‌گوید: اسلام آباد به طور فزاینده از سیاست طرفداری از پشتون‌ها به ویژه حزب اسلامی حکمتیار پیروی می‌کرد، و بهترین سلاح‌های آمریکایی و کمک‌های خارجی را در اختیار حکمتیار قرار می‌داد و او را به عنوان قدرتمندترین و مشرورترین چهره مقاومت که قادر است افغانستان پس

از کمونیسم را رهبری کند تبلیغ می‌کرد. پاکستان در افغانستان دو هدف را دنبال می‌کرد: هدف اول: تأمین یک رهبر پذیرا در کابل که بتواند انتقال افغانستان از کمونیسم به یک افغانستان تحت نفوذ پاکستان و مورد قبول پشتون‌ها را تضمین کند. هدف دوم: یکپارچگی پشتون‌های پاکستان و افغانستان به منظور پایان دادن به مجادلات مرزی دو کشور. ولی در کابل اوضاع به مراد پاکستان پیش نرفت. حکمتیار مهره سوخته از کار درآمد و ربانی اسیر زلف یار دیگری گردید. در چنین شرایطی پاکستان دو راهکار را همزمان تعقیب می‌کرد. راهکار اول تلاش برای تشکیل نیروی دلخواه در افغانستان برای دراز مدت و راهکار دوم استفاده بهینه از شرایط روز. زیرا تا زمانی که مدعیان رهبری در افغانستان با بمب و موشک با هم در حال تسویه حساب بودند، پاکستانی‌ها خاک افغانستان را به صورت سازمان یافته غارت می‌کردند. و الوارهای آن به چهار سمت جهان به فروش می‌رسید. موزه افغانستان در پیشاور به حراج گذاشته شد. از سوی دیگر ترور فرماندهان جهادی و شخصیت‌های عمده و هر افغانستانی که سرش به تش می‌ارزید و در پاکستان می‌زیست آغاز گردید، که خود مقدمه‌ای برای خالی کردن عرصه افغانستان برای جایگزینی نیروی بعدی بود.

ژنرال نصرالله بابر وزیر کشور دولت بینظیر بوتو در ژوئن سال ۱۹۹۴ برای نخستین بار توجه دولت پاکستان را به جاده زمینی کویت - ترکمنستان از طریق قندهار و هرات را جلب کرد. او در ماه سپتامبر از جاده کویت و قندهار در منطقه مرزی پاکستان و افغانستان دیدن کرد و در مورد جاده‌های داخلی افغانستان به تحقیق پرداخت. اولین عملیات نظامی عمده طالبان در

منجر به جدایی و اختلاف جدی میان سه طرفدار عمده خود یعنی برهان الدین ربانی و عبد الرسول سیاف و گلبدین حکمتیار گردید. این در حالی است که عربستان در ابتدا نیازهای دولت ربانی و در عین حال هزینه جنگ افزارهای سنگین حکمتیار را تأمین می‌کرد. این کمک‌ها تا زمان جنگ‌های کابل، از جمله قتل عام شیعیان در منطقه افشار کابل توسط احمد شاه مسعود تداوم پیدا کرد. عربستان در سال‌های ۱۳۷۲-۱۳۷۳ مبلغ ۱۵۰ میلیون دلار به دولت ربانی کمک کرد. ولی از آن پس عربستان با تبعیت از پاکستان از حکمتیار حمایت نمود ولی این تلاش‌های گسترده و حمایت علنی عربستان از پشتون‌ها بی نتیجه ماند تا اینکه طالبان در صحنه افغانستان ظهور کرد.

اغلب صاحب نظران و تحلیلگران معتقدند که عربستان سعودی در طراحی و پایه گذاری طالبان شریک بوده است. برخی نقل کرده‌اند که نخستین تماس سعودی‌ها با طالبان توسط مولانا فضل الرحمن رهبر جمعیت علمای پاکستان در زمستان سال ۱۳۷۳ در قندهار برقرار شد. شاهزاده ترکی الفیصل رئیس پیشین سازمان اطلاعات عربستان پس از برقراری تماس با طالبان پیوسته از اسلام آباد و قندهار دیدن می‌کرده و در تابستان سال ۱۳۷۵ برای موفقیت حمله طالبان به کابل میلیون‌ها دلار پول نقد، سوخت و وسایل نقلیه در اختیار این گروه قرار داده است.

در پی استقرار دولت طالبان در کابل دولت‌های عربستان و امارات متحده عربی ضمن برسمیت شناختن طالبان، هیئت‌های نظامی برای گفت و گو با مخالفان طالبان از جمله ژنرال عبد الرشید دوستم اعزام کردند تا آن‌ها را به پذیرش رژیم طالبان متقاعد سازند. متقابلاً ملا ربانی نفر شماره دو طالبان در سال ۱۳۷۵ دستکم دو بار به عربستان مسافرت کرد و خاندان سلطنتی و شخص شاه فهد را ستود. ولی حضور بن لادن در افغانستان لکه سیاهی بر روابط طرفین بود که به صورت خزنه این روابط را تحت الشعاع قرار می‌داد.

روابط پاکستان با طالبان

در حقیقت جنگ در افغانستان یک فرصت طلایی برای پاکستان بود تا بتواند در سایه آن کمک‌های آمریکا و دولت‌های نفتی خلیج فارس به گروه‌های جهادی را به هر عنوانی وارد کشور سازد و نیز از موضع قدرت به عمق استراتژیکی خود خصلت پاکستانی دهد. دخالت در جنگ افغانستان به اندازه‌ای حیاتی بود که ژنرال ضیاء الحق ریسک رویارویی با ابر قدرت شرق را به جان خرید و همه امکانات کشورش را برای تحقق آمال دیرین پاکستان به کار بست.

او ژنرال‌های بازنشسته ارتش، سازمان اطلاعات ارتش، حزب بنیادگرای جماعت اسلامی و نیروهای پشتون افغانستان را در یک محور گرد هم آورد و برای نفوذ در افغانستان بسیج کرد. در بخش نظامی لجام جنگ را ژنرال اختر عبد الرحمن رئیس کل اطلاعات ارتش پاکستان در دست گرفت و در بخش سیاسی افرادی چون حکمتیار و سیاف را که پایگاه مردمی چندانی در افغانستان نداشتند، با تزریق دلارهای نفتی به استخدام خود درآورد، و به آنان راه و رسم سیاست از نوع پاکستانی آموخت تا جایی که حکمتیار روزی

فاصله زمانی بین اولین دیدار ژنرال بابر از افغانستان در ماه سپتامبر و خروج اولین کاروان تجاری آزمایشی از پاکستان صورت گرفت. یک ماه قبل از اینکه طالبان قندهار را تصرف کند، نصرالله بابر در اکتبر ۱۹۹۴ شش سفیر کشورهای غربی را همراه هیئتی متشکل از مقام‌های ارشد ادارات راه آهن و بزرگراه‌ها و تلفن و برق به قندهار و هرات برد. او در این سفر به آن‌ها گفت که قصد دارد مبلغ یک میلیارد و دویست میلیون دلار از آژانس‌های بین المللی برای بازسازی بزرگراه کویت به هرات و بازسازی خط راه آهن و سیستم تلفن ماهواره‌ای دریافت کند. نصرالله بابر بدین وسیله زمینه فعال نمودن جاده ارتباطی پاکستان - ترکمنستان را فراهم ساخت و اندکی بعد ۳۰ کامیون کالای تجاری را به صورت آزمایشی به سمت ترکمنستان اعزام کرد، و طالبان را به بهانه حفاظت از آن کاروان وارد افغانستان کرد.

آنگاه دولت پاکستان و جمعیت العلماء سقوط قندهار به دست طالبان را جشن گرفتند و بابر پیشرفت طالبان را ستود و به خبرنگاران گفت «طالبان فرزندان ما هستند». پاکستانی‌ها در مراحل بعدی به صورت مستقیم نه تنها زمام امور جنگ را در دست گرفتند، بلکه حقوق ماهیانه کارمندان دولت در کابل و سایر شهرهای افغانستان را پرداخت می‌کردند.

ظهور طالبان... سرآغاز تحول جدید

قندهار در شرایط قبل از طالبان تحت کنترل فرماندهان گروه‌های جهادی قرار داشت. ملا نقیب نماینده دولت ربانی با بیش از ۲۰۰۰ نیروی نظامی، آمر منصور، آمر لالی، حاج سرکاتب و استاد حلیم هر کدام با نیروهای خود در قندهار حکومت می‌کردند. اگرچه همگی نامبرداران مخالف طرح پاکستان و ظهور رقیب دیگری به نام طالبان بودند، ولی به علت کدورت‌های دیرینه با یکدیگر نتوانستند خط دفاعی مشترکی ایجاد کنند، و شانس مقاومت در قندهار را پایین آوردند. ژنرال بابر همانند گرگی پیر حاضر نبود در این میدان شکست بخورد. او نخست کلنل امام الدین را با مبلغ یک میلیون و پانصد هزار دلار جهت خرید فرماندهان مخفیانه به قندهار اعزام کرد که سه‌م عمده آن مبلغ نصیب ملا نقیب شد.

تحرکات وسیع پاکستان توجه جهان را به خود جلب کرده بود و شک و تردیدها درباره بومی بودن طالبان به صورت روز افزون بیشتر میشد. از این رو پاکستانی‌ها و طالبان به تبلیغات وسیع و گمراه کننده دست زدند تا حضور خارجی‌ها را در پشت

● ژنرال نصرالله بابر وزیر کشور دولت
● بینظیر بوتو در ژوئن سال ۱۹۹۴ برای
● نخستین بار توجه دولت پاکستان را
به جاده ارتباطی کویت - ترکمنستان
جلب نمود و در ماه سپتامبر همان
سال از منطقه مرزی پاکستان و
افغانستان دیدن کرد. بنابر این اولین
عملیات نظامی طالبان همزمان با
حرکت اولین کاروان تجاری آزمایشی
از پاکستان صورت گرفت

احمد شاه مسعود در بهمن سال ۱۳۷۳ برای مذاکره با فرمانده عالی طالبان به ولایت وردک رفت تا بر سر حمله مشترک علیه حزب اسلامی و تعیین سهمیه طالبان در دولت ربانی توافق نماید. اما طالبان که بیش از صد دستگاه تانک، یک نیروی هوایی محدود و بیش از ده هزار مسلح در اختیار داشت، خود را نیازمند توافق با مسعود نمی دید

فرصت حملات خود را در غرب افغانستان گسترش داد و ولایت نیمروز و قسمت هایی از ولایت فراه را تصرف کرد.

شکست در کابل

به دنبال اشغال محور چهار آسیاب در جنوب کابل توسط طالبان در اواخر بهمن ۱۳۷۳، صف آزایی سه گروه عمده نیروهای جمعیت اسلامی ربانی و متحد دولت، و نیروهای حزب اسلامی حکمتیار و گروه طالبان در برابر یکدیگر آغاز گردید. در این آرایش نظامی پیش از طوفان هر یک در پی سنجیدن آخرین تاکتیک های جنگی و آزمودن بده بستان های سیاسی بودند. نیروهای احمد شاه مسعود و جناح دولت هنوز طعم شیرین نابودی قدرت حکمتیار را در کام داشتند که رقیب جدیدی با نیروهای تازه نفس و امکانات کافی به جای سربازان خسته حکمتیار در برابرشان قد علم کرده بود. مشکل دیگر سه گروه یاد شده، حضور مقتدرانه نیروهای هزاره تحت رهبری حزب وحدت اسلامی در غرب کابل بود که همواره با جناح دولت در خصومت بودند. این نیروها امکان داشت در صورت حمله طالبان به کابل از درون شهر بر نیروهای مسعود یورش ببرند، و یا با طالبان تباری کنند. به هر حال جنگیدن مسعود در دو جبهه برای او بسیار خطرناک بود. لذا در صدد برآمد که با استفاده از فرصت آرامش قبل از طوفان نیروهای خود را تقویت کند، و با یکی از این دو گروه (حزب وحدت و طالبان) سازش کند، یا دستکم از همسویی آنان جلوگیری نماید.

از سوی دیگر فرماندهان طالبان در پشت دروازه های غربی کابل مترصد اوضاع و بررسی آخرین طرح های تهاجمی خود به کابل بودند. از نظر طالبان جنگ در کابل با گوشمالی فرماندهان خودسر محلی جنوب افغانستان متفاوت بود. زیرا مردم کابل از لحاظ فکری و زبانی با طالبان احساس بیگانگی می کردند، و فرماندهان مدافع شهر هم سابقه طولانی در جنگ، و از امکانات نظامی و هزاران سرباز برخوردار بودند. روشن نبود که طالبان این بار هم بتوانند با استفاده از تاکتیک پرداخت رشوه دل فرماندهان کابل را به دست بیاورند. اما طالبان یک برگ برنده بسیار مهم در دست داشت و آن ظاهر ماجراجویی بود که از این گروه در اذهان مردم ترسیم شده بود، که روحیه جنگ آوران مقابل را تضعیف می کرد.

شانس دیگری که به گروه طالبان کمک کرد، این است که مدافعان کابل را دو جبهه متخاصم تشکیل می داد که هر کدام برای شکستن اقتدار دیگری حاضر

مذاکره با ملا بورجان فرمانده عالی طالبان به شیخ آباد ولایت وردک رفت تا بر سر حمله مشترک علیه حزب اسلامی و تعیین سهمیه طالبان در دولت ربانی توافق نمایند. اما طالبان که بیش از صد دستگاه تانک، یک نیروی هوایی محدود و بیش از ده هزار سرباز مسلح در اختیار داشت، خود را نیازمند توافق با مسعود نمی دید، و این مذاکرات بدون نتیجه پایان یافت. طالبان روز بعد عملیات نظامی علیه لشکر ایثار متعلق به حزب اسلامی را از محمد آغه و دشت بابوس آغاز کرد. در آن روز سقوط چهار آسیاب قطعی به نظر می رسید. لذا حکمتیار با بقیه نیروهای خود در ۲۴ بهمن چهار آسیاب را به مقصد سروبی و لغمان ترک گفت. نیروهای شورای نظار به فرماندهی مسعود که از چندی قبل با حزب وحدت اسلامی به رهبری عبد العلی مزاری و حزب اسلامی حکمتیار در جنگ بود، با استفاده از فرصت پیش آمده قبل از رسیدن نیروهای طالبان، چهار آسیاب را اشغال نموده و همه امکانات بر جای مانده از حزب اسلامی را به کابل انتقال دادند. اما با پیشروی نیروهای طالبان مواضع قبلی حزب اسلامی را به طالبان واگذار کردند. احمد شاه مسعود بار دیگر برای مذاکره با طالبان به چهار آسیاب آمد اما این بار هم نتیجه ای نگرفت. زیرا طالبان خواستار تسلیم شدن احمد شاه مسعود و برهان الدین ربانی شده بود. طالبان به احمد شاه مسعود و سپس به محمود مستیری نماینده سازمان ملل در امور افغانستان شرایط خود را برای تفاهم با حکومت ربانی چنین برشمرد:

۱- پلیس مرکب از طالبان و نیروهای بی طرف در کابل ایجاد شود.

۲- اداره دولت آینده تنها به کسانی سپرده شود که مؤمن بوده و بد سابقه نباشند.

۳- نمایندگان همه ولایات افغانستان در حکومت حضور داشته باشند.

این مذاکرات در حالی صورت گرفت که نیروهای طالبان پشت دروازه های کابل در حال تجدید قوا بودند. تنها اقدام آن ها بازگشایی راه های ارتباطی پایتخت بود که از مدت ها پیش توسط حزب اسلامی بسته شده بود. بر اثر این اقدام کامیون های حامل مواد دارویی، خوراکی و سوختی وارد کابل شدند، که موجبات خوشبینی مردم نسبت به طالبان گردید. طالبان در این

این درامای ناتمام کمرنگ جلوه دهند. ملا منان نیازی سخنگوی طالبان طی اظهاراتی در روز سوم نوامبر ۱۹۹۴ اهداف گروه خود را اعاده امنیت، مبارزه با گروه های باج گیر و شرور و تأمین امنیت شاهراه ها ذکر کرد. در همان روز نیروهای طالبان به سرکردگی ملا بورجان و ملا ترابی و با همکاری کلنل امام الدین و کلنل گل از افسران کار کشته و پشتون تبار ارتش پاکستان برضد فرماندهان قندهار آغاز کردند. فرمانده منصور و امر لالی با درک حضور پاکستانی ها در جبهه طالبان مقاومت را بی فایده دانسته و فرودگاه قندهار و تخته پل را پس از درگیری محدود رها نمودند. اما طالبان درصدد بود کار را یکسره کند، لذا آن دو را در بیابان های جنوب قندهار تعقیب و دستگیر و به قتل رسانده و اجسادشان را از لوله تانک آویخت. فرمانده ملنگ در فرودگاه قندهار به دار آویخته شد. ولی ملا نقیب که نیروی عمده ای در اختیار داشت پس از دریافت مبلغ کلان شهر را تسلیم کرد و به خارج از قندهار متواری شد. بدین ترتیب طالبان قندهار را با کشتاری خونین و غنایم بسیار از جمله ۶ فروند جنگنده میگ ۲۱ و ۶ هلیکوپتر و ده ها دستگاه تانک به تصرف خود درآورد.

نیروهای حزب اسلامی حکمتیار انگیزه ای برای مقاومت در برابر پیشروی سریع طالبان را نداشتند، و به طور دستجمعی خود را تسلیم یا فرار می کردند. حکمتیار و چند صد تن از نیروهای خود به سمت ولایت وردک عقب نشینی کرد. ولی سقوط غزنی و هرات برای طالبان اهمیت فراوان داشت. روحیه سربازان این گروه بالا بود، و از این نقطه می توانستند خود را برای حملات بعدی آماده کنند. پیروزی طالبان در غزنی برای ربانی رئیس جمهوری خوشایند بود. دولت ربانی به ماهیت پیچیده نیروی غالب توجهی نداشت و علاقمند بود که حلقه محاصره حکمتیار تنگ تر شود. رادیو کابل حمله طالبان به غزنی را حمایت از نیروهای دولتی عنوان کرد و از طالبان خواست که به دولت بپیوندند. اما طالبان نه تنها در منازعه میان حکمتیار و ربانی طرف دولت را نگرفت بلکه قاری بابا نماینده ربانی در غزنی را نیز اخراج نمود. طالبان اینک همه گروه های جهادی مستقر در کابل را گروه های شر و فساد عنوان می کرد.

احمد شاه مسعود روز ۲۲ بهمن سال ۱۳۷۳ برای



به دادن هر نوع امتیازی به طالبان بود. اما در این میان حزب وحدت اسلامی به رهبری عبد العلی مزاری در بدترین شرایط بسر می برد. زیرا پس از درگیری های پیشین درون حزبی، جناح محمد اکبری و حرکت اسلامی آیت الله آصف محسنی از حزب وحدت منشعب شده و به دولت برهان الدین ربانی پیوستند. در همان حال نیروی طالبان از جنوب و نیروهای احمد شاه مسعود از شمال نیروهای حزب وحدت را در غرب کابل، محل استقرار شیعیان هزاره را در محاصره قرار داده بودند. در چنین وضعیتی امکان رساندن کمک از هزاره جات و مزار شریف وجود نداشت. رهبران حزب وحدت پیشبینی می کردند که هر لحظه از دو طرف غافلگیر شوند، و مناطق غرب کابل مورد تجاوز و قتل عام غیر نظامیان قرار گیرد. این پیشبینی عملاً روز نهم اسفند ۱۳۷۳ به واقعیت تبدیل شد و تانک های طالبان و مسعود به غرش درآمده و مواضع حزب وحدت شیعی را از زمین و هوا با مخربترین سلاح ها هدف قرار دادند. غرب کابل که در جنگ های پیشین به ویرانه ای تبدیل شده بود، این بار نیز روزهای فاجعه بار دیگری را پشت سر می گذرانید. نیروهای شیعی مدافع غرب کابل که سرنوشت مرگ و زندگیشان در این جنگ رقم می خورد، با تمام توان به مقابله پرداختند، و نیروهای مهاجم دولتی و مسعود را به عقب نشینی وادار کردند. اما با پیشروی نیروهای طالبان ورق برگشت. سربازان حزب وحدت که به تازگی حملات مسعود را دفع کرده بودند، از پشت سر مورد تهاجم طالبان قرار گرفتند. حزب وحدت مهمات و نفرات کافی برای نبرد در دو جبهه را در اختیار نداشت. لذا رهبران حزب با توجه به اینکه میان آنها و طالبان تا بحال جنگی واقع نشده است ترجیح دادند با طالبان وارد مذاکره شوند.

در پی مذاکره بین طرفین قرار شد حزب وحدت سلاح های سنگین خود را تحویل طالبان دهد، مشروط بر اینکه طالبان وارد مناطق مسکونی نشود، و به افراد حزب وحدت و مردم بیدفاع غیر نظامی کاری نداشته باشند. اما طالبان پس از رخنه به صفوف نیروهای حزب وحدت، خلع سلاح سربازان و آزار و اذیت مردم را آغاز کرد. در نتیجه جنگ تن به تن میان نیروهای طرفین آغاز شد. نیروهای احمد شاه مسعود نیز با استفاده از این فرصت به سمت مناطق شیعه نشین غرب کابل هجوم آورده و کشتار و غارت

طالبان از جنوب و نیروهای احمد شاه مسعود از شمال، نیروهای حزب وحدت در غرب کابل، محل استقرار شیعیان هزاره را در محاصره قرار داده بودند. در چنین وضعیتی امکان رساندن کمک از هزاره جات و مزار شریف وجود نداشت. رهبران حزب وحدت پیشبینی می کردند که هر لحظه از دو طرف غافلگیر شوند، و غیر نظامیان مورد تجاوز و قتل عام قرار گیرند

چندش آوری به راه انداختند. شبه نظامیان شورای نظار وابسته به مسعود و نیروهای طالبان به جان و مال و ناموس مردم هزاره غرب کابل افتادند، و کشتند و غارت کردند.

در شامگاه ۲۰ اسفند ۱۳۷۳ موجی از آوارگان بدون مقصد به بیابان ها راه افتادند. رسانه های بین المللی در همان شب به نقل از شاهدان عینی از صحنه های جنگ گزارش دادند که سربازان مسعود را در حال کشتار و چپاول مردم غرب کابل دیده اند. نیروهای مسعود می گفتند که به خون هزاره ها تشنه اند. در همان شب مقر حزب وحدت در کارته ۳ کابل به اشغال مهاجمین طالبان درآمد و رهبران حزب وحدت از جمله عبد العلی مزاری دبیر کل حزب، ابو ذر غزونی فرمانده کل نیروهای حزب، سید علی علوی مشاور مزاری، حاج جان محمد ترکمنی، ابراهیمی بهسودی و اخلاصی جاغوری به اسارت طالبان در آمدند و بیدرنگ به درجه شهادت نایل آمدند. برخی از مسئولان حزب وحدت قبلاً از کابل خارج شده بودند ولی مزاری از کسانی نبود که شکست را بپذیرد. او در آخرین سخنرانی خود ساعتی پیش از اسارت اعلام کرد که نمی تواند جان خود را نجات دهد، در حالی که کودکان زنان و مردان غرب کابل در میان آتش و خون غوطه ور باشند. مزاری اطمینان داده بود که میان مردم خواهند ماند و سرنوشت او شهادت یا اسارت است.

با از میان رفتن حزب وحدت در کابل طالبان و نیروهای مسعود به جان هم افتادند. طالبان پس از درگیری شدید و تحمل تلفات سنگین به چهار آسیاب عقب نشینی کرد. این اولین شکست طالبان پس از به وجود آمدن این گروه بود. نیروهای طالبان همچنین در ولایات هرات، نیمروز و فراه در غرب افغانستان نیز شکست خوردند. در نتیجه این شکست ها حامیان پاکستانی و عربستانی طالبان درصدد برآمدن عرصه را بر مسعود و ربانی تنگ کنند. در روز دهم خرداد سال ۱۳۷۴ شاهزاده ترکی الفیصل وزیر اطلاعات عربستان از کابل و قندهار دیدار کرد و پس از گذشت ده روز معاون او به منظور بررسی و تأمین نیازهای طالبان وارد افغانستان شد. در همان حال ملا عمر از مولانا سمیع الحق رهبر شاخه ای از حزب جمعیت علمای پاکستان درخواست نیرو نمود، و در پاسخ به این تقاضا هزاران طلبه از مدارس دینی شهرهای کراچی، پشاور و کمپ های ایالت بلوچستان عازم افغانستان شدند. طالبان در داخل افغانستان نیز سربازگیری اجباری را شدت بخشید.

حمله مجدد طالبان به کابل

با سقوط بیش از ۱۳ ولایت غرب و جنوب افغانستان از جمله هرات به دست طالبان و دستیابی به انبوه غنایم جنگی، و با توجه نابسامانی اوضاع دولت ربانی در کابل، طالبان با توجه به تجربه شکست های گذشته و با آمادگی کامل درصدد تصرف کابل بر آمد، زیرا زمینه این اقدام کاملاً فراهم شد بود. دولت ربانی با تنگ نظری و انحصار طلبی با همه احزاب و گروه های نظامی درگیر بود. در بامیان با محمد کریم خلیلی جانشین شهید مزاری در رهبری حزب وحدت می جنگید. در سالنگ و قندوز با نیروهای عبد الرشید دوستم درگیری داشت. اکنون با سقوط هرات تنها

راه تدارکاتی خود را نیز از دست داده بود. طالبان با اشغال هرات در ۱۴ شهریور ۱۳۷۴ با امیدواری بیشتر و امکانات مالی و نظامی فراوان که از هرات و پایگاه هوایی شیندند به غنیمت گرفته بود، تدارک حمله به کابل را برنامه ریزی کرد.

در آن برهه روابط دولت ربانی با پاکستان به شدت متشنج شده بود. ربانی پاکستان را به دخالت در امور افغانستان، و تلاش برای سرنگونی او متهم می کرد. بینظیر بوتو نخست وزیر پیشین پاکستان دولت ربانی را نامشروع خواند. وزیر امور حقوقی و پارلمانی پاکستان رسماً از طرح براندازی حکومت کابل سخن گفت: «به زودی اخبار نوید بخشی درباره تشکیل دولت جدید و اعاده صلح در افغانستان منتشر می شود». یک ماه پس از به آتش کشیده شدن سفارت پاکستان در کابل حدود ۱۶ هزار نیروی مسلح در میدان شهر در جنوب کابل استقرار یافتند. در روز ۱۸ مهر ماه ۱۳۷۴ قطار حامل ۴۰۰ دستگاه تانک از قندهار به مقصد کابل راه افتاد.

فرمای آن روز طالبان با حمله غافلگیر کننده منطقه چهار آسیاب در جنوب کابل را تسخیر کرد. ولی در پی مقاومت نیروهای مسعود زمینگیر شد. در نتیجه این درگیری حدود صد تن از نیروهای طالبان کشته شدند. پاسخ نیروهای مسعود شکننده بود، و طالبان از عدم پیشروی سریع خود خشمگین شد، و بیدرنگ راکت باران مناطق مسکونی کابل را آغاز کرد. موشک باران روزانه کابل بیش از ده ماه طول کشید. یکی از مرگبار ترین حملات موشکی طالبان به کابل روزی بود که حکمتیار به عنوان نخست وزیر وارد این شهر شد. در زمستان ۱۳۷۵ پس از بن بست رسیدن عملیات نظامی تصرف کابل گروه طالبان و دولت ربانی تا به دست آمدن فرصت برای آغاز مجدد جنگ نیروهای خود را آماده می کردند. اما جنگ دیپلماتیک میان کابل و اسلام آباد برای کشاندن برخی از گروه ها و قدرت های نظامی در افغانستان آغاز شد.

در دو ماهه اول و دوم سال ۱۹۹۶ دکتر عبد الرحمن نماینده ربانی با حکمتیار رهبر حزب اسلامی و ژنرال دوستم رئیس جنبش ملی و محمد کریم خلیلی رهبر حزب وحدت که تا آن روز با دولت ربانی درگیر جنگ بودند به طور انفرادی وارد مذاکره شد. در نتیجه این مذاکرات، جریان های یاد شده بر سر تشکیل شورای ده نفره برای ادامه مذاکرات صلح در افغانستان به توافق رسیدند. پاکستان ضمن ابراز نگرانی از تلاش های دولت کابل، از رهبران جناح های یاد شده برای سفر به اسلام آباد به منظور فراهم نمودن زمینه همکاری آنان با طالبان دعوت به عمل آورد.

نمایندگان گروه های مزبور در مدت اقامت شان در پاکستان از روز هفتم تا ۱۳ فوریه سال ۱۹۹۶ با فاروق لغاری رئیس جمهوری و ژنرال جهانگیر کرامت رئیس ستاد مشترک ارتش دیدار کردند. هدف از این سفر بررسی طرحی به منظور تشکیل یک ائتلاف نظامی برای حمله مشترک به کابل بود. طبق این طرح طالبان از جنوب، حکمتیار از شرق و دوستم از غرب به طور همزمان به کابل حمله می کند، و دولت ربانی را سرنگون می کنند. اما طالبان به رغم وساطت نصرالله بابر وزیر کشور و فضل الرحمن رئیس جمعیت العلمای پاکستان از شرکت در این مذاکرات خودداری

کند. اما در پی قیام عمومی مردم شمال کابل در ۲۱ مهر ماه و پاتک شدید نیروهای احمد شاه مسعود، طالبان مغرور از پیروزی ناگزیر تا ۲۵ کیلومتری شمال کابل عقب نشینی کرد. طالبان در زمستان همان سال دوباره به مواضع مسعود در شمال کابل حمله کرده و مواضع قبلی خود را باز پس گرفت، و مسعود دوباره ناگزیر به پنجشیر عقب نشینی کرد، و به جنگ و گریز ادامه داد. در این درگیری‌ها بیشترین تلفات جانی و خسارت‌های مادی به اهالی مظلوم و بی‌دفاع منطقه وارد می‌آمد. طالبان در این منطقه همچون سایر مناطقی را که اشغال می‌کرد، سیاست شیطان‌نسل کشی و زمین سوخته را به مورد اجرا می‌گذاشت. خانه‌های مسکونی مردم را به آتش می‌کشید. انسان‌های بیگناه را با سلاح سرد سر می‌برد. مزارع میوه را آتش می‌زد. صدها زن مرد و کودک را به اسارت برد. سقوط کابل به دست طالبان نگرانی رهبران گروه‌های سیاسی و سران اقوام غیر پشتون را برانگیخت. احساس کردند که طالبان برای جان و مال و ناموس آن‌ها اهمیت قایل نیست. هر چیزی و هر کسی که در مسیر به قدرت رسیدن او مانع به شمار آید با بی‌رحمی نابود می‌شود. از نظر رهبران سایر گروه‌ها مسئله مرگ و زندگی در میان بود. از این رو اختلاف‌های درونی خود را کنار گذاشته و در صدد همکاری و اتحاد با همدیگر برآمدند. روز ۱۹ مهر ماه سال ۱۳۷۵ نشست خنجان با شرکت برهان الدین ربانی و احمد شاه مسعود وزیر دفاع دولت فروپاشیده ربانی، محمد کریم خلیلی رهبر حزب وحدت و ژنرال عبد الرشید دوستم رهبر جنبش ملی شمال تشکیل شد. شرکت کنندگان این نشست، موجودیت شورای عالی دفاع از وطن را اعلام نمودند. هر چند بین طالبان و نیروهای حزب وحدت و جنبش ملی شمال قبلاً درگیری‌های خونینی بروز کرده بود. اما اعلام موجودیت شورای عالی دفاع از وطن، طالبان را با نیروهای ژنرال دوستم در سالنگ و بادغیس و با نیروهای حزب وحدت در شیخ علی و شیر در ولایت پروان و منطقه سیاحاک در ولایت میدان و شهر غزنی رو در روی هم قرار داد.

نتایج اولیه این اتحاد برای امضا کنندگان آن بسیار موفقیت آمیز بود. مسعود با کمک نیروی هوایی دوستم و بمباران نیروهای طالبان توانست مناطق از دست رفته در شمال کابل را باز پس گیرد. در نتیجه این اتحاد طالبان مجبور شد در چند جبهه بجنگند. تار و مار شدن نیروهای طالبان در شمال کابل توسط نیروهای مسعود و گسترش دامنه جبهه‌های نبرد، طالبان را با کمبود نیروی انسانی و امکانات نظامی مواجه ساخت. لذا سربازگیری اجباری در داخل افغانستان دوباره آغاز شد. در پاکستان مدرسه حقانیه و احسن العلوم پیشاور و کوئته و ده‌ها مدرسه دیگر هزاران طلبه خود را برای شرکت در جنگ‌های طالبان به افغانستان اعزام کردند. دولت پاکستان نیز گروه‌های تروریست وهابی مانند سپاه صحابه را تشویق به پیوستن به طالبان کرد. تا هم از شر آن‌ها راحت شود و هم کمکی به طالبان کرده باشد. طالبان با ورود نیروهای کمکی کافی، دامنه جنگ با دوستم در جبهه بادغیس در غرب را گسترش داد. با شدت یافتن نبردها در شمال، دولت‌های منطقه نیز به

پاکستان و عربستان در واکنش به دستاوردهای ربانی، دست به کار شده و طرح تأمین هزینه حمله مجدد طالبان به کابل را مورد بررسی قرار دادند، تا پیش از اینکه ربانی موفق شود گروه‌های جهادی افغانی را در حاکمیت خود شریک کند، کار را یکسره کنند. ترکی الفیصل رئیس اطلاعات عربستان در ژوئیه ۱۳۷۵ در دیدار از اسلام آباد و قندهار طرح فتح کابل را مورد بحث قرار داد

۱۳۷۱ همه چیزش را از دست داده بود، و آن عروس جوان و زیبا به عجزه‌ای فرتوت تبدیل شده و اکنون طالبان آمده تا جنازه او را خاکسپاری کند، و بر مزار غمزه‌اش رقص مرگ بر پا کند.

ملا عمر روز ۲۷ سپتامبر ۱۹۹۶ پس از ورود به کابل شورای شش نفره برای اداره امور پایتخت افغانستان تعیین کرد که یونس خالص ریاست شورا و ملا محمد حسن از قندهار معاونت رئیس شورا بر عهده داشتند. ملا محمد ربانی از فرماندهان سابق حزب اسلامی، ملا محمد غوث به عنوان وزیر خارجه، ملا عبد الرزاق سرپرست وزیر دفاع ملا فاضل مسئول امنیت کابل، مولوی سید غیاث الدین از یک از فاریاب سرپرست آموزش و پرورش در این شورا عضویت داشتند. با استقرار حاکمیت طالبان در کابل، اداره تفتیش عقاید مذهبی به نام امر به معروف و نهی از منکر به وجود آمد.

با آغاز مهر ماه سال ۱۳۷۵ شهرهای مهم چاریکار، جبل السراج و فرودگاه بگرام در شمال کابل به تصرف طالبان درآمدند. در آن شرایط احمد شاه مسعود به دره پنجشیر پناه برد و دهانه دره را بمب گذاری کرد. روز ۱۷ مهر ماه طالبان عملیات سنگین خود را به طرف دره پنجشیر آغاز کرد، تا کار مسعود را یکسره

کرد. در پی ناکامی این مذاکرات دولت ربانی موفق به امضای موافقنامه «ماهی پر» با حکمتیار شد. بر مبنای این موافقنامه پست نخست وزیری با ۹ وزارتخانه و معاونت وزیر به حزب اسلامی پیشنهاد شد و نامبرده برای تصدی نخست وزیری روز ۲۶ ژوئن به کابل رفت. موفقیت دیپلماتیک دیگری که نصیب دولت کابل شد، برگزاری اجلاس صلح جلال آباد بود که تنش‌های داخلی را به طور نسبی کاهش داد، و در نتیجه آن ژنرال دوستم در ماه اوت همان سال شاهراه سالنگ را بازگشایی کرد. از سوی دیگر سفر دوره‌ای ربانی به کشورهای ایران، روسیه، ازبکستان، تاجیکستان برای کسب حمایت بین المللی و جلب کمک‌های ایران و روسیه و هند مفید واقع شده بود. این دستاوردها پاکستان و طالبان را به شدت نگران ساخت.

پاکستان و عربستان سعودی در واکنش به دستاوردهای ربانی، دست به کار شده و طرح تأمین هزینه حمله مجدد طالبان به کابل را مورد بررسی قرار دادند، تا پیش از اینکه ربانی موفق شود سایر گروه‌های افغانی را در حاکمیت خود شریک کند، کار را یکسره کنند. شاهزاده ترکی الفیصل رئیس سازمان اطلاعات عربستان دو باره در ژوئیه ۱۹۹۶ از اسلام آباد و قندهار دیدن کرد تا طرح جدید فتح کابل را مورد بحث قرار دهد. در نتیجه این دیدار دو کشور کمک‌های تسلیحاتی و مالی‌شان را به طالبان افزودند. از سفر ترکی الفیصل به قندهار حدود دو ماه نگذشته بود که پیشروی طالبان به سمت جلال آباد آغاز گردید. طالبان در این مدت ضمن ادامه موشک باران کابل که به کشته شدن صدها انسان بی‌گناه منجر گشت، در روز ۱۶ فروردین سال ۱۳۷۵ با برگزاری نشست در قندهار با شرکت حدود یکهزار روحانی طرفدار، حکم عزل ربانی و نصب ملا عمر آخوند را به عنوان امیر المؤمنین صادر کرد.

سقوط کابل به دست طالبان

خط دفاعی کابل در آن برهه در تنگه سروبی، تنگه ابریشم، لته بند قرار داشت، و فرمانده زرداد از حزب اسلامی این خط دفاعی را اداره می‌کرد. احمد شاه مسعود نیز برای تقویت استحکامات خط مزبور ژنرال قاسم فهیم از نزدیکان خود را با نیروهای کمکی از مسیر تگاب به سروبی اعزام کرد. ولی میان زرداد و فهیم هیچ تفاهمی وجود نداشت. نیروهای پشتون حزب اسلامی از پیوستن حکمتیار به دولت ربانی ناراضی بودند، و بیشتر به طالبان گرایش داشتند. طالبان روز ۲۵ سپتامبر پیشروی خود را طبق نقشه بسیار سنجیده شده و با سرعت غیر منتظره از سه محور به سمت کابل آغاز کرد. نیروهای حکمتیار بدون درگیری سنگرهای خود را به طالبان واگذاشتند. روز بعد احمد شاه مسعود جنگ را در چنین وضعیتی یک نوع خود کشی می‌دید و دستور عقب نشینی کامل از پایتخت را صادر کرد. با خروج ستون‌های زرهی مسعود، حکمتیار، سیاف و ربانی با یک هلیکوپتر از کابل فرار کردند. ربانی فرار از کابل را به نشانه جلوگیری از خونریزی عنوان کرد. بعد از ظهر روز ۲۶ سپتامبر کابل سقوط کرد، و به قول ژنرال نبی عظیمی کابل با همه ارزشهای فرهنگی و هنری خود پس از اولین سقوط به دست مجاهدین در سال



نمایی از شکنجه مردم توسط طالبان.

طالبان در محورهای شمالی کابل، همچون سایر مناطقی را که اشغال می‌کرد، سیاست شیطانی نسل کشی و زمین سوخته را به مورد اجرا می‌گذاشت. خانه‌های مسکونی مردم را به آتش می‌کشید. انسان‌های بیگناه را با سلاح سرد سر می‌برد. مزارع میوه را آتش می‌زد. صدها زن مرد و کودک را به اسارت می‌برد

تناسب روند جنگ و طرفداری از دو طرف درگیر به دو قطب موافق و مخالف طالبان در منطقه تقسیم شدند. در قطب نخست دولت‌های پاکستان، عربستان، امارات متحده عربی و با حمایت ضمنی آمریکا قرار داشتند. در قطب دوم دولت‌های روسیه، ایران، هند و کشورهای آسیای میانه به استثنای ترکمنستان قرار داشتند.

بدین سان در زمستان سال ۱۳۷۵ جنگ‌های شدیدی در سه محور آغاز گردید. و طالبان در جبهه شمال کابل با جنگ و گریز با نیروهای احمد شاه مسعود موفق شد دوباره مواضع از دست رفته خود را باز پس گیرد. محور دوم جنگ در دره شیخ علی میان حزب وحدت و طالبان بود که روز ۲۹ بهمن سال ۱۳۷۵ آغاز شد. طالبان روزانه حملات سنگینی را بر مواضع حزب وحدت سازماندهی می‌کرد که برای او تلفات بسیار زیادی در پی داشت. محور سوم در جبهه بادغیس روی داد که هزاران آواره در پی داشت، و بسیاری از کودکان و زنان آواره از شدت سرما و گرسنگی جان باختند.

جنایات طالبان در مزار شریف

با آغاز بهار سال ۱۳۷۶ ملا عمر بار دیگر از مدارس دینی پاکستان تقاضای اعزام نیرو کرد. از آن پس وضعیت جبهه قلعه نو مرکز ولایت بادغیس، و خطوط مقدم مناطق غورماچ، قیصار و المار در ولایت فاریاب در غرب افغانستان به تدریج به نفع طالبان تغییر کرد. چند روزی نگذشته بود که مزار شریف نیز توسط طالبان سقوط کرد. بسیاری از صاحب نظران افغانی معتقدند که سقوط مزار با تبانی قبلی و پرداخت رشوه به فرماندهان محلی بوده است. به خصوص پشتیبانی نظامیان پاکستانی که دست‌شان تا به مرفق به خون کودکان و زنان و مردان مزار شریف آلوده است. طالبان در اولین روز سقوط مزار شریف به کشتار مردم بیدفاع درون شهر اکتفا ننموده بلکه خانواده‌های فراری را نیز در دشت حیرتان و در جنوب شهر از هوا و زمین می‌کوبید. در این جنایت هزاران تن به خاک و خون کشیده شدند. افزون بر آن طالبان صدها تن از اهالی مزار را به مراکز نظامی انتقال داده و به صورت دسته جمعی به قتل رساند. کشتار در مزار شریف چند ماه پس از تسلط طالبان تداوم یافت. کشتار در هفته اول از گستردگی خاصی برخوردار بود. زیرا طالبان در این روزها یکسره به سراغ اقوام شیعه و هزاره رفت. به گونه‌ای که در اطراف قبر شهید مزاری بیش از دویست تن را تیرباران کرد. اموال و دارایی مردم به تاراج رفت. ملا عبد المنان نیازی والی طالبان در مزار شریف روزانه نیروهای خود را به ادامه کشتار و

جنایت تشویق می‌کرد.

شاهدان عینی به خبرگزاری‌های بین‌المللی گفتند که در مجموع بیش از ۸ هزار تن در شهر مزار شریف و حومه آن قتل عام شده و حدود صد هزار تن آواره یا به اسارت درآمدند. طالبان پس از نسل کشی سیستماتیک هزاره‌ها با تقسیم اموال و زمین‌های آنان میان نیروهای خودی یک بار دیگر تاریخ نسل کشی امیر عبد الرحمن را تجدید کرد. طالبان با توجه به نفرت عمیقی که نسبت به هزاره‌ها داشت، زمین‌های هزاره‌ها را به پشتون‌های کوچی واگذار کرد. عبد المنان نیازی رسماً اعلام کرد که هزاره‌ها سه راه بیشتر ندارند. یا سنی شوند یا به ایران بروند یا کشته شوند. پس از کاهش نسل کشی در ولایات شمال، طالبان در صدد تطبیق شریعت جنگل روی مردم شیعه هزاره برآمد. محراب مساجد تغییر شکل داده شد. حسینیه‌ها و تکیه‌خانه‌ها پس از تاراج بلوکه گردید. طالبان تلاش نمود تا شیعیان از مذهب‌شان چشم پوشی کنند. شاهدان عینی نقل کردند که دو نفر اسب سوار طالبان وارد شهر دره صوف شده و مردم محل را به مسجد احضار کردند. سپس یکی از افراد طالبان به عنوان پیشنماز جلو ایستاد و همگی حضار از ترس با دستان بسته به او اقتدا کردند. سپس پیشنماز خطاب به مردم گفت: «ما از شما سه چیز می‌خواهیم اول مسلمان شوید که اکنون دیدم الحمدلله همگی مسلمان شده‌اید. دوم به پشتون‌ها دختر دهید. سوم سلاح‌های خود را در مسجد تحویل دهید». مردم بلافاصله اسلحه‌های خود را به مسجد آورده و به طالبان تحویل دادند. یکی دیگر از اقدامات ناجوانمردانه و خلاف عرف انسانی

طالبان، به اسارت گرفتن زنان و کودکان بی‌پناه بود. این گروه پس از پیروزی در مزار شریف مقررات حکومت نظامی برقرار کرد. و با یورش به نواحی هزاره نشین بدون هیچ دلیلی کودکان و مردان مسن را به قتل رساند.

جنایات طالبان در بامیان

طالبان پس از تسخیر شهرهای شمال افغانستان خود را برای حمله به بامیان مرکز اقتدار حزب شیعی وحدت اسلامی آماده کرد. با وجودی که طالبان در جنگ تصرف مزار شریف به

صورت همه جانبه از نیروهای خارجی استفاده کرده بود. در آخرین نبرد سرنوشت ساز ولایت بامیان نیز از نیروهای خارجی بهره گرفت. زیرا ضرب شصت مدافعان بامیان را در جنگ‌های پیشین محورهای دره شیخ علی، غزنی و میدان دیده بود. طالبان ابتدا از نیروهای خارجی که در افغانستان لانه کرده بودند یاری جست، و سپس برای تحریک احساسات قومی و مذهبی پشتون‌ها علیه هزاره‌های جان بر کف، دین را ابزار ناچیزی در خدمت سیاست قرار داد. طالبان با اعلام مه‌دور بودن خون و مال هزاره‌ها، اقوام و ملیت‌های افغانستان را به جان هم انداخت. بذر نفاق

را با خون سیراب کرد تا به خواسته‌های زود گذر سیاسی خود برسد.

ملا عمر در خصوص آماده سازی برای حمله و تسخیر بامیان برای سمیع الحق در پاکستان پیام فرستاد و از او درخواست نیرو کرد. سمیع الحق پس از دریافت پیام ملا عمر مدارس خود را تعطیل کرد، و همه طلبه‌های آن را به جبهه‌های جنگ طالبان گسیل داشت. لازم به یاد آوری است که پس از حمله طالبان به مزار شریف، نشستی در سال ۱۳۷۷ بین رهبران طالبان و مسئولان ۱۲ مدرسه دینی در شمال غرب پاکستان برگزار گردید تا برای تقویت ارتش طالبان تدابیری سنجیده شود. مسئولان مدارس مزبور با تعطیلی مدارس خود حدود ۸۰۰۰ تن از طلاب را به افغانستان اعزام کردند. سپاه صحابه یکی از گروه‌های تروریست و فرقه‌گرایی پاکستان نیز اعلام کرده بود که ۴۰۰۰ سرباز در ارتش طالبان دارد و می‌تواند تعدادشان را تا ۱۲۰۰۰ تن افزایش دهد.

به هرحال بامیان پس از دو ماه مقاومت سرسختانه در برابر سپاه طالبان که از نیروهای پشتون و پاکستانی و داوطلبان عرب تشکیل یافته بود سرانجام در روز ۱۹ اردیبهشت سال ۱۳۷۸ به دست طالبان سقوط کرد. و گروه‌های مزبور این بار با خشونت بیشتری با شهروندان غیر نظامی آن رفتار کردند. از مناطق شهیدان و فولادی حدود ۸۰۰ تن را اسیر و به زندان پلچرخی کابل انتقال دادند. خانه‌های مسکونی، حسینیه‌ها و مزارع مردم را به آتش کشیدند. بازارها و خانه‌های بامیان کاملاً به خاکستر تبدیل شد. هزاران تن از مردم که به کوه‌های سردسیر پناه برده بودند،



بر اثر سرما و گرسنگی جان باختند. شاهدان عینی نقل کرده‌اند که افراد اسب سوار طالبان فراریان را در بیابان‌ها و کوهستان‌ها تعقیب و به قتل می‌رساندند. طالبان و عوامل خارجی‌شان با اعمال سیاست زمین سوخته در بامیان و منطقه دره صوف و سنگ چارک در جنوب کابل و سایر مناطق افغانستان در صدد بودند با اجرای این تراژدی‌ها ملت‌های افغانستان را به تسلیم وادار کنند. اما این سیاست نتیجه معکوس در پی داشت. زیرا برخلاف محاسبه‌های جنگ سالاران طالبان و گروه‌های تروریستی حامی آنها و دولت پاکستان نه تنها شعله‌های مقاومت خاموش نشد، بلکه

وهابیت بر آنان باعث شده تا با مجاهدان راستین در سرتاسر بلاد اسلامی از جمله افغانستان، لبنان و فلسطین بدین باشند و نسبت به آن‌ها به ستیزه جویی بپردازند. مهمترین شاخه این جنبش توسط مولانا سمیع الحق رهبری می‌شود. او یک رهبر سیاسی و مذهبی و سناتور مجمع ملی پاکستان بود، که مدارس او مهمترین مراکز پرورش رهبران کنونی طالبان به شمار می‌رفت. سمیع الحق همیشه با ملا عمر تماس دارد و در مناسبات بین المللی و تصمیم گیری‌های مربوط به شریعت به کمک او می‌شتابد.

شاخه دیگری که از جمعیت العلماء منشعب شده، جمعیت علوم اسلامی نام دارد و مرکزیت آن در شهر بینوری در نزدیکی کراچی مستقر است. هواداران و فعالان این جمعیت نیز بنیادگرا هستند، و در مسائل اسلامی به ویژه امور زنان تفسیری افراطی خاصی از اسلام ارائه می‌دهند. افراد طالبان که ارتباط محدودی با جهان داشتند، در مدارس جمعیت العلماء اسلامی تحصیل کرده، و فقط از دانش ملاحی‌های تنگ نظر روستایی برخوردارند. لذا تفسیر طالبان از اسلام با حال و هوای پشتونوالی که رمز قبیله پشتون‌هاست تفسیر افراطی و بدوی می‌باشد. مدارس تحت نظر جمعیت العلماء در دهه نهم از قرن بیستم شاگردانی را از کشورهای عربی و آسیای میانه از جمله ترکمنستان و چین با اندیشه‌های نظیر آنچه که طالبان بدان پایبند هستند، آموزش می‌داد. این مدارس در حال حاضر به بزرگترین قانون صادرات اندیشه‌های سلفی گرایانه و مرکز تولید تروریسم تبدیل شده‌اند.

عنصر دیگری که در شکل گیری و رشد اندیشه‌های طالبان نقش بسزایی داشته، محیط فرهنگی و اجتماعی مناطق محروم پاکستان و افغانستان می‌باشد. میان رهبران طالبان کسی که دارای شناخت و اندیشه‌های روشن سیاسی، مذهبی، اجتماعی بوده باشد، وجود ندارد. آن‌ها بجز اندیشه‌های وهابی گرایانه از الگوی خاصی پیروی نمی‌کنند. اندیشه طالبان به طور عمده برخاسته از دامان جامعه روستایی قبایلی پشتون است. جهان بینی آن نیز به هنجارها و سنت‌های همان جامعه و مدارس دینی منحصر می‌باشد. این سنت‌ها به خصوص در محیط‌های غیر شهری بر روال چندین صد ساله باقی مانده است. هنجارهای پذیرفته شده اجتماعی مانند خون خواهی که با شریعت سازگار نیست، مورد قبول و احترام عامه مردم است. بنابر این اندیشه طالبان ترکیبی از این سنت‌های خشونت آمیز است که خشونت را بر مردم افغانستان تحمیل کرد، و با ترک مبانی اصیل اسلامی جرایم بزرگی را بر هزاران زن و مرد و کودک مسلمان مرتکب شد.

از سوی دیگر نفوذ کمونیست‌های شکست خورده و قوم گرایان پشتون در درون طالبان، این گروه را هرچه بیشتر به سوی افراطی گری سوق داد. گلبدین حکمتیار درباره اندیشه‌های طالبان می‌گوید: «نه خط فکری‌شان ثابت است و نه بر آرمان و شعارشان و نه بر خط و مشی سیاسی‌شان پایدارند. فهم‌شان از اسلام ناقص بوده است. اکثریت آنان از قرآن و حدیث بی‌خبرند. معلومات فقهی‌شان در حد کتاب قدوری و کتز خلاصه می‌شود. به خرافات باور دارند. بیش از آن که به مذهب خاصی پایبند باشند، به رسوم و عادات محلی پایبند هستند».

محمد نبی محمدی بوده‌اند. بخش دیگر طلاب جوانی که در زمان جنگ قدرت طالبان، در مدارس ولایات سرحد و بلوچستان پاکستان درس خوانده‌اند. حلقه اتصال هر دو گروه باز هم مدارس دینی پاکستان است. زیرا مولوی محمدی رهبر جنبش انقلاب دوره تحصیلات خود را در مدرسه حقانیه پیشاور گذرانده است. مدارس دینی این دو ولایت در پاکستان توسط دو شاخه از جمعیت العلماء اسلام به رهبری مولانا فضل الرحمن و مولانا سمیع الحق اداره می‌شوند. لذا به منظور ریشه یابی بنیادهای فکری طالبان به شناخت این گروه‌ها نیاز داریم:

جمعیت العلماء پس از تأسیس مدارس دیوبندی در پاکستان در سال ۱۹۴۷ ایجاد شد. مکتب دیوبندی در قرن نوزدهم در شهر دیوبند در هند به صورت جنبش اصلاح طلبی و ضد استعماری ظهور کرده بود. اما جمعیت العلماء در قرن بیستم به دو شاخه تقسیم شد. یکی به رهبری مفتی محمود و سپس فرزند او فضل الرحمن. شاخه دیگر آن تحت رهبری عبد الحق سپس فرزند او مولوی سمیع الحق قرار گرفت. این دو شاخه تحت نظر ملایانی با جهان بینی بسته مدارس دینی ایجاد نموده و اندیشه‌های دینی دیوبندی را در میان مردم قبایل پشتون مناطق غربی پاکستان و مناطق جنوبی افغانستان رواج دادند. جمعیت العلماء همواره در نقطه مقابل جماعت اسلامی و گروه‌های متمایل به اخوان المسلمین قرار داشتند. زیرا جمعیت العلماء بر خلاف جماعت اسلامی و اخوان المسلمین بیشتر به روستاها و مردم عوام و ساده فکر دلبستگی نشان می‌دهد. تمایلات جمعیت العلماء بیشتر به اندیشه‌های سلفی گرایانه وهابیت نزدیک است. به خصوص که کمک‌های مالی عربستان در گسترش اندیشه‌های این جمعیت نقش مؤثر دارد.

برخورد سطحی و ظاهری با دین و ضدیت با سایر مذاهب اسلامی و آمیختن سنت‌های قبیله‌ای با شریعت از جمله شاخصه‌های فکری طالبان است که از جمعیت العلماء به او به ارث رسیده است. اغلب این مدارس در نواحی روستایی و در اردوگاه‌های آوارگان افغان در پاکستان قرار داشته، و توسط ملاهای کم سواد اداره می‌شده است. تفسیر آنان از شریعت متأثر از مقررات قبیله‌ای پشتون‌هاست. همچنین تأثیر

طالبان تلاش نمود تا شیعیان از

مذهب‌شان چشم پوشی کنند.

روزی دو اسب سوار طالبان وارد

شهر دره صوف شده و مردم محل

را به مسجد احضار کردند. سپس

یکی از آن‌ها به عنوان پیشنماز

جلو ایستاد و نمازگزاران از شدت

ترس دست بسته به او اقتدا

کردند. پیشنماز به مردم گفت: ما

از شما سه چیز می‌خواهیم، اول

مسلمان شوید. دوم به پشتون

دختر دهید. سوم سلاح‌های خود

را تحویل دهید.

نبردها در شمال کابل، تخار، دره صوف و بلخاب همچنان تداوم پیدا کرد.

مبانی فکری طالبان

در بخش پایانی این مطلب شایسته می‌دانیم به طور خلاصه به مبانی فکری طالبان اشاره‌ای داشته باشیم. گروه طالبان همانند هر پدیده اجتماعی و سیاسی، زاده عوامل و انگیزه‌هایی است که این پدیده را پرورده و به عنوان یک واقعیت جدید در صحنه معادلات افغانستان مطرح کرده است. در این بحث ما با گروهی روبرو هستیم که در تمام دوران حیات سیاسی، اجتماعی و نظامی خود از معیارها و چارچوبهای خاصی پیروی نکرده است. بجز شعارهای پوچ تطبیق شریعت و امر به معروف و نهی از منکر هیچ گونه اساسنامه یا مرامنامه مدون نداشته است. در تطبیق جزئیات اهداف خود نیز همواره دچار نوعی تناقض گفتاری و عملی بوده است. رهبران این گروه هیچگاه از یک روند خاص فکری و سیاسی پیروی نکرده‌اند. موضع گیری‌شان به نوعی دچار روزمرگی بوده که نشانگر ضعف جدی در سیاستگذاری‌ها و راهکارهای فکری این گروه محسوب می‌شود.

به طور مثال ملا محمد غوث (دو سال قبل از برپایی حکومت طالبان در کابل و قبل از انتصاب او به سمت وزیر خارجه طالبان) هنگام دیدار از واشنگتن در تاریخ ۲۴ خرداد ۱۳۷۵ در گفت و گو با رادیو صدای آمریکا گفت: «ما با شخصیت‌های افغانی مقیم آلمان و آمریکا از قبیل دکتر یوسف و علی احمد پوپل مذاکراتی داشتیم و از آن‌ها دعوت نمودیم در حل مشکلات افغانستان کمک نمایند. آقای ربانی استعفا دهد، و مجمع قوای ملی تشکیل شود. لویه جرگه یا شورا به وجود آید. ما با آموزش و پرورش مخالف نیستیم. فراگیری علم برای مرد و زن واجب است و خودمان طالب علم هستیم». همچنین شیر محمد استانکزای از مقامات بلند پایه طالبان روز دهم مهرماه ۱۳۷۵ در گفت و گو با رادیو بی. بی. سی. گفت:

«حق تحصیل زنان تأمین خواهد شد». اما پس از تصرف کابل، طالبان نه از لویه جرگه حرفی به میان آورد و نه دولت فراگیر را پذیرفت. ملا عبد المنان نیازی سخنگوی طالبان پس از استقرار حکومت طالبان در کابل اعلام کرد: «امیر المؤمنین تعیین شده. امنیت برقرار است. نیازی به مشارکت دیگران همانند ظاهر شاه نداریم». ولی بر خلاف این ادعاها، زنان نه تنها از حق تحصیل محروم ماندند، بلکه بیرون آمدن از خانه بدون مرد و اشتغال زنان در خارج از منزل و رفتن به حمام‌های شهری نیز برای آنان ممنوع و حرام اعلام گردید. بنیادهای فکری طالبان به همین میزان نیز دچار پراکندگی است. هواداران این گروه در میان قبایل محروم جنوب افغانستان بزرگ شده‌اند و محل آموزش دینی و فکری آن‌ها مدارس دینی پاکستان بوده است. طیف مذهبی خاصی آن‌ها را تربیت می‌کرده است. بنابر این مردم افغانستان در یک برهه تاریخی سرنوشت ساز با دو عنصر روبرو بوده‌اند. یکی تعلیم مذهبی افراطی و دیگری سنت‌های بومی قبیله‌ای و ارتجاعی.

در بخش تعلیم مذهبی دو گروه فکری، هسته مرکزی طالبان را تشکیل می‌دهند یکی ملاها یا مولوی‌هایی که در زمان جهاد پیرو و عضو جنبش انقلابی مولوی

قیام مردم هرات

روز ۲۴ اسفند سال ۱۳۵۷ نقطه عطفی در آغاز جهاد مردم افغانستان به حساب می‌آید. پایمردی شهامت و از خود گذشتگی جوانان مبارز و روحانیون و مردم مجاهد هرات برگ زرین جدیدی را بر تاریخ مبارزات افتخار آمیز این مردم افزود. این مقاومت با پیوستن سربازان و افسران مسلمان عمق و توان بیشتری یافت و سخت‌ترین ضربه را بر پیکر رژیم کمونیستی وارد آورد. این قیام همگانی یک تحول استثنایی در تاریخ معاصر مقاومت ملت مسلمان افغانستان به شمار می‌آید که از نظر گستردگی و اهمیت نظامی و سیاسی بسیار شگفت آور بوده است. قیام همگانی مردم هرات چنان پشت رژیم را لرزاند که نور محمد تره‌کی و حفیظ الله امین با اصرار و التماس از روس‌ها تقاضا کردند تا به کمک آن‌ها بشتابند، و به وسیله هواپیماهای جنگی و نیروی زمینی قیام را سرکوب کنند. اگر چه در نتیجه این قیام تلفات بسیار سنگینی (به موجب آمار اولیه حدود ۲۵ هزار نفر) بر مردم وارد آمد. ولی متقابلاً ضربه هولناکی بر پیکر رژیم و اربابان روسی آن وارد آورد.

قیام مردم چنداول

در روز سوم تیرماه ۱۳۵۸ مردم دلیر و قهرمان «چنداول» در قلب کابل، پایتخت افغانستان به قیام دست زده و ضمن تحمل تلفات و خسارات سنگین و تقدیم چندین هزار شهید به پیشگاه خدا و میهن پشت رژیم کمونیستی و اربابان آن را در کرملین به لرزه در آوردند. قیام چند اول از این نظر حایز اهمیت است که برای اولین بار در پایتخت رژیم کمونیستی و با حضور شوروی‌ها قیامی چنان شجاعانه و گسترده روی داد. یک خبرنگار غربی که از نزدیک شاهد صحنه بوده درباره آن چنین نوشته است: «پس از گذشت یکسال از کودتای نور محمد تره‌کی در هفتم اردیبهشت سال ۱۳۵۷ هیچ کس در کابل جرأت نمی‌کرد، در تظاهرات اعتراض آمیز شرکت کند. تظاهرات فقط به نفع دولت برگزار می‌شد. اولین قیامی که به وسیله مردم در مخالفت با رژیم کمونیستی برپا شد در محله چنداول محله شیعه نشین شهر قدیمی کابل در روز شنبه ۲۳ ژوئن ۱۹۷۹ بود. این تظاهرات به خوبی سازماندهی

قیام همگانی مردم هرات چنان
پشت رژیم را لرزاند که نور محمد
تره‌کی و حفیظ الله امین از روس‌ها
تقاضا کردند به کمک آن‌ها بشتابند،
و از هوا و زمین قیام را سرکوب
کنند. اگر چه در نتیجه این قیام
تلفات سنگینی بر مردم وارد آمد.
ولی متقابلاً ضربه هولناکی بر پیکر
رژیم و اربابان روسی آن وارد آورد

شده بود و هدف از برپا کردن آن تحریک همه مردم اعم از سنی و شیعه بود. در حدود یکصد هزار نفر که بیشترشان هزاره بودند در جاده میوند با پرچم‌های سبز براه افتادند.

سازمان دهندگان به توزیع اطلاعیه که در آن ماهیت دولت دست نشانده اجنبی توضیح شده بود بین مردم پخش می‌کردند. به دنبال تظاهر کنندگان دو اتوبوس با پنجره باز در حرکت بود و از پنجره‌های آن عده‌ای از مخالفان لوله تفنگ‌های خود را بیرون آورده و آماده

شلیک بودند. شاید این تفنگ‌ها از سلاح‌هایی بود که در ماه مارس از پادگان‌های هرات به غنیمت گرفته شده بود. اما برخی افراد بر این عقیده بودند که سربازان فراری هزاره تفنگ‌ها را از سربازخانه‌های کابل آورده و در این قیام محکوم به شکست شرکت داشتند. چند هزار تن از تظاهر کنندگان فقط به سلاح سرد و چماق مسلح بودند. ناگهان نیروهای ضد شورش دولتی که تا بن دندان مسلح بودند، از

راه رسیدند و به مدت چهار ساعت به سوی تظاهر کنندگان و عابران تیراندازی کرده و عده زیادی را به خاک و خون کشیدند. افرادی که زنده مانده بودند به کوچه‌های تنگ جاده میوند پناه بردند. بیمارستان‌های کابل به رغم همدردی پزشکان حاضر به قبول مجروحان نبودند زیرا بیم داشتند که دولت آن‌ها را تنبیه کند. کارکنان بیمارستان‌ها حق داشتند بترسند. سرکوب بیرحمانه این تظاهرات هرگز ارزیابی نشده بود. ولی پس از گذشت مدت کوتاهی نیروهای تازه نفس در بخش قدیمی شهر استقرار یافتند، اما مردم هزاره روز بعد دوباره اقدام به تظاهرات کردند.

در پی این تظاهرات موج بازداشت‌های دسته جمعی مخالفان رژیم کمونیستی آغاز شد. سربازان در منطقه نگون بخت جاده میوند ده‌ها کامیون ارتشی در خیابان متوقف کرده، و آن‌ها را از مردم هزاره پر کردند. شاهدان عینی نقل کرده‌اند که دست کم سه هزار تن از مردم هزاره را بدون بازجویی از خیابان‌ها جمع آوری کردند، در شامگاه همان روز همه آن‌ها را در گورهای دستجمعی زنده بگور کردند. چون بیشتر تظاهر کنندگان شیعه بودند، رژیم نسبت به شیعیان



سیری در نقش علمای دینی در قیام‌های مردمی در افغانستان

اختناق در میدان کارزار سر به کف نهادند. در مرداد سال ۱۳۵۸ ارتباط بین مجاهدان مستقر در مناطق گوناگون برقرار گردیده و ضمن حضور مستقیم و انتقال اسلحه و تجربیات به یکدیگر در صدد آزاد سازی بخش‌های دیگری از سرزمین افغانستان برآمدند. بدین ترتیب نهضت مقاومت با پیشگامی مردم در برابر رژیم کمونیستی و به خاطر حفظ عزت، کرامت، آزادی و استقلال گسترش یافت، و سرانجام مردم افغانستان رهایی خود را باز یافتند، اما دیری نپایید که دوباره گرفتار اشغالگری از نوع دیگری شدند.

مردم مسلمان افغانستان همچون سایر ملت‌های آزادی خواه و عدالت جوی جهان، حاکمیت نظام استبدادی و الحادی و نیز اشغالگری بیگانگان را تحمل نکرده و در جریان یک قیام بی نظیر همگانی که حدود ۱۴ سال طول کشید، طومار نظام کمونیستی را درهم پیچیدند. در این نهضت بزرگ دینی و میهنی، زن و مرد، کوچک و بزرگ، پیر و جوان، سنی و شیعه، پشتون و تاجیک، ازبک و هزاره، همه با جان و دل به مسئولیت دینی و ملی خود عمل نموده و در راه تحقق آرمان‌های نهضت از هیچ نوع ایثار و فداکاری دریغ نورزیده و برای رهایی از ستم و

رضوی، حاجی عبد الکریم لعلی، مولوی نجیب علی نجاتی، میر علی احمد شامل، علی احمد ضیاء و صدها شخصیت دیگر که نامشان در فهرست زندانیان و مفقودان آن دوره به ثبت نرسیده است. آمار شهیدان قیام چنداول اعم از آنهایی که در برخوردها شهید شدند یا بعدا اعدام یا مفقود گشتند، حدود ده هزار نفر تخمین زده شده است که بیشترشان از قوم هزاره و قزلباش کابل بودند. شهیدان محمد جعفر واعظ زاده، محمد یونس مهدی زاده، ظهور الدین، میر علی احمد ضیاء، محمد عمر، پهلوان فرامز و میر اکبر آقا، از جمله فعالان و سازماندهنگان تظاهرات چنداول بودند. ولی بی تردید تعداد واقعی فعالان به مراتب بیشتر بوده است.

در ارتباط با قیام چنداول، لازم به یادآوری است که پس از آغاز حرکت متهورانه و خودجوش این قیام مردمی، برخی از گروه‌ها و احزاب جهادی و سیاسی هر کدام به نحوی تلاش کردند که سازماندهی قیام را به خود نسبت دهند، و در این زمینه داستان‌های حماسی شگفت انگیزی یافتند. اما تحقیقات کارشناسانه به عمل آمده نشان می‌دهد که این خیزش دلیرانه یک حرکت کاملاً خودجوش مردمی با سازماندهی جمعی از روحانیون متعهد و متنفذین محلی بوده است. چنانچه که اقدامات سرکوبگرانه و بیرحمانه و دستگیری‌ها و کشتارهای بعدی توسط رژیم کمونیستی نشان دهنده این حقیقت است.

قیام مردم هزاره جات

با آغاز سال ۱۳۵۸ مردم مسلمان و با شهامت هزاره‌جات به رهبری روحانیون متعهدی چون آیت الله شهید بهشتی، شهید صادقی نیلی، آیت الله عالمی بلخابی، سید محمد رضا عادل، شهید سید محمد علی عالم، مرحوم حجت الاسلام ناصری گرماب قیام سراسری را رهبری کرده و تا تیرماه همان سال حدود ۴۲ شهرستان را با ظرفیت چهار میلیون نفر جمعیت از وجود عوامل رژیم کمونیستی و عوامل دست نشانده شوروی پاک سازی کردند.

وضعیت اسف انگیز مناطق هزارجات از نظر سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در مقایسه با سایر مناطق افغانستان یک استثنای غم انگیز و درد آور بود. در آستانه کودتای کمونیست‌ها تنگدستی و فقدان ارتباطات و امکانات رفاهی به گونه‌ای بود که تصور امکان هرگونه حرکت مردمی علیه رژیم خشونت پیشه و تا بن دندان مسلح کمونیستی بعید به نظر می‌رسید. ولی با این وصف مردم متدین و با شهامت این دیار در اولین فرصت ممکن و با انگیزه‌های دینی و ملی بپا خاستند. مردم غیور هزاره‌جات در شرایطی قیام کردند، که از هرگونه امکانات نظامی و ابزارهای محروم بودند.

در حقیقت کمبود سلاح و مهمات در مناطق محروم و دور افتاده تا اندازه‌ای با نبوغ و تهور جبران می‌شد. به طور مثال در هزاره‌جات برای شکار تانک‌ها دام‌هایی به صورت گودال‌های عمیق حفر کرده گستراندند، و در عین حال با کوکتل مولوتوف به آن‌ها حمله کردند. یک خبرنگار روسی که در اولین سال جهاد از مرکز بامیان و برخی از نقاط هزاره‌جات دیدن کرده بود در یادداشت‌های خود چنین نوشت: سنگ غلطان، یکی از شیوه‌های رایج و مؤثر مبارزه این مردم با تانک‌های

عالمان دینی که ماهیت رژیم را شناخته بودند در مجالس خصوصی و عمومی به تنویر اذهان پرداخته و اعمال ضد دینی و ضد ملی دولت را آشکار می‌کردند. دولت نیز از طریق جاسوسان خود مراقب اوضاع بوده و علیه عالمان و واعظان مساجد دست به کار شده و صدها تن از آنان را بازداشت و به اعدام رساند

شخص مورد نظر تان جواب شما را عملی می‌دهم». پس از گذشت دو ساعت از این دیدار آقای سرور واعظ آزاد می‌شود. ولی نظر به اینکه عالمان دینی به انتقاد از دولت را ادامه می‌دهند، سید سرور واعظ، شیخ محمد امین افشار، شیخ محمد علی، سید علی احمد عالم، سید عبد الحمید ناصر، سید مصباح سنگلاخی، سید میر حسین رضوانی از کابل، شیخ سلطان و شیخ زین العابدین از ولایت بلخ با تعدادی از روشنفکران مانند: محمد اسمعیل وکیل سابق مجلس، سید ابراهیم عالمشاهی حقوقدان، محمد یوسف بینش وکیل سابق، محمد حسین نهضت منشی سابق والی، سید میرزا شاه فضیلت معلم ادبیات، سید علی آقا بلخی استاد دانشگاه و فرزند شهید سید اسمعیل بلخی، دکتر محمد قاسم صابری، نادر علی خان جاغوری سناتور سابق، سید مهدی مدنی، محمد مهدی ظفر و عده زیادی پی در پی گرفتار و مفقود شدند. این بازداشت‌ها که بدون دلیل قانونی صورت گرفت اذهان شیعیان را به خصوص برای حرکت علیه نظام خودکامه کمونیستی آماده ساخت. در نتیجه هزاران تن به گروه‌های زیر زمینی مانند حزب توحید و حزب رسالت پیوستند یا با سازمان‌های جهادی مستقر در پاکستان و ایران تماس برقرار کردند.

نام تعدادی از مفقودان این قیام عبارتند: دکتر علی محمد، دکتر رشیدی، دکتر محمد جعفر طاهری، محمد یونس مهدی زاده، حاجی سید علی جان

کابل به خصوص طبقه روشنفکر و جامعه قزلباش که از برجستگان طایفه شیعه می‌باشد، سوء ظن پیدا کرد. اغلب افراد این جامعه همانند شیعیان هزاره مردمی تحصیل کرده از قبیل دکتر و مهندس و از کارمندان برجسته دولت بودند. پس از روز ۲۳ ژوئن موج بازداشت افراد بیگناه این جامعه که هیچ مشارکتی در فعالیت‌های سیاسی نداشتند آغاز گردید، و دیری نپایید که بسیاری از آن‌ها به قتل رسیدند. علت عمده تبعیض مذهبی و تصمیم بیرحمانه سران حزب حاکم خلق این بود که هر نوع مخالفتی را ریشه کن کنند. محمد امین مؤرخ افغانستانی که شاهد این صحنه دلخراش بوده چنین نوشته است: «مردم برای آغاز مبارزه آمادگی ذهنی داشتند. از یک سو آن‌ها به حیث اقلیت تحت فشار دولت از همبستگی بیشتر برخوردار بودند، و از سوی دیگر حضور آن‌ها در مراکز اجتماعی و سیاسی امکان پذیر نبود».

شهروندان شیعه کابل پس از گذشت چند ماه از کودتای هفتم اردیبهشت ۱۳۵۷ همچنان در حالت بهت و حیرت به سر می‌بردند. ولی عالمان دینی و دانشگاهیان که ماهیت رژیم را شناخته بودند در مجالس خصوصی و عمومی به تنویر اذهان می‌پرداخته و اعمال ضد دینی و ضد ملی دولت را آشکار می‌کردند. دولت نیز که از طریق جاسوسان خود مراقب اوضاع بوده به زودی علیه عالمان و واعظان مساجد دست به کار شده و صدها تن از آنان را بازداشت کرد. پیش از همه سید سرور واعظ از عالمان متعهد شیعه گرفتار شد.

در پی این اقدام حدود ۳۰ تن از علمای شیعه به دیدار ترهکی رفته و خواستار رهایی سرور واعظ شدند. ترهکی با منطق مهمل خود به آنان چنین جواب داد: «ما سه دسته ملا داریم. دسته اول وطن پرست هستند که همکار ما شمرده می‌شوند. دسته دوم امامان مساجد هستند که با آن‌ها کاری نداریم. دسته سوم نوکران امپریالیسم و ارتجاع هستند که با آن‌ها اشتی ناپذیریم». سپس نور محمد ترهکی شست و انگشت سبابه خود را به نشانه مهر نماز حلقه کرده و می‌گوید: «از این هم از کربلا برای شما طلب می‌کنیم. در مورد آزادی





رسید. اگر چه برخلاف انتظار مردم افغانستان در آغاز جهاد، پنجشیر اندکی دیر جنبید، ولی اهمیت استثنایی آن از ناحیه سرسختی و ادامه مقاومت برای دشمن مشترک نفس گیر بود. اما دیری نپایید که عملیات مقاومت در این دره کوچک و زیبا زبازد خاص و عام شده بود. اغلب مردم مقاوم افغانستان در آخرین سال‌های جهاد نام شیر پنجشیر را بازگو می‌کردند. شیوه‌های ویژه جنگ چریکی به فرماندهی احمد شاه مسعود و هم‌زمان او روش‌ترین نماد مقاومت مردم افغانستان تعبیر می‌شد.

به هر حال مردم رشید و مقاوم پنجشیر در روز ۱۷ تیرماه ۱۳۵۸ پیکار با ارتش سرخ شوروی و رژیم کمونیستی حفیظ الله امین را آغاز کرده و پس از چندین مرحله نبردهای خونین و سرسختانه مرکز فرمانداری پنجشیر را برای همیشه آزاد کردند. اما جنگ و گریز در اطراف دره همچنان ادامه یافت و هر چه زمان می‌گذشت مقاومت مردمی سرسختانه تر انجام می‌گرفت. عملیات مقاومت در پنجشیر تا جایی بالا گرفت که نظامیان شوروی هفت بار با انواع تجهیزات و نفرات فراوان به پنجشیر حمله کردند و در نهایت طعم تلخ شکست را پذیرفتند.

بی تردید مقاومت پنجشیر تنها در همان دره محدود نماند و مسعود پس از مدتی دامنه عملیات را به حوزه‌های پروان و اطراف کابل و تخار گسترش داد، و مناطق بیشتری را تحت کنترل خود درآورد. روش‌های ابداعی او در جنگ‌های پارتیزانی سرمشقی برای برخی از نیروهای جهادی مناطق همجوار بود. و می‌توان گفت که مقاومت پنجشیر در بالا بردن روحیه مجاهدان و تضعیف روحیه دشمنان تأثیر به سزایی داشت.

شورش نظامیان در بالا حصار

شورش نظامیان بالا حصار در کابل از این جهت حایز اهمیت است که نیروی ویژه ضربتی که دولت کمونیستی برای دفاع از خود آن را به وجود آورده بود و روی آن حساب می‌کرد، ناگهان در حضور پر حجم مقامات و عوامل شوروی سر به شورش برآورده و به قصد اشغال مراکز حساس پایتخت و از میان بردن سران رژیم به حرکت درآمد. اگر چه پیش از این

طور نهایی آزاد ساختند. اگر چند تلفات و خسارات مردم در این قیام‌ها بسیار سنگین بود، لیکن با مقاومت کم نظیر خود چنان درسی به کمونیست‌ها و روس‌ها دادند که هوس تسخیر مجدد هزاره‌جات مردخیز را با خود به گور بردند.

آقایان سید عادل کاظمی، سید عباس عباسی، زلیق پاتماسی، پهلوان میر علم، شهید ذو الفقار ترکمنی، شیخ طالب زکی، سعیدی فولادی و مساعی علمایی چون حجج اسلام سید ظاهر زکی، شهید عبدالحسین رضوانی، سید قاسم ناطقی فرماندهی عملیات آزاد سازی بامیان را بر عهده داشتند. در همین حال برادران اهل سنت مستقر در مرکز بامیان نقش بسیار شایسته و براننده در ادامه عملیات مقاومت و جهاد ایفا کردند. شهید خیر الدین یکی از مجاهدین دلاور و پاک‌باخته مردم این سامان بود که دلاوری‌ها و پایمردی‌های او را مردم بامیان هرگز فراموش نخواهند کرد. در واقع مرکز بامیان در دوران جهاد نمونه خوبی از همدلی هم‌نوایی و اخوت اسلامی مجاهدان شیعه و سنی بود که یک سال بعد از آزادی بامیان، حزب وحدت اسلامی افغانستان به رهبری شهید عبد العلی مزاری در این ولایت پایه گذاری شد.

مقاومت مردم پنجشیر

در روز ۱۷ تیرماه سال ۱۳۵۸ قیام مردم با شهامت پنجشیر آغاز شد که این قیام یکی از نقطه عطف‌های درخشان تاریخ انقلاب اسلامی افغانستان به ثبت

مردم مسلمان و با شهامت هزاره‌جات به رهبری روحانیون متعهدی چون شهید آیت الله بهشتی، شهید صادقی نیلی، آیت الله عالمی بلخابی، سید محمد رضا عادل، شهید سید محمد علی عالم، قیام سراسری را رهبری کرده و در سال ۱۳۵۸ حدود ۴۲ شهرستان را با ظرفیت چهار میلیون نفر جمعیت از وجود عوامل رژیم کمونیستی پاک سازی کردند

دولتی است. دسته‌ای از جنگجویان در شیب‌های تند دره‌ها و کوه‌ها کمین می‌کنند و به محض دیدن تانک‌های در حال حرکت دولتی سنگ‌های بزرگی را که از کنار کوه‌ها و سنگلاخ‌ها آماده کرده بودند، به طرف معابر تانک‌ها رها می‌کردند. به این امید که شاید به تانک‌ها اصابت کرده و آن‌ها را منهدم کند، یا دست کم با بستن معبر مانع پیشروی نیروهای دولتی شوند. مردم آزاده و سلحشور افغانستان از آغاز سال ۱۳۵۸ در چنین شرایطی پرچم جهاد را برافراشتند، و در زمان کمتر از دو ماه اغلب مناطق محل سکونت خود را آزاد ساخته و به یاری برادران خویش در ولایت‌های پروان، غور، وردک و میدان شتافتند. مردم متدین و آزاده در اغلب شهرها و روستاهای هزاره‌جات صحنه‌های حماسی غرور آفرین آفریدند. اما تراژدی نبرد در ولایت بامیان مرکز هزاره‌جات از اهمیت راهبردی برخوردار بود. حجم بزرگ تلفات مردم در این مناطق به دلیل آفرینش صحنه‌های افسانه‌ای توسط جهادگران بسیار گسترده بود. پس از آزادی مراکز فرمانداری ورس، دایکندی، پنجاب، لعل، سرچنگل و یکاولنگ، جمعی از مجاهدین به رهبری شهید سید محمد علی لعلم در روز ۱۵ اردیبهشت ۱۳۵۸ به حومه مرکز بامیان وارد شده و از سوی مردم که تا آن زمان جمع زیادی از روحانیون و بزرگان منطقه که توسط عوامل دولتی دستگیر شده بودند مورد استقبال قرار گرفتند.

مجاهدانی همچون سید محمد مجاهد، علی بخش کر بلائی، ارباب سید رسول، سید احمد رضا، سید حسن قومندان، ارباب سلطان قنق و یک تن دیگر از مجاهدان ارزگان به فرماندهی شهید حاجی طالب پس از برنامه ریزی لازم و هماهنگی با سایر نیروهای مردمی با آغاز سال نو با پایمردی و شجاعت وصف ناپذیری از چند محور به مرکز ولایت بامیان حمله کرده و تا ساعت ۵ بامداد موفق شدند، مراکز اداری ولایت را تصرف کرده و زندانیان را آزاد نمایند. در این عملیات شماری از نظامیان رژیم کمونیستی به قتل رسیده و ده‌ها تن به اسارت درآمدند. پس از گذشت چهار روز و در حالی که سران مجاهدین سرگرم برنامه ریزی برای اداره مرکز ولایت بودند، نیروهای رژیم خلقی با استفاده از فرصت، تجدید قوا کرده و مرکز را دو باره اشغال کردند.

مجاهدان شامگاه ۲۱ اردیبهشت مجدداً از محورهای تعیین شده به مرکز بامیان یورش برده و پس از نبرد خونین و حماسی چند ساعته این شهر را دوباره از چنگال عوامل رژیم کمونیستی بیرون آوردند. در این عملیات ۷۰ تن از مجاهدانی که از شهرهای ارزگان، یکاولنگ و دایکندی که به کمک مجاهدین بامیان آمده بودند. به شهادت رسیدند. در این حمله همچنین سید محمد علی لم لم که عملیات را فرماندهی می‌کرد، به درجه رفیع شهادت نایل آمد. برخی منابع افغانی نقل کرده‌اند که مجموع تلفات مجاهدان در دومین عملیات آزادسازی مرکز بامیان حدود ۷۵۰ تن بوده است.

مردم شهید پرور هزاره‌جات چند ماه بعد از این حادثه دوباره قد راست کرده و با خرید ده‌ها قبضه مسلسل و تشکیل هسته‌های نظامی، مبارزه علیه رژیم کمونیستی و نظامیان اشغالگر روسی را ادامه دادند تا سرانجام مرکز ولایت بامیان را در اول شهریور ماه ۱۳۶۷ به

گردآوری کرد. زیرا مردم کثر و نواحی آن تشخیص داده بودند که دولت کودتایی دارای گرایش‌های ضد دینی می‌باشد. از سوی دیگر این رژیم به قدری به شوروی نزدیک است که هرگز نمی‌تواند ملی باشد. با وجودی که جبهه نورستان به رهبری محمد انور امین فقط تعداد کمی تفنگ کهنه در اختیار داشت، اما توانست پاسگاه نظامی دولت را تسخیر و سلاح‌های آن را به غنیمت بگیرد، و بر بخش اعظم دره کثر مسلط گردد.

مقاومت... واکنشی به تجاوزگری

بدین ترتیب مردم افغانستان در مدت حدود ۲۰ ماه پس از کودتای کمونیست‌ها نیمی از کشورشان را از حاکمیت دولت مرکزی خارج کرده و به کنترل خود درآورده، و رژیم را در آستانه سقوط کامل قرار دادند. ارتش سرخ شوروی در نتیجه این مقاومت سرسختانه با سراسیمگی تصمیم گرفت برای نجات رژیم دست نشانده به افغانستان لشکر کشی کند و کار مجاهدین را یکسره نماید. ولی این اقدام نتیجه معکوس داشت، و اقشار گوناگون مردم که پیش از این با رژیم الحادی و استبدادی داخلی می‌جنگید، اکنون در برابر تجاوزگری بیگانگان قرار گرفته‌اند. لذا لازم دانستند که دامنه جهاد و مقاومت را گسترش دهند تا میهن اسلامی‌شان را آزاد نمایند. در نتیجه این مقاومت خستگی ناپذیر لشکر ۱۱۵۰۰۰ نفره ارتش سرخ شوروی با آن همه تجهیزات و جنگ افزار پیشرفته پس از گذشت هفت سال اشغالگری با تحمل بیسابقه‌ترین شکست تاریخی از افغانستان فرار کرد.

ژنرال نبی عظیمی از همفکران ببرک کارمل رئیس جمهوری پیشین افغانستان و پیشتاز فراخوانی ارتش سرخ با تکرار این ادعا که تبلیغات و دخالت دیگران، مردم افغانستان را به واکنش تشویق کرده در خطرات خود نوشته است: «در اولین هفته پس از حضور نیروهای شوروی در افغانستان به کابل بازگشتم و بیدرنگ به جبهه جنگ در تخار اعزام شدم. در اواخر بهمن وضع شهر و بازار کابل دگرگون بود. احساسات

● مردم افغانستان در مدت حدود ۲۰ ماه پس از کودتای کمونیست‌ها نیمی از کشورشان را از حاکمیت دولت مرکزی آزاد کرده و رژیم را در آستانه سقوط کامل قرار دادند. در نتیجه این مقاومت سرسختانه ارتش سرخ شوروی سراسیمگی تصمیم گرفت برای نجات رژیم دست نشانده به افغانستان لشکر کشی کند و کار مجاهدین را یکسره نماید

قیام مردم رشید نورستان هم مانند سایر قیام‌های آن مرحله مردم افغانستان استثنایی و سرنوشت ساز بوده است. می‌توان گفت که این قیام در آن فضای سرشار از وحشت و اختناق پایه گذار اولین سنگ جهاد مردمی در مناطق شرقی افغانستان بوده است. به طوری که حدود دو هزار تن نورستانی مسلح به پانصد قبضه تفنگ کهنه و شمشیر و انواع سلاح‌های سرد، در اول مهر ماه سال ۱۳۵۷ به رهبری محمد انور امین به پایگاه نظامی ساخلوی یورش برده و در پی نبردی سه روزه پایگاه مزبور را تسخیر کردند. در این پایگاه ۴۰۰ نظامی و ۲۰ خودروی زرهی مستقر بوده که ۳۰ تن از نظامیان به قتل رسیده و ۱۵۰ تن به اسارت درآمده و بقیه نظامیان به اسعد آباد فرار کردند.

آنتونی هی، پژوهشگر فرانسوی که رویدادهای افغانستان را تاریخ نگاری کرده در این باره نوشته است: «قیام مردم نورستان در نتیجه تلقینات یک پیشوای برجسته ملی بنام محمد انور امین آغاز شد. او مردی ۳۶ ساله از اهالی کثر بود که در یکی از ادارات دولتی جلال آباد خدمت می‌کرد. رژیم کمونیستی به منظور پیشگیری از قیام احتمالی انور امین، او را به طور موقت زندانی کرد. ولی در پاییز ۱۳۵۷ با قید ضمانت آزاد شد. انور امین بلافاصله پس از آزادی به شهر خود کثر بازگشت و چند هزار نورستانی مخالف دولت را

حرکت، لشکر هرات در اسفند ۱۳۵۷ و لشکر جلال آباد نیز در تیر ماه ۱۳۵۸ به طور محدود دست به شورش زده بودند، ولی شورش نظامیان بالا حصار این مطلب را به اثبات رساند که سربازان و افسران مسلمان میهن دوست و آزادی خواه در سرتاسر افغانستان مخالف رژیم کمونیستی بوده‌اند.

به هر ترتیب در روز ۱۴ مرداد ۱۳۵۸ جمعی از افسران و سربازان نیروی ضربتی بالا حصار دست به شورش زده و با چند دستگاه تانک جهت تسخیر مرکز حزب خلق به حرکت درآمدند. اما رژیم کمونیستی بیدرنگ واکنش داد و از زمین و هوا با شورشگران به مقابله برخاست. در نتیجه درگیری‌ها که به مدت ۶ ساعت ادامه داشت شورشیان ناگزیر به تسلیم شده و عده‌ای از آنان در دم تیرباران و عده‌ای دیگری در تاریکی شب دستگیر و طبق معمول زنده به گور شدند. مرحوم فرهنگ در این باره نقل کرده که تعداد شورشیان حدود ۱۲۰۰ تن بودند که پس از سرکوبی شورش نه تنها همگی آنان اعدام و شب هنگام در گورهای دسته‌جمعی مدفون شدند، بلکه عده دیگری از افراد غیر نظامی به بهانه همکاری با شورشیان دستگیر و احتمالاً سر به نیست شدند.

شورش تیپ اسمار

در روز ۳۱ مرداد ماه ۱۳۵۸ تیپ کوهستانی اسمار به فرماندهی سرهنگ عبدالرئوف صافی یکی از افسران برجسته مسلمان با تمام پرسنل و تجهیزات نظامی خویش به صفوف مجاهدین پیوست. نامبرده با نقشه ماهرانه والی کثر و سران حزب خلق را به مقر فرماندهی تیپ دعوت کرده و در اقدامی غافلگیرانه آن‌ها را دستگیر و تیرباران می‌کند. سرهنگ عبدالرئوف سپس با نیروها و تجهیزات نظامی به سوی دره شیگل حرکت می‌کند. ولی ناگهان شورشیان و سران محلی با حرکت او مخالفت می‌کنند، و او ناگزیر راهی پاکستان می‌شود. در حقیقت شورش تعدادی از لشکرها و تیپ‌های نظامی در آن مرحله و توزیع صدها قبضه سلاح سبک و سنگین میان مردم ضربه سهمگینی بر پیکر رژیم کمونیستی وارد آورد و باعث بویایی بیشتر مجاهدین گردید.

قیام مردم نورستان

دکتر حق شناس تاریخ نگار افغانستان قیام زود هنگام مردم هزاره نورستان را در روز ۲۲ فروردین ۱۳۵۷ علیه رژیم مارکسیستی نور محمد تره‌کی یکی از قیام‌های شگفت انگیز حماسی توصیف کرده و نوشته است که برای اولین بار پس از کودتای هفتم اردیبهشت مردم با شهامت مسلمان نورستان بر ضد رژیم مارکسیستی پرچم جهاد برافراشتند، و امکانات محدود به میدان کارزار شدند که رژیم حاکم و اربابان او را سخت تکان دادند، و این قیام سرآغاز و الهام بخش جهاد همگانی سرتاسر دشت نورستان گشت. مردم خداجوی و وطن دوست با فریاد الله اکبر و ندای جهاد آمادگی خود را جهت شرکت در مبارزه در برابر رژیم ملحد تره‌کی ابراز داشتند. دشمن با همه امکانات هوایی و زمینی در برابر این قیام واکنش داد و جنبش قهرمانانه مردان و زنان شیر صولت را در هم شکست.



**اولین گزارش موثق پیرامون
بکارگیری انواع سلاح‌های شیمیایی
در افغانستان در ماه مارس ۱۹۸۲
انتشار یافت. در این گزارش آمده
است که نظامیان شوروی در روز ۱۳
اسفند ۱۳۵۸ هنگام تهاجم وسیع به
ولایات شرقی افغانستان در دشت
کنر از گاز شیمیایی استفاده کردند
که موجب مرگ سه هزار شهروند
افغانی شد.**

سرتاسر افغانستان بر ضد متجاوزان به کانون آتش و قیام تبدیل گردید. که روزانه اشغالگران و عوامل آنان را در کام مرگ فرو می‌برد. به تعبیر ژنرال گروموف سرزمین افغانستان برای سربازان و افسران شوروی مانند چرخ گوشت شده بود. پژوهشگران انستیتوی مطالعات تاریخی فدراسیون روسیه با اشاره به ناکامی‌های نظامیان ارتش سرخ در افغانستان در این باره چنین گفته‌اند: دولت و رهبری شوروی پیش از ارائه کمک به انقلاب افغانستان و پیش از اعزام سپاهیان خود به آن کشور عوامل ملی و تاریخی افغانستان را نشناخته بودند. تاریخ چند سده مبارزه مردم افغانستان با جهان گشایان گوناگون که از خاور و باختر سرازیر شده بودند و نتوانستند آن‌ها را به زانو درآورند در ذهنیت افغان‌ها این تصور ریشه دوانده که هر خارجی هرچند که با نیت خیر خواهانه به سرزمین آن‌ها آمده باشد، اشغالگر است. از نگاه تاریخی حاملان اصلی اندیشه استقلال ملی محرومترین قبایل و جنگجوترین مردم افغانستان بوده‌اند. با ورود سپاهیان شوروی به افغانستان شعارهای اصلی و باورهای سیاسی متحد کننده نیروهای جهادی، فراخوانی مردم به مبارزه مسلحانه با استعمارگران خارجی و کافران بیگانه گشته بود. تبلیغات ماهرانه در زمینه تحکیم مفهوم میهن دوستی مذهبی، باعث شد تا بخش گسترده‌ای از شهروندان افغانستان با این فراخوانی همنا شوند.

سرلشکر لئو خوسکی معاون ستاد عملیاتی وزارت دفاع شوروی در افغانستان با این ادعا که سپاهیان شوروی در مراحل اول جنگ موفق بودند می‌گوید: «سربازان شوروی جنگ دراز مدت و توان فرسای در پیش داشتند. سربازان ما در افغانستان چه صحنه‌هایی را که ندیدند... با چه چیزهایی که روبرو نشدند... چه رنج‌ها و دشواری‌هایی که نکشیدند... کشتن انسان‌ها برای یک آدم درست کار اگر واقعا درست کار بوده باشد یک پدیده غیر طبیعی است. آه که چه دشوار و سهمگین است. ولی رهبرانی که سربازان را به این جنگ در دیار نا آشنا و صرفا به خاطر گشودن عقده‌های خود فرستاده بودند در این باره کمتر می‌اندیشیدند. آیا برای برزنف و حواریون حزبی‌اش دردها و رنج‌های سربازان و بستگان‌شان مطرح بود؟».

به هر حال پای سپاهیان شوروی هر چه گسترده‌تر در جنگ با مجاهدان افغانی کشیده می‌شد. و متقابلا عملکرد مجاهدان در راستای سرخوردگی سپاهیان شوروی رقم می‌خورد. تجهیزات جنگی و کاروان‌های نظامیان آماج حملات گروه‌های مجاهدانی قرار می‌گرفت که میان شهروندان بومی غیر نظامی زندگی

یافت. ولی دولت کمونیستی همواره اعلام می‌کرد که قیام سراسر مردم افغانستان نتیجه حتمی دخالت بیگانگان بوده که باعث کشتار و خونریزی مردم شده است. در عین حال دولت مردم را تهدید کرد چنانچه اعتصاب را نشکنند مأموران قتل دکان‌ها را می‌شکنند و به اعتصابات پایان می‌دهند.

شکی نیست که قیام سراسری مردم افغانستان انزوای دولت‌های کمونیستی و حامیان شوروی آن‌ها آشکار کرد. در این قیام زنان بیش از سایر اقشار جامعه تأثیر پذیر بودند. آن‌ها پیشاپیش تظاهر کنندگان حرکت می‌کردند، و بر ضد دولت شعار می‌دادند. سران دولتی را دست نشانده شوروی‌ها می‌خواندند، و از متجاوزان می‌خواستند هرچه سریعتر افغانستان را ترک گویند. ژنرال گروموف فرمانده سپاه شوروی در افغانستان در این باره در خاطرات خود گفته است: «تبلیغات بر ضد نیروهای شوروی خیلی کاربرد داشت. در تاریخ بیستم ژانویه، یعنی ۱۷ روز پس از ورود ما به افغانستان زیر نخستین تیرباران‌های پراکنده قرار گرفتیم. خواب و خیال باطلی که رهبران افغانستان والته شوروی‌ها در سر پروراند بودند، و به امید اینکه انقلاب کمونیستی از سوی مردم پشتیبانی خواهد شد، سربازی بیش نبود».

گروموف می‌افزاید: «در پایان سال ۱۹۷۹ ما چشم باز کردیم خود را در یک دیار کاملا نا آشنا یافتیم. زمان زیادی لازم بود تا به پیچیدگی‌های قومی مردم افغانستان پی ببریم. نخستین ضربات نیروهای مخالف به سپاه چهل ارتش سرخ در بهار سال ۱۹۸۰ آغاز شد. افغان‌ها در ابتدای ورودمان از ستون‌های ارتش شوروی به گرمی پذیرایی می‌کردند. سربازان تاجیک و ازبک ارتش شوروی با افراد محلی در همه جا به معاشرت پرداخته و در حد امکان به آنان توضیح می‌دادند که برای جنگ به افغانستان نیامده‌اند. ولی مردم گفته‌های انسان را باور نمی‌کردند. افغان‌ها به روشنی می‌دانستند که ما برای ماندن در افغانستان به این سرزمین آمده‌ایم. لذا برخوردهای مسلحانه در واپسین روزهای ژانویه سال ۱۹۸۰ آغاز گردید. هرچه زمان می‌گذشت برخوردها هرچه بیشتر شدت می‌یافت. تنها دولت افغانستان و کارکنان ادارات محلی از ما پشتیبانی می‌کردند. فشار نیروهای مخالف بجایی رسید که در تاریخ بیستم فوریه در کابل قیام همگانی برپا گردید. ناگهان کلیه پادگان‌های پایتخت و حومه شهر کابل توسط مردم به محاصره درآمدند. شب‌های دشواری را گذرانیدیم. خیابان‌های پایتخت سنگربندی شده و اتومبیل‌های نظامی و دولتی به آتش کشیده می‌شدند. اغلب نا آرامی‌ها و بینظمی‌ها به علت نارضایتی شدید مردم از حضور سپاهیان شوروی ناشی شده بود. موقعیت ما به این علت دشوار بود که فرماندهی ارتش نمی‌توانست به اقدامات جدی دست بزند. زیرا ترکیب لشکرهای ما را حدود هشتاد درصد نیروهای ذخیره تشکیل می‌داد که به تازگی به خدمت مجدد فراخوانده شده و بیدرنگ به افغانستان اعزام شده بودند».

پس از رویارویی شجاعانه مردم رشید کابل با نیروهای دولتی و متجاوزان روسی، مناطق کنر و شمال کابل و سپس ولایات فراه و هرات اولین نقاطی بودند که نیروهای شوروی را به پیکار طلبیدند. از آن پس

ضد شوروی به اوج رسیده بود. دکان‌ها بسته بود. شب‌ها صدای الله اکبر شنیده می‌شد. مخالفت و اعتصاب عمومی در مدارس و دانشگاه در حال اوج گیری بود. ادارات دولتی به ندرت فعال بودند. مردم در همه جا زمزمه مخالفت و اعتراض خود را علیه اقامت نیروهای شوروی بلند کرده بودند».

عظیمی با اشاره به مقاومت همگانی سوم اسفند در کابل و نحوه سرکوب خونین آن دیدگاه خود را چنین بیان کرده است: «روز جمعه سوم اسفند سال ۱۳۵۹ بود. شب قبل در تمام نقاط شهر مخفیانه شب نامه پخش میشد و در آن مردم را به تظاهرات دعوت می‌کردند. هزاران مرد و زن بامداد جمعه در مرکز شهر گرد آمدند. در مساجد شهر نیز جمعیت موج می‌زد. بلندگوها مردم را به قیام دعوت می‌کردند. تظاهر کنندگان پرچم‌های سبز در دشت داشتند. مردم با بیل و چماق، سلاح سرد و تفنگچه مسلح بودند. در همان روزهای گیجی و بی سر و سامانی، دختران مدارس را در پیشاپیش این صفوف هیجان زده به راه پیمایی وادار کرده بودند. یکی از این دختران ناهید، دیگری سلطانه، سومی آمنه و چهارمی سلما نام داشتند. دخترانی که به آن‌ها گفته شده بود روس‌ها کشورمان را اشغال کرده‌اند، و بر ضد آن‌ها مظاهره کنید. یعنی خودشان اراده و انگیزه نداشتند. دختران با خون سرخ و مقدس خود به آن قیام، عظمت و بزرگی بی‌نظیری بخشیدند. صرف این چهار دختر نبودند. دختران دیگری نیز با نثار خون خویش خیابان‌های کابل را رنگین کردند، و معصومانه جان باختند».

ژنرال عظیمی می‌افزاید: «مردم به طرف ارگ روان بودند، و از چهار طرف فشار می‌آوردند تا به این دژ مستحکم و این قلعه منحوس نزدیک شوند. آن‌ها که در مسیر راه به بعضی از مأمورین پلیس حمله کرده و سلاح و مهمات آنان را تصاحب کردند. سپس سربازان ارتش و گارد مرکزی راه تظاهر کنندگان را مسدود کرده و آنان را به رگبار مسلسل بستند. طیارات و هلیکوپترهای نیروی هوایی افغانستان به منظور ترساندن و متفرق کردن مردم به پرواز در آمدند. هواپیماها با پرواز در ارتفاع پایین کوشیدند رعب و وحشت در دل تظاهر کنندگان ایجاد کنند. ولی تظاهر کنندگان در خیابان‌ها و کوچه‌ها برای خود سنگرهایی با سنگ و چوب ساخته بودند. ناگزیر تانک‌ها یورش بردند. سنگرها تخریب شد و مردم به گریز مجبور شدند».

در حالی که منابع ستاد کل ارتش افغانستان مجموع تلفات انسانی درگیری طرفین در روز سوم اسفند سال ۱۳۵۹ را حدود ۹۰ تن عنوان کردند، ولی آمارهای مستقل خانواده‌های قربانیان حاکی است که در جریان درگیری آن جمعه سیاه حدود سیصد تن شهید و دو هزار تن زخمی شدند. از سوی دیگر مأموران پلیس و ارتش در روزهای بعد حدود پنج هزار تن از اهالی کابل را که مظنون به شرکت در این قیام بودند بازداشت و به طور دسته جمعی و بدون محاکمه و شبانه به قتل رساندند.

در حقیقت فریادهای تکبیر گویان از پشت بام‌ها، تعطیلی مغازه‌ها و بسی رونق کردن بازارها و فلج نمودن ادارات دولتی برای مدت‌ها بعد در کابل، قندهار، هرات و برخی از شهرهای بزرگ ادامه



آنگاه موارد مکرری از این عمل جنایتکارانه گزارش شد که برخی از قربانیان آن جهت درمان به خارج منتقل شدند. جزئیات دیگر این گزارش حاکی است که شوروی پس از استفاده تجربی از سلاح‌های شیمیایی به تجزیه و تحلیل آثار بیولوژیکی و قدرت تخریب آن سلاح‌ها دست زد. میزان خشونت و جنایت به حدی رسید که نظامیان شوروی از بمب‌های شبیه اسباب بازی استفاده کردند. چنانچه برخی از بیمارستان‌های پیشاور در روز ۱۶ مرداد سال ۱۳۵۹ گزارش دادند که کودکانی را تحت درمان قرار داده‌اند که بوسیله این نوع بمب‌ها مجروح و معلول گشته‌اند. در ۲۱ مرداد همان سال هواپیماهای شوروی به صف نمازگزاران عید فطر هرات یورش برده و حدود ۱۲۰۰ تن را به شهادت رساندند. گزارش دیگری حاکی است که نظامیان شوروی در سال ۱۳۶۳ در پاسخ یکی از عملیات مجاهدان به روستای محمد آغه در ولایت لوگر یورش برده و پنجاه تن از اهالی غیر نظامی آن را تیرباران کردند.

هر اندازه به میزان این جنایات افزوده می‌شد، به همان میزان مهاجرت مردم نیز افزایش می‌یافت. کمیساریای عالی امور پناهندگان سازمان ملل متحد در پاکستان در روز پنجم خرداد سال ۱۳۶۰ اعلام کرد که شمار آوارگان افغانی از رقم دو میلیون تن فرا تر رفته است. برخی از گروه‌های جهادی نیز به خاطر کسب پیروزی در جنگ و یا ایجاد مانع در راه پیشروی سربازان شوروی، یا گاهی از شدت خشم و انتقام‌گیری به تخریب تأسیسات ملی و عام المنفعه دست می‌زدند. یکی از این گروه‌ها در تیر ماه سال ۱۳۶۰ در پی نبردی خونین با نظامیان شوروی پل بزرگ ارتباطی میان گلبهار و شرکت نساجی را منفجر کردند. متأسفانه این گونه اعمال برای برخی از دسته‌های مسلح ضد شوروی امری رایج و معمول گردیده بود. با این وصف دو جریان ویرانگر که عبارتند از اشغالگران و برخی از گروه‌های جهادی در افغانستان راه افتاده و این کشور را در کام ویرانی و نابودی فرو می‌بردند. ■

اجباری نامیده است، پیروی می‌کند. گزارش‌هایی که از افغانستان دریافت می‌کردیم حکایت داشت که برای سوزاندن اراضی کشاورزی و تخریب روستاها از هلیکوپترهای توپدار استفاده می‌کردند. تا با این شیوه مردم را ناگزیر به مهاجرت نمایند، و نهضت مقاومت را از پایگاه‌های مردمی خالی کنند».

در حقیقت توسل به شیوه ارباب و خشونت از سال ۱۳۵۹ به بعد افزایش یافت. شوروی‌ها به وسیله هلیکوپتر بمب‌های ضد نفر پرتاب می‌کردند که هدف‌شان از این اقدام مجروح ساختن غیر نظامیان به ویژه کودکان بود تا با این شیوه خانواده‌ها را مرعوب و وادار به مهاجرت نمایند. مسایل دیگری که به جنگ افغانستان ابعاد وحشتناکی بخشیده بود، استفاده از سلاح شیمیایی است. منابع رسمی روسیه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی فاش کردند که نظامیان شوروی در ۱۵ ولایت افغانستان از سلاح‌های شیمیایی مرگ آور استفاده کردند.

اولین گزارش موثق پیرامون بکارگیری انواع سلاح‌های شیمیایی در افغانستان در ماه مارس ۱۹۸۲ انتشار یافت. در این گزارش آمده است که نظامیان شوروی هنگام تهاجم وسیع به ولایات شرقی افغانستان در دشت کنر در روز ۱۳ اسفند ۱۳۵۸ از گاز شیمیایی استفاده کردند که موجب مرگ سه هزار شهروند افغانی شده است.

در حقیقت توسل به شیوه ارباب و خشونت از سال ۱۳۵۹ به بعد افزایش یافت. شوروی‌ها به وسیله هلیکوپتر بمب‌های ضد نفر پرتاب می‌کردند که هدف‌شان از این اقدام مجروح ساختن غیر نظامیان به ویژه کودکان بود تا با این شیوه خانواده‌ها را مرعوب و وادار به مهاجرت نمایند. مسایل دیگری که به جنگ افغانستان ابعاد وحشتناکی بخشیده بود، استفاده از سلاح شیمیایی است.

می‌کردند. جنگ در چند صحنه پراکنده شده بود: نبرد در مسیر راه‌ها، دره‌ها، بیابان‌ها و نواحی زمین‌های کشاورزی اطراف روستاها و شهرها لحظه‌ای باز نمی‌ایستاد، و سربازان پیوسته زیر آتش مجاهدان قرار داشتند. البته ژنرال لئو خوسکی از کشته شدن سربازان و افسران شوروی سخن به میان نمی‌آورد. ولی صحنه‌های جنگ را به صورت سلیقه‌ای چنین شرح می‌دهد: «سربازان شوروی برای اجرای عملیات نظامی هرگز به ساکنان روستاها و مناطق مسکونی رحم نمی‌کردند. آن‌ها در جنگ‌های پی در پی به دلیل شدت عصبانیت و یا زهر چشم گرفتن از مردم، روستاها و نقاط مسکونی را با همه موجودات آن با بمباران پر حجم به آتش کشیده و بکلی نابود می‌کردند. به همین دلیل سپاهیان شوروی طی نه سال جنگ حدود ۲۰۰۰ روستا را در افغانستان بکلی از بین بردند. مجاهدان پس از تجربه چند نبرد، شیوه‌های جدید جنگ پارتیزانی آموختند. آن‌ها با تشکیل هسته‌های منظم چریکی، و دست یابی به سلاح‌های جدید و گسترش ارتباطات و مبادله تجربیات جنگی به پویایی بیشتری رسیده بودند. به همین دلیل میزان موفقیت‌شان در نبردها هر روز بیشتر می‌شد. نظامیان شوروی نیز به همان میزان در گرداب خشم و انتقام فرو می‌رفتند. این نظامیان در برابر شجاعت و تیز هوشی مجاهدان کاملاً غافلگیر و میخکوب شده بودند».

منابع نظامی شوروی مدعی هستند که طی نه سال اشغال دست کم در ۳۷۰۰ مورد عملیات نظامی علیه مجاهدان افغانی شرکت کرده‌اند. در حالی که برخی افراد ارتش افغانستان نه تنها کمکی به آن‌ها نمی‌کردند، بلکه اطلاعات نظامی هم در اختیار مجاهدان قرار می‌دادند. با لشکرکشی روس‌ها هر روز هزاران تن از روستائیان افغانی دیارشان را رها کرده و به کشورهای پاکستان و ایران پناهنده می‌شدند. خالی شدن روستاها از سکنه دامنه میدان مانور مجاهدان را گسترش داده و برای انسان پناهگاه‌های بیشتری فراهم می‌کرد. از سوی دیگر جوانان خانواده‌های مهاجر اغلب با دیدن آموزش‌های ابتدایی و به دست آوردن اسلحه در داخل کشور به صف مجاهدان می‌پیوستند. به گونه‌ای که حدود شصت درصد از جوانان افغانستان حرفه جنگجویی را انتخاب کرده بودند.

خشم و جنایت

با گسترش دامنه جنگ و خشونت و ورود سلاح‌های ویرانگر به میادین نبرد، میزان تلفات انسانی، ویرانگری و مهاجرت نیز افزایش یافت. نه تنها انسان‌های بیگناه و بی‌دفاع قربانیان این جنگ‌ها بودند بلکه مناطق مسکونی، ساختمان‌های دولتی، مدارس، مساجد، پل‌های ارتباطی، تأسیسات صنعتی و چراگاه‌های حیوانات نیز از اهداف رایج جنگ شده بودند. در هر جنگی که در افغانستان روی می‌داد، ده‌ها تن کشته و زخمی همراه داشت. ویرانی‌های دامنه داری به بار می‌آورد. چندین کیلومتر زمین مین گذاری می‌شد. اولیور روا نویسنده فرانسوی به گوشه‌های دلخراش خشونت‌های اعمال شده در جنگ‌های افغانستان اینگونه اشاره کرده است: «می‌توان گفت که تاکتیک شوروی به نوعی از سیاست زمین سوخته و آنچه که لویی دوپری به آن نسل کشی به کمک مهاجرت

سازندگی و پایه گذاری، بیش از هر چیز ذهن‌شان را به خود مشغول ساخته بود. البته پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، حضور فرهیختگان پیرو ایدئولوژی اسلامی بر سر زبان عامه مردم نیز افتاد. لذا اگر مجموع پارامترها را که در تشدید انگیزه قیام مردمی نقش داشتند، بر شماریم به این صورت در می‌آید:

باورهای دینی

مردم مسلمان افغانستان پس از آگاهی از ماهیت رژیم کودتایی، وابسته به شوروی که مخالف اعتقاد و ایمان آن‌هاست و از جانب دیگر کمونیست‌ها نیز با مسخره گرفتن عقاید و باورهای مردم، عالمان دینی فتوا دادند که جهاد علیه چنین حکومتی واجب است، و غازیان و کشته شدگان این کارزار خونین، سرفرازان بارگاه الهی و مستحق بهشت هستند. آنگاه مردم درنگ را جایز ندانسته و جهت کسب رضای الهی دست بکار شدند. برخی از عالمان دینی اعم از شیعه و سنی در محافل مردمی با صدای رسا فریاد بر آوردند که با استقرار حکومت کمونیستی دین و میهن به خطر افتاده، و جهاد واجب عینی شده است. مردم طبق معمول گفته آنان را پذیرفته، چنانکه اغلب در ذهن نیز به این تشخیص رسیده بودند که واژه کمونیسم مرادف با کفر و الحاد است. کم نبودند داستان‌های

مردم مسلمان افغانستان پس از آگاهی از ماهیت رژیم کمونیستی وابسته به شوروی که مخالف اعتقاد و ایمان آن‌هاست و از جانب دیگر عقاید و باورهای دینی مردم را به مسخره می‌گیرد، عالمان دینی فتوا دادند که جهاد علیه چنین حکومتی واجب است، و کشته شدگان این کارزار خونین، سرفرازان بارگاه الهی و مستحق بهشت هستند

و ادعای دوم ظلمی در حق توده‌های مردمی است که در آن شرایط خطرناک در هر شهر و روستا به خاطر رضای خداوند و بدون داشتن راهنما و پشتوانه سیاسی دست از جان شسته و خود قیام مسلحانه را علیه رژیم و عوامل آن آغاز کردند.

تردیدی نیست که انگیزه عمده و اصلی مردم، دینی و الهی بود. اما این انگیزه در ابتدا صرف انجام جهاد و کسب رضای خداوند بود و گر نه مردم عادی هیچ تصور روشنی از حکومت اسلامی در ذهن نداشتند. آن‌ها در آن زمان می‌خواستند رژیم موجود را نابود سازند. به تعبیری دیگر نابودی و ویرانی و نه

انگیزه‌ها و علل خیزش

پس از پیروزی‌های چشمگیر مجاهدین و شکست ارتش سرخ شوروی، کمونیست‌های داخلی و مقام‌های شوروی با صراحت اعتراف کردند که تلاش برای تحمیل ایدئولوژی بیگانه از طریق کشتار بی‌رحمانه و به تمسخر گرفتن عقاید و سنن مردم و خدشه‌دار ساختن هویت اسلامی و استقلال ملی عمده‌ترین انگیزه خیزش توده مسلمان افغانستان بوده است. پس از افشای چهره اصلی و ماهیت کمونیست‌های حاکم در کابل و دست یازی آن‌ها به اعمال خشونت آمیز و کشتار علمای دین و مبارزان راستین، علمای مجاهد فتوا به وجوب جهاد علیه آنان و حامیان‌شان صادر کردند، و در پی آن توده‌های مسلمان معتقد نیز خود را مکلف به اجرای این وظیفه دینی دانسته و دست به سلاح بردند. بر این اساس جهاد مردمی از نخستین ماه‌های استقرار حکومت کمونیستی به تناسب شرایط و به صورت پراکنده آغاز گردید، و دیری نپایید که رو به گسترش نهاد. اصولاً با رفتار خشونت بار و افسار گسیخته کمونیست‌ها، امنیت از کشور سلب شده و بسیاری از مردم حیات، شرف و کرامت انسانی خود را در خطر می‌دیدند. مردم از این جهت ناگزیر بودند که برای مصون ماندن از تجاوز و بی‌حرمتی دست به سلاح ببرند. کسانی هم که فتوای عالمان دینی را الزامی و تکلیف آور نمی‌دانستند نیز به صف جهادگران پیوستند. افراد و گروه‌های غیر مذهبی نیز بودند که زندگی‌شان از ناحیه حزب حاکم در خطر بود، یا از جهت آرمانی و اهداف سیاسی با حزب دموکراتیک خلق در تضاد بودند، به مبارزه و مقاومت علیه رژیم حاکم پرداختند. لیکن تأثیر مبارزات آن‌ها نسبت به مبارزات توده‌های مسلمان دست آورد ضعیف داشت.

دسته دیگری هم بودند که بر اثر تسلط کمونیست‌ها، امتیازات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی‌شان را از دست داده بودند، به صفوف مقاومت مردمی پیوستند. اما آن‌ها دیرتر از توده مردم به ستیز برخاستند، و تأثیرشان نیز در رستخیز مردمی بسیار ضعیف بود. عده دیگری هم بودند که صرفاً برای داشتن زندگی آزاد منبانه به مبارزه برخاسته بودند، ولی تعدادشان اندک بود. و بالاخره عده‌ای هم از میان علمای اعلام و اساتید و دانشجویان معتقد به مبانی اسلامی، برای از بین بردن نظام کمونیستی و اخراج اشغالگران و استقرار حکومت اسلامی در افغانستان رهبری گروه‌های جهادی را بر عهده گرفتند و کوشیدند حکومت اسلامی را مطابق فهم خودشان مستقر سازند.

نکته در خور تأمل این است که بسیاری از نویسندگان مسلمان که به بحث انگیزه‌ها و اهداف پیشگامان جهاد پرداخته‌اند، از خوش بینی زیاد یا عدم تأمل مدعی شده‌اند که انگیزه توده مردم از آغاز جهاد، پایه گذاری حکومت اسلامی بوده است. شاید این نویسندگان به دلیل گرایش‌های گروهی، رهبران و کادرهای احزاب و گروه‌های اسلامی را پیشگامان قیام مسلحانه دانسته‌اند. ادعای اول بر خلاف حقیقت



نگاهی به تحولات افغانستان در سه دهه گذشته

محمد حسین محقق بامیانی

مبارزه خستگی ناپذیر ملت مسلمان افغانستان در طول ۱۴ سال با نظامیان اشغالگر شوروی و عوامل دست نشانده آن کشور که با عناوین: جهاد، جنگ مقدس، نهضت مقاومت، جنگ رهایی بخش ملی از آن یاد شده از زاویه‌های گوناگون قابل بحث و بررسی است. در این مقاله عمده‌ترین عوامل قیام مسلحانه ملت شهید پرور افغانستان را که عبارتند از: انگیزه‌ها و علل خیزش، نقش توده‌های مردم، نقش احزاب و گروه‌های جهادی. اهداف استراتژیک و آرمانی جهاد، نقش کشورهای بیگانه و در نهایت دستاوردها و پیامدهای پیروزی را به طور خلاصه مورد بازنگری قرار می‌دهیم:

افغانستان مورد تجاوز قرار داده بود، و قیام مردم این سرزمین در برابر چنین تجاوزی بسیار طبیعی بود. البته مردم افغانستان از سال ۱۳۴۸ به بعد تحت تأثیر شکوفایی گرایش‌های سیاسی و فکری در برخی از کشورهای جهان اسلام همچون ایران، مصر، عراق و شبه جزیره هند قرار گرفتند. عده‌ای از اساتید و دانشجویان و عالمان دینی حوزه‌های علمیه که به این کشورها سفر نموده به گرایش‌های نوپای فکری در جهان اسلام روی آوردند. طرفداران این گرایش‌ها اگر چه در ابتدا مبارزات فکری و اعتقادی‌شان را در رویارویی با کمونیست‌ها متمرکز کرده بودند، ولی دیری نپایید که با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران ضرورت برپایی حکومت اسلامی را در افغانستان مطرح کردند.

پیروان این گرایش که از سوی روس‌نفران غرب زده و شرق زده «اسلام گرایان» معرفی می‌شدند کسانی بودند که اسلام را فراتر از یک دین ساده و سنتی می‌دانستند، و اسلام را به عنوان یک ایدئولوژی حیات بخش در جامعه مطرح نمودند. آن‌ها در دو شاخه سنی تحت تأثیر جمعیت اخوان المسلمین مصر و جماعت اسلامی پاکستان و شاخه شیعی در پرتو نظریه پردازان انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی (ره) فعالیت‌های فکری و مبارزات سیاسی‌شان را آغاز کرده بودند. طرفداران این گرایش نخستین بار در سال ۱۳۵۴ به جنگ مسلحانه دست زدند، ولی چون فاقد پشتوانه مردمی بودند به سرعت شکست خورده و سرکوب شدند.

پس از کودتای کمونیستی نور محمد تره‌کی در هفتم اردیبهشت سال ۱۳۵۷، اسلام گرایان شیعه و سنی، با آغاز نخستین مرحله قیام همگانی وارد فاز جنگ مسلحانه شدند، و در حقیقت به صفوف مردم پیوستند، و کوشیدند قیام مردمی را به سمت آرمان‌های سیاسی و دینی دلخواه خودشان رهنمون

درآوردند.

یکی دیگر از عناصر دست اندر کار جهاد، حجت الاسلام جاوید رئیس شورای مرکزی حرکت اسلامی افغانستان در تشریح انگیزه‌های انقلاب اسلامی افغانستان می‌گوید: «مردم مسلمان ایران انقلاب‌شان را پیش از مردم مسلمان افغانستان شروع کرده بودند. انقلابی که مردم غیور ایران در آن پیروز گردیدند از ۱۹ دی ماه سال ۱۳۵۶ از شهر مقدس قم آغاز گردید که در طی آن عده‌ای از روحانیون و بازاریان شهر قم به شهادت رسیدند و انقلاب ملت دلیر افغانستان بعد از کودتای هفتم اردیبهشت سال ۱۳۵۷ از گوشه و کنار شروع گردید. ولی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و شکست فاحش ابر قدرت آمریکا در منطقه ملت افغانستان روح تازه‌ای یافت و انقلاب از اوایل سال ۱۳۵۸ سراسری و فراگیر شد. چون پیروزی انقلاب اسلامی ایران این نکته را عملاً به اثبات رسانید که به رغم همه تبلیغات زهراگین و تلاش‌های توطئه آمیز اجابت اسلام به عنوان یک دین مترقی و پیشرو می‌تواند توده‌های میلیونی را علیه استعمار و استبداد بسیج کند، و روح فداکاری و خودگذشتگی را در جان پیروان خود نفوذ دهد و بنیان حکومت‌های مقتدر را از ریشه براندازد».

برپایی حکومت اسلامی

خونین‌ترین مرحله مقاومت مردم افغانستان هنگامی شکل گرفت که استقلال ملی و مرزهای جغرافیایی این کشور مورد تاخت و تاز دشمنان قرار گرفت. هرچند که جنگ‌های گذشته مردم افغانستان با اشغالگران انگلیسی در آغاز قرن جاری زبانزد خاص و عام مردم منطقه و جهان بوده است. ولی مهمترین دورنمای تاریخ مبارزات سیاسی و مجاهدت‌های استقلال طلبانه مردم این کشور در این برهه سرنوشت ساز به ثبت رسیده است. شوروی در تاریخ معاصر با اهداف فزون خواهانه و سلطه جویانه تمامیت ارضی

- برهان الدین ربانی رئیس جمهوری
- پیشین افغانستان در سال ۱۳۵۸
- طی سخنانی در جمع دانشجویان
- پاکستانی اظهار داشت: پیروزی
- انقلاب اسلامی ایران با ارمغانی که
- ملت تقدیم کرد، پرده‌های ناامیدی
- را گسست. غلبه نیروی اسلامی این
- انقلاب بر عوامل استعمار و در هم
- کوبیدن نظام استبدادی به مسلمانان
- ثابت کرد که توپ و تانک نمی‌تواند
- جلو ایمان و عقیده را بگیرد

حماسی که با لذت و افتخار میان مردم رواج یافته بود که فلان آدم با نفوذ پس از آگاهی از اینکه تنها پسر او کمونیست شده به دست خود او را کشته است. در میان اهل سنت عالمی چون صبغت الله مجددی، ابو بکر پیر آغا جان، میاگل جان و دیگران در اواخر سال ۱۳۷۵ فتوای وجوب جهاد صادر کردند. اگر چه پیش از صدور بعضی از این فتواها مقاومت مردمی آغاز شده بود.

حسن آزادی خواهی

رژیم کودتایی نه تنها به عقاید و باورهای دینی مردم هتک حرمت کرده بود که عزت و کرامت انسانی آنان را به شدت مورد تهدید جدی قرار داده بود. شعارهای فکری و عقیدتی رژیم تحت عناوین مبارزه با ضد انقلاب و ارتجاع و خرافات و تبلیغ ایجاد اصلاحات فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی، آزادی عقیده و بیان و حق زندگی شرافتمندانه مردم را از آن‌ها سلب کرده و حرمت انسانی و خانوادگی آن‌ها را مورد تعرض قرار داده بود.

پیروزی انقلاب اسلامی ایران

زمانی که کودتای کمونیستی در افغانستان به وقوع پیوست، قیام مردم مسلمان ایران علیه رژیم سلطنتی گام به گام به اوج می‌رسید. تنها هفت ماه نگذشته بود که انقلاب اسلامی در ایران بر رهبری امام خمینی (ره) به پیروزی رسید. این روی داد بزرگ و بی‌سابقه جهان را تکان داد و مردم افغانستان را تشویق کرد که می‌توان با قدرت ایمان و دست خالی رژیمی تا بن دندان مسلح را از پای درآورد و بجای آن حکومتی براساس باورهای اعتقادی به وجود آورد. برهان الدین ربانی رهبر جمعیت اسلامی و رئیس جمهور پیشین افغانستان در سال ۱۳۵۸ طی سخنانی در جمع دانشجویان پاکستانی چنین گفت: «پیروزی انقلاب اسلامی ایران با ارمغانی که ملت تقدیم کرد و آن چیزی را که به وجود آورد پرده‌های ناامیدی را پاره کرد. غلبه نیروی اسلامی این انقلاب بر دار و دسته استعمار و در هم کوبیدن نظام استبدادی شاهی برای مسلمانان ثابت ساخت که دیگر ظلم و استبداد نمی‌تواند خشم ملت را خاموش کند. توپ و تانک نمی‌تواند جلو ایمان و عقیده را بگیرد. شاه با همه قدرت خود نتوانست که سیلاب انقلاب را مانع شود و به لطف خداوند انقلاب پیروز گردید، و پرچم توحید را در فضای ایران مسلمان به اهتزاز



بسیاری از صاحب نظران معتقدند که یکی از مهمترین عوامل مهم فروپاشی ابر قدرت شوروی و بلوک شرق، ورهایی صدها میلیون انسان از قید و بند اسارت و اختناق نظام‌های توتالیتر استی در مقاومت بی نظیر و تاریخی مردم افغانستان نهفته است. بی تردید زبان از توصیف صحنه‌های حماسی و دلیری این مقاومت نابرابر عاجز است

شجاعت بی نظیر

جهاد و مقاومت مردم مسلمان و شجاع افغانستان که در فاصله کمتر از یکماه از کودتای کمونیستی آغاز شد با چنان شجاعت، شهامت و فداکاری همراه بود که به اعتراف دوست و دشمن کم نظیر بود. این جهاد و مقاومت از نوادر ظریف تاریخ معاصر بود که مردم فقیر و بی بضاعت با بیل و تبر و سلاح سرد در برابر بی رحم ترین و خشن ترین ابر قدرت مسلح به مدرنترین جنگ افزار نظامی بپا خاستند، و در اندک زمانی آن را به زانو درآورده و در سراشی سقوط



قرار دادند. ابر قدرت شوروی را با ورزیده ترین نیروهای نظامی، اطلاعاتی را با رسوایی و خفت از خاک افغانستان فراری دادند. بسیاری از صاحب نظران و کارشناسان دنیا معتقدند که یکی از مهمترین عوامل مهم فروپاشی ابر قدرت شوروی و بلوک کمونیستی شرق، و رهایی صدها میلیون انسان از قید و بند اسارت و اختناق نظام‌های توتالیتر استی در مقاومت بی نظیر تاریخی مردم افغانستان نهفته است. بی تردید قدرت بیان از توصیف صحنه‌های حماسی و دلیری این مقاومت نابرابر عاجز است و توصیف آن صحنه‌ها را تنها می توان در داستان‌های افسانه‌ای و اسطوره‌ای جستجو کرد.

در این مقاومت بارها اتفاق افتاده که دهقانی با بیل کشاورزی خود فرمانده دسته مسلح رژیم کمونیستی را از پای درآورده و سایر افراد او را به اسارت گرفته

آورند، و نقش تدارکاتی و رهنمون سازی مجاهدان را بر عهده گرفتند.

در این میان نقش علمای سستی که در مراحل بعدی به احزاب پیوستند یا به طور مستقیم گروه‌هایی را به وجود آوردند، استثنا است. آن‌ها علاوه بر تشویق مردم به شرکت در عملیات جهادی، خود نیز در جبهه‌های جهاد حضور یافتند یا به سر و سامان بخشیدن به قیام مردم نظارت می کردند. البته برخی از گروه‌های کوچک غیر مذهبی و یا مائوئیستی مانند ساما، سازا، سفزا و شاخه‌های کوچک متشعب از احزاب ستم ملی و شعله جاوید که از نظر گرایش سیاسی با رژیم حاکم طرفدار شوروی ناسازگار بودند به تحرکات مسلحانه عمدتاً در شمال شرق کشور و شهر کابل دست زدند، ولی نظر به اینکه پایگاه مردمی نداشتند به زودی با یگدیگر درگیر شده و به تدریج فرسایش شدند. چون برخی از این احزاب از نظر فکری و گرایش‌های سیاسی، مخالف عقاید مردم بودند، توسط گروه‌های اسلامی از سایر مناطق رانده شده و عملاً از صحنه مبارزات ملی و مردمی حذف شدند.

به طور مثال شهید احمد شاه مسعود پس از استقرار در مناطق شمالی، نیروهای حزب ستم ملی را به

سازند، و قیام را طبق میل و سلیقه شان سازماندهی نمایند. آنان بودند که نه تنها خود در صدد تشکیل حکومت اسلامی مطابق فهم خویش برآمده بلکه کوشیدند که هدف نهایی و استراتژیک قیام مردم را نیز حکومت اسلامی تعیین نمایند، و طبیعتاً مردم نیز با شادمانی این هدف مقدس را پذیرفته و در راه آن جانفشانی کردند.

در این میان افراد و گروه‌های کوچکی با اهداف و آرمان‌های غیر مذهبی نیز در گوشه و کنار افغانستان یا در خارج از آن با رژیم کمونیستی حاکم و حامیان آن در ستیز بودند. این جریان‌های انگیزه‌های دیگری چون ملت گرایی، تبار گرایی، رفع تبعیض، آزادی خواهی داشتند. اما چون تأثیر آن‌ها در روند مبارزه نسبت به قیام عظیم و بیکران مردم کم رنگ بود، یا با عقاید عامه مردم و گروه‌های اسلامی توافق نداشتند، نتوان ادامه مبارزه را نیافته یا منزوی شده یا پس از گذشت مدتی با رژیم سازش کردند.

نقش احزاب و گروه‌های جهادی

چنانچه اشاره شد، پیشگامی جهاد را توده مردم بر عهده داشتند، و نخبگان سیاسی و فکری منبعث وارد صحنه عمل شدند. اغلب رهبران احزاب و سازمان‌های جهادی از این قاعده مستثنا نیستند. چرا که این طیف در اثر فشارهای توان فرسای رژیم محمد داود خان و پس از او رژیم کمونیستی در خارج از کشور بسر می بردند، و ساختار احزاب جهادی تا آن مرحله شکل واقعی به خود نگرفته بود. اصولاً ارتباط این طیف‌ها با مردم زمانی برقرار شد که مردم پس از گذراندن مدت کوتاهی تجربه مبارزه با رژیم کمونیستی به این نتیجه رسیدند که برای ادامه مبارزه و رسیدن به پیروزی نهایی به اسلحه و مهمات و امکانات نیاز دارند، و این شخصیت‌های خارج نشین هستند که در تماس با دولت‌های میزبان می توانند اینگونه امکانات را فراهم نمایند. جهاد مردمی در آغاز با سلاح‌های سرد و ابتدایی چون بیل، تبر، کارد، و حد اکثر تفنگ‌های شکاری قدیمی آغاز شد. در حالی که رژیم کمونیست با اسلحه مدرن به میدان می آمد، و بر این اساس مردم ناگزیر برای تهیه اسلحه به احزاب که در خارج پایه گذاری شده بودند رجوع کردند. و احزاب مزبور کوشیدند از هر طریق ممکن در قبال تعهدی که به مردم داده بودند، اسلحه در اختیار آنان قرار دهند.

تحول دیگری که باعث پیوند گروه‌ها و سازمان‌های جهادی با مردم گردید روند مهاجرت و آوارگی روز افزون مردم افغانستان به خارج از کشور بود. مردمی که بر اثر فشار جنایات رژیم حاکم مجبور به ترک وطن شده و به کشورهای همسایه پناه برده بودند، به منظور سر و سامان دادن به مبارزه و تهیه اسلحه و آموزش نظامی به احزاب مراجعه می کردند. احزاب نیز با استفاده از امکانات فراهم شده می کوشیدند جوانان مهاجران را سازماندهی و همراه انواع اسلحه به نبرد با رژیم اعزام کنند. لذا از آغاز سال ۱۳۵۸ بود که نقش احزاب جهادی در سازماندهی جهاد پر رنگ شد، و از این طریق کوشیدند در داخل کشور نیز هسته‌ها و تشکلهای حزبی خود را به وجود



قیام حماسی و سراسری مردم مسلمان و دلیر دره صوف از توابع ولایت سمنگان برهبری حجت الاسلام ناطقی و حجت الاسلام جعفری طالب قریه دار و عده دیگری از روحانیون در روز ۲۴ بهمن سال ۱۳۵۷ آغاز گردید. بر اثر این قیام شجاعانه حزب خلق کمونیست با قساوت شدید از زمین و هوا به مردم حمله ور شده و ده ها تن از زنان و کودکان و سالخوردهگان را که از شدت ترس در میان برف سنگین در حال فرار به کوه ها بودند به شهادت رساندند. با این وصف مردم از جهاد و مقاومت دست برنداشته تا آزاد سازی کامل منطقه و راندن عوامل رژیم مردانه مقاومت کردند. این قیام حماسی و مردمی ضربه هولناکی بر پیکر رژیم بی پایه کمونیستی وارد ساخته و مقامات شوروی را به صورت جدی وحشت زده و نگران ساخت.

در روز سوم اسفند ۱۳۵۷ مردم غیور و متدین چهار کنت از توابع ولایت بلخ به رهبری آقایان ملا دین محمد، سید حسین شاه سرور، حاجی عید محمد، حجت الاسلام سید طاهر مدرسی و عده دیگری از متنفذان و دلیرمردان منطقه علیه جنایات دین ستیزهای رژیم خلقی قیام همگانی را آغاز کردند. ارتش رژیم خلقی طبق معمول این بار نیز با قساوت و بی رحمی از زمین و هوا به جنگ مردم شتافت و در این حمله خانه های مردم را آتش زده و اموالشان را غارت کردند. ولی مردم از پایداری دست نکشیده و مبارزه را تا راندن همه عوامل رژیم و پاکسازی منطقه ادامه دادند. در این درگیری حدود ۱۵۰ نفر از اهالی منطقه به شهادت رسیده در حالی که تلفات و مجروحان رژیم حدود هشتصد نفر برآورد شده بود. در همان مرحله مردم مسلمان شولگره، پشت بند، سنگ چارک و جنگ اغلی نیز دست به قیام زده و پس از جانفشانی های تحسین برانگیز و با وارد کردن خسارت و تلفات فراوان بر رژیم کمونیستی، مناطق شان را از لوٹ وجود عوامل رژیم پاک کردند. ■

مبارزات فرهنگی و مجادلات قلمی نقش مؤثری در مبارزه فکری و بسیج افکار عمومی بر علیه دولت خودکامه کمونیستی ایفا نمودند.

میر صدیق به رغم بیان حقایق روند مبارزات خستگی ناپذیر مردم مسلمان افغانستان، در این دسته بندی از اشاره به محور عمده دیگری که نقش بسزایی در آسیب رسانی به رژیم کمونیستی داشته است، فراموش کرده است. آن محور سربازان و افسران مسلمان ارتش افغانستان هستند که با حرکت های شجاعانه و قیام های ایثارگرانه ضربات مهلکی بر پیکر رژیم دست نشانده وارد آوردند. قیام های مهم ارتش چون قیام فرقه ننگرهار، فرقه هرات، لشکر اسمارغند بالا حصار و غیره در استیصال رژیم نقش بسیار عمده داشته است.

اولین شعله های قیام

از گفته های شفاهی مردم و برخی از منابع معتبر مکتوب چنین برمی آید که اولین قیام مردمی علیه رژیم کمونیستی توسط مردم مسلمان نورستان برهبری محمد انور امین در اول خرداد ماه سال ۱۳۵۷ صورت گرفت. در این حرکت دلیرمردانه که به مدت سه روز ادامه یافت مردم منطقه با وسایلی چون سلاح سرد و تعدادی تفنگ قدیمی پایگاه مجهز به خودروی زرهی رژیم را به محاصره درآورده و سرانجام با قتل ۳۰ نظامی و اسارت حدود ۱۵۰ تن، پایگاه مزبور را تسخیر کرده و بقیه عوامل رژیم را وادار به فرار ساختند.

● شهید احمد شاه مسعود پس از استقرار در مناطق شمالی، نیروهای حزب ستم ملی را به زور از آن مناطق راند. شورای اتفاق اسلامی نیز در مناطق هزاره جات اسلحه گروه نسل نو مغول را مصادره کرد، و عوامل این گروه زندانی یا متواری شدند.

است. (یک نمونه آن حادثه در اوایل اردیبهشت سال ۱۳۵۸ در منطقه بهسود اتفاق افتاد) یا چوپانی با عصای خویش بر بام تانک رفته و خدمه آن را با تهدید وادار به تسلیم نموده است. (عین این حادثه روز ۲۳ اردیبهشت ۱۳۵۸ در مرکز بامیان اتفاق افتاد) همچنین چند شهروند با دست های خالی و الله اکبر گویان به یکی از مراکز نظامی دولتی در هزاره جات یورش برده و عوامل را فراری دادند. از این قبیل صحنه های شگفت انگیز در تاریخ مقاومت ملت افغانستان بی سابقه و فراوان است. به همین دلیل مطابق آمارهای رسمی منتشر شده مردم مسلمان افغانستان در این جنگ مقدس حدود دو میلیون شهید و ششصد هزار مجروح و جانباز تقدیم راه آزادی و استقلال کشورشان داده اند. شکی نیست که مردم به سادگی و با دلگرمی این تلفات را با جان و دل پذیرفته اند. این تلفات انسانی را در راه کسب رضای حق تعالی و پاداش الهی و تحقق آرمان های بلند دینی ملی یک امر طبیعی و ناچیز می دانند.

یک خبرنگار غربی در پی مشاهده برخی از این صحنه های حماسی نوشته بود: «صحنه هایی که این مردم فقیر در این پیکار کم نظیر تاریخ خلق می کنند، با معیارهای ما غربی ها قابل توجیه و تفسیر نیستند. نه ناسیونالیسم، نه او مانیزم، نه آزادی خواهی و نه هیچ ایده دیگر نمی تواند چنین صحنه های حماسی را بیافریند. پس ناگزیر بایستی آن ها را با معیارهای مورد قبول خود افغانستانی ها توجیه و تفسیر کنیم، که چارچوب اصلی این معیارها عقاید مذهبی و فرهنگ افغانی است».

اینکه دست آوردهای بزرگ و مورد انتظار این مقاومت مقدس و بی نظیر چگونه در سطح ملی و توسط چه کسانی به یغما رفت بحث دیگری است. اما مردم قهرمان افغانستان شهادت و شجاعت فداکاری را نشان دادند، که از نظر تاریخی بی سابقه بوده و از سوی بسیاری از ملل جهان تحسین برانگیز نیز بوده است. یکی از مجاهدان سرافراز که سال ها با رشادت در کنار مردم در برابر قدرت جهنمی شوروی و عوامل داخلی آن جنگیده بود، و پس از مدتی قربانی توطئه جنایتکارانه ای شد، پس از فتح کابل توسط مجاهدین گفته بود: «مردم افغانستان وظیفه اسلامی و ملی خود را به شایستگی انجام دادند. پس از سال ها مجاهدت و فداکاری، پایتخت کشور اسلامی را از حلقوم اشغالگران و عوامل آنان بیرون کشیده و به دست رهبران گروه های جهادی سپردند. اکنون نوبت این رهبران است تا نشان دهند چگونه به مسئولیت های تاریخی خویش عمل می کنند؟

مرحوم میر صدیق فرهنگ محورهای اصلی مقاومت ملت افغانستان را در سه بخش دسته بندی کرده است:

- ۱- گروه های برون مرزی مستقر در پاکستان و ایران که وظیفه تهیه اسلحه و سایر امکانات مورد نیاز مجاهدین را بر عهده داشتند.
- ۲- گروه های چریکی در سرتاسر افغانستان که به طور مستقیم مقاومت مسلحانه را عهده دار بودند.
- ۳- فرهیختگان مقیم داخل و خارج از کشور که با

روز شمار

تحولات سه دهه اخیر
افغانستان

۲۴ شهریور ۱۳۵۸، برخورد نور محمد تره‌کی و حفیظ الله امین در دفتر مرکزی حزب خلق در ارگ کابل.

یکم مهر ماه ۱۳۵۸، حمله مجاهدین تره خیل به فرودگاه کابل.

دوم مهر ماه ۱۳۵۸، نبرد شدید مجاهدین ولایت بهسود با نیروهای نظامی شوروی.

پنجم مهر ماه ۱۳۵۸، تهاجم وسیع نیروهای شوروی از چند محور به هزاره‌جات و تحمل شکست سنگین.

۱۹ مهر ماه ۱۳۵۸، کودتای حفیظ الله امین و اعلام مرگ تره‌کی.

۱۲ دسامبر ۱۹۷۹، ورود نیروهای شوروی به ولایات بگرام و سالنگ.

۲۷ دسامبر ۱۹۷۹، تعرض نیروهای شوروی به تپه تاج بیگ و قتل حفیظ الله امین دومین رئیس جمهوری رژیم کمونیستی.

۲۸ دسامبر ۱۹۷۹، تعیین ببرک کارمل به ریاست شورای انقلابی دولت افغانستان.

سوم اسفند ۱۳۵۹، قیام مردم کابل بر علیه استقرار نیروهای شوروی در افغانستان.

سپتامبر ۱۹۷۹، قتل فیض محمد وزیر اقوام و قبایل در ولایت جدران.

دسامبر ۱۹۷۹، آغاز ارائه کمک‌های نقدی آمریکا به جنبش‌های جهادی افغانستان.

۱۹۸۰/۱/۱۱، آغاز رسمی عملیات نظامی سپاه چهل شوروی در افغانستان.

ژوئن ۱۹۸۰، محاکمه و اعدام ۱۳ تن از اعضای بلند پایه دوران ریاست جمهوری حفیظ الله امین.

امضای موافقتنامه برقراری آتش بس در شمال

هشتم اردیبهشت ۱۳۵۷، تعیین نور محمد تره‌کی به ریاست شورای انقلابی.

تابستان ۱۳۵۷، تبعید رهبران حزب کمونیستی پرچم به خارج به عنوان سفیران افغانستان.

۱۳۵۷، بروز دومین انشعاب در حزب دمکراتیک خلق.

زمستان ۱۳۵۷، امضای معاهده دوستی و همکاری با شوروی.

۲۵ بهمن ۱۳۵۷، ترور آدولف دابس سفیر آمریکا در کابل.

یکم مهر ماه ۱۳۵۷، قیام عمومی مردم نورستان.

۱۲ مهر ماه ۱۳۵۷، آغاز اولین درگیری‌های مسلحانه بین نیروهای دولتی و مخالفین رژیم کمونیستی.

و کتر و برخورد با نیروهای دولتی.

۲۴ اسفند ۱۳۵۷، قیام عمومی مردم هرات.

یکم اردیبهشت ۱۳۵۸، قیام عده‌ای از افسران و سربازان لشکر ولایت ننگرهار.

۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۸، قیام عده‌ای از افسران و سربازان لشکر ولایت ریشخوار.

دوم تیر ماه ۱۳۵۸، قیام مردم منطقه چنداول در شمال کابل.

۱۲ تیر ماه ۱۳۵۸، تسخیر پایگاه نظامی دره فولادی در ولایت بامیان.

۲۶ تیر ماه ۱۳۵۸، تسخیر پایگاه نظامی شماره ۱۴ غوربند در ولایت پروان.

۱۸ مرداد ۱۳۵۸، شورش نظامیان دولتی در منطقه بالاحصار.

۱۰ شهریور ۱۳۵۸، شرکت نور محمد تره‌کی در اجلاس غیر متعهدا در هاوانا.

۲۶ تیر ماه ۱۳۵۲، کودتای سردار محمد داود بر ضد ظاهر شاه.

۲۸ تیر ماه ۱۳۵۲، تعیین محمد داود به ریاست دولت افغانستان.

محمد ظاهر شاه که در حین وقوع کودتا در یونان بسر می‌برد، روز ۲۱ مرداد از سلطنت افغانستان استعفا داد.

تابستان ۱۳۵۳، مسافرت محمد داود به مسکو.

بهار ۱۳۵۴، مسافرت محمد داود به تهران.

سال ۱۳۵۵، مسافرت ذو الفقار علی بوتو نخست وزیر پیشین پاکستان به کابل.

آذر ۱۳۵۵، ناکامی کودتای ژنرال میر احمد فرمانده توپخانه وزارت دفاع.

۳۰ مرداد ۱۳۵۵، مسافرت محمد داود به پاکستان.

ششم بهمن ۱۳۵۶، انتشار پیش نویس قانون اساسی جدید.

سال ۱۳۵۶، تشکیل مجلس نمایندگان (لویه جرگه).

۲۶ بهمن ۱۳۵۶، انتخاب محمد داود به ریاست جمهوری از سوی لویه جرگه.

سال ۱۳۵۶، اتحاد دوباره حزب دمکراتیک خلق افغانستان.

۲۵ آبان ۱۳۵۶، ترور علی احمد خرم وزیر طرح و برنامه.

۲۸ فروردین ۱۳۵۷، ترور میر اکبر خیبر.

زمستان ۱۳۵۷، بازداشت رهبران حزب دمکراتیک خلق افغانستان.

هفتم اردیبهشت سال ۱۳۵۷، وقوع کودتای کمونیستی.



اتخاذ تصمیم برای گفت و گو و دستیابی به تفاهم با احمد شاه مسعود و ژنرال دوستم به منظور جلوگیری از نفوذ گروه‌های تندرو اسلامی به کابل و استقرار چهار هزار مسلح برای تأمین کابل.

۲۷ حمل ۱۳۷۱، پیاده شدن ۷۵۰ مسلح از افراد دوستم در فرودگاه کابل.

۲۷ فروردین ۱۳۷۱، اعلام طرح تشکیل شورای نظامی توسط بنین سیوان نماینده سازمان ملل متحد و نجیب الله.

۲۸ فروردین ۱۳۷۱، فرار ناگهانی نجیب‌الله و پناهندگی او در دفتر سازمان ملل.

۲۸ فروردین ۱۳۷۱، خودکشی یا قتل غلام فاروق یعقوبی وزیر امنیت افغانستان.

سوم اردیبهشت ۱۳۷۱، ملاقات ژنرال رفیع با حکمتیار در سرخاب لوگر.

هفتم اردیبهشت ۱۳۷۱، بیرون راندن نیروهای حکمتیار از شهر کابل.

هشتم اردیبهشت ۱۳۷۱، انتقال قدرت به مجاهدین.

۱۶ اردیبهشت ۱۳۷۱، تشکیل نخستین نشست شورای رهبری مجاهدین.

هشتم تیر ماه ۱۳۷۱، انتخاب برهان الدین ربانی به عنوان رئیس دولت جمهوری اسلامی افغانستان

۱۴ تیر ماه ۱۳۷۱ آغاز گلوله باران شهر کابل توسط نیروهای حکمتیار. ■

۱۶ اسفند ۱۳۶۸، بازگشت گروموف به عنوان آخرین نظامی شوروی در افغانستان به کشورش.

۲۱ فوریه ۱۹۹۰، ملاقات نمایندگان شوروی با نمایندگان گلبدین حکمتیار در لیبی.

۱۹ اسفند ۱۳۶۸، ناکامی کودتای شهنواز تنی علیه نجیب الله.

ژوئن ۱۹۹۰، تعیین فضل الحق خالقیار به نخست وزیری.

ششم تیر ماه ۱۳۶۹، برگزاری کنگره دوم حزب دمکراتیک خلق.

هفتم ۷ تیرماه ۱۳۶۹، انتخاب نجیب الله به دبیر کلی حزب وطن.

۱۱ فروردین ۱۳۷۰، فتح ولایت خوست توسط مجاهدین.

مه ۱۹۹۱، متشنج شدن اوضاع شمال افغانستان و آزاد سازی محورهای قیصار و کوهستان در سرپل.

۲۰ ژوئن ۱۹۹۱، بازگشت ببرک کارمل از تبعید در روسیه به افغانستان.

اوت ۱۹۹۱ تیرباران ۱۳ پناهنده افغانی در حال بازگشت به افغانستان توسط عوامل حکمتیار.

اواخر سپتامبر ۱۹۹۱، تصمیم رهبران گروه‌های هفتگانه مبنی بر عفو اعضای حزب کمونیست خلق در صورت پیوستن آن‌ها به مجاهدین.

۲۰ دسامبر ۱۹۹۱، بازدید ژنرال الکساندر روتسکوی معاون بوریس یلتسین رئیس جمهور وقت شوروی از پاکستان و ملاقات با برخی از رهبران گروه‌های جهادی.

اول ژانویه ۱۹۹۲، اعلام قطع همزمان کمک‌های تسلیحاتی شوروی و آمریکا به رژیم نجیب الله و گروه‌های جهادی.

اول فوریه ۱۹۹۲، برقراری تماس بین نمایندگان نجیب الله و حکمتیار در شهر میدان شهر ولایت وردک برای مبارزه با جنبش پشتون ستیزی.

۱۳ آوریل ۱۹۹۲، بازگشت گروه هفت نفره مشاورین شوروی به کشورشان.

دوم فوریه ۱۹۹۲، اعلام روز نجات ملی.

۲۸ اسفند ۱۳۷۰، سقوط مزار شریف به دست مجاهدین.

۲۰ اسفند ۱۳۷۰، اعلام تشکیل جنبش ملی اسلامی شمال به رهبری عبد الرشید دوستم.

۲۳ و ۲۴ فروردین ۱۳۷۱، سقوط جبل السراج و چاریکار به دست مجاهدین.

۱۵ آوریل ۱۹۹۲، نشست اضطراری کمیته اجرائی حزب وطن بدون حضور نجیب الله و

افغانستان، بین احمد شاه مسعود و فرمانده سپاه چهل شوروی از سال ۱۹۸۲ تا آوریل ۱۹۸۴.

۱۹ آوریل ۱۹۸۴، عملیات نظامی بزرگ نیروهای شوروی علیه مجاهدین.

ژانویه ۱۹۸۵، تحویل موشک‌های ضد هوایی بلوپایپ از سوی آمریکا به مجاهدین.

پاییز ۱۹۸۶، ظهور نخستین پارتی موشک‌های ضد هوایی استینگر در جبهه‌های جنگ.

مه ۱۹۸۶، انتخاب نجیب الله به دبیر کلی کمیته مرکزی حزب دمکراتیک خلق افغانستان.

دسامبر ۱۹۸۶، اعلام سیاست آشتی ملی از سوی دولت.

نوامبر ۱۹۸۶، عزل ببرک کارمل از پست‌های دولتی.

اول ژانویه ۱۹۸۷، اعلام آتش بس یکطرفه از سوی دولت.

۱۵ ژانویه ۱۹۸۷، رد سیاست آشتی ملی از طرف مخالفین به شرح ذیل:

۲۸ ژانویه ۱۹۸۷، قتل حارث بیگ رئیس کمیسیون آشتی ملی ولایت قندوز.

۲۹ ژانویه ۱۹۸۷، ربودن عبد الرزاق رئیس کمیسیون آشتی ملی ولایت قندهار.

هشتم مه ۱۹۸۷، قتل محمد عثمان رئیس جدید کمیسیون آشتی ملی قندهار.

اکتبر ۱۹۸۷، ملاقات ژنرال ورونیکوف با قدوس یکی از همکاران احمد شاه مسعود.

۲۰ اکتبر ۱۹۸۷، برگزاری کنگره حزب کمونیست برای رسیدگی به طرح آشتی ملی و تصویب متن پیش نویس راهکار تازه. در این کنگره ۱۳ نظامی بلند پایه از جمله عبد الرشید دوستم به عنوان قهرمانان جمهوری افغانستان معرفی شدند.

۲۳ نوامبر ۱۹۸۷، آغاز عملیات نظامی بزرگ شاهراه گردیز - خوست.

هفتم دسامبر ۱۹۸۸، ناپدید شدن جلال الدین حقانی از صحنه جنگ و ظهور او در پیشاور تا توقف عملیات خوست.

۱۶ دسامبر ۱۹۸۷، آغاز عملیات نیروهای دولتی در خوست.

یکم ژانویه ۱۹۸۸، پیشنهاد نجیب الله به مخالفان برای تشکیل دولت ائتلافی.

۱۴ آوریل ۱۹۸۸، امضای اسناد بازگشت سپاهیان شوروی به کشورشان.

۱۵ مه ۱۹۸۸، تعهد مسکو به خروج نیروهای شوروی از افغانستان.

۸ اوت ۱۹۸۸، فتح ولایت قندوز توسط مجاهدین.

اکتبر ۱۹۸۸، شکل گیری اردوگاه چپ در افغانستان.

دسامبر ۱۹۸۸، تشکیل حکومت موقت مخالفین در پشاور

ششم خرداد ۱۳۶۷، تعیین دکتر محمد حسن شرق به نخست وزیری.

۱۴ آوریل ۱۹۸۸، امضای توافق نامه صلح افغانستان در پی مذاکرات صلح ژنو.

جدول تلفات جانی و خسارات مادی

ارتش افغانستان و سپاه چهلیم ارتش سرخ شوروی

در افغانستان از ۲۵ دسامبر ۱۹۷۹ تا ۱۵ فوریه ۱۹۸۹

تلفات انسانی ارتش افغانستان: ۲۶۵۹۵ تن.

مفقود شدگان ارتش افغانستان: ۲۸۰۰۲ تن.

فراریان ارتش افغانستان: ۲۸۵۵۴۱ تن.

مجموع: ۳۴۰۱۳۸ تن.

خسارات مادی:

تانک: ۳۶۲ دستگاه.

خودروی زرهی: ۸۰۴ دستگاه.

توپخانه و خمپاره انداز: ۷۵۰ عراده.

تلفات انسانی سپاه چهلیم شوروی:

مجموع کشته شدگان: ۱۴۰۵۱ تن از جمله ۱۹۷۹

افسر و ژنرال، ۲۸ مأمور ک.گ.ب، ۱۴۵ مشاور

نظامی، ۴۵ مترجم.

معلولان: ۶۶۶۹ تن.

زخمی ها: حدود ۴۰۰۰۰ تن.

شوروی از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۰ در زمینه پرورش

کارشناسان اقتصادی و تقدیم اعتبارات مالی و

تأخیر بازپرداخت وام های دولت افغانستان به اضافه

کمک های بلاعوض حدود ۱۳/۵ میلیارد دلار در

افغانستان هزینه کرد. ولی از نظر ارتشبد گریف،

فرمانده سپاه چهلیم ارتش شوروی در افغانستان،

تلفات جانی و خسارات مادی این ارتش تا سال

۱۹۸۹ به قرار ذیل است:

تلفات ارتش: ۱۳۸۳۳ تن.

تلفات ک.گ.ب: ۵۷۲ تن.

تلفات وزارت کشور شوروی: ۲۸ تن.

مجموع تلفات کارشناسان نظامی و مترجمان روسی

که در نیروهای مسلح افغانستان فعالیت می کردند:

۶۶۴ تن بوده که در مجموع ۱۴۴۵۳ تن می باشد.

تعداد زخمی ها: ۴۹۹۸۳ تن. ۷۷ درصد این رقم

(۳۸۶۱۴) بهبود یافته و ۶۶۶۹ نفر معلول شده و تعداد

۳۳۰ تن ناپدید شده اند. سپاهیان شوروی بیشترین

تلفات را از سال ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۹ متحمل شده اند.

خسارات مادی

هواپیما: ۱۰۳ فروند.

هلیکوپتر: ۳۱۷ فروند.

تانک: ۱۴۷ دستگاه.

خودروی زرهی ۱۳۱۴ دستگاه.

توپخانه و خمپاره انداز: ۴۳۳ عراده.

خودروی حمل و نقل: ۱۱۳۰۹ دستگاه.

وسایل مهندسی: ۱۱۳۶۹ دستگاه.

وسایل مخابراتی: ۱۱۳۸ دستگاه.

تعداد تقریبی نیروهای مجاهدین در آغاز سال ۱۹۸۹

حدود ۱۷۶۰۰۰ تن بوده و در زرادخانه تسلیحاتی

آن ها حدود هفتصد دستگاه موشک ضد هوایی از

نوع استنجر، یک هزار دستگاه موشک انداز زمین به

زمین. سی دستگاه موشک انداز ضد زره. یکصد

دستگاه توپخانه سنگین، یک هزار و پانصد توپ خود

کششی، سه هزار خمپاره انداز، چهار هزار قبضه

تیربار دوشکا وجود داشته است.

تعداد نفرات وابسته به احزاب و گروه های جهادی تا

اواخر اکتوبر ۱۹۹۱ به ۲۱۲ هزار تن افزایش یافت. این

افراد در قالب ۵۱۵۰ دسته با نیروهای مشترک ارتش

افغانستان و سپاه چهلیم ارتش شوروی می جنگیدند.

در زرادخانه آن ها ۲۰۲ دستگاه تانک، ۴۸۲ دستگاه

نفر بر زرهی، ۴۸۰ دستگاه پدافند ضد هوایی، ۱۶۷۵

دستگاه موشک ضد تانک، ۳۸۶۰ قبضه خمپاره انداز

و ۱۱۵۰۰ قبضه راکت انداز آر، بی، جی ۷ وجود

داشته است. ■



دیگر آفتاب بر نمی‌خیزد

محمد افسر رهبین

هلا پاسبانان دیرین جواب!
چه آمد فرو بر سر آفتاب؟
چه آمد؟ که گیتی سیاهی گرفت
شکوه خراسان تباهی گرفت
چه آمد؟ که بیکاره شد هوشنان
چه کس مشت زد بر بناگوشنان
چه آمد؟ بگوئید ای چاوشان!
بر آن تاج کج شاه هندوکش
چه آمد؟ که دشمن در آمد به کین
چو ماری برون آمد از آستین
چگونه به زهر سیه اژدهاک
فرو ریخت آن برج آتش به خاک
چه افسون بستند جادوگران؟
که پختند جادوی این شوکران
کز آن تلخ شد یک جهان کامها
پر از زهر شد شورش جامها
ورا چون بیفگند از پا چنین؟
که پایان شد امید یک سرزمین
چه میگفت با زخم؟ آن شیر مست
چگونه شکست آخر آن ناشکست؟
چگونه به خون غلت زد پیکرش؟
که بنهاد زانو به زیر سرش؟
کدام آشنا سر به پایش نهاد
چسان پشت زد بر زمین پهلوان؟
که از قهر بیچاره شد قهرمان
چه آمد بر آن شیر افسانه پوش؟
که در دام مرگ او فتاد از خروش
که افتاد و پروای یاران نکرد
صدایی به سوی سواران نکرد

پنجشیر و مسعود قهرمان

خلیل الله خلیلی

هزار قافله آه سحر کند شبگیر
که ناله‌ام برساند به دره پنجشیر
در آن دیار که بارد ز آسمانش خون
در آن دیار که روید ز خاک آن شمشیر
در آن دیار که خورشید هر سحر ساید
جبین به خاک شهیدان قهرمان دلیر
ستاره شب به دل آسمان شود لرزان
چو بشنود ز دل کوه نعره تکبیر
به جای خنده مواج رود آن خیزد
به دره دره غریو پلنگ و غرش شیر
در آن دیار که آتش به زهر گشته عجبین
در آن دیار که خاکش به اشک گشته خمیر
به جای لاله جگرهای داغدار کشد
مصورى که کند نقش آن چمن تصویر
نگاه دهر نبیند دگر به تاریخش
مگر خطی که به تیغ و سنان شده تحریر
به سنگ سنگش گویی نهاده است ز فتح
سرود خوان فلک نغمه‌های روح پذیر
خوشا به سنگر آزادگان که آنجا نیست
کلاه داری و نام هما و ذکر سریر
سپاه آبله پایان علم نموده بلند
که هست قافله سالارشان بشیر و نذیر
پیامبر ادب آموز کفر و نخوت سوز
کهن ردای مهاجر فلک شکوه فقیر
یگانه پیشرو کار زار باطل و حق
که دست و پای ستم را کشیده در زنجیر
سپاه ملت افغان سپاه رحمان است
سپاه رحمان بر فوج کفر گردد چیر
سپاه برهنه پایی که در سراسر عمر
نموده‌تر به سفالینه جام نام شعیر
به جای دشمن اهریمن جهان تسخیر
شنو ز سنگر آزادگان که می‌آید
صدای ناله دشمن گذار مادر پیر
که باد بوسه گرمم حرمت ای فرزند

اگر به خون نکنی لاله گون لب شمشیر
ببین بر آن که خمیده قدش کمان آسا
یگانه سرو روانش به خون فتاده چون تیر
به خنده بوسه زند بر جبیش و گوید
که ای خدای تو این ارمغان من بپذیر
چه دختران که به خون سرخ کرده زلف سپاه
به جای آنکه بیالا یدش به مشک و عبیر
چه کودکان که سپردند تن به پنجه مرگ
ولی هنوز لب خود نشسته‌اند به شیر
چه محشر است که شد آن فضای نورانی
به روز روشن در چشمها سپاه چو قیر
چه وحشت است که کردند آن سیه‌کاران
به زهرهای جگر سوز آب ما تخمیر
دریغ کاخ ملل شد یکی قفس که در آن
میهن فرشته صلح و عدالت است اسیر
خدای داد بشر را یکی خجسته گهر
که کرده‌اند به آزادیش ملل تعبیر
خدای کرد عنایت یکی گهر به جهان
که کرده‌اند به آزادیش ملل تعبیر
خدای کرد عنایت یکی گهر به جهان
که کرده‌اند به آزادی بشر تفسیر
ببین که این گهر پاک را چگونه شکست
کلاه‌دار کرملین به کوبه تزویر
چه داغ عار بود بر جبین آن دولت
که گوهر بشری را چنین کند تحقیر
لوای فخر بلند است از دو احمد شاه
سپاه دار جوان و جهانستان کبیر



به یاد شیر پنجشیر

محمدعلی سپانلو

در دره‌های مظلوم هندوکش
یک مرد مشعل افروخت
یک مرد بی نظیر
او پاسدار عزت و آزادی
و دشمن جمود و تعصب بود
فرمانده‌ای کبیر
او پاسدار نور و خرد بود
پیمان به حفظ حرمت انسان بست
با مردمی دلیر
جنگید بر اساس حقوق ملت
اسطوره شهامت و ایمان شد
تسلیم ناپذیر
در عرصه نبرد حریفی نداشت
جنگاور و شهیر
آن شیر را به حيله گری کشتند
روبه‌های پیر
انسان رنج دیده افغان
می‌گرد، ای امیر
راه تو زنده است و تو با مایی
در قلب ما نمیر
فرمانده شاه مسعود
ای شیر پنجشیر

شیر دره پنجشیر

مهین بانو ترکمان اسدی

کنون گاه آن است ایرانیان
بدین سوگ بندیم یکسر میان
به آیین پیشین ایران زمین
به پاس چنان رادمرد گزین
همه جامه سوگواری به تن
پوشیم یک سر به هر انجمن
به آیین سوگ سیاوش به زار
بنالیم بر داور کردگار
به یاد آوریم از گه باستان
از آن مرز فرخنده کابل ستان
که رستم از آن تخمه آمد پدید
چنان شیر مردی به دوران که دید؟
مر آن شیر غرنده پنجشیر
همان شاه مسعود مرد دلیر
از آن دوره بودی همو یادگار
که تابان بدی در دل روزگار
تو گفתי فرامرز باز آمده است
از آن دودهی سرفراز آمده ست
که این گونه تنها به میدان کین
بلند آسمان بر زند بر زمین
همی بود با روسیه در نبرد
به جنگ اندرون کار شیران بکرد
که گفتند شیری است در پنجشیر
که آرد همین دشمنان را به زیر
سرانجام آورد کشور به جای
به یاری یاری ده رهگشای
رهانید میهن ز روسی نژاد
زمانه بسی دارد از او به یاد

چو کشور از این سان فتادش به چنگ
نیاززد کس را دلاور نهنگ
گنه کرده بخشید و آمد به جای
به فر جهاندار نیکی فزای
بر آن بود کان کشور سرفراز
بگیرد ره دانش و کام و ناز
و لیکن زنا پاک مرز جنوب
به پا شد یکی گرد و آمد غروب
گروهی که خوانی ورا طالبان
برآمد از این بی هنر مردمان
نکو هیده مردان تازی نژاد
که گیتی ز نیر نگشان پاک باد
به یاری ایشان به پا خاستند
چو اهریمنان لشکر آراستند
گرفتند سرتاسر آن مرز را
همان مرز فرخنده با ارز را
جزا از دره پنجشیر بزرگ
که بودی در آن شیر مرد سترگ
که روباه هر چند باشد دلیر
نیازد همی چنگ بر جای شیر
همین طالبان این بد اندیشه گان
همین ژاژگویان جفا پیشه گان
همه شهر و ده یک به یک سوختند
ز بس آتش کین بر افروختند
نمادست یک خانه در آن به پای
نه باغ و نه ایوان و کاخ و سرای
همان خاک محراب با فروردین
پدر مادر رستم با فرین
ز بیداد تازی و از طالبان
به پای آمد آن کشور دلستان
بسی مردمان کشته افکنده خوار
بسی کودکان را شده دل فکار
همان شاه مسعود تنها به جنگ
جهان کرد بر کام دشمن شرنگ
گهی تالقان و گهی بامیان
تهی کرد زه اهریمن بدگمان

چو دانست اهریمن خبره سر
که بر مرد جنگی پر خاشاگر
نیارست این گونه یازید دست
نشايد مر آن شیر شر زه شکست
نگر تا چه سان نزد مسعود راه
بجستند و رفتند در پیشگاه
تن خویش با آتش مرگبار
بیاراسته مرد تازی تبار
به سان گزارشگری چیره دست
شدندی بدان بارگاه نشست
چو نزدیک مسعود آمد فرود
پرسیدند چندی پاسخ شنود
بدین گفت و گو آهن آتشین
بشد پخش و لرزید روی زمین
همه خانه گردید زیر و زیر
دو تازی به دوزخ نهادند سر
همان نیز مسعود روشن روان
روانش برآمد سوی آسمان
به نامردی تازیان این چنین
بکشتند فرزانه تیزبین
تو ای شاه مسعود آزاده مرد
که بودی همه ساله اندر نبرد
روان تو پشت سپاه است و بس
که چون تو نبودست فریاد رس
همه رزم را یک به یک درکنند
بن طالبان از زمین برکنند
روان تو شادان و نامت به جای
بماناد تا هست گیتی به پای

أسد وادي بنجشير ●●●

إن من أجمل الأوصاف والتعابير التي لُقِّب بها القائد الوطني الأفغاني الشهيد أحمد شاه مسعود، هي «أسد وادي بنجشير». نسبة إلى وادي بنجشير أو وادي الأسود، الذي تحصن فيه مسعود في حقبة الحرب الأفغانية ضد السوفييت، حيث اعترف بذلك أعداءه قبل أصدقائه. وفي عام ١٩٩٧، عندما تقهقرت جميع القوى والفصائل الأفغانية بمختلف انتماءاتها أمام زحف قوات حركة طالبان باتجاه العاصمة كابول، أو استسلمت للأمر الواقع، ووضعت سلاحها على الأرض، كانت راية المقاومة الوحيدة التي بقيت خفاقة في ذلك الوقت، في مقاطعات بدخشان الشمالية، هي راية المجاهد أحمد شاه مسعود. وبينما تمكنت طالبان في ذلك العام من السيطرة على أكثر من ٩٠٪ من الأراضي الأفغانية، ولكن ذلك القائد الميداني الوحيد، أستطاع أن يحافظ على استقلالية تلك البقعة من الأرض ويجعل احتلالها حسرة على قلوب أعداءه المتربصين. وكان زعيم تنظيم القاعدة أسامة بن لادن يردد دوماً، هذا الكلام «من المستحيل الانتصار مادام مسعود حياً يرزق».

وخلال مراحل الجهاد، منذ أوائل صيف عام ١٩٧٩ والحرب السوفيتية في أفغانستان تزداد زخماً، لكن حركة المقاومة تزداد اتساعاً. وكان وادي بنجشير المحاصر يمثل الشوكة العنيدة ضد الجيش الأحمر الذي كان يتواجد على بعد ٤٠ ميلاً شمال كابول، حيث تمكنت قوات المقاومة التي كانت قوامها نحو ٣٠٠٠ مقاتل بزعماء مسعود، حتى عام ١٩٨٨ من دحر وسحق أكثر من ١٤ هجوماً قام بها الفيلق الأربعون من الجيش السوفيتي. وفي إحدى تلك العمليات استخدمت القوات المعتدية أكثر من ٣٥٠ طائرة حربية من مقاتلات الميغ والسوخوي ومروحيات ونحو ألف دبابة وناقلة جنود وتضمنت نحو ١٢ من المقاتلين، في أكبر حملة عسكرية، ولكنها منيت بالفشل الذريع بفضل المقاومة الباسلة التي قادها مسعود وصمود مقاتليه الشجعان، ومنى القائد العسكري الروسي الجنرال بوريس غروموف وسائر قادة الكرملين بأكبر فضيحة في تاريخ الحروب الحديثة.

كان أحمد شاه مسعود مشهوراً بشجاعته وحسن خلقه التي اعترف بها بعض أعدائه، حيث حارب السوفييت بعد عدوانهم على أفغانستان وتمكن في عام ١٩٨٢ من عقد معاهدة معهم لوقف إطلاق النار لمدة سنة فاستغل مسعود هذه التهينة ليوجه إلى ولايات أخرى مثل بدخشان، تخار، بغلان وفتح جبهات عديدة أخرى ضد السوفييت بعدما كانت جبهة واحدة في وادي بنجشير. وأصبح مسعود الملقب أيضاً بقاتح كابول وزيراً للدفاع ثم نائباً للرئيس برهان الدين رباني وبعد انهيار الحكومة ووصول طالبان إلى الحكم أصبح القائد العسكري لتحالف الشمال وهو ائتلاف من أطراف أفغانية شاركت في الحرب الأهلية الطويلة. وعندما سيطرت طالبان على معظم المناطق الأفغانية اضطرت قوات مسعود إلى الرجوع وبشكل متزايد داخل وادي بنجشير الجبلية. وفي تلك المرحلة الانتقالية التي أعقبت سقوط النظام الشيوعي والانهيار السوفيتي وقيام دولة المجاهدين (١٩٩٠-١٩٩٨) في كابول، تشابكت الأمور في أفغانستان وأختلط الحابل بالنابل، وتقارب الحق بالباطل وأكتنفت الساحة العموض، حتى بات تحديد اتجاه البوصلة مستحيلاً على الجميع.

وفي حوار مع أحد المعنيين بكتابة التاريخ الأفغاني المعاصر، يقول: «مع الأسف الأوضاع في تلك المرحلة خرجت من سيطرة الجميع. كان المفروض من جميع قيادات الأحزاب والقوى الجهادية، المبادرة إلى إعادة بناء هيكلية الدولة وبناء ما دمر خلال مرحلة الغزو السوفيتي، والاهتمام بأوضاع الشعب البائس والمستضعف، وترسيخ مبدأ سلطة الشعب، بعد مرور أكثر من عقد من النضال والجهاد العظيم والفريد من نوعه. ولكن مع الأسف الأوضاع أخذت منحاً آخر، حيث وقع المحضور، وأستفحلت الصراعات السياسية الجانبية، والحروب العنيفة، وسالت الدماء البريئة، كل ذلك من أجل الوصول إلى السلطة والتحكم بمقاليذ البلاد والعباد، وإن الإبادة الجماعية لأهالي كابول، تمثل واحدة

من تلك الفجائع التي أرتكبت بحق الشعب الأفغاني المحروم». ربما من الصعب التصديق بأن في بعض الأحيان كان يسقط نحو ٥٠٠ قتيل يومياً في كابول، جراء القصف العنيف بقذائف المدفعية وراجمات الصواريخ من جانب تجار الحروب والقوى المتنافسة على السلطة، وهذا إن دل على شيء، فإنما يدل على أن جميع الفصائل المتقاتلة لم تكن تتورع في ارتكاب هذه المجازر البشعة، والجميع كان شريكاً في الجريمة.

واليوم وبعد مرور نحو عشرة سنوات على أحداث الحادي عشر من سبتمبر عام ٢٠٠١ التي مازالت تداعياتها وأثرها تملأ العالم شرقاً وغرباً، خصوصاً بعد النتائج التي ترتبت عليها والبعيدة كثيراً عن واقع هذه الأحداث وجوهرها، أصبحت أفغانستان ساحة مفتوحة للحرب المظلمة والخادعة بين الولايات المتحدة وطالبان والقاعدة. الشعب الأفغاني بات اليوم تسليية قذرة للجنود الأمريكان. الذين لا يتورعون عن قتلهم وقطع أصابعهم واحتفاظها كذكريات لحروبهم المشؤومة خارج حدودهم الجغرافية. أسئلة كثيرة تطرح نفسها اليوم لتزيد الغموض حول حادث اغتيال أحمد شاه مسعود، ومن يقف وراءه، ومن المستفيد من رحيله؟ كان من الصعب على واشنطن أن تستقطب شخصاً مثل أحمد شاه مسعود القائد الأفغاني الأصيل الذي اتفقت عليه كل الفصائل المعارضة لحركة طالبان. وكان يتمتع بشعبية كبيرة وبشخصية كاريزمية قلما تتوافر لقيادة أخرى في أفغانستان، خصوصاً بعد قيادته للنضال ضد القوات السوفيتية.

● رئيس التحرير





The lion of Panjeshir Valley

The lion of Panjeshir Valley" is the most beautiful" name for Ahmad Shah Masoud, the national hero of Afghanistan, in a way that his enemies named him like this before his friends did. When all the forces belonging to parties and different groups from Afghanistan escaped toward Kabul due to advancement of Taliban in 1997, the only resistance flag that existed in Badakhshan province, was the flag of Masoud and resistance was continued under his flag. Taliban were able to capture 90 % of the lands of Afghanistan until the end of that year, but Masoud did not allow them to fully capture the whole Afghanistan and he preserved the province of Badakhshan as a dependent province forever. Osama Bin Laden, the leader of Al-Qaeda Organization had repeated it for several times that "As long as Masoud is alive we won't win". Ahmad Shah Masoud during the conflicts against the occupying forces of Soviet Union had made Panjshir valley as an indomitable place, and not only he did not surrender, but also from 1979 to 1988 he was able to defend against 14 attacks of the 40th Corps of the Red Army of Soviet Union. The military forces of Soviet Union used 350 aircrafts and helicopters along with one thousand tanks and different vehicles in one of the attacks. But they humbly retreated to their first point and Shah Masoud did not let General Boris Gromov and other authorities of Kermil Palace to capture Panjshir valley at all.

During the transferring stage, after the fall of the Communist regime and the entry of Mujahedeen government in Kabul, from 1992 to 1997 the rights and wrongs would be combined in Afghanistan in a way that detection of these affairs became so difficult. One of the historians from Afghanistan who has been interviewed here has emphasized: "Unfortunately no one could control the situation at the time." At that time all the authorities of all the parties and Jihadism groups instead of reconstructing and building their country and paying attention to the pitiable situation of their people after a decade of marvelous fighting, they started fighting with each other in a way that they attempted to own the power; as a result they created some awful and horrible disasters that the massacre of defenseless people of Afshar Neighborhood located in West Afghanistan was one of these disasters. In addition to that, maybe believing this issue is difficult that in some days about

500 residents from Kabul would be killed due to the missile attacks of the militants who were in conflicts with each other. This indicates that no group has been innocent in creation of those bloody events and all have made mistakes and have committed sins.

Now its ten years that Afghanistan has become a land of conflicts between USA and Taliban and Al-Qaeda. Today the U.S. soldiers kill the people of Afghanistan in the framework of inaccurate enjoyments, and they cut the fingers of the victims and keep as souvenirs. Today the lack of some persons such as "Lion of Panjeshir" is felt more than any other times in the scene of Afghanistan to raise the resistance flag. Those who caused martyrdom of Masoud at the age of 49 unfairly and they made the people of Afghanistan to bereave; indeed they killed an anti-colonialism personality.

○ Editor in chief

